

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

MYT

گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی / طاهرزاده، اصغر.

اصفهان: لب‌المیزان، ۱۳۹۸.

۵۵۴ ص.؛ ۵/۱۴* ۵/۲۱ س م

ISBN: 978-964- 2609- 60 -4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

Iran—History—Islamic Revolution, 1979

DSR ۱۵۵۳

۹۵۵/۰۸۳

۵۹۴۸۶۵۷

کتابخانه ملی ایران

گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی

اصغر طاهرزاده

چاپ: ونوس/معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۹۸

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

صحافی: مردانی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۳۷۸۵۴۸۱۴ - ۳۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
مقدمه‌ی مؤلف	۱۷
جلسه‌ی اول نظر به انقلاب اسلامی در	
زبان اشارت	۲۹
خواص و اشارت‌های قرآن	۳۱
نظر به وجه اشراقی انقلاب اسلامی	۳۴
زبان اشارت و افقی که گشوده می‌شود	۳۶
زبان اشاره و نظر به انقلاب اسلامی	۳۹
زبان اشاره به راز زمانه	۴۱
تنها چشم‌اندازی گشوده می‌شود	۴۵
راه تفاهم	۴۸
اُنس با روح تاریخ	۵۰
مأوا در خانه‌ی هم‌زبانی	۵۴
جلسه‌ی دوم انقلاب اسلامی و راه	
مطابقت با اراده‌ی الهی	۵۹
وقتی حقیقت رُخ نمی‌نمایاند	۶۴

رازِ هم‌زبانی در این تاریخ ۶۶

مظاهر ربوبیت، محل گفتگوی خدا ۶۹

نقش سازنده‌ی گوش سپردن به ندای انقلاب اسلامی ۷۴

این است قصه‌ی حضور تاریخی ما ۷۹

مزه‌ی سخن گفتن و فکر کردن ۸۳

جلسه‌ی سوم بشر امروز و تعلق خاطرش به انقلاب اسلامی ۸۹

حضور دیگری باید ۹۱

سرآغاز تفکر ۹۳

راه رجوع به خدا در این تاریخ ۹۶

اراده‌ی الهی و فطرت تاریخی ۹۹

انقلاب اسلامی و فطرت تاریخی ما ۱۰۱

افق تاریخی ما ۱۰۳

حسّ مشترکی در میان است ۱۰۸

شرط بازگشت به تفکر ۱۱۲

زبان تذکر به انقلاب اسلامی ۱۱۶

جلسه‌ی چهارم انقلاب اسلامی و حقیقت رازگونی آن ۱۱۹

تا پرتوی از انقلاب بر ما گشوده شود ۱۲۱

چگونه انقلاب اسلامی در حجاب می‌رود ۱۲۵

راز بقاء انقلاب ۱۳۰

اشاره‌ی انقلاب به آینده ۱۳۴

معنا و جایگاه شهادت در این تاریخ ۱۳۷

ستاره‌ی درخشان ملت ما ۱۴۳

جلسه‌ی پنجم سرآغاز تاریخ مطلوب بشر ۱۵۱

وجودشناسی واقعہ مدار ۱۵۴

تجربہ ی نظر بہ حقیقت ۱۵۵

بستری برای ایفای نقش تاریخی..... ۱۵۹

چشم‌ها را باید شُست ۱۶۳

ارج نهادن به درخشش خدا..... ۱۶۹

ظہور اسم «واسع» ۱۷۲

انقلاب اسلامی و گشودن معنای امور..... ۱۷۷

این است افق ما..... ۱۸۱

جلسہ ی ششم انقلاب اسلامی، عالمی برافراشته ۱۸۷

رابطہ ی یقین با حیرت..... ۱۸۹

حضور ی فراسوی مرگ ۱۹۳

ارزش تبیین حقیقت ۱۹۴

آیندہ ای کہ اکنون هست ۱۹۶

انقلاب اسلامی و موانع پیش رو ۱۹۹

انقلاب اسلامی و گفتگو با شرافت انسانی ۲۰۴

حضور تاریخی نسل انقلاب ۲۰۷

عبور از جدایی عمل و فکر..... ۲۱۱

قدرت فہم نقش شہادت ۲۱۵

شہادت یا فعلیت یافتن انسان..... ۲۱۹

انقلاب اسلامی و معجزہ ی ایثارها..... ۲۲۱

جلسہ ی ہفتم انقلاب اسلامی و گشودگی حقیقت ۲۲۵

دوگانگی ما با حقیقت ۲۲۷

۲۳۳	مرگ نیهیلیسم
۲۳۸	راهی برای به ظهور آمدن حقیقت
۲۴۱	عدم دوگانگی بین خالق و مخلوق
۲۴۳	سلوک حقیقی
۲۴۹	انقلاب اسلامی و ظهور مأوایی دوباره
۲۵۲	ایثار و بنیاد نظام مدنی
	جلسه هفتم انقلاب اسلامی؛ وقت تاریخی ملت ما ۲۵۹
۲۶۵	اساسی ترین وظیفه‌ی متفکران در این تاریخ
۲۶۷	ما و حضور در وقت تاریخی خود
۲۷۱	چیزی ماورای توسعه یافتگی
۲۷۲	عبور از «عین الیقین» تا «حق الیقین»
۲۷۸	نخستین قانون تفکر
۲۸۱	هستی، به سخن آمده است
	جلسه نهم ما و آشکارگی و پنهانی حقیقت در آینده انقلاب اسلامی ۲۸۵
۲۸۷	چیزی ماورای پیروزی
۲۹۰	معنای از آن خود کردن انقلاب
۲۹۵	آفات غفلت از حضور تاریخی
۲۹۷	توانایی زبان اشارت و ظهور انقلاب اسلامی با آن
۳۰۱	توانایی های زبان اشارت
۳۰۵	رابطه‌ی حقیقت با ما
۳۰۹	ما و زبان هستی
۳۱۴	ریشه‌ی معضل اداری ما

جلسه‌ی دهم انقلاب اسلامی و «زبانی»	
که باید ظهور کند	۳۱۹
زبانی متفاوت برای شهادتی متفاوت.....	۳۲۱
باقی ماندن در تاریخ کفر یا حضور در تاریخ ایمان؟.....	۳۲۵
انقلاب اسلامی؛ افق گشوده به سوی خداوند.....	۳۲۷
سلوک خموشی در انقلاب اسلامی.....	۳۲۹
تفکری که متذکر حقیقت است.....	۳۳۲
معجزه‌ی زبان	۳۳۵
خداوند در جان بنده‌اش به «گفت» آمده	۳۳۹
اندیشیدن؛ جستجوی واژه‌ها و کلمات.....	۳۴۱
زبان؛ مأوای انسان.....	۳۴۴
کامل‌ترین دین در کامل‌ترین الفاظ.....	۳۴۹
جلسه‌ی یازدهم انقلاب اسلامی؛ اکنون	
اصیل ما	۳۵۳
جان ما سخن می‌گوید.....	۳۵۶
فهم‌های مختلف ولی در یک سنت.....	۳۵۷
بازخوانی گذشته برای حضور در آینده.....	۳۶۳
گوش‌های شنوا کم نیست.....	۳۶۷
آینده در دل اکنونی اصیل.....	۳۷۴
مبنای تفکر ما در این زمان.....	۳۷۷
قصه‌ی زندگی با حقیقت.....	۳۸۱
جواب‌گویی به عطشِ اُنس با حقیقت.....	۳۸۳
جلسه‌ی دوازدهم انقلاب اسلامی؛ آینه‌ی	
ظهور حقیقت	۳۸۷
راه کشف حقیقت در این دوران.....	۳۹۰

۱۰ گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی

تماشاگری روحی در انقلاب اسلامی ۳۹۴

مأوایی به نام انقلاب اسلامی ۳۹۷

قاصدک از چه خبر آوردی؟ ۳۹۸

برای آن که از بی‌خبران نباشیم ۴۰۰

رابطه‌ی حضور تاریخی و معنای زندگی ۴۰۴

حقیقتی در مقابل ما گشوده شده ۴۱۰

افقی در میان است ۴۱۲

نقش خوف و رجاء نسبت به حقیقت ۴۱۷

**جلسه‌ی سیزدهم تفکر؛ اتصال انسان به
آغاز آغازها ۴۲۳**

میان مسجد و میخانه راهی است ۴۲۵

آینده؛ ادامه‌ی آغازین تاریخ ما ۴۳۰

تفکر و بازگشت به سرآغاز ۴۳۸

توحید و نظر به آغاز آغازها ۴۴۰

بی‌آیندگی چرا؟ ۴۴۱

**جلسه‌ی چهاردهم زندگی؛ نیوشای پیغام
وجود در بستر انقلاب اسلامی ۴۴۳**

راه رجوع به حقیقت ۴۴۵

راهی به سوی تحول در تفکر ۴۵۴

پناهی آرامش‌بخش ۴۵۶

اصالت انسانی و پاس داشت آن ۴۵۸

معنای زندگی با «راز» ۴۶۶

صورت محبت الهی در آینده‌ی انقلاب اسلامی ۴۶۹

**جلسه‌ی پانزدهم در پناه ندای ذات
انقلاب اسلامی ۴۷۵**

عمومیت انقلاب اسلامی برای بشریت ۴۷۷

حضور انقلاب اسلامی در آینده‌ی خود ۴۸۳

ریشه‌ی یأس افراد از انقلاب اسلامی ۴۸۶

تحوّل فکر نسبت به حقیقت ۴۸۷

آن‌گاه که انقلاب اسلامی سخن می‌گوید ۴۹۰

انقلاب اسلامی؛ مأوای ظهور حقیقت ۴۹۶

معجزه‌ی مکتب مقاومت ۵۰۲

گسترده‌گی انسان نزد خود ۵۰۹

مقدمه

باسمه تعالی

۱- پس از آن که استاد طاهرزاده مباحث «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» را شروع کردند؛ ابتدا گمان‌مان آن بود که چون ایشان در مباحث انقلاب اسلامی موضوعاتی را در دو فراز بیان کرده‌اند، مباحثی در ادامه‌ی همان دو فراز خواهند داشت. فراز اول شامل چهار کتاب «امام خمینی و خودآگاهی تاریخی» و «جایگاه اشرافی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم» و «انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی» و «انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عالم غربی» بود؛ و فراز دوم شامل سه کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» «رضوان‌الله تعالی علیه» و «امام خمینی و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» و «عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ» است. اما چیزی نگذشت که متوجه شدیم گویا سخن تازه‌ای به میان آمده و نگاه دیگری به انقلاب اسلامی در جریان است که همراه مباحث جدید، همچنان که استاد در مقدمه تأکید می‌کنند، تفکر

فراموش شده‌ای را با مخاطب در میان می‌گذارند. این بود که در صدد برآمدیم تا آن مباحث را بعد از ویرایش‌های لازم که توسط ایشان انجام شد، در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

۲- بحث «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» در چهل و هفت جلسه انجام شده که فعلاً ۱۵ جلسه‌ی آن را در این کتاب مورد مطالعه قرار می‌دهید و معتقدیم ابواب مهمی در مقابل خواننده‌ی محترم کتاب قرار می‌گیرد تا او وارد ساحتی خاص از «تفکر» شود که در این زمانه، سخت به آن نیاز داریم و فقدان آن موجب سرگردانی ما نسبت به درک درست واقعیت زمانه می‌شود.

۳- خواننده‌ی محترم کتاب، آرام آرام متوجه خواهد شد «تفکر»، راهی است به سوی حقیقت، بدون آن که گمان کنیم حقیقت در دست ما قرار دارد. زیرا تفکر از جایی آغاز می‌شود که ندایی ما را به سوی خود فرا می‌خواند و نویسنده‌ی کتاب معتقد است آن «ندا» به عنوان اراده‌ی الهی در جلوه‌ی انقلاب اسلامی به صدا در آمده و همان‌طور که شهداء را به خود دعوت کرد و آن‌ها پذیرفتند؛ ما را نیز به خود دعوت می‌کند تا پس از دفاع مقدس از نقشی که باید ایفاء کنیم، غافل نماییم.

۴- آن‌چه در کتاب مورد تأکید قرار گرفته این نکته می‌باشد که باید تلاش شود تا آن‌جا که ممکن است از نگاه صرفاً سیاسی به انقلاب اسلامی پرهیز شود و از پیش‌داوری‌هایی که مانع می‌گردد تا آمادگی لازم جهت شنیدن ندای آن حقیقت برایمان پیش آید، خودداری شود. زیرا در آن صورت، رخصت می‌یابیم تا وارد ساحتی شویم که انقلاب اسلامی

مجالِ نمایاندن خود را می‌یابد. باید بیاموزیم که چگونه به حقیقت، مجالِ به ظهور آمدن بدهیم. به نظر می‌آید نویسنده‌ی محترم، خواننده‌ی خود را در این مورد کمک می‌کند که به «حقیقت» مجال دهد تا خودش، خود را بنمایاند.

۵- در کتاب سخن بر سر آن است که اگر پیشاپیش مشتاق آنی هستیم که «تفکر»، ما را مخاطب قرار می‌دهد؛ باید در جستجوی اندیشه‌ای باشیم که متذکر عطای الهی است و عطای الهی را برای ما قابل فهم می‌کند، امید آن می‌رود که برای خواننده‌ی محترم این کتاب، روشن شود آنچه در این زمانه عطای الهی را به صورتی اصیل و نه انتزاعی به ما می‌دهد، تفکری است که ما را متوجه‌ی جایگاه تاریخی «انقلاب اسلامی» می‌کند.

۶- نویسنده‌ی محترم کتاب متذکر این امر مهم است که ما در سال‌های اخیر تاریخ خود برای آن که انقلاب اسلامی تحقق یابد و سپس برای آن که پایدار بماند، کارهای زیادی انجام داده‌ایم و لازمه‌ی کار نیز همین بوده است. ولی به نظر می‌آید بسی اندک تفکر کرده‌ایم، زیرا آنچه خداوند برای اندیشیدن به ما عطا کرده - یعنی حقیقت در مظهري به نام انقلاب اسلامی - طوری است که در عین «ظهور»، به «خفا» می‌رود، در نتیجه نمی‌توان به راحتی با آن ارتباط برقرار کرد مگر با اندیشه‌ای که حقیقت را در تشکیکی بودن آن چشیده باشد و در فهم انقلاب از بستر صدرایی تفکر بهره برده باشد. و با توجه به این امر بوده که نویسنده‌ی کتاب مباحثی را با ما در میان گذاشته‌اند.

۷- کتاب پیش رو متذکر این امر است که فهم انقلاب اسلامی، مانند هر فهم و دانشی نیست که حاصل شناخت باشد، بلکه حقیقتی است وجودی که در ذات خود منشأ تفکر ما خواهد بود. در همین راستا توصیه می‌کند که ما به انقلاب اسلامی به همان صورتی نظر کنیم که به تقدیرات عالم نظر می‌کنیم و آن‌ها را احساس می‌نماییم. بر این اساس از همین ابتدا باید رویکرد خود را نسبت به مباحثی که در پیش رو دارید، روشن کنید و همان‌طور که در ابتدای کتاب تذکر می‌دهند مخاطب این کتاب کسانی‌اند که حقانیت انقلاب اسلامی را پذیرفته‌اند و در صدد رجوع عمیق‌تر به آن هستند.

۸- نویسنده‌ی محترم کتاب سعی دارد این نکته را با ما در میان‌گذارد که فکر کردن، تابع آن چیزی است که بنا است به آن اندیشیده شود و در این تاریخ، آنچه باید به آن اندیشیده شود «انقلاب اسلامی» است و تنها تا آن‌جایی که ما وابسته به آن هستیم، باب تفکر اصیل بر روی جان ما گشوده می‌شود و حتی از آن طریق می‌توانیم به سیره‌ی اولیاء معصوم علیهم‌السلام درست بیندیشیم. کتاب، ما را دعوت می‌کند با شناخت اراده‌ی الهی در این عصر، به سراغ قرآن و روایات برویم و از اقیانوس بیکران‌ه‌ی آن‌ها مسائل خود را بیابیم تا مسائل جهان دروغین مدرنیته را مسائل خود نپنداریم.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- آن چه تحت عنوان کتاب «گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی» در پیش روی خود دارید؛ حاصل نظر به شخصیت قدسی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و تفکر در بستر تاریخی انقلاب اسلامی است، در عین مواجهه با حکمت متعالیه و عرفان ابن عربی از یک طرف و مواجهه با تفکر فلسفی هیدگر و گادامر از طرف دیگر.

از آن جهت که حضور تاریخی انقلاب اسلامی مولود اندیشه ی تشییعی است که متأثر از حکمت صدرایی و عرفان ابن عربی است، آن هم در تاریخی که فرهنگ مدرنیته حاضر است ولی مدرنیته ای که انسان های متألهی از فیلسوفان غرب مثل هیدگر و گادامر، آن را به چالش کشیده اند و با خود آگاهی مخصوص به خود، منتظر بودند تا بشر آماده گردد و روحی دیگر به تاریخ دمیده شود، حال می توان در این کتاب به این موضوع فکر کرد که آیا آن روح تازه، ذات انقلاب اسلامی نیست که در

مواجهه با غرب، ولی در بستر اسلام شیعی با نظر به عقبه‌های مذکور متولد شده است؟

۲- انقلاب اسلامی در ذات خود از یک طرف در تاریخی به ظهور آمده که فرهنگ مدرن، همه‌ی ابعاد عالم و آدم را تحت تأثیر خود قرار داده، و از طرف دیگر هر کس به انسانیت انسان بیندیشد متوجه می‌شود در فرهنگ مدرن، بشر راه خود را گم کرد و نیاز دارد به اقلیم معنویت یا به تعبیر هانری کربن، به «سرزمین گمشده» برگردد و این است که می‌توان گفت انقلاب اسلامی رخدادی است که می‌خواهد گذشته‌ی توحیدی بشر را در تاریخی بین دو جهان به ظهور آورد، جهانی بین جهان توحیدی و جهان مدرن. در این کتاب سعی شده با چنین زاویه‌ای به انقلاب اسلامی نگاه شود.

۳- در کتابی که پیش رو دارید سعی شده تا تفاوتِ تفکر به امور قدسی با تفکر به موجودات عالم تبیین شود تا در موضوع تفکر به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت این دوران، گرفتار خطا نگردیم و گمان کنیم علم و فلسفه به خودی خود تفکر است؛ غافل از این که علم و فلسفه می‌توانند محل ظهور ندایی باشند که در باطن و بنیاد علم و فلسفه جای دارد و «تفکر»، یادآوری و تذکر به آن بنیاد است.

۴- اگر بپذیریم که «تفکر، نوعی فراخوان است» باید در این موضوع نیز اندیشه کنیم که در این تاریخ ما به چه چیز فراخوانده می‌شویم که در عین نزدیک بودن به ما، به دوردست‌ها اشاره دارد و سبب نگه‌داری ما نیز خواهد بود؟ نگارنده در این مورد به ذات انقلاب اسلامی نظر دارد،

مشروط بر آن که به آن چه انقلاب اسلامی در این تاریخ به ما می‌دهد به عنوان امری اندیشه‌انگیز التفات کنیم.

۵- وقتی حقیقت به صورتی خاص، یعنی به صورتی انضمامی در تاریخ ظهور کند، چیزی برای اندیشیدن به انسان داده شده تا نسبت به زمانه‌ی خود فکر کند و از بن‌بست‌هایی که روبه‌روی خود می‌شناسد عبور نماید. نگارنده‌ی این سطور معتقد است آن چیزی که برای اندیشیدن به ما داده شده، انقلاب اسلامی است و تنها از طریق اندیشه‌ای که انقلاب اسلامی به ما عطا می‌کند می‌توانیم از تنگنای تاریخی، چه در امور اخلاقی و چه در امور اقتصادی و اجتماعی، عبور کنیم. مشکل آن است که ما هنوز به انقلاب اسلامی آن‌طور که لازم است نمی‌اندیشیم و برای گوش سپردن به ندای تاریخی آن - که عین تفکر است - تلاش نمی‌کنیم.

۶- تا زمانی که ما نسبت به آن چه از طرف خداوند در این تاریخ به ما روی آورده، نیندیشیم؛ یارای عبور از تنگنای موجود را نداریم مگر آن که بتوانیم تعلق ذاتی خود را در این زمانه متوجه‌ی انقلاب اسلامی و اهداف اصیل آن بنماییم و اجازه ندهیم با انواع کاهلی‌ها، این عطای الهی از ما روی برگرداند، در حالی که همه‌ی ما متوجه هستیم ذات ما کششی درونی نسبت به آن دارد و به همین جهت راه شهادتی که برای تحقق و بقای انقلاب اسلامی آن‌طور فداکاری کردند را پاس می‌داریم.

۷- در این کتاب نکاتی در این رابطه مطرح شده که وقتی انسان در مسیر انقلاب اسلامی قرار گرفت - به عنوان حقیقتِ دوران -

و با نگاه هستی‌شناسانه و آنتولوژیک با آن برخورد کرد، در مسیری قرار می‌گیرد که انقلاب به راحتی خود را نشان نمی‌دهد، ولی افقی را در مقابل او می‌گشاید که همواره اندیشه و اندیشیدن به آن اشاره دارد و انسانی که در بستر انقلاب اسلامی قرار گرفت راه کشش به سوی آن را -که همچنان گریزنده است- نشانه می‌گیرد و به سوی آن‌چه از جهت دیگر در خفا می‌رود، اشاره می‌کند و این نکته، تحت عنوان «ظهور و خفای انقلاب اسلامی» در متن کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

۸- ما از طریق انقلاب اسلامی به حکم تقدیر الهی به راهی کشیده شده‌ایم که هرچند آن راه چندان روشن نیست، ولی شواهد فراوانی حکایت از آن دارد که آن راه، راه آینده‌ی ما است، هرچند هنوز اهداف اصیل آن از ما دور است، ولی اگر بخواهیم به خالص‌ترین تفکر رجوع کنیم، نمی‌توان خود را در معرض تندباد آن قرار نداد، زیرا هر ملتی که بخواهد آن تقدیر بلند را برای خود محقق کند گریزی ندارد که خود را در پناه تندبادهای شدید دوران خود قرار دهد. گویا ما در این تاریخ خودمان نشانه‌ی آن تندباد هستیم.

۹- در کتاب حاضر، چندین و چند بحث از «زبان» به میان آمده و این که زبان انقلاب اسلامی باید گشوده شود تا انقلاب، خود را به «فهم»‌ها برساند و هر زبانی، تاب ارائه‌ی پیغام انقلاب اسلامی را ندارد. از زبان شاعرانه‌ی شهید آوینی سخن به میان آمده تا زبانی که باید بعد از آن و در همان بستر متولد می‌شد و نشد. به همین دلیل انقلاب اسلامی هم‌چنان در حجاب قرار دارد تا زمانی که واژه‌هایی به ظهور آیند و آن واژه‌ها «گفت»

حقیقت انقلاب باشند و آشکارکننده‌ی زیبایی‌های نور آن. جلسات ۶ و ۷ و ۸ در این مورد حرف‌هایی دارد. امید است آن مباحث بتواند هوشیاری لازم را در این رابطه به خواننده بدهد، زیرا آن کس که به ژرف‌ترین‌ها می‌اندیشد، دوست دارد زیبایی آن را در کلام به ظهور آورد.

۱۰- این یک سؤال اساسی است که در فهم انقلاب اسلامی چه ابعادی از آن نااندیشیده مانده است و ما هنوز نتوانسته‌ایم به اهداف انقلاب اسلامی که در آغاز مدّ نظر بوده است، دست یابیم؟ جز این است که انقلاب اسلامی حقیقی‌ترین اندیشه در این تاریخ را در افق جان ما قرار داد تا ما انسانی شویم که آن اندیشه برای او آرامش‌بخش باشد؟ هرچند ممکن است در برهه‌ای از زمان، افقِ روبه‌روی ما تیره و تار گردد و «وقت» گم شود. ولی در هر حال «وقت» ما در این زمانه، انقلاب اسلامی است و امری که هنوز به آن درست اندیشه نشده است، همین امر است. پس باید انقلاب اسلامی را در این تاریخ حقیقی‌ترین اندیشه بدانیم تا آن‌چه نااندیشیده مانده معلوم شود.

۱۱- در این کتاب سعی شده تا روشن گردد ما با درک بی‌واسطه‌ی خود می‌توانیم با حقیقت انقلاب اسلامی مرتبط باشیم، در آن صورت است که زبان ما، زبان انقلاب اسلامی خواهد بود، زبانی ماوراءِ زبانِ روزمرگی. مثل آن که شعر، شاعران را در بر می‌گیرد و شاعر با سرودن شعر شاعر می‌شود. متفکر نیز به یافتی می‌رسد که در قصدش نمی‌گنجد و آن یافت، بزرگ‌تر از تصور آن متفکر است زیرا سخنِ تاریخ خود را می‌گوید و ما با درک بی‌واسطه‌ی خود با حقیقت انقلاب اسلامی مرتبط

می‌شویم و زبان ما، زبان اظهار حقیقت می‌شود، زبانی شبیه زبان شعر. زبانی که باید با سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در جستجوی آن باشیم.

۱۲- تفکر، امری است تاریخی یعنی یک دوران تاریخی ملت را بنیاد می‌نهد و آن را «راه» می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌کند، به قسمی که این تاریخ در سایه‌ی آن تفکر دوام و بسط می‌یابد و با آن تفکر زندگی می‌کند و دوام می‌آورد. این تاریخ، امری جدا از ما نیست، ما را از درون فرا گرفته، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل ۴۴) یعنی آن‌چه پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید همانی است که بر مردم نازل شده و آن‌ها را فرا گرفته و رسول خدا ﷺ تبیین‌کننده‌ی آن حقایق است. سعی وافر شده تا در این رابطه نکاتی به خوانندگان کتاب ارائه شود.

۱۳- امر اندیشه‌انگیز، آنی است که برای اندیشیدن به ما داده می‌شود که در این تاریخ و ذیل اسلام، انقلاب اسلامی است. در این زمان چیزی وجود دارد که خود از پیش خود برای اندیشیدن به ما داده می‌شود. خداوند ما را بدان فرا می‌خواند تا به آن بیندیشیم و تفکرکنان به آن فکر کنیم، مثل آن که در آیات قرآن باید تدبّر کنیم. گمان می‌رود ما انسان‌ها هنوز به آن‌چه مشتاق اندیشیده‌شدن است یعنی انقلاب اسلامی، آن‌طور که لازم است رو نیاورده‌ایم. امید است کتابی که روبه‌روی خود دارید فتح بایی در این مورد باشد.

۱۴- این که ما هنوز فکر نمی‌کنیم بیش‌تر به جهت آن است که خود آن‌چه باید به آن اندیشید، یعنی «وجود» از ما رو می‌گرداند و آن از

مدت‌ها پیش رو گردانده است، امید است در آینده‌ی انقلاب اسلامی، «وجود» خود را به ما نشان دهد و در آن صورت انقلاب اسلامی معنای دیگری پیدا می‌کند و به صورتی دیگر به ما روی می‌آورد تا به آن بیندیشیم و در آن صورت است که تفکر به سوی ما برمی‌گردد و ما معنای دیگری در فهم خود می‌یابیم. آرزومندیم این کتاب چنین چشم‌اندازی را در مقابل شما بگشاید.

۱۵- عرض شد آن‌چه باید به آن اندیشید چندان که بسنده باشد به ما رو نمی‌کند. اما این واپس‌گزیزی نه چنان است که هیچ‌چیز در میان نباشد بلکه خود این واپس‌گزیزی از «حقیقت»، امری است طبیعی، به طوری که از جهتی دیگر می‌تواند بهتر از هر امر حاضر دیگری با انسان مواجه و بر انسان وارد شود و این مربوط به نحوه‌ی بودن انقلاب اسلامی است که با ما به طریقی رازآمیز ارتباط برقرار می‌کند و سعی شده است در این کتاب وجه رازگونگی انقلاب اسلامی با خواننده در میان گذاشته شود.

۱۶- برای تفکر، این نکته‌ی مهمی است که بدانیم رویداد واپس‌گزیزی انقلاب اسلامی می‌تواند در عین حال حاضرترین امر در مقایسه با همه‌ی آن‌چه تا کنون حاضر است، باشد و به صورتی بی‌پایان از واقعیت هر آن‌چه واقعی است فراتر رود. زیرا در هر حال ما را فراگرفته است. تجربه‌ی چنین حالتی، تجربه‌ی بسیار نادر و ارزشمندی است که باید آن را در نسبتی که با انقلاب اسلامی برقرار می‌کنید، بیابید. زیرا آن‌چه از ما واپس می‌گریزد با همین واپس‌گزیزی خود، ما را نیز از پی خود

می‌کشد، از آن جهت که ذات ما پیشاپیش مُهر و نشانِ کشش به آن را در خود دارد.

۱۷- با ما در ادامه‌ی مطالعه‌ی کتاب همراهی کنید تا روشن شود؛ تا آن‌جا که انسان در مسیر انقلاب اسلامی است، اتفاقاً در تمام عمر به آن‌چه واپس می‌گریزد، یعنی همان انقلاب اسلامی، اشاره می‌کند.

وقتی انسان در مسیر انقلاب اسلامی قرار گرفت در مقام چیزی است که به راحتی خود را نشان نمی‌دهد، ولی همواره اندیشه و اندیشیدن او به همان انقلاب اشاره دارد و بنیان او نهفته در چنین اشاره‌ای است.

یک انسان انقلابی در راه کشش به سوی انقلاب که همچنان گریزنده است، نشانه می‌گیرد و به سوی آن‌چه واپس می‌گریزد و در خفا می‌رود، اشاره می‌کند. جمله‌ی مبهمی است ولی بسیار مهم است و باید امیدوار باشید تا با مطالعه‌ی کتاب به درک آن دست یابید؛ به درک چیزی که در راه کشش به سوی او همچنان از شما واپس می‌گریزد و در خفا می‌رود تا شما با آن همراهی بیشتری داشته باشید. قصه، قصه‌ی حضرت خضر و حضرت موسی «علیهما السلام» است، مواظب باشید از تأویل انقلاب اسلامی باز نمانید.

۱۸- ما باید تفکر را بیاموزیم، این می‌طلبد که پیشاپیش مشتاق به آنی باشیم که تفکر را مخاطب خویش می‌سازد. و این آنی است که از جانب خود، خود را برای اندیشیده‌شدن عطا کند. آن‌چه این عطیه را به ما می‌دهد تا به صورتی اصیل به آن بیندیشیم، همانی است که ما اندیشه‌انگیزترین اش می‌نامیم و در این تاریخ رخدادی است به نام «انقلاب

اسلامی»، و حضرت امام روح‌الله «رضوان‌الله تعالی علیه» به خوبی به آن اندیشیدند و شهداء نیز پیرو ایشان، فهمیدند در این تاریخ به چه چیز باید بیندیشند.

۱۹- ما هنوز متوجه نشده‌ایم از طریق انقلاب اسلامی در سنتی قرار می‌گیریم که ما را از بی‌تاریخی حفظ می‌کند و آن سنت به سوی ما می‌آید، زیرا ما سپرده‌شده و احاله‌شده به آن هستیم. همه‌ی سعی ما در این کتاب بر مبنای این توصیه است که بگذارید انوار الهی از طریق انقلاب اسلامی به سوی شما بیاید تا تفکری را به شما عطا کند که بر روح حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» عطا شد و آغازی شد برای تاریخ ما.

۲۰- آن‌جا که پای رهانیدن ذات انسان در میان است از روان‌شناسی و روان‌درمانی و نیز از اخلاق در مقام آموزه‌ی صرف، هیچ‌کاری ساخته نیست، مگر این که انسان پیشاپیش به نسبت بنیادین دیگری با هستی نایل آمده باشد و به سوی حقیقت دورانش در ساحت مناسبی قرار گیرد. ما آن را در این دوران، انقلاب اسلامی می‌دانیم، آینه‌ای که در آن متوجه‌ی تجلیات اسماء الهی می‌شویم.

۲۱- ما مدعی هستیم این انقلاب اسلامی است که به عنوان حقیقت این دوران «هویت» ما را به فکر کردن فرا می‌خواند، به نحوی که گویی به ما فرمان فکر کردن می‌دهد و منادی تفکر به ما است. از آن جهت که «وجود» در این تاریخ از آن منظر به ظهور آمده و «وجود» همواره در تجلی و ظهور است و بی‌واسطه به ما خطاب می‌کند. انتخاب و اختیار در چنین میدانی معنای خود را به میان می‌آورد تا با رفع تعلقات و عبور از

خیالاتِ و هم‌انگیز، خود را آماده‌ی گوش سپردن به آن ندا و آن خطاب بگردانیم.

۲۲- اگر انقلاب اسلامی محل و مظهر حقیقتِ «وجود» است و «وجود» همواره در تجلی است تا خود را بنمایاند و ما را دعوت به تفکر نسبت به خود بکند؛ پس خداوند در مقام منادی و فراخوانده‌ی ما، انتظار دارد ما نسبت به مظهري به نام انقلاب اسلامی اندیشه کنیم زیرا هم او که فراخوانده‌ی ماست، خود بنا به ذاتش مشتاق آن است که در باره‌اش تفکر شود و به یاری تفکر، حضور او به عنوان گنجی مخفی در عالم درک گردد. پس آن که ما را به فکر کردن فرا می‌خواند، آنی را که برای فکر کردن است، به ما می‌دهد. آیا در این تاریخ، آنی که برای فکر کردن است، رخداد عظیم انقلاب اسلامی نیست که یکی از شئون آن رخداد اربعینی سال‌های اخیر است؟

۲۳- دو چیز ما را به فکر کردن می‌خواند؛ یکی عطیه‌ای که خداوند خود را در آن ظاهر کرده، و دیگر خودمان که ذاتی هستیم که فقط «هست». ما تنها آن‌جا دارای توان تفکر هستیم که به موضوعاتی فکر کنیم که ما را به فکر کردن می‌خوانند. مگر نداریم: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) التَّفَكُّرَ وَالْإِعْتِبَارَ» اکثر عبادت ابوذر تفکر و عبرت‌گیری بود. راستی ابوذر به چه می‌اندیشید و از چه عبرت می‌گرفت که آن اندیشه و آن عبرت‌گیری و اعتبار، بیشترین عبادتِ ابوذر محسوب می‌شد؟ ابوذری که بعد از حضور تاریخی اسلام، حال باید آن حضور تاریخی را از آن خود کند و در آن حاضر باشد.

۲۴- عطیه‌ها بسیارند، لیکن والاترین داده‌ها که به صورتی دائمی برای ما می‌ماند، ذات ما و حقیقتی است که خداوند در هر تاریخی در آینه‌ی آن تاریخ، خود را ظاهر می‌کند. آیا نمی‌توان گفت والاترین شکر، فکر کردن به داده‌ها و عطایای الهی است؟ و عمیق‌ترین ناسپاسی، بی‌فکری به آن عطایا است؟ پس سپاسِ اصیل آن است که فکر کنیم به آنی که اصلاً برای فکر کردن داده می‌شود. ما در این زمانه خداوند را شکر می‌گذاریم از آن جهت که به اندیشه‌انگیزترین امر می‌اندیشیم و فکر خود را در باب آن چه باید اندیشیده شود، به آن اندیشه‌انگیزترین می‌دهیم و این وقتی است که اندیشه‌انگیزترین امر، خود را برای اندیشیدن به ما می‌دهد، با جلوه‌های مختلفی که در مسیر تاریخی خود، آن‌ها را می‌نمایاند. تنها به فتنه‌ی سال ۸۸ فکر کن! و به ۹ دی؛ تا معلوم شود اگر به ما گفته‌اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ» بینیم در آن صحنه باید به خدا فکر کنیم و به آثار و جلواتی که به ظهور آمد.

۲۵- در دورانی که تیغ نیهیلیسم تا مغز استخوانِ بشر نفوذ کرده است، به این فکر کن که انسان تنها در صیانتِ آن چه خود را برای فکر کردن می‌دهد، سُکنی می‌گزیند. انسان مقام امن را ایجاد نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند امرِ صیانت‌کننده‌ی تاریخی خود را صیانت کند و نگه دارد، تا در زیر سایه‌ی آن به آرامش واقعی برسد. پیام آن مردی که در وصیت‌نامه‌ی خود فرمود: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سویی جایگاه ابدی سفر می‌کنم...» خبر از آن می‌دهد که او راهِ آرامش در این تاریخ را در

سُکُنِ گزیدن در سایه‌ی انقلاب اسلامی و صیانت از آن در مقابل ما قرار داد.

۲۶- تصور بنده آن است که با نگاه مجدد به حکمت متعالیه می‌یابیم که این مکتب چه اندازه استعداد فهم تاریخی را دارد که به یک معنا از دکارت، یعنی فیلسوف معاصر جناب صدرالمتألهین شروع شد و جناب ملاصدرا با توجه به فهم آن تاریخ، حکمت متعالیه را به میان آورد. امید است عزیزانی که در حکمت متعالیه قدم زده‌اند با مطالعه‌ی این کتاب متوجه ابعاد کشف نشده‌ی حکمت متعالیه برای تفسیر تاریخی که در آن هستند بگردند.

۲۷- ممکن است خواننده محترم گمان کند نویسنده کتاب متوجه ضعف‌ها و مشکلات ساختاری در امور اقتصادی و اخلاقی جامعه نیست و انقلاب اسلامی را به اتوپیایی تبدیل کرده که بیشتر به آرزوها شبیه است نه واقعیت. در حالی که اگر به سوابق اجرایی اینجانب نظر شود و تجربیاتی که در آن امور به دست آورده‌ام، می‌پذیرند که با توجه به آن امور تأکید می‌شود تنها راه عبور از آنچه بنده نام آن را بحران می‌گذارم، رجوع به انقلاب اسلامی است و بنده آن را کاربردی‌ترین راه برای عبور از بحران‌ها می‌دانم و امید دارم صحت این ادعا در کتابی که پیش‌رو دارید روشن شود.

طا هرزاده

جلسه ی اول
نظر به انقلاب اسلامی در
زبان اشارت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خواص و اشارت‌های قرآن

آن چه که در ابتدا باید بر روی آن فکر کنیم خود «فکر» است که واقعاً تفکر چیست؟ مسلّم مطالبی که بتوانیم به کمک آن‌ها در مورد «فکر» با هم سخن بگوئیم کم نیست. هم از نظر روایات، هم از نظر آیات و هم در نظر فیلسوفان، بهترین محتواها را داریم. ولی به موضوعاتی که به ما فکر می‌دهند با رویکردی که به ما فکر بدهند، نگاه نمی‌کنیم.

این اول بحث است که آیا فکر را باید به عنوان یک مفهوم در نزد خود داشت یا فکر یک نوع حضور و توجه است به چیزی که فکر را به ما برمی‌گرداند؟

حضرت صادق ♦ در مورد قرآن می‌فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» «کتاب خدای عزّ و جلّ دارای چهار چیز است: «عبارت»، «اشارت»، «لطایف» و «حقایق».

«عبارت» برای عوام است و «اشارت» برای خواص و «لطایف» برای اولیاء و «حقایق» برای انبیاء.

ملاحظه بفرمائید کتاب خدا که بهترین متن برای تفکر است بر چهارگونه است. آدم های عادی از طریق عبارتش با آن رو به رو می شوند. ولی این کتاب بر اشارت هم استوار است. حال سؤال این است که در کتاب خدا اشارت به کجاست؟ شما با عبارت روبرو می شوید و آن را می فهمید ولی می فرمایند: این قرآن علاوه بر عبارت، بر اشارت هم استوار است و معلوم است اگر بخواهیم به اشارات کتاب خدا دست یابیم باید شخصیت دیگری از خود را به میان آوریم و به تعبیر روایت باید از خواص بشویم. ادامه ی روایت مدّ نظر بنده نیست که چگونه لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء است، از آن قسمت می گذریم.

امام صادق ♦ در روایت مذکور می فرمایند این کتاب می تواند برای ما اشارت باشد. بنده روی این موضوع حرف دارم که چگونه کتاب خدا می تواند برای ما اشارت شود؟ مسلّم باید حقایق ماورای آنچه در عبارت می گنجد در عالم باشد و کتاب خدا به آن حقایق اشارت دارد و آنهایی که خود را ماورای فهم عادی پرورانده اند می توانند به آن حقایق نظر کنند. آیا می شود ما به هنگام روبه روشن شدن با یک متن با چیزی روبه رو شویم که در افق زندگی ما قرار دارد؟ شما در سوره ی حشر دارید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر ۲) ای صاحبان بصیرت از این حادثه عبرت بگیرید، یعنی متوقف بر ظاهر عبارت یا ظاهر حادثه نشوید، عوام بر روی ظاهر عبارت یا حادثه می مانند. آری! عبارت را نباید نادیده گرفت ولی می توان

در آن متوقف نشد. در سوره‌ی حشر می‌فرماید: یهودیان فکر می‌کردند دژ محکمی دارند که مانع حمله‌ی مسلمانان به آن‌ها می‌شود، ولی خداوند ربی در دل آن‌ها انداخت که آن قلعه‌ها را به‌دست خودشان و مؤمنین تخریب کردند: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» (حشر/۲) و در ادامه می‌فرماید: «فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» یعنی ای صاحبان بصیرت از این حادثه چیز بیشتری به‌دست بیاورید و از ظاهر آن عبور کنید. زیرا نقل تاریخی حادثه یک چیز است و سنتی که در آن حادثه جریان دارد چیز دیگری است. می‌فرماید به سمت آن سُنن که در ظاهر پیدا نیست عبور کنید. یک نوع آمادگی و رویکرد خاص می‌خواهد تا ما متوقف در صورت قضیه نشویم.

بحث ما در رابطه با انقلاب اسلامی است و ادعای ما هم این است که انقلاب اسلامی آن رخداد و حقیقتی است که می‌شود در نسبت با آن علاوه بر ظاهر آن، متوجه حقایقی در آن شد که این ظاهر اشاره به آن حقایق دارد، شرطش آن است که انقلاب را در ساحتی دیگر ببینیم. سخن در این است که چه‌طور باید به انقلاب اسلامی نگاه کرد که انقلاب اسلامی برای ما آینه‌ای باشد برای اشاره به حقایق باطنی این تاریخ. در این رابطه عنوان بحث هست: «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی». در این عنوان ادعاهایی شده است که انقلاب، صدایی دارد، اما صدایش ندا است، این نکته‌ی عجیبی است که ما به صدایی می‌توانیم گوش بدهیم که ندا است، مگر به ندا هم می‌شود گوش داد؟ حتماً این سؤال برای عزیزان هست که این چه نحوه رویکردی است به انقلاب

اسلامی که می‌شود به ندای آن گوش سپرد؟ و این چه گوش سپردنی است؟

نظر به وجه اشراقی انقلاب اسلامی

مبنای عرایض بنده آن است که انقلاب اسلامی یک امر اشراقی است. یعنی چیزی است که به قلب انسان‌ها می‌رسد. باید در این رابطه بحث بشود که اشراق، نحوه‌ای از تجلّی وجودی است، نه امری مفهومی. آری ما در واقعیت هم «وجود» داریم و هم «موجود». وجود حقیقتی است که همه‌ی موجودات را ظاهر می‌کند. مثل این که می‌گویید در تمام موجودات این عالم یعنی در انسان و گیاه و حیوان و غیره، آب جریان دارد ولی آن آب ظاهر نیست، اگر آب را از آن‌ها بگیرید همه‌ی آن‌ها تبدیل به خاک و سنگ می‌شوند. خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (انبیاء / ۳۰) ما از طریق آب، هر چیزی را حیات بخشیدیم. یعنی آب، سرّ حیات است. می‌خواهم عرض کنم در نگاهی عمیق‌تر، سرّ اصلی حیات، «وجود» است. درست است وقتی گیاه را نگاه می‌کنیم می‌یابیم سرّ حیاتش آب است، اگر فهم و عقل خودمان را طوری تربیت کنیم که به آغازینِ آغازها بنگرد، به هر چیزی که نگاه کنیم، «وجود» را سرّ حیاتِ آن چیز می‌بینیم، به این حالت می‌گویند: «وجودِ موجود را دیدن» و به این نوع نگاه می‌گوییم «وجود بینی». همین که شما دارید من را می‌بینید می‌توانید متذکر باشید وجودی است که به این شکل در مقابل شما است. انتظار آن است که انسان‌ها متوجه این امر باشند و این آغاز تفکر است. این را می‌شود به خودمان تذکر بدهیم که وقتی با آدم‌ها

روبه‌رو می‌شویم و وجه وجودی آن‌ها را مدنظر قرار بدهیم، و متوجه باشیم همه‌ی عالم، مظاهر وجوداند و در این رابطه می‌خواهیم انقلاب اسلامی را بنگریم.

عموماً ما چیزی مثل انقلاب اسلامی را یک امر اعتباری می‌دانیم. ولی سعی بنده آن است که روشن کنم انقلاب اسلامی امری وجودی است، همان طور که این درخت یک امر وجودی است و همان‌طور که ملائکه امر وجودی‌اند و خدا هم وجود مطلق است و به همه وجود داده است. ما وجود را منحصر به عالم ماده نمی‌کنیم. آیا جز این است که آنچه هم به قلب انسان‌ها می‌رسد امری است وجودی؟ منتها از نظر مرتبه و درجه؛ آنچه به قلب انسان می‌رسد نسبت به موجودات مادی دارای درجه‌ی وجودی شدیدتری است و به همین جهت حالت اشراقی دارد و به صورت تجلی می‌باشد. گاهی می‌گوییم چیزی به ذهنم رسید. به نظر شما کجا بود آنچه فعلاً به ذهنمان آمد، اگر از جای دیگری نیامده، چرا قبل از این در ذهنمان نبود؟ معلوم است چیزی بر نفس شما اضافه شد. فرق وجود آن حالت قلبی که برای شما پیش آمد با وجود کت و شلوارتان این است که آنچه به قلب‌تان رسید حالت اشراقی دارد. به نظر بنده خوب است عزیزان روی این مطلب فکر کنند که انقلاب اسلامی نحوه‌ای از «وجود» است که به عنوان حقیقتِ تاریخ ما به قلب‌ها اشراق می‌شود و با زبان اشارت می‌توان متذکر وجود آن شد.

زبان اشارت و افقی که گشوده می‌شود

زبان گزارشِ حقیقت می‌تواند زبان اشارت باشد و این یک نکته‌ی حساسی است. باید از خود پرسید اگر حقایقی در این عالم هست، ما چطور با آن حقایق مرتبط بشویم؟ یکی از راه‌های علم به حقایق، استدلال است، می‌توانیم برای وجود خدا و ملائکه و معاد به عنوان حقایق عالم وجود، استدلال بیاوریم و به همین جهت ما وجودِ معاد را در عقایدمان واقعی می‌دانیم. این یک راه است برای علم به وجودِ حقایق. آری! زبانِ علم به وجود حقایق، زبانِ استدلال است. به قول شهید مطهری در قرآن بعضی مواقع، زبان، زبان استدلال است و با عقلِ قرآنی به وجود حقایق پی می‌بریم. مثلاً خداوند می‌فرماید: همین طور که این نطفه در رحم مادرش سیر می‌کند و در نهایت به صورت یک انسان شکل می‌گیرد، نمی‌گذاریم که پس از حضور در این دنیا نابود شود بلکه به سوی دنیایی دیگر سیر می‌کند. تعبیر علامه مطهری این است که این یک نوع استدلالِ قرآنی است. چون می‌خواهد وجود معاد را اثبات کند. آری! یک وقت است که ما وجود حقیقتی را می‌خواهیم اثبات کنیم در این رابطه برای اثبات وجود آن دلیل می‌آوریم، ولی یک وقت می‌خواهیم آن حقیقت را مدّ نظر قرار دهیم، در این حالت به زبان دیگری نیاز داریم و آن زبان اشاره است. به آن روایت فکر کنید که می‌فرمود قرآن ابعادی دارد که عده‌ای با اشاره به آن ابعاد، قرآن برایشان رخ می‌نمایاند، زیرا کتاب خدا بر اشیایی است و یکی از آن اشیاء، «عبارت» است و یکی هم «اشارت». یعنی قرآن ابعاد و وجوهی دارد که می‌توان با اشارات قرآن به آن وجوه نظر کرد. قرآن

آمده است تا به ما از حقایق عالم خبر بدهد، یکی از راه‌های نظر به حقایق، زبان اشاره است. مشکل این است که ما عموماً به زبان انتزاعی و استدلال عادت کرده‌ایم. البته زبان استدلال هم برای علم به حقایق لازم است اما فراموش نکنیم که زبان استدلال ما را متوجه وجود آن حقایق می‌کند و این اول کار است، نه آخر کار. زبان استدلال زبان صحیحی است ولی زبان کافی نیست، می‌شود یک سخن صحیح باشد ولی همه‌ی ابعاد یک حقیقت را نشان ندهد. شما وجود خدا را با استدلال اثبات می‌کنید ولی لقای الهی راه دیگری می‌خواهد. هیچ وقت لقای الهی با زبان استدلال محقق نمی‌شود. مشکل ما در این جا است که وقتی می‌خواهیم به حقیقتی اشاره کنیم، روحیه‌ی انتزاعی و استدلالی ما حجاب ما می‌شود و سر بر می‌کشد که دلیل شما چیست. اگر می‌خواستیم برای سخنانمان نسبت به حقانیت انقلاب اسلامی دلیل بیاوریم که نیازی به این جلسات نبود. ما می‌توانیم وجود معاد را اثبات کنیم ولی آیا در آن صورت به حالاتی که برای حارثه بن مالک^۱ پیش آمد می‌رسیدیم که به رسول خدا^ص می‌گوید: من دارم عرش خدا را می‌بینم. اگر از او پرسیم به چه دلیل؟ در واقع این جا آن شخص را دفن کرده‌ایم. یکی از انواع قتل پیامبران به همین صورت بوده است. پیامبران آمدند ما را به ساحاتی متعالی تر از این دنیا و مفاهیم عقلی ببرند و افقی در مقابل ما بگشایند، حالا ما سخن آن‌ها را در استدلال

۲ - معمولاً نام این شخص تحت عنوان زید مشهور

و آنچه استدلال در مقابل ما قرار می‌دهد، محدود می‌کنیم. به گفته‌ی مولوی:

عقل بند رهروان است ای پسر و آن رها کن ره عیان است ای پسر

می‌گوید آنچه عقل می‌گوید غلط نیست، صحیح است ولی کامل نیست. مشکل آن است که تاریخ تفکر ما، تاریخ استدلال شده است در حالی که تفکر، محدود به استدلال نیست. بعداً روشن خواهد شد که تفکر، «تذکر» است. آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل را نگاه کنید. می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ای پیامبر این قرآن را که ذکر است بر تو نازل کردیم. «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تا برای مردم روشن کنی آنچه را بر آن‌ها نازل شده است. «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» به این امید که فکر کنند. رابطه‌ی «ذکر» و «تفکر» در این آیه خیلی عجیب است که اگر مردم متوجه شوند چه مطالبی بر قلب آن‌ها اشراق شده، متفکر می‌شوند. قانع شدن عقلی غیر از آن یقینی است که به کمک آن یقین، حقیقت را مقابل خود احساس می‌کنیم. در خبر آمده است که در محضر رسول خدا ﷺ عرض شد: «أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ، فَقَالَ لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ»^۳ عیسی بن مریم ♦ بر روی آب راه می‌رفت، آن حضرت فرمودند: اگر یقین او بیشتر بود می‌توانست در هوا حرکت کند.

باید روشن شود اهل یقین چه نسبتی با خدا پیدا می‌کنند؟ آیا تفکر، به معنای درک مفهومی حقایق است و یا رؤیت ظرائف عالم وجود و ارتباط

با آن‌ها؟ یقین یعنی این که در قبله‌ی جان خود با خدا به عنوان منشأ همه‌ی کمالات مرتبط شدن و یا این که حداقل بتوانیم به آن کمالات و ظرائف اشاره کنیم. به هر حال باید متوجه باشیم تفکر همیشه به یک معنا نیست.

آیه‌ی فوق یعنی آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل، حداقل این نکته را مطرح می‌کند که رابطه‌ای بین تفکر و تذکر هست و می‌توانیم بگوئیم تفکر به یک معنا تذکر است؛ می‌توان با تذکر، طرف مقابل را به تفکری خاص وارد کرد. این غیر از تفکری است که با استدلال حاصل می‌شود. تفکری که با تذکر حاصل می‌شود با کوششی همراه است که انسان تا حدی از موانع مادی آزاد شده باشد تا تجلیات خاصی که مخصوص این دوران است بر جان او نقش بندد.

زبان اشاره و نظر به انقلاب اسلامی

بنده برای این جلسات مطالبی را یادداشت کرده‌ام، بنا دارم کم کم آن‌ها را در محضر عزیزان ارائه دهم و بر روی آن صحبت کنم. این طور شروع می‌شود:

«انقلاب اسلامی یک امر اشراقی است و به یک معنا یک موضوع وجودی می‌باشد و لذا یک حقیقت است و نه یک شیء و ماهیت، و نه یک اتفاق. از طرفی زبان گزارش حقیقت می‌باید «زبان اشاره» باشد تا چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید.»

عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی به یک معنا یک حقیقت وجودی است و نه یک شیء. اگر انقلاب اسلامی یک حقیقت وجودی است، زبان تبیین آن باید «زبان اشاره» باشد زیرا «زبان عبارت» موضوعی را

مطرح می کند که یک بُعد بیشتر ندارد و می تواند بگوید همین است و جز این نیست - مثل آن که بگوئید مثلث سه ضلع دارد - ولی زبان اشارت می تواند به چیزی اشاره کند که چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید، به اصطلاح زبان اشاره، زبان شاعرانه است. زبان اشاره در تبیین یک موضوع، طوری موضوع را مطرح می کند که هم شما مطابق درک خود آن را قبول می کنید و هم دیگری آن را با درکی متفاوت از شما، قبول می کند. در تفسیر قرآن این را ملاحظه می کنند که در رابطه با یک آیه هم این تفسیر درست است و هم آن تفاسیر دیگر، چون زبان قرآن زبان اشاره است و سعه دارد. در حالی که در زبان عبارت، سخن آن است که این ساعت یا این جا است یا آن جا، در حالی که حقیقت مثل این ساعت نیست که یا این باشد یا آن. خود حضرت حق که حقیقت الحقایق است طوری در عالم وجود دارند که مردم با روایات مختلف همه به حضرت حق رجوع می کنند و همه هم جواب می گیرند، زیرا خدا حقیقت است.

حقیقت را باید با نگاهی که مخصوص نگاه به حقیقت است، مد نظر آورد تا برای ما رخ بنمایاند. طوری است که به یک معنا هم این است و هم آن و نه این که یا این باشد یا آن. عمده آن است که متوجه باشیم خداوند یک حقیقت است و نه یک مفهوم. فکر می کنید چطور می شود که در بعضی جوامع، بی تفکری به وجود می آید؟ طرف می گوید آن چه من فهمیدم درست است، و آن چه غیر از فهم من است غلط است. ما این را بی فکری تاریخی می نامیم. ولی اگر تاریخ به جایی رسید که انسان

رابطه‌اش را نسبت به حقیقت درست کرد، بسیاری از این عدم تفاهم‌ها و تقابل‌ها از بین می‌رود و همه همدیگر را می‌فهمیم. من فکر می‌کنم اصلی‌ترین حرفی که بنده می‌خواهم در مورد انقلاب اسلامی بزنم همین نکته است که به انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت نظر کنیم تا ببینیم چرا باید با زبان اشاره در رابطه با انقلاب با همدیگر صحبت کنیم. فعلاً مسئله این است که ما در زبان اشاره، سعه داریم.

زبان اشاره به رازِ زمانه

«زبانِ گزارشِ حقیقت می‌تواند زبان اشاره باشد تا چندین معنا را در مقابل انسان بگشاید و ما را با رازِ زمانه آشنا کند.»

پس زبان اشاره زبانی است که ما را در مقابل یک حقیقت قرار می‌دهد. حقیقت یعنی «وجود»، و وجود یک چهره ندارد، به صورت‌های مختلف ظهور می‌کند. ماهیت یک چهره دارد ولی حقیقت یک چهره ندارد. حقیقت از جنس وجود است. «وجود» همه‌ی عالم را در بر گرفته است و هیچ کس هم نمی‌تواند بگوید که فقط من «وجود» هستم. حال وقتی زبان، زبان اشاره شد، زبان اشاره ما را با راز روبه‌رو می‌کند و رازِ زمانه‌ی ما حقیقت انقلاب اسلامی است.

خداوند می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/ ۲۹). در اول آیه می‌فرماید که آن چه در زمین و آسمان است از خدا تقاضا می‌کند و در ادامه می‌فرماید «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او در هر روزگار و دورانی در شأنی است و به نحوی خاص در آن دوران ظاهر می‌شود. برای این که تقاضای انسان‌ها در آن روزگار نسبت به

تقاضای آن‌ها در روزگاری دیگر، متفاوت است. شما با چه طلبی در این روزگار با حضرت حق رو به رو شده‌اید که حاصل آن اشراق انقلاب اسلامی در قلب زعیم این دوران شد؟ مثلاً شما اگر از او درخواست رزق کنید، شأنی از خداوند که با شما روبه‌رو می‌شود، رزاقیت است. اگر شما از او بخواهید که آبروی شما را حفظ کند، خدا هم با نور آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» (حج/ ۳۸) به میان می‌آید. اما این که در هر دوره و زمانه‌ای جلوه‌ای خاص دارد، نشان می‌دهد که در هر زمانی رازی در میان است و حضرت حق مطابق آن راز، جلوه‌ای مخصوص دارد که روح آن زمانه است. خلاصه آن که راز هر تاریخی نحوه‌ی حضور خاص خدا در آن تاریخ است. با توجه به این موضوع عرض می‌کنم:

«زبانی نیاز است تا آن زبان با اشاره‌ی خود ما را با راز زمانه آشنا کند،

رازی که در عین نزدیکی به ما در دورترین‌ها سیر می‌کند.»

همیشه «راز» این گونه است که مثل روح، در واقعیات حاضر می‌باشد. از یک طرف در قرآن دارید: حضرت حق «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/ ۱۶) و از طرف دیگر دارید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (مؤمنون/ ۹۱) یعنی خداوند خیلی بالاتر از این وصف‌ها است. شما در معارف توحیدی متوجه می‌شوید که حضرت حق همه جا هست و هم نمی‌توانید بگویید که محدود به این جا است. این قاعده، راز همه‌ی حقایق است. همه‌ی حقایق به حقیقت‌الحقایق ختم می‌شوند ولی اگر ما بخواهیم از آن‌ها سخن بگوئیم به اشاره می‌توان سخن گفت، نه به استدلال، چون استدلال مطلب را در حدّ مفهوم محدود

می‌کند. اگر ما توانستیم با زبان اشاره روشن کنیم انقلاب اسلامی حقیقتی است در این دوران و شما توانستید نسبت به این موضوع با زبان فکر به آن توجه کنید، راه ما گشوده می‌شود ولی اگر هنوز بر عادت قبلی باشید و به جای آن که به کمک اشاره‌ها وجوه حقیقت را در افق جان خود بیابید، پرسید به چه دلیل این حرف‌ها را می‌زنی؟ عملاً بحث را به بن بست می‌کشانید. ما عموماً طوری هستیم که وقتی قانع می‌شویم که برای اثبات وجود هر موضوعی استدلال در میان باشد، زیرا هنوز متوجه نیستیم چیزهای بالاتری هم هست که با استدلال برای ما رخ نمی‌نمایند، همان‌طور که در خواب؛ همین که خواب می‌بینید می‌خواهید بروید به جایی که برای تان نا آشنا است، زود بیدار می‌شوید و هیبت آن حضور اجازه نمی‌دهد خواب را ادامه دهید، این جا هم چون با استدلال آشنا هستیم، همین که می‌خواهیم با اشاره وارد ساحتی شویم که با حقیقت موضوعی روبه‌رو شویم، زود برمی‌گردیم و می‌گوییم به چه دلیل؟ نمی‌دانیم این به چه دلیل گفتن در این جا برای ما ضرر دارد و حجابی می‌شود تا رجوع مستقیم به حقیقت واقع نشود. عرفا حرف‌های خوبی در این رابطه دارند ولی ما می‌توانیم با انقلاب اسلامی بسیاری از آن حرف‌ها را که آن‌ها زدند، بفهمیم.

وقتی بحث روبه‌رویی با راز به میان آمد، در عین این که نزدیک نزدیک است ولی از آن طرف هم نمی‌توان به این راحتی مثل این لیوان آن را به دست آورد. وجود انقلاب اسلامی که ادعای ما درباره‌اش این است که به عنوان راز این تاریخ، همه‌ی ما و همه‌ی بشریت را فرا گرفته

است، از همین نوع است یعنی در عین نزدیکی در دورترین ها سیر می کند. باید روشن شود ما در نسبت با انقلاب اسلامی چه می گوئیم. از آن طرف می بینیم با وجود این که این حقیقت، همه را فرا گرفته است و انقلاب اسلامی به معنای تجلی حضرت حق بر ما، نزدیک ترین حقیقت به ما است، ولی از طرف دیگر طوری است که نمی توانیم به این راحتی به دستش بیاوریم.

باید متوجه باشیم نحوه ی وجود حقیقت در عالم به صورتی خاص به تفکر دعوت می کند. آرام آرام بحث خواهیم کرد که این تاریخ، تاریخ تفکر از طریق انقلاب اسلامی است. یعنی اگر در رابطه با انقلاب اسلامی تفکر نکنیم، هر چقدر هم باسواد باشیم در بی فکری قرار خواهیم گرفت، البته باید معنی این حرف ها روشن بشود. عرض شد:

«حقیقت در عین نزدیکی به ما در دورترین ها سیر می کند و همین امر موجب می شود که در رویارویی با انقلاب اسلامی تا می توانیم درنگ کنیم.»

اساساً در رابطه با حقیقت نمی شود بگوئید یافتن و تمام شد. حقیقت در هر موضوع و در هر جلوه ای طوری است که همان وقت هم که آن را می یابید، متوجه هستید که چیزی نیست که به راحتی بتوانید مالک آن شوید. وقتی پیغمبر خدا ﷺ با یافتن خدا عرضه می دارند «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» ما نتوانستیم آن طور که تو شایسته ی شناختی تو را بشناسیم. می فهمیم که این قاعده ی روبه رویی با هر حقیقتی است. بنده در زیارت نجف بالاترین تقاضایم این بود که خدایا! حجاب بین من و مولایم

امیرالمؤمنین ♦ را کم کن، تا حقیقت ولایتِ مولایم را کمی احساس کنم. ممکن است بنده با صد دلیل ولایت مولی را برای شما ثابت کنم، ولی این همه‌ی مطلب نیست. باید امیرالمؤمنین ♦ به یک معنا مال ما بشوند و بتوانیم ذیل پرتوی از انوار آن حضرت قرار گیریم و آن رازی است که برای ما آشکار خواهد شد، زیرا وجود اولیاء الهی سراسر راز است. اگر این زیارت نامه‌ها که تا حدی اشاره به مقام رازگونه‌ی ائمه علیهم‌السلام دارد، نبود دست‌مان برای ارتباط قلبی با آن‌ها خالی بود، زیرا نمی‌شود به راحتی با حقیقت رابطه برقرار کرد. در این زیارت‌نامه‌ها امام را که واسطه‌ی فیض می‌دانید، به عنوان مظهر روشن حقیقت، مدّ نظر قرار می‌دهید. در این رابطه می‌خواهم عرض کنم در ادامه‌ی بحث به جایی می‌رسیم که اگر انقلاب اسلامی به عنوان مظهر انوار الهی در این تاریخ درست فهمیده نشود و به عنوان حقیقتِ دوران مدّ نظر قرار نگیرد؛ نه امام درست فهمیده می‌شود و نه خداوند به عنوان حقیقتِ مطلق، محل رجوع جان ما قرار می‌گیرد. البته می‌شود مؤمن بود ولی با خداوند و لقای او روبه‌رو نبود، تکالیف خود را انجام داد و بهشتی شد.

«رازگونه‌بودن حقیقت موجب می‌شود تا در رویارویی با انقلاب اسلامی تا می‌توانیم درنگ کنیم و نخواهیم با شتاب کاری مطلب را در جایی تمام‌شده بپنداریم.»

تنها چشم اندازی گشوده می‌شود

بنده اگر ده‌ها جلسه در رابطه با وجه وجودی و اشراقی انقلاب اسلامی سخن بگویم، هرگز کار به این ختم نمی‌شود که عزیزان گمان کنند

مطلب را گرفتند و تمام شد. تنها می توان چشم اندازی در مقابل رفقا گشود. هرگز گمان نکنید «می شود مطلب را در جایی تمام شده بپندارید.» هر وقت بخواهیم چنین مطلبی را تمام شده بپنداریم، بدانید داریم به صورت مفهومی و انتزاعی به مطلب نظر می کنیم. وقتی پیامبر خدا و اولیاء الهی^{علیهم السلام} همواره حس می کنند رابطه شان با خدا - به عنوان حقیقت مطلق - تمام شده نیست و به آخر مطلب نرسیده اند، حساب کنید ما که هنوز راه را پیدا نکرده ایم چه وضعی باید داشته باشیم.

«آنچه باید در ابتدا روشن شود و سپس مطلب شروع گردد این است که مخاطبان بنده در این مباحث کسانی اند که روی هم رفته انقلاب اسلامی را قبول دارند، به همان معنایی که قرآن مخاطبان تذکرات خود را متقین می داند و می فرماید «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره / ۲).

شاید در ابتدای خواندن سوره ی بقره این سؤال برای تان پیش آمده باشد که چرا خداوند می فرماید: این کتاب با کسانی حرف دارد و به هدایت آن ها نظر دارد و بدون شک هدایت شان می کند که متقین باشند؟ در حالی که بنا براین است که قرآن دست ما را بگیرد و ما را متقی بکند نه این که بگوید بدون شک فقط متقین را هدایت می کند! ما از این آیه این را می فهمیم که اگر انسان خود را نسبت به حقایق در حد گشودگی آماده نکرده باشد، این قرآن هدایتش نمی کند. به صرف تسلیم شدن نسبت به دستورات قرآن، کار تمام نیست، باید نسبت به حقایقی که قرآن به آن ها اشاره دارد گشوده بود. لذا می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا

وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۴ (حجرات / ۱۴).
 این هدایت چه هدایتی است که قرآن در ابتدای سوره‌ی بقره می‌گوید شرطش این است که به چند مطلب رسیده باشی؟ یکی وجود غیب را قبول داشته باشی و درک قلبی نسبت به آن در میان باشد، «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». دیگر آن که اهل نماز و نیایش با خدا باشی؛ «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» و علاوه بر اهل انفاق بودن، آن‌چه را بر پیامبر اسلام و سایر پیامبران نازل شده است به عنوان وحی الهی تصدیق کنی؛ ممکن است پرسید خدایا بنا شد که تو به ما بیاموزی نماز بخوانیم، می‌فرماید: تو باید به این رسیده باشی که نیاز به نیایش با حضرت حق داری، حالا نحوه انجام آن را خداوند به انسان می‌آموزد. باید با زکات دادن نسبت به امور اقتصادی دیگران حساس باشی، حالا می‌گوید اگر این حساسیت‌ها را داشته باشی و به این شعور رسیده باشی، متوجه می‌شوی ما با تو چه حرف‌هایی داریم و گرنه نمی‌توانیم زبان قرآن و اشارات آن را بفهمیم و با قرآن ارتباط برقرار کنیم. در همین رابطه که راه کار ارتباط با حقایق قدسی آمادگی خاصی را طلب می‌کند، عرض می‌کنم ما این جا نیامدیم که حقانیت انقلاب اسلامی را اثبات کنیم بلکه می‌گوئیم اگر کسی متوجه است که با رخداد تاریخی انقلاب اسلامی یک خبرهایی در میان آمده است، ما می‌خواهیم با همدیگر صحبت کنیم آیا می‌شود به کمک زبان اشاره، به

۴ - اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید و لکن بگویید تسلیم شدیم، در حالی‌که هنوز ایمان به حقایق اسلام بر قلب‌هایتان وارد نشده است.

ابعاد باطنی این رخداد توجه کرد و کمی نسبت به آن فکر نمود؟ آن هم فکر، به معنای توجه به حقیقت انقلاب، تا آن فکر، ذکر ما بشود.

«در این دستگاه است که می توانیم با همدیگر سخن بگوییم»

راه تفاهم

در دستگاهی که متوجه شده ایم انقلاب اسلامی یک حقیقت اشراقی است و تلاش داریم راهی به سوی وجه اشراقی آن بیابیم، می خواهیم در این رابطه با همدیگر سخن بگوییم. آرام آرام روشن خواهد شد که ما عموماً نمی توانیم با همدیگر صحبت کنیم و اصلاً حرف های هم را نمی فهمیم مگر آن که افقی در مقابل ما گشوده شود که با اشاره به آنچه در آن افق گشوده می شود، همدیگر را بفهمیم و به تفاهم نایل شویم. ملاحظه کرده اید که گاهی با آیات قرآن می شود با همدیگر صحبت کرد مشروط بر این که با قرآن از طریق زبان اشاراتش برخورد کنیم. برای بنده پیش آمده است که چگونه با یک آیه هزار مطلب را می توان روشن کرد در حالی که اگر می خواستم همان مطلب را با استدلال بگویم طرف به شدت مقاومت می کرد. حتماً این معجزه را در قرآن دیده اید که چگونه می شود به کمک قرآن با همدیگر حرف زد. حال اگر بخواهیم در تاریخ خودمان ذیل قرآن و سنت با همدیگر سخن بگوئیم نباید از انقلاب اسلامی و اشارات آن برای تفکر غافل بود. ما می خواهیم در این تاریخ و در این زمان فکر کنیم؛ همان طور که با داشتن قرآن، اگر امام زمان تان را شناسید، به جاهلیت گرفتار می شوید، - چرا که وجود مقدس حضرت مهدی (ع) امام تمام زمان ها بعد از غیبت

هستند - هم‌چنین باید به مظهر امام زمان در این تاریخ نظر کرد یعنی به رهبر معظم انقلاب اسلامی که متذکر حقیقت انقلاب اسلامی در این زمان هستند. ممکن است کسانی باشند که با صد دلیل وجود حضرت مهدی (ع) را اثبات کنند ولی نتوانند متوجه مظهر اراده‌ی آن حضرت در این تاریخ بشوند، این‌ها همان انجمن حجّیه‌ای‌ها هستند که در مقابل انقلاب اسلامی می‌ایستند. این چه اعتقاد به امام زمان است که عملاً با تسلیم در مقابل نظام استکبار جهانی، به کمک جاهلیت دوران آمده است؟ حتماً رویکرد دیگری باید نسبت به حضرت مهدی (ع) داشته باشیم، باید بتوانیم زبان نایب امام زمان را بفهمیم. ممکن است از لحاظ فقهی فرمایشات مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» را قبول کنید، این خوب است و برکت خود را دارد اما اگر اشارات سخن ایشان را تصدیق نکنیم هنوز آن امام زمانی که نایب‌شان با ما صحبت می‌کند را نشناخته‌ایم.

همچنان که گفته شد، عرایض را در نکاتی با شماره‌های معین خدمتتان ارائه می‌کنم. به نظرم هر یک از این نکات، وجهی از وجوه انقلاب اسلامی را در مقابل ما می‌گشاید که تفسیر آن در نکته‌ی دیگر است و همچنان هر نکته‌ای می‌تواند چشم اندازی برای تفکر نسبت به نکته بعدی باشد. به این معنا که هیچ کدام از این نکته‌ها جز اشاره نیست. بعضی‌ها چون نسبت به عظمت قرآن غافل هستند می‌گویند چرا در قرآن موضوعاتی تکرار شده است؟ درحالی که در قرآن اصلاً تکرار نیست، بلکه اشاره به نور دیگر است بعد از نوری که به ظهور آمد. اگر با سوره‌ای از سوره‌های قرآن درست برخورد کنیم و به اشاره‌های آن سوره توجه

شود، محال است که سوره‌ی بعدی افق دیگری را در مقابل ما نگشاید، مشکل این است که ما با قرآن مفهومی برخورد می‌کنیم، نه وجودی و اشراقی. آن‌هایی که با خواندن قرآن اشک می‌ریزند می‌فهمند کلام الهی به کجا اشاره دارد لذا برای‌شان طلب ارتباط پیش می‌آید، نه طلب اطلاع. حال به اولین نکته نظر بفرمائید:

اُنس با روح تاریخ

۱- لازمه‌ی سخن گفتن از روح تاریخ، مطابقت با آن روح و بر وفق آن قرار گرفتن است، تا لفظی به میان آید که به «وجود» آن اشاره کند و نه به معنای آن. در این حالت به جای فکر کردن به اراده‌ی الهی در تاریخ، از آغاز به چیزی گوش می‌سپاریم که در درون ما به عنوان ندایی بی صدا در حال گفتن است. در این صورت در خانه‌ی هم‌زبانی در چیزی مقیم می‌شویم که تذکرات قرآنی، ما را در جهت توجه به آن قرار می‌دهد، تا آن‌چه خدا اراده کرده است در آینه‌ی رخدادهای تاریخ‌مان در مقابل ما گشوده شود.

باید مأنوس شدن با روح تاریخ که در متن فوق به آن اشاره شده، برایتان ممکن شود. ما اسلام را با آمدن پیامبر خدا ﷺ، روح تاریخ خود می‌دانیم، همان‌طور که می‌دانید با آمدن اسلام، حتی مسیحیت و یهودیت هم آبرو گرفتند. با تحریقاتی که در آن ادیان پیش آمده بود معتقدین به آن ادیان فکر می‌کردند که دین کارآیی چندانی ندارد ولی وقتی دیدند دین اسلام چقدر کارساز است، تازه به بازخوانی دین خود پرداختند و متوجه ارزش ذاتی دین شدند. یکی از این بزرگان در تحقیق خود به این

نتیجه رسیده بود که با آمدن انقلاب اسلامی، واتیکان برای جهان کاتولیک آبرو پیدا کرد.

منظور ما از روح تاریخ در این دوران آن اراده‌ی الهی است که بنا دارد بشریت این دوران را متذکر امور قدسی خاص بکند که مطابق امروز زندگی آن‌ها است و عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی به این معنا مطابقت با آن روح است. وظیفه ماست تا نسبت به این امر حساسیت پیدا کنیم و آن را بیابیم و با آن منطبق شویم و بر وفق انقلاب اسلامی قرار گیریم و موافق انقلاب اسلامی استقرار داشته باشیم و تقرر پیدا کنیم. احساس من شما برای خودتان استقرار پیدا کردن در خودتان است، من شما روح شماست و شما در نسبت خاصی با خودتان هستید که با این لیوان نیستید. حال با توجه به این موضوع که انقلاب اسلامی روح این تاریخ است، باید فکر کنیم آیا می‌توانیم در انقلاب اسلامی استقرار پیدا کنیم و بر وفق انقلاب اسلامی قرار بگیریم؟

«تا زبانی به میان آید که به وجود انقلاب اسلامی اشاره کند.»

زبان اثبات یک موضوع با زبان اشاره به همان موضوع تفاوت دارد. به عنوان مثال من یک وقت می‌خواهم بر وجود نفس مجرد خود استدلال کنم، ولی یک وقت می‌خواهم به آن اشاره کنم. عرض بنده آن است که ما باید حساس باشیم که روح تاریخ ما، سخنی با ما دارد و اگر ما بخواهیم از آن روح سخن بگوئیم، به زبانی نیاز داریم که زبان اشاره به آن روح باشد و نه الفاظی که بر وجود روح تاریخ ما استدلال می‌کند.

«در صورت ظهور زبان اشاره به روح انقلاب اسلامی، به جای

فکر کردن به اراده‌ی الهی در تاریخ، از آغاز به چیزی گوش

می‌سپاریم که در درون ما به عنوان ندای بی صدای انقلاب اسلامی در
حال گفتن است.»

اساساً بحث در گوش سپردن است. یک وقت شما به زیارت می‌روید تا
امام کمک‌تان کند و مشکلات‌تان حل بشود و حل می‌شود، اما یک وقت
می‌خواهید به زیارت امام بروید تا آماده شوید که امام شما را آدم کنند.
بالأخره این‌ها انسان کامل‌اند و فقط انسان کامل می‌تواند انسانیت ما را به
ما مرحمت کند. قرآن یک تعین خارجی به عنوان قرآن ناطق می‌خواهد.
طبق روایت اگر زیستِ قرآنی کامل یعنی امام جلوی‌تان نباشد، قرآن به
تنهایی کارساز نیست. این را همگی تجربه کرده‌ایم. شما اگر در نسبت با
این اعتقاد باشید که من در عین این که سواد دارم انسانیت را یعنی عواطف
ناب انسانی، ایثار انسانی، دلسوزی انسانی و تواضع انسانی را گم کرده‌ام،
ملاحظه خواهید کرد به نسبتی که انسان کامل به شما نظر کند و جان شما
تحت تأثیر انوار او قرار بگیرد، و به ندای بی صدای امام گوش بدهید و او
به شما بگوید چه باش، به جای این که خودتان برای خود تکلیف معلوم
کنید، گم کرده‌های شما در رابطه با انسانیت‌تان به شما برمی‌گردد. حرف
بنده این است که راهی در این عالم هست که جان انسان می‌تواند نداها را
بی صدای آن را بشنود. الحمدلله شیعه واقعاً متوجه این امر هست، بنده
گاهی می‌بینم بسیاری از حرف‌هایی که بزرگان جهان تلاش می‌کنند تا
بگویند، ما آن معارف را در شیعه داریم و شیعیان به راحتی متوجه آن
شده‌اند که نمونه‌اش پذیرش وجود امام غائب است.

شما اگر به شیعیان عادی هم بگویید که امام می‌تواند نسبت خاص با
شما برقرار کند و شما را به انسانیت برساند، چون او انسان کامل است، به

راحتی تصدیق می‌کنند. مشکل آن است که به این مردم کمک نمی‌کنیم تا آن نسبت خاص را با امام خود برقرار کنند و به انسانیت اصیل خود دست یابند. به خدا قسم اگر به آن‌ها کمک شود ملت ما در قله‌ی تاریخ قرار می‌گیرند.

عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی روح این تاریخ است، اگر نفهمیم با انقلاب اسلامی چطور ارتباط برقرار کنیم، راه ارتباط برقرار کردن با امام را هم در این تاریخ پیدا نمی‌کنیم. نمی‌گویم زمان آیت الله قاضی هم مثل امروز باید راه سلوک طی می‌شد، آیت الله قاضی راه سلوکی زمان خود را داشت و موفق هم بود. اما امروز چطور؟ حضرت صادق ♦ می‌فرماید: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلِّسَانِهِ»؛ (کافی، ج ۲، ص ۱۱۶). بر انسان عاقل واجب است که نسبت به زمانه‌ی خود عارف و آگاه باشد و مطابق شأن زمانه‌اش با امور روبه‌رو شود و زبان خود را حفظ کند تا براساس روح زمانه سخن بگوید. امروز باید هویت زمان ما برای ما شناخته بشود و پیرو آن باید زبان این زمان به ظهور آید تا بشود به روح زمان اشاره کرد. این نوع حساسیت نسبت به زمان، چیزی است که خودِ دین به ما گفته است.

«در این حالت به جای صرف فکر کردن به اراده‌ی الهی در تاریخ، از آغاز به چیزی گوش می‌سپاریم که در درون ما به عنوان ندای بی‌صدای این تاریخ در حال گفتن است.»

با جمله‌ی «ندای بی‌صدا» زیاد کار داریم. ندای بی‌صدا یعنی چه؟ شما ممکن است فکر کنید این حرف‌ها استدلالی نیست و نمی‌توان به آن‌ها

توجه نمود. در حالی که اگر در این رابطه کشیک نفس بکشید حساس می شوید آیا واقعاً صدایی در درون ما هست که قابل توجه کردن به آن باشد؟ به قول نظامی «این صدا در کوه دل‌ها بانگ کیست؟» بنده یقین دارم که انقلاب اسلامی در کوه جان ما با ما سخن‌ها دارد که در این مرحله از انقلاب، شدیداً نیاز داریم به آن صدا گوش سپاریم، آن صدا از نوع اشراق است و با زبان خاصی به حقایق موجود در انقلاب اسلامی اشاره دارد و انسان را به فهمی خاص می‌رساند و بنده معتقدم خود شماها با گوش سپردن به آن صدا می‌توانید به آن فهم خاص برسید.

مأوا در خانه‌ی هم‌زبانی

«در این صورت در خانه‌ی هم‌زبانی در چیزی مقیم می‌شویم که

تذکرات قرآنی، ما را در جهت توجه به آن چیز قرار می‌دهد.»

خدای متعال چندین بار قرآن را به اسم «ذکر» خوانده است. ذکر و تذکر یعنی توجه به چیزی که در برابر ما و یا در پیش ما است و ما از آن غافل هستیم. مثلاً برای این که شما این نور موجود در این اتاق را ببینید کافی است بنده تذکر دهم که نوری سراسر اتاق را پر کرده است. این که بنده شما را متوجه نور کردم را «تذکر» می‌گویند، ولی تعلیم یعنی شما را به چیزی که از آن آگاهی ندارید، آگاهی دهم. انقلاب اسلامی رخدادی است که ما را فرا گرفته ولی معلوم نیست متوجه آن باشیم و با «تذکر» می‌توان افراد را متوجه آن کرد. می‌ماند که باید زبان تذکر و اشاره را به میان آوریم. ما با زبان اشاره در «خانه‌ی هم‌زبانی» نسبت به انقلاب اسلامی قرار می‌گیریم. مثل وقتی که شما شعری از حافظ را می‌خوانید، شعر حافظ

با زبان اشاره‌ای که دارد به گونه‌ای است که نمی‌شود کسی بگوید به نظر من غلط است، زیرا به چیزی اشاره دارد که ماورای درست و غلط می‌باشد، هر چند شما فهم خاص خود را از آن غزل دارید، بنده می‌گویم منظور آن غزل این است و دیگری می‌گوید منظورش این است و چیز دیگری را مطرح می‌کند. شما ملاحظه می‌کنید آن غزل ظرفیت اشاره به هر دو موضوع را دارد. این را می‌گویند خانه‌ی هم‌زبانی. شرطش این است که آن زبان به حقیقت اشاره داشته باشد و نه به مفاهیم ذهنی. اینجا است که موضوع تذکر به میان می‌آید و نه تعلیم. حتماً شنیده‌اید که آیت الله شُبر، این عالم بزرگ تمام سی شب ماه رمضان یک آیه از قرآن را بحث کردند. اساتید می‌گفتند که بعد گفتیم حاج آقا گویا باز هم جای صحبت دارد و ایشان ده شب دیگر هم اضافه کردند، یعنی این عالم نورانی، یک آیه را چهل شب بحث کردند. اساتید می‌فرمودند شب اول که بحث کردند دیدیم چه خوب گفتند و دیگر بهتر از این نمی‌شود. شب دوم رفتیم چیز دیگری به دست آوریم، دیدیم همان آیه را دارند بحث می‌کنند. این فرهنگ که اگر حقیقت جلوی ما هست ما خسته نمی‌شویم، نکته‌ی مهمی است. حتماً از محفل‌هایی که در محضر علامه طباطبایی تشکیل می‌شد، خبر دارید، امثال شهید مطهری تشنه‌ی آن جلسات بودند و می‌خواستند هرگز تمام نشود، زیرا علامه طباطبایی بیش از آن که مرد عبارت باشد، مرد اشارت بوده‌اند. اگر این راه کشف بشود خانه‌ی هم‌زبانی ظهور می‌کند، خانه‌ی هم‌زبانی یعنی همدیگر را فهمیدن بدون این که بحث پیش آید که کدام درست می‌گوئیم و کدام غلط می‌گوئیم،

زیرا زبان اشارت به حقیقت در میان است و هر گفته‌ای در این راستا وجهی از آن حقیقت را آشکار می‌کند. با هر تذکری در چیزی مقیم می‌شویم که آن چیز ما را فرا گرفته است، مثل تذکرات قرآنی و تفسیر چهل شب آن استاد بزرگ که ما را در توجه به حقیقت وارد می‌کند. آری!

«تا آنچه خدا اراده کرده است را در آینه‌ی رخدادهای تاریخ‌مان در

مقابل خود گشوده بباییم.»

قرآن می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» وقتی نصر و گشایش آمد «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» و دیدی مردم فوج فوج وارد دین الهی می‌شوند، در چنین موقعیتی «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ» در کنار بزرگی پروردگارت، حمد او را داشته باش و از او طلب غفران بنما. «سَبِّحْ» یعنی متوجه این امر باش که پروردگارت بزرگ‌تر از این‌ها است که فکر می‌کردی. «فَسَبِّحْ» را این طور معنا کنید که خدایا من را گرفتار محدودیت هایم نکن. خدایا من را از تنگ‌نظری آزاد کن، چون «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» یعنی گشودگی خاصی در تاریخ واقع شده است. حال چرا «وَاسْتَغْفِرْهُ»؟ چرا باید از او طلب غفران بنمایی؟ برای این که «إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» یعنی اگر با گشودگی بیایی پیش او، او هم با گشودگی با تو روبه‌رو می‌شود. معنای تواب، گشوده بودن است. یعنی من می‌آیم سراغت، نمی‌گویم بیا. خیلی عجیب می‌شود.

آخرین جمله‌ی متن شماره ۱ در رابطه با تذکر و اشاره به حقیقت انقلاب اسلامی این بود که «تا آن چه خدا اراده کرده است در آینه‌ی

رخدادهای تاریخ‌مان در مقابل ما گشوده شود». من رخدادهای تاریخ را در دل انقلاب اسلامی می‌بینم. مگر ما حیران این دفاع مقدس نیستیم؟ آیا ما حیران جریان‌هایی مثل طبس و دفاع از حریم اسلام و اهل البیت علیهم‌السلام در سوریه نیستیم؟ این جریان‌ات یعنی همان «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ آن وقت یک چیزی جلوی تان گشوده می‌شود، که ما اسم آن را انقلاب اسلامی می‌گذاریم. انقلاب اسلامی یک حقیقتی است که می‌شود با آن رابطه برقرار کرد. با این مقدمه که عرض شد به این نتیجه می‌رسیم که گویا باید به طور خاص وارد صحنه‌ی انقلاب اسلامی بشویم تا رویکردمان تفکر نسبت به حقیقت این دوران از طریق اشارات به آن بشود. بعداً روشن می‌شود این طور نیست که ما سراغ انقلاب اسلامی برویم، این انقلاب اسلامی است که به سراغ ما می‌آید، ما فقط باید آن را بیابیم و نسبت به آن گشوده باشیم و بگوئیم: «چون یافتمت جانان، بشناختمت جانان».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه دوم
انقلاب اسلامي و راه مطابقت
با اراده ي الهي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال : در مباحثه‌ای که رفقا بر روی مطالب جلسه‌ی گذشته داشتند، سوالی پیش آمد که جایگاه مباحث «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» کجاست؟ آیا طریقی است برای کشف مطالبی که با اشارت مدّ نظر قرار می‌گیرند و ما باید به آن‌ها نظر کنیم؟ یا این که بناست شما به نکاتی اشاره کنید و ما درباره‌ی آن‌ها فکر کنیم؟

سؤال دیگر این که همان‌طور که وقتی ما در خواب با جاهایی که ما نسبت به آن‌ها مأنوس نیستیم روبه‌رو می‌شویم و هیبت آن صحنه‌ها ما را می‌گیرد و از خواب می‌پریم؛ در این جلسات هم که می‌خواهیم با حقایق این عالم در بستر انقلاب اسلامی با زبان اشاره انس برقرار کنیم، آیا همان حالت که در خواب برایمان پیش می‌آید، پیش نمی‌آید تا نامأنوسی و ناآشنا بودن با آنچه مدّ نظر می‌آید، ما را پس بزنند؟ چه رویکردی برای ورود به این مباحث باید داشته باشیم که این مشکل پیش نیاید؟

سؤال دیگر مربوط به مثالی بود که در رابطه با حارثه بن مالک فرمودید که اگر کسی از او برای اشارتش دلیل بخواهد، عملاً زید را دفن کرده در حالی که می‌بینیم پیامبر^ص از او می‌پرسند این که می‌گویی در حال یقین صبح کرده‌ام، نشانه‌های یقین تو چیست؟ آیا ما نباید در مورد

نشانه‌هایی که شما مطرح می‌کنید سؤال کنیم تا بالاخره نزدیک بشویم به آنچه بناست مدّ نظر قرار دهیم؟

سؤال بعدی، با نظر به روایت حضرت صادق ♦ بود: این که کتاب خدا شامل حقایق و لطائف و اشاره و عبارت است و در مورد انقلاب اسلامی متذکّر شدید که خواص باید از عبارت یعنی ظاهر انقلاب اسلامی عبور کنند و با اشاراتی که انقلاب اسلامی در مقابل ما می‌گشاید با حقیقت این دوران در بستر انقلاب اسلامی، روبه‌رو شوند، سؤال این است اگر ما به آن مرتبه نرسیده باشیم، چگونه می‌توانیم از انقلاب اسلامی سخن بگوییم؟

جواب: نکاتی که سؤال می‌فرماید به نظرم طوری است که ادامه بحث، جواب آن‌ها را نشان می‌دهد. آری! وقتی می‌گوییم ما با واقعیتی مثل انقلاب اسلامی روبه‌رو هستیم که می‌شود آن را بفهمیم امّا فهم آن نحوه‌های مختلف دارد، می‌خواهیم به نکته‌ی معرفتی مهمی اشاره کنیم. مگر شما در رابطه با وحی در همان روایت حضرت صادق ♦ ملاحظه فرمودید که چگونه وحی الهی برای ما نحوه‌های مختلفی از ظهور را دارد؟ وحی برای پیامبر به ظاهر یک احساس قلبی است، پیامبر از ابتدا آن را در جان خود حس می‌کنند و درک می‌نمایند، حقیقتی بر ایشان نازل شد ولی چون آماده‌اند همین وحی به صورت معنا ظهور پیدا می‌کند. اول، احساس ملکوت قرآن است ولی تا آنجا تفصیل می‌یابد که به صورت لفظ در می‌آید و از اجمال به تفصیل می‌رسد، بعد در ۲۳ سال، مدام آن اجمال، تفصیل می‌یابد.

این مسئله إن شاء الله روشن می‌شود که سیر رجوع به حقیقت از کجاست تا به کجا؟ شما در وَحی الهی می‌بینید از یک احساس متعالی و یک شکفته شدن شروع می‌شود و تا آنجا می‌رسد که آن معانی به صورت الفاظ قدسی ظهور می‌کند. خداوند فرمود: این کتاب، کسانی را هدایت می‌کند که «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛ به غیب ایمان دارند. توجه کنید نفرمود: «مُطَّلِعُونَ بِالْغَيْبِ» که تنها از وجود غیب اطلاع داشته باشند، بلکه واقعاً غیب را با جان خود احساس می‌کنند و به آن ایمان دارند. حالا هرچه پیامبر ﷺ بیشتر صحبت می‌کنند آن‌ها بیشتر تصدیق می‌کنند، چون با اشارات پیامبر ﷺ نظرشان با تفصیل بیشتر به آن حقایق می‌افتد. عرض بنده در جواب سؤال شما این است: وقتی می‌خواهید با یک حقیقت روبه‌رو بشوید اول باید راه نظر به آن حقیقت را بدانید و با ماندن در ساحت استدلال و حسّ نمی‌شود به دنبال آن بگردید. ممکن است بفهمائید که جهت عادت به روحیه‌ی استدلالی که در ما هست این کاری که شما پیشنهاد می‌کنید، کار مشکلی است. بسیار خوب؛ حداقل بدانیم که راه‌های کسب معرفت از طریق استدلال، صورتِ حقیقت را روبه‌روی ما نمی‌آورد. در جلسه‌ی قبل عرض شد هیچ‌وقت نمی‌گوییم استدلال جایی در دین ندارد، مسلّم قرآن در بعضی موارد استدلال دارد، ولی فراموش نکنیم همان‌طور که حضرت صادق ♦ فرمودند: قرآن اشاراتی هم دارد، اشاراتی که اهل خلوص متوجه آن هستند، این‌ها اصحاب قلوب‌اند.

حرف ما این است؛ ما چه ارتباطی می‌توانیم با انقلاب اسلامی به عنوان آینده‌ی ظهور حقیقت در این دوران پیدا کنیم؟ معلوم است که این حقیقت اجمال دارد ولی خودش، خود را به مرور، با تفصیل بیشتر نشان می‌دهد. این که سوال می‌کنید چگونه با اشارات راه‌جویی می‌کنیم، عرض بنده آن است که ابتدا باید متوجه‌ی نحوه‌ی گشودگی که با اشارت انجام می‌گیرد باشید. اشارت یعنی توجه‌دادن به نحوه‌ای از ظهور حقیقت که جان شما با آن بیگانه نیست و خودِ حقیقت، خود را در آن ساحت به ظهور می‌آورد، کافی است نسبت به آن حساس باشید.

وقتی حقیقت رُخ نمی‌نمایاند

با زبان اشارت به حقیقت، متوجه می‌شوید خود حقیقت در میان است، نه اطلاع از حقیقت و نه مفاهیم مربوط به آن. مفاهیم مربوط به حقیقت جای خودش محترم است، اما در رویارویی با حقیقت اگر ادب ارتباط با حقیقت گم بشود یک‌مرتبه به مفاهیم آن منتقل می‌شوید. مثال خواب، مثال خوبی است. آری! آن وقتی که در خواب یک‌مرتبه متوجه می‌شوید گویا حقیقتی می‌خواهد برایتان کشف بشود و در ابتدای امر با آن‌چه در خواب به سراغ شما می‌آید آشنا نیستید، یک‌مرتبه بیدار می‌شوید. عین این حالت را در رابطه با معارف الهی داریم وقتی معارف حالتِ حضوری و به صورت تجلی باشد و بنا دارد با تجلی خاص، گشودگی مخصوص به خود را به شما بنمایاند، چون در ابتدای امر با آن آشنا نیستید به گفته‌ی خودتان به یک معنا بیدار می‌شوید. در این جلسات هم بیدار شدن، منتقل شدن به انتزاعیات است، لذا مطابق ساحت عقل انتزاعی می‌پرسید به چه دلیل؟ این

به چه دلیل در این جا نوعی حجاب است. در صورتی که در جایی دیگر بسیار لازم است، این جا برای شما حجاب می‌شود. در جایی که بنا است با اشارت‌ها حقایقی مدّ نظر آید از «به چه دلیل» گفتن باید بگذرید. سعی کنید با آمادگی بیشتری که در خود ایجاد می‌کنید، حقیقت خود را برای شما بنمایاند. حقیقت به هیچ وجه با «به چه دلیل؟» رخ نمی‌نماید، اما خبر از بود حقیقت را به شما می‌دهد، عقل چنین توانایی‌هایی دارد.

ملاصدرا می‌گوید: من تلاش کردم آن چه عرفا به خصوص محی‌الدین، گفته است را به زبان عقل بیاورم. کار ارزشمندی انجام داده، با این همه خودش در انتها با تأکید بر وحدت شخصی وجود، جنبه‌ی عرفانی را بر جنبه‌ی عقلی ترجیح می‌دهد. بله! این که فرمودید آن جا هم که حضرت پیامبر ﷺ حارثه بن مالک را می‌بیند و ملاحظه می‌کنند حالت او عادی نیست می‌پرسند «كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» در چه حالی هستی؟ - او چیزی گفت که معمول نبود - عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُوقِنًا» صبح کردم در حالی که اهل یقین هستم. ادعای بزرگی است، معلوم است که یک چیزهایی در میان است. حضرت فرمودند هر ادعایی شاهد می‌خواهد؛ علامت یقین تو چیست؟ ملاحظه کنید که زید یا بگو حارثه بن مالک دلیل نیاورد، بلکه گزارش داد از آن چه با آن روبه‌رو بوده؛ که ای پیامبر خدا! من دارم عرش را می‌بینم، جهنمی‌ها و بهشتی‌ها را می‌بینم. آن وقت پیامبر ﷺ هم به جهت گزارشی که داد فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ

قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ» این بنده‌ای است که خدا قلب او را به حقیقتِ ایمان نورانی کرده است.

رازِ هم‌زبانی در این تاریخ

روشی که حارثه بن مالک جهت گزارش از حقایق به کار برد روشی است که ما نیز به آن نیاز داریم زیرا سبب انتقال مخاطب به حقایق می‌شود و نه سبب اطلاع از آن‌ها. ما نیز در راستای همین رویکرد رجوع به حقیقت، ادب خاصی را باید دنبال کنیم؛ با آن نوع رجوع و رویکرد می‌توانیم با هم سخن بگوئیم. اگر زبان ما زبانِ گزارش از حقیقت نباشد نمی‌توانیم با همدیگر هم‌زبان بشویم، باید از خود پرسید در چه افقی باید قرار گیریم که سخن ما، سخن فکر و ذکر باشد.

ادعای بنده این است که در این زمان، انقلاب اسلامی آن حقیقت وجودی است که اگر بتوانیم صدایش را بشنویم، می‌توانیم به فکرنایل شویم و با همدیگر گفتگو کنیم، این فعلاً در حدّ یک ادّعا است و در حال حاضر این سخن برای شما مبهم است که بنده عرض می‌کنم: «سخن از انقلاب اسلامی در راستای گوش سپردن به ندایی است که گفتِ حقیقت این دوران است». ما در باورهای دینی‌مان این را قبول داریم که قرآن سخن خدا است و رسول خدا ﷺ به آن سخن گوش سپردند و حقیقت را به زبان آوردند. در مورد انقلاب اسلامی هم چیزهایی در میان است که آرام‌آرام باید با هم پیش برویم تا ببینیم با چه نکاتی روبه‌رو می‌شویم.

روایتی که جلسه‌ی قبل از حضرت صادق ♦ مطرح شد کمک می‌کند تا ما در نسبت خود با حقایق درست فکر کنیم. حضرت

می‌فرماید: «کِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»؛ در واقع به نظر من این روایت هویت وَحی را در مراتب مختلف روشن می‌کند. می‌فرماید: «حَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ». اصل کتاب الله، حقایق است؛ که مربوط به پیامبران است و نسبتش با نبی نسبت حقیقی است اما کمی پایین‌تر، لطائف قرآن سراغ انسان می‌آید. به نظر بنده جناب حافظ و مولوی و به خصوص ابن عربی با لطائف قرآن به سر می‌برند.

یک مرحله از قرآن اشارات است، اشاره به حقیقت که نازل‌تر از لطائف است؛ و در انتها عبارت است. عبارت‌های قرآن نازل‌شده‌ی آن حقیقت است و شما در روبه‌رو شدن با عبارات قرآنی محدود به کثرت می‌شوید. برای همین هم گفته‌اند اگر کسی ایمان به جنبه‌ی غیب قرآن نداشته باشد، چیزی به دست نمی‌آورد؛ ولی اگر بدانیم این قرآن باطن دارد، با تدبر در قرآن به ابعاد باطنی آن نزدیک می‌شویم، لذا می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» (سجده/۸۲) یعنی آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ یعنی آیا خود را آماده کرده‌اند از کثرت عبارات به سوی وحدتی سیر کنند که آن عبارات به آن اشاره می‌کند؟ یک مرتبه می‌بینند این قرآن برایشان تذکر و اشارت می‌گردد، یعنی انسان متذکّر چیزی که می‌شناسد ولی متوجه نبود، می‌شود. مشکلی که عموماً ما داریم این است که هنوز از زبان اشارتی که متذکّر چیزی است و ما آن را می‌شناسیم و ما را در بر گرفته، آگاه نیستیم، استعداد فهم زبان اشارت در ما از بین رفته است. این که می‌گویند باید شاعرانه سخن بگویید یعنی زبان، زبان اشارت بشود. آن وقت چون چیزی در میان است که ما را در بر گرفته است، همدیگر را می‌فهمیم. ما همدیگر

را هیچ وقت به تنهایی در زبانِ عبارت نمی فهمیم، عبارت، کثرتِ صرف است، دوگانگی و چندگانگی است. در اشارت است که انسان آرام آرام حس می کند چیزی که به تنهایی از الفاظ بر نمی آید، مدّ نظر قرار می گیرد. اجازه بدهید این مطلب را در این جا ادامه ندهیم، شاید بعداً در مثال ها بهتر بتوان مطالب را شرح داد. اولین شرط این است که به این فکر برویم، آیا با زبان روزمره هیچ وقت حقیقت با ما روبه رو می شود، یا باید آماده باشیم تا زبانی بالاتر از زبان روزمره برای ما ظهور کند؟ آیا نباید برای اشاره به حقیقت زبان دیگری را بگشاییم؟ سعی ما در این متون آن است که با زبانی که تصور می کنم نسبت به رخداد انقلاب اسلامی قدرت تفکر را به ما می دهد، سخن بگوییم.

اجازه دهید متن شماره ی دو را مطرح کنم که می گوید:

۲- «در پاسخ به این پرسش که «انقلاب اسلامی چیست و رخداد اربعینی به چه معناست؟» نمی توان به تعریفی رسید که به کمک مفاهیم گذشته با آن آشنایی داریم، بلکه باید در خلال هم زبانی با آن چه در طریق توجه به اراده ی الهی در این تاریخ ظهور کرده، با آن آشنا شویم و در طریق سنت تاریخی که همواره خدا در قرآن متذکر آن است، به آن برسیم.»

عرض بنده این است که رخدادی در این تاریخ داریم تحت عنوان انقلاب اسلامی که آن، صورت اراده ی الهی در این زمان است. شواهدی می توانیم پیدا کنیم که گویا از اول انقلاب تا کنون، قلب ها تحت مدیریت تاریخی خاصی قرار گرفته است، هر چند در ابتدای انقلاب محسوس تر بود و حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در همان زمان و در آن رابطه می فرمودند:

«مقلب القلوب، این قلب‌ها را مدیریت کرد»؛ ما اگر پدیده‌ی انقلاب اسلامی را این‌طور دیدیم که گویا اراده‌ای خاص، این مردم را دربر گرفته است، می‌توانیم شواهدی در این رابطه مدّ نظر قرار دهیم، مثل حرکت اربعینی در این سال‌ها.

بحث بنده این است که از چه طریقی می‌توانیم پدیده‌ی انقلاب اسلامی را به درستی گزارش بدهیم؟ چه زبانی نیاز داریم تا این پدیدار مجال به ظهور آمدن پیدا کند، نه این‌که با سخن ما دفن شود و به حجاب رود؟ عرض شد با زبانی که به حقیقت اشاره ندارد و در محدوده مفاهیم است نمی‌توانیم آن پدیدار را به ظهور آوریم و آن رخداد برای ما خود را نمی‌نمایاند و آن‌طور که باید به ظهور آید، به ظهور نمی‌آید. اراده‌ی الهی خود را در مظاهر می‌نمایاند و باید در مظاهر متوجه‌ی آن شد، مثل آن‌که در امواج می‌توان متوجه‌ی دریا گشت. فکر می‌کنم در نکته‌ی سوم بیشتر بتوان از این موضوع سخن گفت.

مظاهر ربوبیت، محل گفتگوی خدا

۳- «این یک نوع بازکردن گوش و آزاد ساختن آن برای چیزی است که در این صحنه‌ها با ما سخن می‌گوید، به همان معنایی که به صورتی وسیع‌تر ندای بی‌صدای «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» در جان ما به صدا در آمد و انسان‌ها در ظهور ربوبیتِ او این صدا را شنیدند و بی‌درنگ تصدیق کردند و گفتند: «بلی شَهِدْنَا».

۲- مظاهر ظهور ربوبیت حضرت حق مثل شکست آمریکا در طَبَس و یا مثل ناکامی صدام در حمله به کشور اسلامی ما.

«این یک نوع باز کردن گوش و آزاد ساختن آن برای چیزی است که در این صحنه‌ها با ما سخن می‌گوید.» صحنه‌هایی مثل رخداد اربعینی این سال‌ها و رخدادی مثل انقلاب اسلامی در این تاریخ برای تولد انسانی بیرون از فرهنگ سکولاریته، چیزی است که اگر گوش‌مان را نسبت به آن‌ها باز کنیم، با ما سخن می‌گوید. مرتبه‌ی بالاتر را شما در روایات دارید که واقعاً پیامبر ﷺ توانستند به جایی برسند که حقیقت در مظه‌ری به نام حضرت جبرائیل با آن حضرت سخن بگوید و آن حضرت بشنوند، یا مثل آن که حضرت موسی ♦ در مظه‌ری به نام شجره سخن خدا را شنید. در رخداد اربعینی این سال‌ها خدا دارد با ما حرف می‌زند، حالت بالاتر و عمیق‌تر آن را در انقلاب اسلامی دارید. انقلاب اسلامی همین حالا با ما سخن‌ها دارد، نه آن که گمان کنیم این امر توهمی و یا تخیلی است، خیر، سخنی است از عالمی برتر و گوش‌جان می‌تواند آن را بشنود. «به همان معنایی که به صورت وسیع‌تر، ندای بی صدای «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» در جان ما به صدا در آمد و انسان‌ها در مظهر ظهور ربوبیت او این صدا را شنیدند و بی‌درنگ تصدیق کردند و گفتند: «بلی شَهِدنا».

آیه‌ی فوق می‌گوید: خدا با همه‌ی انسان‌ها سخن گفت و همه‌ی انسان‌ها آن را شنیدند در حالی که این نوع بدن و این نوع گوش‌دادن در آن‌جا نبود. می‌فرماید: همه را از پشت پدرانشان گرفت، با همه صحبت کرد و همه هم ربوبیت حضرت الله را مشاهده کردند.^۳

توجه داشته باشید که «ذات» به خودی خود ظهور ندارد مگر در مظاهر. مواظب باشید به این نکته به صورت مفهومی فکر نکنید. وقتی می‌گوییم خدا صحبت کرد و همه‌ی بنی آدم گفتند بله ما داریم ربوبیت تو را می‌بینیم، در «قالوا بلی شَهِدنا»؛ چه چیزی به صحنه آمده که همه‌ی انسان‌ها آن ربوبیت را می‌بینند؟ ربوبیت را در چه صحنه‌ای می‌بینند؟ با ذات که نمی‌شود روبه‌رو شد، پس این گفتن در مظاهر واقع شده و این اول بحث است که متوجه باشیم خداوند در موقعیت مظاهر با ما سخن می‌گوید، از همین جا می‌توانیم در این فکر قرار گیریم که همه‌ی بشریت با مظاهری که صورت ربوبیت ربّ است، با ربّ العالمین مرتبط شده‌اند و در آن موقعیت مکالمه‌ی خداوند با انسان‌ها صورت گرفته است. اگر این موضوع درست کالبد شکافی شود معنای گوش سپردن به ندای بی صدای رخداده‌ها درک می‌شود، به همان معنایی که جناب مولوی می‌گوید:

گوش را بر بند و آنگه گوش‌دار هوش را بگذار و وانگه هوش‌دار

بنده واقعه‌ی طبس و به پاخاستن‌ش‌ها در مقابل تجهیزات آمریکایی را سخن گفتنِ خدا می‌دانم با همه‌ی آن‌هایی که آماده‌ی شنیدن سخن خدا در درون جان خود هستند. انتظار دارید بشر چقدر آمادگی داشته باشد که واقعاً از آن حکمت، حکایتی را بشنود، شنیدنی از جنس خاص خودش؟ فکر ماها می‌گوید این یک معجزه‌ی خدا بود و صد دلیل هم می‌آورد که این فعل و انفعالات عادی نبود. تا این جا را بسیاری از افراد قبول دارند ولی آیا متفکری که می‌خواهد تفکر تاریخی داشته باشد این آمادگی را دارد که متوجه شود حقیقتاً خدا در این صحنه‌ها و به کمک چنین مظاهری،

زبان باز می کند و باید گوش ما آماده برای شنیدن باشد؟ می خواهم عرض کنم اگر خود را آماده کنیم، در این تاریخ زبانی هست و گوش را می طلبد تا سخن خود را در جان او به گفت در آورد.

آیا در تاریخ شواهدی نداریم از جنس ظهور ندای الهی که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» و آیا انسان های آماده ای نداریم که در اموراتی دیگر ندای الهیه را بشنوند و متوجه شوند گفت و گویی در کار است؟ اگر با امثال شهید چمران این سخن را در میان بگذاریم در جواب ما خواهد گفت: شک نکنید که چنین ندایی و انسان هایی که آن ندا را در حضور تاریخی حضرت ربّ می شنوند، هست. در این رابطه به نکته ی چهارم می پردازیم.

۴- «ما همواره در همه جا در این تاریخ با حضور تاریخی اراده ی الهی ارتباط داریم، هرچند به ندرت به ندای آن گوش می دهیم و گاهی در مطابقت و موافقت با آن اراده قرار می گیریم و مطابق آن اراده عمل می کنیم و این مطابقت در مواقعی نادر در حادّ دیدن جلوه ی آن اراده در افاق رخدادی، برابر ما گشوده می شود و وقتی چنین «وقت» فرا رسد، ما به معنای واقعی در راه حضور تاریخی خود قرار داریم، چیزی که شهداء به خوبی آن را تجربه کردند».

خداوند می فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس/۶۰) ای بنی آدم مگر عهد نکرده بودم با شما که شیطان را نپرستید؟ همین جا که نشسته اید، در ذات و فطرت خود چنین عهدی کرده اید. این یک گفت الهی است که در هر صحنه ای با شما است. چون شما در هر صحنه ای که هستید اگر وسوسه های شیطان را

پذیرید از رجوع به حضرت حق غفلت کرده‌اید و به خود نظر انداخته‌اید، به همان معنایی که شیطان «أَبَى وَاسْتَكْبَرَ»، خود را دید و خود را بزرگ پنداشت. او عبودیت ذاتی خود را ندید که در آن عبودیت، رجوع به حضرت حق نهفته است. عبودیت یک حالت حضور، جهت درک ربوبیت حق است.

در آیه‌ی فوق می‌بینید که با زبانی خاص به شما خطاب شده است که بنا بود شیطان را نپرستید. اگر به خودتان بیایید می‌پذیرید که می‌شود آن خطاب را شنید، به شرطی که گمان نکنیم شنیدن منحصر است به همین شنیدن‌های جسمانی که پرده‌های گوش ما را مرتعش می‌کند در حالی که می‌توان گفت شنیدن سه مرحله دارد؛ یکی شنیدن در اثر ارتعاشات هوا و انتقال آن به گوش و دیگری شنیدن حقیقت است به صورت کلی و مبهم که به آن الهام می‌گوییم و سوم شنیدن حقیقت است به صورت تفصیلی در مظاهری خاص. شاید تجربه کرده باشید که بعضی مواقع در ماه رمضان نیم ساعت مانده به اذان صبح یک مرتبه می‌شنوید زنگ خانه را می‌زنند، در را که باز می‌کنید می‌بینید هیچ کس نیست. آری! فقط صوت بود توسط فرشته‌ای که می‌خواست شما را بیدار کند. این ایجاد صوت، نحوه‌ای شنیدن ندای فرشته است که تا مرحله‌ی قوه‌ی شنوایی نازل شده، در حالی که اگر حاوی معانی بود در موطن قلب ظاهر می‌شد و القای معانی می‌کرد و جان ما آن را می‌شنید. بعضاً در خواب شعر می‌گوئید و خودتان می‌گوئید و خودتان می‌شنوید. گاهی قلب شما می‌شنود، چون معانی بالاتری در میان است که لفظ، توان ظهور آن را ندارد. مثل گوش

سپردن شاعر به گفتِ درونی‌اش و سعی او برای آن که آن گفتِ ماوراء لفظ را با شعر به لفظ درآورد. در روایت داریم که وقتی پیامبر خدا ﷺ رحلت کردند جبرائیل ♦ با زهرای مرضیه ﷺ مراوده داشت. این یک نوع افق‌گشودن است که حضرت جبرائیل برای حضرت زهرای مرضیه ﷺ انجام می‌دهند تا حضرت بتوانند در غیاب پیامبر، خودشان به منبع حقیقتِ دوران منتقل شوند؛ تا پیامبر ﷺ در قید حیات دنیایی بودند سراغ پدرشان می‌رفتند، حالا که پیامبر اکرم ﷺ از بین مردم رفتند روح حضرت زهرا ﷺ آماده می‌شود تا از ندای بی صدای جبرائیل اشارات مخصوص را بشنوند. آن‌قدر روح حضرت زهرا ﷺ تفصیل پیدا کرد که منجر به نحوه‌ی ظهور خاص آن خطبه در مسجد مدینه شد. شما خطبه را ملاحظه کنید که چه اندازه شاعرانه است، یعنی حقایق، در آن خطبه ماورای الفاظ معمولی به صورت الفاظی خاص ظهور کرده، معلوم است که گزارشی است از عالم منسجم بالا، که کثرت در آن مغلوب است و وحدت غلبه دارد.

نقش سازنده‌ی گوش‌سپردن به ندای انقلاب اسلامی

عرض بنده آن بود که «ما همواره در همه جا در این تاریخ با حضور تاریخیِ اراده‌ی الهی ارتباط داریم، هر چند به ندرت به ندای آن گوش می‌دهیم و گاهی در مطابقت و موافقت با آن اراده قرار می‌گیریم.»

شهادی دفاع مقدس، مثل خرازی‌ها این‌طور حسّ می‌کردند که انقلاب اسلامی عطیه‌ای الهی است و با حمله‌ی صدام به خطر افتاده است و باید برای دفاع از انقلاب به جبهه بروند. خرازی آن جوان پرتحرک

اصفهان‌ی حالا چیزی را در درون خود احساس می‌کند که حتی بعد از آن که یک دستِ خود را از دست می‌دهد، دست از دفاع از انقلاب نمی‌کشد تا به ندای بی‌صدای درون خود به طور کامل جواب دهد. سؤال این است: آیا انقلاب اسلامی، شهید خرازی را ساخت یا شهید خرازی، انقلاب اسلامی را حفظ کرد؟ حقیقت این است که انقلاب اسلامی شهید خرازی را ساخت و آن غوغا را در درون او ایجاد کرد. مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند: «این رزمنده‌ها - مثل خرازی و باکری و ... - انسان‌های معمولی بودند ولی چون وارد جنگ شدند، جنگ آن‌ها را چنان کرد که آقای عبدالحسین برونسی بنای عادی، طوری سخنرانی می‌کند که گویی یک حکیم سخنرانی می‌کند». ببینید با گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی و یا با آماده‌شدن برای شنیدن آن ندای بی‌صدا، انسان تا کجا جلو می‌رود. ما فقط همان مقدارش را که راحت می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم. تا این جا همه متوجه می‌شوند: گویا این شخص بنایی که اکنون در مقام سرداری قرار دارد، قصه‌ی تاریخ ما را می‌گوید.

آری! «گاهی - در نسبت با انقلاب اسلامی- در مطابقت و موافقت با اراده‌ی الهی قرار می‌گیریم و مطابق آن اراده عمل می‌کنیم، و در مواقعی نادر این مطابقت در حدّ دیدن جلوه‌ی آن اراده، در افق رخدادی برابر ما گشوده می‌شود.»

انسان در این بستر به جایی می‌رسد که اراده‌ی حضرت حق را در مظاهری خاص می‌بیند. مشهور است وقتی مغول‌ها به هرات حمله کردند و

کشتار زیادی راه انداختند، مردم شهر به عارف مشهور هرات یعنی جناب نجم الدین کبری پیغام دادند: پس کو آن خدایی که باید از ما دفاع می کرد؟ او در جواب گفت: خداوند جلوه‌ی جلال و بی‌نیازیش وزیدن آغاز کرده است. یعنی خدا می‌خواهد بگوید همه‌تان هم بروید بر دامن کبریائی‌اش گردی نمی‌نشیند. ملاحظه کنید جناب نجم الدین کبری حمله‌ی مغولان را هم مظه‌ری می‌بیند که نور اسم الهی در آن به ظهور آمده است. حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. حرف ما این است که تا این جاها می‌شود خودِ خدای متعال را در صحنه‌ها دید.

«و وقتی چنین "وقت" فرا رسد، ما به معنای واقعی در راه حضور تاریخی خود قرار داریم.» ما اسم این احساس را «وقت» می‌گذاریم؛ واژه، واژه‌ی مهمی است. رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» (بخارالأنوار، ج ۱۸، ص: ۳۶۰) خوب است کمی به این روایت توجه شود. همیشه هر «وقتی» که برای انسان پیش آید قضیه همین‌طور است، شما در نسبت با انقلاب اسلامی می‌توانید به «وقتی» برسید که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل آن‌جا نباشد؛ شما باشید و حقیقت. حضرت محمد ﷺ می‌فرمایند: من در «وقت» و حالی بودم و در روحانیتی قرار گرفتم که من بودم و حقیقت. انسان‌ها در این تاریخ می‌توانند در نسبت با انقلاب اسلامی، به عنوان ظهورِ اراده‌ی الهی، به این‌جا برسند. هنوز ما در رابطه با این موضوع در حد ادعاییم ولی ادعایمان را هم نمی‌خواهیم اثبات کنیم. باید سخنانی بگوییم که شما در نزد خودتان به

چنین مسئله‌ای منتقل شوید، بیش از این هم نمی‌توانیم با شما حرف داشته باشیم. تا آخر فقط می‌خواهیم حسّ تفکر نسبت به این موضوع برای مخاطب گشوده شود. اجازه دهید بنده تفکر را دوباره معنا نکنم، همان اندازه که معنای «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی نحل تا حدّی روشن شد که «تفکر» توجه به حقیقتی است که ما را در بر گرفته، کافی است.

آری! «و وقتی چنین "وقت" فرا رسد، ما به معنای واقعی در راه حضورِ تاریخی خود قرار داریم.»

عرض بنده در این قسمت این است که حضورِ تاریخیِ ما مفهومی نیست، ساحتی است که حس می‌کنیم ما هستیم و حقیقت. آیا حرکتِ اربعینی سال‌های اخیر را شأنی از شئون انقلاب اسلامی که چنین ساحتی را به شما عطا می‌کند، نمی‌بینید. انقلاب اسلامی حقیقتی است که مردم عراق هم نسبت به آن یک نحوه آشنایی پیدا کرده‌اند و در آن راستا این صحنه‌ها را به وجود می‌آورند. در مسیر پیاده‌روی از نجف به کربلا به رفیقی که جایگاه چندانی برای انقلاب اسلامی قائل نبود، عرض شد آیا در این صحنه‌ها جز حقیقت در میدان است؟ یعنی شما در این صحنه‌ها دو چیز می‌بینی، یکی خادمِ زوّار و یکی هم امام حسین ♦، یا تنها امام حسین ♦ را می‌بینی، آن هم حسینی که اشاره و مظهرِ ظهور حضرت حق است؟ اگر امام حسین ♦ فقط ایثار است نسبت به خدا و هیچ چیز دیگری در میان نیست، پس او همان آینه‌ی تجلی خدا است، دوگانگی در میان نیست. اگر این حرف ابهام دارد اشکالی ندارد، چون قرار شد طوری با هم

پیش برویم که شما نپرسید به چه دلیل، بلکه با هم پیش برویم تا ببینیم چیزی پیدا می شود یا نه؟ بنده برای شما نمی گویم ولی گفت:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من ناتوان ز گفتن و خلق از شنیدنش

گنگ خواب دیده که نمی تواند حرف بزند، حالا چکار کند اگر بخواهد حرف بزند؟ چه شد که حضرت موسی ♦ به خداوند عرض کرد:

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي □ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي □ وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي □

يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه/آیات ۲۵ تا ۲۸) خدایا یک کاری بکن، زبانی عطایم کن که من

بتوانم این صحنه را تبیین کنم. معلوم است گزارش دادن از حقیقت، کار

آسانی نیست و با دلیل و استدلال کار به انتها نمی رسد بلکه باید انسان ها

در «وقت» خود قرار گیرند. اگر این «وقت» پیش آمد معنای حضور

تاریخی درک می شود، در این جا با هم خیلی حرف داریم.

این حرف درستی است که عالم، عالم نیهیلیسم است، ولی غصه ی بنده

برای بعضی ها این است که از یک طرف می گویند: حتی ریه های مان هم

تنفس نیهیلیسم می کند ولی متوجه ی راهی که خدا جهت عبور از آن در

مقابل شان گشوده است نیستند. ای کاش این ها مزه ی عبور از نیهیلیسم را با

درک حضور تاریخی انقلاب اسلامی می چشیدند و با حضور در حرکت

اربعینی این سال ها که تفصیل وجهی از وجوه انقلاب اسلامی است، این

عبور را تجربه می کردند و با اشک بر حسین ♦ معنای حضور تاریخی را

می یافتند. شما چون طلب این حضور تاریخی را در جان خود دارید،

اشک می ریزید. اگر این ها مزه ی حضور تاریخی را که با انقلاب اسلامی

ظهور کرده است، می چشیدند آیا باز هم می گفتند که همه جا را نیهیلیسم

فرا گرفته است؟ بله همه جا روح نیهیلیسم حاکم است، ولی افق گشوده شده‌ی انقلاب اسلامی حقیقتاً برای عبور از نیهیلیسم باز است و صدایی به میان آمده که ما را مورد خطاب قرار می‌دهد. در این رابطه به نکته‌ی پنجم رجوع می‌کنیم.

این است قصه‌ی حضور تاریخی ما

۵- «مطابقت و موافقت با آنچه در تاریخ به اراده‌ی الهی در حال

تحقق است، گوش سپردن به ندای بی‌صدایی است که ما را مورد

خطاب قرار می‌دهد و برمی‌انگیزاند.»

بنده وقتی خرمشهر آزاد شد، احساس کردم تمام عالم گشوده شده و خداوند خود را نشان داده است. بنده قبلاً هم متذکر شدم چه مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» بگویند آینده از آن ما است و چه نگویند، ما الفبای فهم حضور در آینده‌ی خود را یافته‌ایم، ایشان مژگن یک حقیقت تاریخی هستند و از آن خبر می‌دهند. ما چه حضوری در خرمشهر پیدا کردیم که حضرت امام می‌فرمایند: «خرمشهر را خدا آزاد کرد؟» بنده حس می‌کنم صدایی در عالم پیچید، صدایی که ما را برانگیزاند و به سوی عجیب‌ترین کار تاریخ یعنی آزادی خرمشهر کشاند. البته حق می‌دهم به کسی که بگوید: این حرف‌ها نوعی احساسات است و نمی‌شود با این ادبیات با مردم سخن گفت. با این همه معتقدم چیزی در اختیار ما است که به راحتی می‌توانیم با زبان خاص انقلاب اسلامی با مردم سخن بگوییم، چیزی که آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل متذکر آن است، اگر کمی به آیه توجه شود با بنده همراه می‌شوید. می‌فرماید: ای پیامبر این قرآن را به عنوان ذکر بر تو نازل

کردیم «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» قرآن را در هویت ذکریش بر تو نازل کردیم. «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» برای این که برای مردم بگشایی آنچه را خداوند بر جان آنها نازل کرده است، «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تا آنچه را ما بر مردم نازل کردیم، تبیین کنی. یعنی آنچه را می خواهی برای مردم روشن کنی، قبلاً برای مردم نازل کرده ایم و تو آن را تبیین و روشن کن و آن چیزی که بر مردم نازل شد، جز همان اراده ی الهی در قالب اسلام نبود. امروز هم بنده معتقدم آنچه از انقلاب اسلامی عرض می کنم همگی آن را می شناسید و آن معانی، شما را در بر گرفته است. خدا به پیامبرش می فرماید: ای پیامبر! وظیفه ی تو این است تا آن معانی که جان مردم را فرا گرفته است از اجمال در بیاوری و برایشان تبیین کنی. به همین خاطر هم مردم سخنان و تذکرات آن حضرت را تصدیق می کنند. در همین رابطه در جلسه ی اول عرض شد گفت و گوی ما با کسانی است که انقلاب اسلامی را درک کرده اند. به همان معنا که سخن قرآن با کسانی است که «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، به غیب ایمان دارند. شما دو نوع آدم هستید که این جا نشسته اید، یا می گوئید این سخنان به چه دلیل درست است، زیرا در سطره ی عقل انتزاعی می خواهید همه چیز را بفهمید؛ و یا این که اگر به خودتان رجوع کنید می یابید در درون خودتان این سخنان هست و آنها را می شناسید، هر چند ممکن است از آن غفلت کرده باشید. آری! به گفته ی نظامی:

این صدا در کوه دل ها بانگ کیست؟ که پراست زین بانگ این گه، گه تهی است

با توجه به این امر است که وقتی مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» سخن می‌گویند، احساس می‌کنید حقیقتاً حق می‌گویند، این همان قصه‌ی حضور تاریخی شما است.

در نکته‌ی شماره ۶ می‌شود حرف مان را جمع کنیم. در این قسمت می‌خواهم عرض کنم زمینه‌ی فهم حضور تاریخی از کجا ایجاد می‌شود.

۶- «گوش به زنگ بودن و مهیا بودن، زمینه‌ی برانگیخته شدن انسان

است جهت فهم حضور تاریخی و وقتی تحقق خاص پیدا می‌کند که

مراقب و مواظب خطابی باشیم که در عالم به صدا درآمده تا روح‌ها

را برانگیزاند و زبان و گفتار ما با آن خطاب درونی هماهنگ شود و

این در حالت تعلق به آن خطاب و آمادگی برای پذیرش خطاب

درونی به میان می‌آید، در این حالت تفکر و احساسات، هر دو در

میان آمده است و افقی در مقابل ما گشوده خواهد شد که می‌توان آن

را به «حیرت» وصف نمود.»

در آخر متن شماره‌ی ۵ گفته شد: «آن ندا می‌تواند ما را خطاب کند و

برانگیزاند.» می‌خواهم عرض کنم اگر شما گوش به زنگ و مهیا باشید از

درون‌تان می‌شنوید که انگار ظهور خاص اراده‌ی الهی در این تاریخ

حقیقت دارد. مختصری از سخنان مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» را در رابطه با

دفاع مقدس می‌خوانم تا روشن شود این نحوه برانگیختنی که ایشان به ما

پیشنهاد می‌کنند راست‌ترین برانگیختن این تاریخ است. ایشان فرمودند:

بنده علت و کیفیت قضیه‌ی جنگ را می‌گویم؛ و علت آن را خیلی عالمانه

گفتند و سپس کیفیت جنگ را این‌طور شرح دادند که کسانی پیدا شدند،

مدبّر، وفادار، شیران روز و زاهدان لیل. بعد فرمودند: که این‌ها ابتکاری

برای حیات جدید داشتند. این کیفیت را که رهبری متذکر شدند آیا شما یک حادثه می بینید یا یک نوع حضور تاریخی؟ بنده کنار صحبت های ایشان یادداشت کردم که با فهم تاریخی انقلاب اسلامی باید به این جا برسیم که مانند حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فتح الفتوح را فتح فلان شهر ندانیم بلکه تربیت و تولید چنین جوان هایی بدانیم و گر نه یک روز مومن و روز دیگر کافر می شویم، زیرا اگر حقیقت انقلاب اسلامی را نیافته باشیم مصداق آیه ی ۱۳۷ سوره ی نساء می شویم که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا». اگر کسی حقیقت انقلاب اسلامی را نفهمد یک روز می گوید، گویا انقلاب اسلامی خوب است و یک روز هم می گوید بد است. مقام معظم رهبری «حفظه الله» در ادامه فرمودند: می خواستند وقتی این نسل یعنی نسل شما روی کار آمد و نوبت شما می رسد از اسلام و انقلاب هیچ خبری نباشد. نتیجه این شد که در میان این نسل کسانی هستند که استعداد رشد و شکوفایی شان از نسل اول بیشتر است و اقتدارشان در مقابل دشمن خبیث و دشمن متعرض و متجاوز بیشتر است. و بلاشک اگر آن روز جوانان ما توانستند دشمن را عقب برانند، امروز جوانان ما به مراتب برای عقب راندن دشمن آماده ترند. شما چه موقع می توانید سخنان مقام معظم رهبری را درک کنید؟ وقتی به خودتان ببینید و ببینید که طلب شما هم همین است که ایشان متذکر می شوند. پس قصه ی طلبی است که واقع شده است، حالا چقدر زمینه ی

حضور پیدا می‌کنید؟ باید روی آن فکر بشود. نکته‌ی ۶ می‌گوید: گوش به زنگ بودن و مهیا بودن، زمینه‌ی برانگیخته‌شدن انسان است جهت فهم حضور تاریخی، و این وقتی تحقق پیدا می‌کند که مراقب و مواظب خطابی باشیم که در عالم به صدا در آمده و روح‌ها را بر می‌انگیزاند تا زبان و گفتار ما با خطاب درونی‌مان هماهنگ شود.

مزه‌ی سخن‌گفتن و فکرکردن

در شعرِ دفاع مقدس، زبان و گفتار با خطاب درونی هماهنگ بود، از آن مهم‌تر سخنرانی‌های سرداران در شب‌های عملیات است که در آن سخنرانی‌ها به نحو فوق‌العاده‌ای زبان و گفتار با خطاب درونی هماهنگ بود. تا زبانِ حضور تاریخی پیش نیاید. ما با همدیگر حرف‌های مندرس می‌زنیم، به طوری که نه گوشمان آماده‌ی شنیدن ندای حقیقت است، و نه گفتن‌هایمان گفتن‌های حقیقی است، آن‌وقت اصلاً مزه‌ی سخن‌گفتن و فکرکردن را پیدا نمی‌کنیم. آن نوع هماهنگی، در حالت تعلّق به آن خطاب و آمادگی برای پذیرش خطاب درونی برای انسان به میان می‌آید. وقتی به لطف الهی به مکه مشرف شده بودم شخصی می‌گفت نمی‌دانم چرا در این‌جا شاعر شده‌ام و ناخودآگاه شعر می‌گویم. عرض شد من هم شاعر شده‌ام! و حقیقتاً همین‌طور بود زیرا وقتی در حضورِ انوارِ حقیقت می‌روید و خود را در اختیار پرتو آن حقیقت قرار می‌دهید، «گفت» آن حقیقت می‌شوید، چون شما را در بر می‌گیرد و لذا دیگر زبان‌تان، زبان خودتان نیست. اگر ما همیشه با آن حقیقت مرتبط باشیم، همیشه زبان‌مان زبان حقیقت است. حال که انقلاب اسلامی ظهور حقیقت

در این دوران است اگر ما حجابِ بین خود و حقیقت انقلاب اسلامی را کم کنیم، زبان ما زبان انقلاب اسلامی می‌شود. مثل وقتی که به مکه می‌روید یا به زیارت مشرف می‌شوید، فاصله‌تان با حقیقت کم می‌شود و حجاب‌ها برطرف می‌گردد، به خاطر همین به راحتی سخن شما سخن آن وجهی از حقیقت می‌شود که شما به زیارتش رفته‌اید و همچنان که عرض شد آن سخن، صورت شاعرانه پیدا می‌کند.

آن‌چه می‌خواهم عرض کنم این است که باید در این تاریخ واقع شویم تا زبانی پیدا کنیم که زبان انقلاب اسلامی است، بعداً عرض خواهم کرد که زبان انقلاب اسلامی وسیله‌ی ظهور و به میان آمدن خود انقلاب اسلامی است و عملاً انقلاب اسلامی است که دارد با زبانِ ما خود را تکلم می‌کند، در آن صورت دیگر سوژه و اُبژه یا دوگانگی بین فاعلِ شناسایی و موردِ شناسا رخت برمی‌بندد و تنها هستی می‌ماند که به سخن در آمده و این محلِ عبور از نیهیلیسم است. در حالی که هنوز دوگانگی بین سوژه و اُبژه مصیبت تاریخ ماست، ولی شرایط برون‌رفتن از آن آماده است و ما باید روی آن فکر کنیم. به همان معنایی که در نکته‌ی ۶ عرض شد: وقتی زبان ما با خطاب درونی هماهنگ می‌شود که ما آمادگی پذیرش خطاب درونی را در خود فراهم کنیم و این با تعلق به انقلاب اسلامی میسر است. زیرا آن خطاب، خطابی است که انقلاب اسلامی به شما کرده است. این که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند: زندگی‌نامه‌ی شهدا را بخوانید، برای آن است که آن‌ها متوجه پذیرش خطاب درونی خود از طریق تعلق به انقلاب اسلامی شدند و ما با خواندن زندگی آن‌ها، به این امر که در

درون ما است متذکر می‌شویم؛ و چیزی در پشت حرکات آن‌ها هست که گویا آن‌ها خود را به ما نشان می‌دهند و ما در آن‌ها سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی را حس می‌کنیم!

آری! در حالت تعلق به آن خطاب و آمادگی برای پذیرش خطاب درونی، تفکر و احساسات هر دو به میان می‌آید و افقی در مقابل ما گشوده خواهد شد که می‌توان احساس آن افق را به «حیرت» وصف نمود. به همان معنایی که پیامبر خدا ﷺ از حضرت حق می‌خواهند: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيرًا»؛ خدایا حیرتم را زیاد کن. مولوی هم در این رابطه می‌گوید:

حیرت اندر حیرت آمد این قصص بی هُشیِ خاصگان
 از دلِ احوال و احوالِ دل
 شما در حیرت، چیزی را می‌یابید که فقط قابل تماشا است. لذا در این جلسات هم هیچ‌وقت انتظار نداشته باشید چیزی بیاموزید. تلاش بنده این است که حیرتِ نسبت به انقلاب اسلامی را متذکر شوم، ادعایم این است که شیفته‌ی این حقیقت هستم، البتّه این بدان معنا نیست که در این رابطه انسان وارسته‌ای شده‌ام. آری!

اگر دیر آمدم مجروح بودم اسیر قبض و بسط روح بودم
 یعنی نمی‌خواستم دیر بیایم، طلبم همان طلب انسان‌های متعالی انقلاب بود، ولی تنبلی‌ها و عصبانیت‌ها و بی‌عرضگی‌ها و ضعف‌هایم، پای مرا گرفته بود برای رسیدن به حقیقتی که شهدا از طریق انقلاب اسلامی، به آن رسیدند، این آن چیزی است که هیچ‌چیز دیگر را نمی‌توانم جایگزین آن کنم. از این جهت به دنبال آن حیرتی هستم که باید نسبت به انقلاب اسلامی پیدا کنم.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا»؛ یعنی حقیقت طوری است که فقط می‌شود حیرانش شد. نسبت ما با حقیقت همیشه نسبت حیرت است، برای کسی که چنین حیرتی او را در بر گیرد، گزارش از آن حیرت برایش ممکن نیست، این عظمت و وحی است که توانسته آن چیزی را که گفتنی نیست، بگوید و بگشاید.

سؤال: آیا می‌توان گفت کسی که این احساس در او شکل گرفت کم‌کم، نه تنها صوت را می‌شنود بلکه ممکن است تا جایی بالا رود که وجه آن حقیقت را ببیند؟

جواب: این در وحی الهی برای پیامبر خدا ﷺ پیش آمده لذا حضرت می‌فرمایند: جبرائیل را با هفتصد بال دیدم. آن بال‌ها صورتِ هفتصد جلوه‌ی نوری اَسْمَاءُ اللَّهِ است. منظور، وزیدن‌های حقیقت است و جالب این است که آن‌ها صورت دارند و حقیقتاً صورت‌اند و در خیالِ نورانی حضرت، ظهور خاص خود را نمایانده‌اند؛ آن هفتصد بال، صورتِ گفتِ حقیقت‌اند و انتقال معنا می‌کنند، نه مفهوم. جبرائیل ♦ همین که می‌آید، در قلب پیامبر ﷺ القاء معانی می‌کند و حضرت از رؤیت او، حقیقت را می‌یابد و صوت آن را می‌شنوند. پیامبر ﷺ نگران بودند آیاتی که شنیده بودند از یادشان برود، آیه آمد: «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى» (اعلّیٰ/۶)؛ به زودی طوری برایت می‌خوانیم که فراموش نکنی. می‌ماند این که شما در چه مرحله‌ای هستید؟ مسلّم از یک نحوه «خطاب» بیگانه نیستند. بنده این امید را دارم که وقتی این نکات را عرض می‌کنم آگاهی عزیزان نسبت به آن

«خطاب» بیشتر شود. اصطلاحاً می‌گویند علم به علم پیدا کنید، علمش یقیناً شما را دربر گرفته است.

سؤال: آیا پیامبر ﷺ که جناب جبرائیل را در صورت دحیه‌ی کلبی می‌بینند، اباذر هم به همان صورت می‌بیند؟

جواب: دحیه‌ی کلبی یک جوان خوش منظر مدینه بوده است. جناب جبرائیل آن‌جایی که پیامبر ﷺ اجازه می‌دادند تا در نگاه اصحاب‌شان ظاهر شود، به صورت دحیه‌ی کلبی ظاهر می‌شده است. ملاصدرا این‌جا بحثی دارد که آیا وقتی پیامبر با جبرائیل ارتباط دارند نیاز بوده که به صورت دحیه‌ی کلبی باشد یا نه؟ به نظر می‌آید لازم نبوده و هیچ دلیلی هم نداریم که لازم باشد، زیرا حضرت او را با هفتصد بال دیدند و آن صورت، صورت برزخیه است؛ بلکه اصحاب به شکل دحیه‌ی کلبی می‌بینند به اعتبار این که آن قدر نازل شده است که اصحاب هم او را ببینند. آن وقت همین‌جا هم بحث می‌شود که آیا همه می‌دیدند، یا تصرفی بود که پیامبر ﷺ در اصحاب خاص کردند؟ احتمالاً دومی باشد، حتی آن‌جا هم جبرائیل آن قدر نازل نشده است که آدم‌های عادی ایشان را ببینند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه‌ی سوم
بشر امروز و تعلّق خاطرش
به انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضور دیگری باید

بنده احتمال می‌دهم با ادامه یافتن نکاتی که در پیش است ابهاماتی که برای رفقا پیش آمده برطرف شود. همان‌طور که در کتاب «تمدن‌زایی شیعه» عرض شده؛ تازه وقتی در موضوعات معرفتی و یا تاریخی در مقابل ما افقی گشوده شود، هزاران سؤال پیش می‌آید. مهم آن است که رفقا بدانند برای روبه‌رو شدن با افق گشوده شده - که آن افق در این تاریخ، انقلاب اسلامی است- نمی‌توان مستمع آزاد بود. یعنی باید تلاش کنند تا چشم‌اندازی برای‌شان و در مقابل‌شان ظهور کند، نه این که افق پیش رو را به آگاهی‌های گذشته برگردانند و مثلاً بگویند ملاصدرا و محی‌الدین هم همین را می‌گویند؛ در این صورت خود را به تفکری که تفکر دیگری است و نوع دیگری از تعقل است، وارد نکرده‌اند. افقی که نحوه‌ای از وجود است و در این تاریخ، حالت ظهور و خفا دارد، تنها وقتی می‌توان با آن رابطه‌ی «وجودی» برقرار کرد که برای ما گشوده شود. عموماً برای ما در ابتدای امر ماهیت و چیستی موجودات مهم بوده است؛ حال آن که افقی در میان آمده است که می‌توان آن را به عنوان مظهري از حقیقت مدّ نظر داشت. این افق خودش، خودش است

مثل آن که من آن هستم که هستم؛ از حضرت موسی ♦ پرسیدند بگو این خدا کیست؟ از طرف خدا جواب آمد «من همانم که هستم» یعنی برای خدا به عنوان قبله جان‌ها به دنبال چیستی نباشید. آری! پس بحث بر سر یک نوع مهیاشدن خاص است تا با تغییر منظر، معنای بسیاری از چیزها عوض شود، این نیاز به حوصله دارد و گرنه خودمان از خودمان شکست می‌خوریم ولی دیگران را مقصر می‌دانیم.

باید طوری افق تاریخی خود را پیدا کنیم که هر قدر در آن افق نظر کنیم و جلو رویم احساس کنیم در درک و دریافت جدیدی وارد شده‌ایم. متأسفانه بعضی از رفقا تنها همان بحث‌هایی را که می‌شناسند دنبال می‌کنند مثل آن کسی که گمشده خود را در زیر تیر چراغ برق جستجو می‌کرد بدون آن که گمشده‌ی خود را آن‌جا گم کرده باشد. اگر مکتب فلسفی جناب ملاصدرا، به صورتی که امروزه مطرح می‌شود، در همه ابعادِ تفکر به خصوص در تفکر تاریخی کافی بود ما همان صدرا را ادامه می‌دادیم، صدرا حتماً یکی از زیر بناهای فکری ماست اما کافی نیست، باید باز هم جلوتر برویم، محی‌الدین ابن عربی هم مفید است و انصافاً مقدمات بسیاری را برای تفکر تاریخی به شما می‌دهد. با این همه تفکر تاریخی چیز دیگری است. آری! اگر محی‌الدین و ملاصدرا نبودند ما نمی‌توانستیم حرف بزنیم اما به این معنا نیست که اگر ما در محی‌الدین بمانیم همه‌ی حرف‌مان را زده‌ایم. من توصیه‌ام همین است که طوری خودمان را آماده کنیم که بر اساس زیر ساخت‌های فکری خودمان در این

زمانه، حضور دیگری را نیز حس کنیم، امید است با پیش‌رفتن بحث، پاسخ این ابهامات داده شود.

مهیاشدن برای حضور خاص تاریخی دو حالت دارد، یک وقت به معنای این است که مهیا شویم تا بتوانیم به افقی که انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده است نظر کنیم، یک وقت می‌خواهیم چیزهایی بدانیم؛ بنده دومی را برای این بحث حجاب می‌دانم. حال اجازه بدهید با خواندن متنی که در پیش رو داریم آرام آرام پیش برویم ببینیم چه می‌شود.

سرآغاز تفکر

۷- «چیزی که همواره در حضور تاریخی ما در کنار ماست، سرآغازی است که تفکر از آن آغاز می‌شود و به طور مدام سیر آن را منظم می‌کند و انسان را همواره آماده‌ی گوش سپردن به ندای بی‌صدای زمانه نگه می‌دارد. آن چه ما با آن سر و کار داریم، آمادگی برای تفکر است».

حضور، در این جا منظور حضور انقلاب اسلامی است که سرآغازی است برای تفکر در این دوران. مشکل ما این است که تفکر را گم کرده‌ایم. اگر به آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل رجوع فرمائید خدای متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ خطاب به پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: ذکر، یعنی قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن کنی آن چه را بر آن مردم نازل شده، شاید که تفکر کنند. بعداً خواهم گفت چرا می‌فرماید شاید تفکر کنند، حداقل این است که هیچ وقت همه‌ی حقیقت در نزد ما نیست. مگر شما وقتی با خدا با نگاه

وجودی رو به رو می شوید می توانید بگویید مالک خدا شدم، گاهی اوقات ما «لَعَلَّ» را به معنای تردید می گیریم ولی این تردید به معنای نیافتن نیست بلکه به معنای یافتنی است که هیچ وقت تماماً ما مالک آن نمی شویم. تفکری که در آخر آیه آمده است با توجه به چیزی شروع می شود که در نزد خود انسان ها است، لذا فرمود: ای پیامبر! متذکر امری باش که بر آن ها نازل شده است. «ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» یعنی پیامبر خدا ﷺ می خواهد آن چه را نزد خود مردم است برایشان تبیین کند، پس عملاً از خود مردم آغاز می شود. آن چه که بر مردم نازل شده است یک نحوه وجود است. همین که می فرماید نازل کردیم، یعنی چیزی است که شدت و ضعف بر می دارد. وقتی به یک آدم عادی هم بگویند که چیزی بر طبق قرآن نازل شده، می فهمد که نحوه ای از تجلی در میان است و می تواند شدت و ضعف داشته باشد و هر چیزی که شدت و ضعف بر می دارد وجودی است، برعکس ماهیات که شدت و ضعف ندارند.

وقتی یک نوع تجلی و شدت و ضعف در میان باشد با چیزی روبرو هستیم که در عین آن که هست ولی در خفا می رود و نمی توان مالک آن شد. از طرفی در پیش ما است و در قبله ای ما قرار دارد و از طرف دیگر هیچ سیطره ای بر آن نداریم.

بحث بر روی این جمله بود: «چیزی که همواره در حضور تاریخی ما، در کنار ما است، سرآغازی است برای تفکر» آن چیزی است که بر ما نازل شده است و پیش ما است، هرچند لازم است کسی ما را به آن آگاه کند ولی سرآغازی است که تفکر از آن آغاز می شود، زیرا مربوط به این

تاریخ است. اسلام وقتی سرآغاز تفکر ما است که به نور اسلام بتوانیم متوجه‌ی مسائل امروزمان باشیم و این در این تاریخ، همان انقلاب اسلامی است. سرآغاز شما آن چیزی است که می‌خواهید آن را پیش خود بیابید، به همین جهت آیه‌ی مذکور فرمود با تبیین آنچه در نزد مردم است تفکر شروع می‌شود. اگر ما برسیم به این که خدا از طریق همان سرآغازی که نزد ما است با ما صحبت می‌کند، متوجه می‌شویم اگر این سرآغاز را نیابیم عملاً با خدا مرتبط نمی‌شویم، مگر با خدای مفهومی. اگر سرآغازی را که در این زمان برای شروع این تاریخ بر ما نازل شده و پیش ما است، درست نیابیم و آن را احساس نکنیم، تفکری در میان نیست و هیچ چیزی برای ما گشوده نمی‌شود. حرف هایدگر که می‌گوید: «تفکر با وجود شروع می‌شود»، قابل توجه است. هرچند به این راحتی «وجود» را نمی‌توانیم حس کنیم. «وجود» را باید در خودمان بیابیم. اگر تفکر، تاریخی است یعنی باید آنچه در تاریخ ظهور کرده است را بنگریم تا تاریخ به عنوان محل ظهور اراده‌ی الهی، آینه‌ی ظهور اسماء الهی مناسب این زمان گردد. البته باید متوجه باشیم آنچه پیش می‌آید، حقیقتش، جنبه‌ی وجودی‌اش است، نه صرف ظاهرش. بنده در این سال‌ها همیشه اربعین این سال‌ها را مثال می‌زنم، هر چند انقلاب اسلامی مبنای اربعین است. در پیاده روی اربعین می‌بینید پیر مرد یا پیر زنی مظهر انواع ایثارها است، یعنی آینه‌ی نمایش الطاف الهی است و عملاً خداوند است که از آن طریق به ظهور آمده، اگر آن ایثارها به عنوان آینه‌ی ظهور خدا دیده نشود عملاً ما هیچ چیز ندیده‌ایم مگر مقداری خوراکی. این که می‌بینید آن صحنه‌ها اشک

شما را در می‌آورد به خاطر این است که افقی را مقابل شما می‌گشاید که آن، افق حضور در تاریخی است که شروع شده، یک عبادت عادی که تکرار گذشته باشد نیست، حضوری است در تاریخی دیگر. به این اعتبار تاریخ ظرف ظهور حقیقت می‌شود و این است آن چیزی که همواره به نام انقلاب اسلامی در کنار ما است و از این جهت سرآغازی است که تفکر از آن آغاز می‌شود.

راه رجوع به خدا در این تاریخ

با توجه به آنچه گذشت اگر نتوانیم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بیایم، سرآغازی برای تفکر خودمان نداریم، سرآغازی که بتوانیم خودمان را با آن مرتبط کنیم. تفکر با این نحوه احساس حضور تاریخی شروع می‌شود. به همان معنایی که حقیقتی مطابق اراده‌ی الهی در این تاریخ بر ما نازل شده و تفکر، به واقع درک و دریافت آن حقیقت است در آینه تاریخ. اگر انقلاب اسلامی را به این معنا بیایم و نسبت به آن تفکر کنیم یعنی آن را آینه‌ای بدانیم که محل ظهور آن حقیقتی است که در این تاریخ بر جان ما نازل شده، عملاً راه رجوع به خدا را یافته‌ایم و مواظب هستیم این راه به حجاب نرود. **امیرالمؤمنین** ♦ مواظب بودند اسلام با سقیفه به حجاب نرود. درست است که اسلام به صحنه آمده‌است، اما تفکر نسبت به اسلام به همان معنایی که عرض شد، موجب می‌شود تا اسلام از دست نرود، به این معنا که برای ما و ملت ما نقش‌آفرینی کند و گرنه اسلام در ذات خود به‌عنوان حواله تاریخی، همواره هست ولی

این که انسان همواره آماده‌ی گوش سپردن به ندای بی‌صدای آن باشد، حرف دیگری است.

خوب است کمی روی این موضوع فکر کنید که اگر ما به آن سرآغاز به عنوان حضور تاریخی نتوانیم نظر کنیم، به هیچ چیزی نخواهیم رسید. زیرا آنچه هست، «وجود» است و وجود به معنای اصیل آن، در این تاریخ در جمال انقلاب اسلامی به ظهور آمده زیرا وجود بدون مظهری خاص، خالی از حقیقت است. نظریه‌ی اصالت وجود، ما را در هر جایی متوجه «وجود» می‌کند که البته عبور از ماهیت و نزدیک شدن به «وجود»، سلوک نیاز دارد. ما سلوکی نیاز داریم تا نگذاریم خطورات ذهنی که عموماً به ماهیت پدیده‌ها نظر دارند، بر اندیشه‌ی ما غلبه کنند. باید حواسمان باشد که نسبت مان، نسبت نفس اماره با عالم نباشد، همین که نسبت مان با عالم نسبت نفس اماره شد، دیگر نظرمان به کثرات مشغول می‌شود. از این جهت تأکید می‌شود واقعاً با سلوک می‌توان «وجود» شیء را یافت و به وجودی که در آن شیء ظهور کرده نظر کرد. با توجه به این امر عرض می‌کنم اگر وجود انقلاب اسلامی را بیابید همواره آماده‌ی گوش سپردن به ندای بی‌صدای زمانه می‌شوید. این نکته، نکته‌ای است جدّی و رسیدن به آن آسان نیست.

این ندای بی‌صدایی که باید به آن گوش سپرد، چیست؟ این همان مطلبی است که در فلسفه‌ی خودمان هم داریم، وقتی می‌گوییم این مطلب یافتِ فیلسوف است و آن «یافت»، همه‌ی فلسفه‌ی فیلسوف است. یعنی ابن سینا یافتِ فلسفی خود را منعکس کرد و شد فلسفه‌ی سینوی. بنابراین ما

با یافتِ فیلسوف که نتیجه‌ی گوش سپردن او به روح تاریخی است که در آن زندگی کرده، روبه‌روئیم. سقراط در مورد آن‌چه متذکر می‌شود می‌گوید من از معبد دلفی این‌ها را می‌شنوم، یعنی یک نوع گوش سپردن در میان است. معبد ما هم در این تاریخ، مظاهر «انقلاب اسلامی» است و در این معبد می‌توانیم صدای حقیقتی را که مخصوص این تاریخ است بشنویم. ما که بنا نیست ابن‌سینا بشویم. ابن‌سینا، ابن‌سینا شد و کار خود را هم کرد، عده‌ای او را فهمیدند و عده‌ای هم نفهمیدند، ملاصدرا هم همین‌طور، او در کتاب اسفار بعضی از فرازاها را تحت عنوان «حکمت عرشیه» مطرح می‌کند یعنی حکمتی که از عرش به جان او رسیده و آن نکات را با فکر به‌دست‌نیاورده است. انقلاب اسلامی هم از همین جنس است، یافتی است که ملت در درون خود با آن آشنا است، کافی است به آن گوش بسپارد تا خود را برایش ظاهر کند و با «یافت» زیبایی مأنوس شود.

قضیه از این قرار است که تاریخ دیگری به میان آمده، در این حالت برای درک آن تاریخ باید «تفکر» و «احساس»، هر دو در میان آید. فکر و عمل در تاریخی که انقلاب اسلامی شروع کرده است، آن‌قدر یگانه شده که حاصل آن، تحقق شهادت‌ها است. مگر ما نمی‌گوییم متفکرین تاریخ ما شهدا هستند، آن وقت عملیاتی‌ترین انسان‌ها هم همان شهدا هستند. این به‌خوبی معلوم است که از یک طرف شهادت به ظاهر کاملاً عملیاتی است و از طرف دیگر همه‌ی تفکر در فهم انقلاب اسلامی است و آماده‌شدن برای بقاء آن تا مرز شهادت.

آنچه ما با آن سر و کار داریم آمادگی برای تفکر است. در این صورت به جای به انحراف کشاندن آن، هر چه بیشتر با آن هماهنگ می‌شویم؛ چرا که انقلاب اسلامی تقدیر الهی در تاریخ ما است و بدین لحاظ باید ارتباط خاصی با آن پیدا کنیم. در این رابطه یادداشت شماره‌ی ۸ را می‌خوانیم.

اراده‌ی الهی و فطرت تاریخی

«اراده‌ی الهی در تاریخ، حقیقتی است که به صورت ادراکی بسیط به سراغ انسان‌ها می‌آید و حضرت حق تعلق خاطری مناسب آن زمانه به آن حقیقت در انسان‌ها ایجاد می‌کند که می‌توان به آن «فطرت تاریخی» گفت و این پیش زمینه و این پیش شناخت، ما را به سوی تجربه‌ی تاریخی سوق می‌دهد و بدین لحاظ باید گفت در هر تاریخی انسان‌ها افق دیدی دارند که چیزها در آن افق آشکار می‌شوند و این افق، افق تاریخی است و در تاریخ‌های مختلف دایره‌ی دید و شناخت طوری متفاوت می‌شود که عموماً آن‌چه تا دیروز اهمیت داشت، از اهمیت می‌افتد و آن‌چه اهمیت نداشت، جلوه می‌کند و مورد توجه قرار می‌گیرد.»

می‌گوید: «اراده‌ی الهی در تاریخ، حقیقتی است که به صورت ادراکی بسیط به سراغ انسان‌ها می‌آید». این سخن، سخنی است مبنایی، و فکر می‌کنم تا این جاها را خودتان به راحتی درک می‌کنید که اسلام یک اراده‌ی الهی است با دستوراتی مخصوص به خود و حضرت حق تعلق خاطری مناسب زمانه‌ای که باید اسلام در میان باشد، در انسان‌ها ایجاد می‌کند. یعنی خداوند آن‌چه را اراده کرده است در جان انسان‌ها نیز ایجاد

می‌کند که آن تعلق به حقیقت است ولی حقیقتی که مناسب آن زمانه می‌باشد. نمونه‌اش این که خداوند اراده کرد ملت ایران نسبت به ایجاد جمهوری اسلامی تعلق خاطر پیدا کنند و یا در دفاع مقدس شهید خرازی‌ها و باکری‌ها تعلق خاصی نسبت به مقابله با صدام در خود احساس کردند. این به خوبی روشن است که خداوند اراده‌ای کرده است تا این انقلاب در این تاریخ محقق بشود. 'هرچند جبری در کار نیست و خود انسان‌ها می‌توانند نسبت به آنچه در جانشان نهفته است بی‌تفاوت باشند، همان‌طور که بعضی‌ها نسبت به فطرت خود بی‌تفاوت‌اند ولی همه چیز گواه آن است که اراده‌ی الهی به صورت ادراکی بسیط در جلوه‌ی انقلاب اسلامی سراغ ملت ما آمد. در کتاب «گلستان یازدهم» می‌یابید که بر همسر سردار شهید چیت‌سازان، روحی و احساسی حاکم است که او را این چنین در مقابل تقدیر الهی تسلیم کرده است و از آن حسّ در لذت خاصی است. اگر می‌خواهید تعلق خاطری را که اراده‌ی الهی به جان انسان‌ها انداخته است ببینید، کتاب «گلستان یازدهم» را مطالعه کنید تا بنگرید چگونه یک دختر خانم دبیرستانی حاضر است در صحنه‌هایی حاضر باشد که ابداً از جنس صحنه‌هایی نیست که دنیای مدرن برای

۱ - مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» می‌فرمایند: «امام

فرموده بودند این انقلاب پیروز خواهد شد چون نشانه‌ی حضور دست قدرتمند الهی است. یک وقت دیگری هم ایشان به خود من فرمودند: من در طول این انقلاب یک دست قدرتی را همیشه پشت این حرکت عظیم مردمی دیدم». (۹۵/۹/۳)

انسان‌ها تعریف کرده است. ما تا این صحنه‌ها را درست نبینیم انقلاب اسلامی را به عنوان تاریخی دیگر نمی‌بینیم.

انقلاب اسلامی و فطرت تاریخی ما

اراده‌ی الهی حقیقتی است که به صورت ادراک بسیط به سراغ انسان ها می‌آید و حضرت حق، تعلق خاطری مناسب زمانه‌ای که در آن هستیم و حقیقتی که در آن زمانه به ظهور آمده، در انسان ایجاد می‌کند که می‌توان آن را «فطرت تاریخی» آن زمان قلمداد کرد و مثل ادراکی که از فطرت داریم، ادراکمان نسبت به آن حقیقت بسیط است، چون چیزی نیست که با فکر به دست آمده باشد بلکه احساسی است همراه با معرفت.

اراده‌ی الهی تعلق خاطری مناسب این زمان در ما ایجاد می‌کند و وظیفه‌ی متفکران اصلی جامعه است که آن‌چه انسان‌ها را فرا گرفته است، متذکر بشوند و آن را تبیین کنند. لذا اگر کسی استاد اخلاق شد ولی ما را متوجه تعلق خاطری که باید به اراده الهی در این تاریخ داشته باشیم نکرد بداند ما را در تاریخ گذشته متوقف کرده و متذکر راه رجوع به خدا در این تاریخ نشده است. ما به مرحوم قاضی طباطبائی، آن عارف بزرگ در همین امروز هم نیاز داریم ولی به شرطی که او را معاصر کنیم و در این زمان بیاوریم تا راهنمای امروز ما باشد. بر همین مبنا عرض می‌کنم اگر مرحوم قاضی امروز در قید حیات بودند شهید چمران بودند.

به این دلیل برای تعلق خاطری که اراده‌ی الهی است نسبت به حقیقت تاریخ‌مان، عنوان «فطرت تاریخی» به کار می‌بریم تا عزیزان بر روی این موضوع فکر کنند که تاریخ ما فطرتی دارد به همان معنایی که هر کس

فطرتی دارد و آن فطرت متذکر توحید است^۲ همسر شهید چیت سازان می تواند آن طور تصمیم بگیرد که یک قهرمان تصمیم می گیرد و یا همسر شهید همدانی در کتاب عزیز «خدا حافظ سالار»، در این تاریخ ظهور می کند. این نمونه ها و جوهی هستند که شما از طریق آن ها ملموس تر می توانید فطرت تاریخی خود را احساس کنید، همان طور که به ما توصیه می کنند وقتی نمی توانید با ائمه علیهم السلام به جهت جلالی که دارند مرتبط شوید، با امام زاده ها مرتبط شوید.

فطرت تاریخی به عنوان پیش زمینه و پیش شناخت، ما را به سوی تجربه ی تاریخی مربوط به خودمان سوق می دهد.

این که در جمله فوق، بحث «پیش زمینه» و «پیش شناخت» به میان می آید برای این است که شما چنین چیزی را اراده نکردید، بلکه به شما داده می شود و پیش زمینه ی انتخاب های آینده تان می گردد. اگر تلاش لازم جهت ارتباط با آن را در خود مهیا کنید، شما را به سوی تجربه ی تاریخی تان سوق می دهد، همان طور که ما در دفاع مقدس و در دفاع از حرم به تجربه ی خاص خود رسیدیم. دفاع مقدس تجربه ی فوق العاده ای بود تا با اندیشیدن نسبت به آن از خود پرسیم آن ایثار و شهادت چگونه به وجود آمد.

در درون ملت ما چیزی به جریان افتاد که ما را به سوی تجربه ی تاریخی دفاع مقدس سوق داد. تفسیر حضور شهدای مدافع حرم تنها با نظر

۲- در روایت از حضرت صادق علیه السلام داریم که انسان را بر فطرت توحیدی سرشته اند. می فرمایند: «فَطَرَهُمْ عَلَي التَّوْحِيدِ» انسان ها را بر توحید سرشته اند.

به فطرت تاریخی ممکن است. همسر محترم شهید حججی می‌گوید: آقا محسن گفت: من وقتی شهید شدم می‌خواهم پدر داعشی‌ها را در بیاورم. گفت یک انگشتر از دُرّ نجف دستم می‌کنم و روی آن «یا زهرا» را حک می‌کنم تا اسیر که می‌شوم این‌ها آن را ببینند و اذیت شوند. ملاحظه کنید چه بر این شهداء گذشته است که چنین ظرفیتی را در خود احساس می‌کنند، آدم باید در یک نحوه بودن خاص باشد تا بتواند چنین تصمیماتی بگیرد و خود را تا این جاها در جهان حاضر احساس کند. آن احوال، ما را به سوی تجربه‌ی تاریخی سوق می‌دهد و برایمان روشن می‌کند این مسیر را تا کجاها می‌توانیم ادامه دهیم.

افق تاریخی ما

با توجه به آن‌چه عرض شد می‌توان گفت: «در هر تاریخی انسان‌ها افق دیدی دارند.» این نکته مهمی است و در آینده می‌تواند مبنای فکری ما قرار گیرد، حال این سؤال پیش می‌آید که اگر در هر تاریخی انسان‌ها دارای افق دیدی مخصوص آن تاریخ هستند، آیا همه‌ی انسان‌ها در آن افق حاضرند؟ تجربه نشان داده است که این‌طور نیست. با این همه وظیفه‌ی اهل فکر این است که شهید چیت‌سازان را که در افق تاریخ خود مستقر شده و براساس آن عمل کرده، تفسیر کنند و آن افق دید را نشان دهند. زیرا امور در آن افق آشکار می‌شوند. وقتی چنین احساسی را برای خود تشخیص دادیم، می‌توانیم آنچه که واقع شده است را درست در جایگاهش تفسیر کنیم و آشکار نمائیم. این معنای افق تاریخی است. افق تاریخی یعنی این که ما با پیش‌شناخت‌های خود جلو

می‌آییم و چون با چیزی در تاریخ خود روبه‌رو می‌شویم مثل دفاع مقدس، می‌فهمیم این پدیده چه جایگاهی دارد و می‌تواند ما را و تاریخ ما را معنا کند. «و در تاریخ‌های مختلف دایره‌ی دید و دایره‌ی شناخت‌ها طوری متفاوت است که ممکن است آن‌چه تا دیروز اهمیت داشت از اهمیت بیفتد، و آن‌چه اهمیت نداشت، جلوه کند و مورد توجه قرار می‌گیرد.»

روایات صادره از امامان معصوم به ما توصیه می‌کند فرزند زمان خود باشید. مثلاً حضرت علی ♦ می‌فرمایند: «النَّاسُ بِأُمَرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» مردم آن قدر که شبیه زمان‌شان و حاکمان‌شان هستند شبیه پدر و مادرشان نیستند. موقعی اشارات این روایت را می‌توانیم درک کنیم که متوجه روح زمانه باشیم و این که روح زمان مردم را در بر می‌گیرد و متذکر افقی می‌شود که باید به آن برسند و در همین راستا زیر بار هر چیزی و هر حرفی نمی‌روند. معلوم است مردم هر عصری چیزی را می‌طلبند که با باقی ماندن در تاریخ دیروز برآورده نمی‌شود. حکیم جامعه و زعیم قدسی در هر تاریخ متوجه این امر هست و در همین رابطه حضرت امام و مقام معظم رهبری «حفظه الله» متوجه طلب تاریخی مردم‌اند. مگر کمونیست‌ها نمی‌خواستند انقلاب کمونیستی در ایران راه بیاندازند؟ چرا عقیم شد؟ جز این بود که متوجه طلب حقیقی و تاریخی مردم ما نبودند؟ ما مردم هم در مواردی که از زعیم تاریخی خود پیروی نکنیم به آن چه در فطرت تاریخی خود طلب می‌کنیم نمی‌رسیم. واقعاً عدالت یکی از شروط حیات دینی است اما با هویتی که زعیم ملت، آن را مدیریت کند.

بالآخره باید از خود پرسید چرا حضرت علی ♦ می‌فرمایند مردم بیش از آن که به پدران‌شان شبیه باشند به زمان‌شان شبیه‌اند؟ معلوم است زمانه‌ای ماورای این اتفاقات باید در میان باشد و ما باید آن را بشناسیم تا بینیم واقعاً انسان‌ها را زمانه فراگرفته است به همان معنا که خداوند در هر تاریخی به صورتی و شأنی به صحنه می‌آید و متفکران متوجه این امر هستند. در این رابطه به یادداشت شماره ۹ توجه فرمائید که می‌گوید:

«متفکران در هر دوره‌ی تاریخی امور را در افقِ عالمِ درک می‌کنند و تفاوتِ عالم و جاهل در هر تاریخی به این موضوع بستگی دارد که روی انسان به کدام طرف است. بدون آشنایی با آن ادراکِ بسیط که آغاز و بنیاد به حساب می‌آید، جایگاه هیچ علم و اخلاق و اعتقادی را نمی‌توان درست دریافت.»

می‌خواهد بگوید متفکر واقعی در هر دوره‌ای در افق تاریخ خود امور را درک می‌کند و جایگاه آن‌ها را تعیین می‌نماید و تفاوتِ عالم و جاهل در هر تاریخی به این موضوع بستگی دارد که امور را در افقِ عالمِ درک می‌کند یا نه. روح تاریخ، انسان جاهل را هم در بر گرفته است اما او آن را درک نمی‌کند. مثل فطرت است. صدام هم فطرت الهی دارد اما اصلاً درک نمی‌کند. گفتیم «متفکر» چنین توانایی را دارد که امور را در افقِ عالمِ درک کند. معلوم می‌شود ما در این جا فیلسوف را به صرفِ فلسفه‌دانی متفکر نمی‌دانیم. متفکران اگر به معنای کسانی هستند که در هر دوره‌ی تاریخی امور را در افقِ عالمِ درک می‌کنند، شهدا و جانبازان و خانواده‌ی شهدا و رزمندگان، متفکران این تاریخ‌اند. شهید شهریار

متفکر این تاریخ است چون طلبش متعالی تر از این بود که فقط استاد دانشگاه بماند.

تفاوت عالم و جاهل در هر تاریخی به این موضوع بستگی دارد که توجه او به کدام طرف است و بدون آشنایی با آن ادراک بسیط که درک حضور تاریخی انقلاب اسلامی است؛ و آغاز و بنیاد به حساب می آید، نه جایگاه علم و اخلاق را می توان دریافت و نه جایگاه عالم و جاهل را. در این که می بینید امروز اخلاق صرف جواب نمی دهد و طرف با همه ادعاهایی که دارد به راحتی حاضر است از نظام اسلامی امتیازات خاص بگیرد که سایر مردم از آن محرومند، به جهت آن است که توجه او به ادراک بسیط این دوران یعنی انقلاب اسلامی نیست. سوالات زیادی از بنده پرسیده می شود، می فرمایند ما رفتیم دانشگاه، تا سرباز امام زمان و سرباز امام خمینی بشویم ولی حالا می بینیم هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. بنده با انبوه این نوع سؤالات روبه رو هستم و در سطحی که سؤال کننده سؤال خود را مطرح می کند هیچ جوابی برایش ندارم زیرا بدون توجه به آن ادراک بسیط و حضور تاریخی انقلاب اسلامی سوال می کنند. باید در آن افق حاضر باشند تا جوابی مناسب بگیرند که برایشان راه گشا باشد و این عدم حضور در ادراک بسیط تاریخی کار را برای امثال بنده سخت می کند زیرا باید به جای جواب به سؤال، ساحت سؤال کننده را تغییر داد. عالمان واقعی وقتی می توانند راهنمای جامعه باشند که متوجه امر تاریخی و ادراک بسیطی که افراد را در برگرفته است باشند. از این جهت باز تأکید می کنم «بدون آشنایی با آن ادراک بسیط که آغاز و بنیاد به حساب

می‌آید، جایگاه هیچ علم و اخلاق و اعتقادی را نمی‌توان دریافت.» با توجه به این نکته ببینید روایاتی که در آن‌ها به ما توصیه می‌شود باید به عالم رجوع کنید، به کجا نظر دارند. آیا نمی‌خواهند بگویند عالم کسی است که عارف به زمانه‌ی خود است؟ اگر بفهمیم رجوع به عالم یعنی چه، در منزل عالم را هم که نگاه کنیم منتقل می‌شویم به عالم او و به درکی که از زمانه‌ی خود دارد و مطابق آن سلوک می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی وقتی نام استادهايشان را می‌برده‌اند، نام مرحوم قاضی را نمی‌آوردند. وقتی علت را از ایشان می‌پرسند می‌فرمایند: من از ایشان علم یاد نگرفتم، من از ایشان زندگی یاد گرفتم - زندگی که علم نیست - نکته‌ی مهمی است که انسان از عالمان زمانه توجه آن‌ها را به زندگی بیاموزد. آقای دکتر رضا داوری می‌گویند: «من از مرحوم فردید معنای زندگی را آموختم، او برای من یک راه بود». این است آن عالمی که اگر در خانه اش را هم نگاه کنیم ثواب دارد یعنی افق تاریخی ما را با سبک زندگی‌اش در مقابل ما می‌گشاید. این یک نوع سبک است برای درست زندگی کردن و نه دادن اطلاع و تعلیم و تعلّم. جالب است که در روایات داریم منظور از عالم، اهل بیت علیهم‌السلام هستند. چون صورت تامّ و تمام یک نوع حیات قدسی، اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. البته آن‌هایی هم که گفتند منظور از آن روایات علمای دین‌اند هم درست گفته‌اند. چون نگاه کردن به آیت الله مدرس مثل نگاه کردن به حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، نگاه کردن به یک شخصیت تاریخی است، نه استادی که به ما علمی خاص می‌آموزد.

دوباره عنایت داشته باشید به بحث ادراک بسیط، شما یا ادراک بسیط را می‌فهمید که هست ولی آن ادراک را ندارید یا اصلاً آن را نمی‌فهمید. اگر نمی‌فهمید که نمی‌توانید در مورد آن فکر کنید و عملاً نمی‌توانیم با هم، هم زبان باشیم. اما یک وقت می‌فهمید چیزی به نام درک بسیط که به انقلاب اسلامی اشاره دارد در شما هست، اما به صورت واضح در خود احساس نمی‌کنید و نتوانسته‌اید در آن حاضر باشید و با آن گفت‌وگو کنید، به تعبیری ندای بی‌صدای آن را نمی‌شنوید، اینجاست که می‌گویند به عالم رجوع کنید، عالم به همان منظوری که گفته شد. یعنی کسی که ادراک بسیط را با همان صورتی که به انقلاب اسلامی اشاره دارد، می‌فهمد و متذکر آن می‌شود؛ تا نه تنها بتوانید جایگاه تاریخی شهید حجبی را در درون خود احساس کنید، بلکه تذکرات رهبر معظم انقلاب هم برایتان قابل فهم شود، هرچند هنوز در آن وارد نشده‌اید، یعنی به یک معنا ورود دارید ولی اجمالی است و هنوز در مقابل تان جاده گشوده نشده است. همین اندازه متن شماره‌ی ۹ را می‌گذاریم و می‌گذریم. به امید آن که در متون آینده بیشتر اشارات آن را بیابیم و به متن شماره‌ی ۱۰ می‌پردازیم.

حسّ مشترکی در میان است

«موضوع محبت و مودّت را که در روایات و آیات توصیه شده است تاریخی و همراه با فتح تاریخی و حضور تاریخی باید دید، به این معنا که می‌خواهیم نسبت زنده و فعالی در گشودگی خود با سایرین برقرار

کنیم تا تاریخی آزاد از ظلماتِ خودخواهی و تکبر و سودجویی ساخته شود.»

این سؤال برای رفقا هست که چرا این اندازه در قرآن و در روایات بر مودّت نسبت به یکدیگر تأکید شده است. قرآن می‌فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه / ۷۱) اولیاء را اگر به همان معنای دوستان و محبّین نسبت به هم معنا کنید، خوب است. می‌فرماید: زنان و مردان مؤمن نسبت به همدیگر رابطه مودت و دوستی دارند زیرا «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» مؤمنین برادر همدیگرند و «الْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ» مؤمن آینه‌ی مومن است و همچون آینه، صادقانه با همدیگر برخورد می‌کنند. همه‌ی این توصیفات و توصیه‌ها را در فضایی بیاورید که افراد هر کدام نسبت به حقیقت تاریخی‌شان حس مشترک دارند و می‌توانند برای طرف مقابل، ارادت خود را بکشایند؛ مثل نسبت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و سرداران شهیدی مانند چمران و صیاد شیرازی. وقتی نسبت به حقیقت تاریخی خود حس مشترکی داشتیم، نمی‌توانیم همدیگر را دوست نداشته باشیم. در همین رابطه شما نمی‌توانید نسبت خود را با شهید حججی دوگانه احساس کنید و در نتیجه او را همه‌ی خود احساس نکنید. این که مثال شهید حججی را می‌زنم چون در حال حاضر برایمان ملموس‌تر است و به قول مقام معظم رهبری، نماینده و حجت شهدا است و گر نه هیچ فرقی بین او و سایر عزیزان به اعتبار حسّ مشترکی که با همدیگر داریم نیست. آری! بعضی از شهدا، اجمال‌شان غلبه دارد و بعضی از آن‌ها تفصیل بیشتری در ظهور حقیقت تاریخی

انقلاب اسلامی دارند. بنده با آشنایی که با سردار شهید علی رضاییان داشتم - ایشان نزدیک قبر آیت الله اشرفی اصفهانی مدفون هستند - می دیدم آن شهید هیبت زیادی داشت و از نظر مکتوم بودن بسیار فوق العاده بود و به یک معنا ایشان اجمال شان قوی بود و کسی باورش نمی آمد چه مسئولیت های مهمی در سپاه داشت. او شاگرد آیت الله سعیدی بود با این که به ظاهر یک استاد بنای ساده بود. زمانی ما با یکی از رفقا مشغول مطالعه ی کتاب «اصول کافی» بودیم، همین که به ما رسید ادامه ی روایتی را که می خواندیم شروع کرد از حفظ بخواند. ما فکر می کردیم تنها قرآن و نهج البلاغه را از حفظ دارد ولی آن روایات را هم به خوبی در حفظ داشت. به قول یکی از رفقا، نمی توان به انتهای این آدم رسید. می خواستم نمونه ای بیاورم از شهادتی که اجمال شان بیشتر از تفصیل شان بود و این که در هر حال حسّ مشترکی از حضور تاریخی بین ما و آن ها هست و علت این که مؤمنین همدیگر را دوست دارند احساس مشترک نسبت به آن گم شده ای است که در صدای بی صدایی این تاریخ موجود است و ما در خودمان کمتر می توانیم احساس کنیم، ولی در حرکات و سکنتات بعضی ها بهتر نمایان است و این که توصیه می شود مؤمنین باید همدیگر را دوست داشته باشند از آن جهت است که حقیقت تاریخی خود را در رفیق خود می یابند و هر کدام آینه ی دیگری می شوند در نشان دادن آن چه در درون رقیقش هست.

دوست داشتن با احساس مشترک نسبت به حضور تاریخی، نوعی از یگانگی را به انسان عطا می کند که از هزاران بهشت بالاتر است. شما

حساب کنید وقتی کسی در این مسیر به محبت امیرالمومنین ♦ نایل شده و با این روحیه می‌میرد، در چه فضایی قرار می‌گیرد. این محبت در حدّی است که سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِي چون حضرت امیرالمؤمنین ♦ را مدتی ندیده بود، مریض شد و در کوفه وفات کرد. امیرالمؤمنین ♦ فرمودند: «لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَّتَهَافَتَ»^۴ یعنی اگر کوه هم من را دوست داشته باشد تکه‌تکه می‌شود. زیرا همه‌ی حقیقت تاریخی آن زمان در علی ♦ ظهور کرده بود. لذا از رسول خدا ﷺ با نظر به اشتراک اهل ایمان با علی ♦ روایت داریم که می‌فرمایند: «يَا عَلِيُّ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُجْبُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْعِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»^۵ خداوند با من عهد کرده که دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق. زیرا منافق بر عهد جاهلیت تاریخ گذشته مانده است و در کی از حقیقت دوران خود ندارد. در این مورد خوب است به متن شماره ۱۱ توجه شود که می‌گوید:

«حقیقت هر دورانی در عین آن که به تعریف در نمی‌آید خود را به خوبی روشن می‌کند، مانند نور. انقلاب اسلامی نور این دوران است لذا در عین حال که در حال خفا است، خود را در صحنه‌های مختلف آشکار می‌کند. زیرا امری نیست که به تعریف منطقی درآید و با تصوّری واضح بتوان به آن فکر کرد، بلکه در اثنای تفکر به آن، با نوری که از خود ساطع می‌کند، خود را نشان می‌دهد و تمنای دانش حصولی در مورد آن موجب می‌شود تا حقیقت آن هرگز ظهور نکند. اساساً تلاش برای کسب اطلاع از حقیقت دوران، راه تفکر را می‌بندد

۴ - بحار الأنوار، ج ۶۴، ص: ۲۴۷

۵ - امالی صدوق، ص ۱۳۴

و ما در حَلّ کسب فضل نسبت به آن متوقف می‌شویم، بدون آن که

دریچه‌ای از آن حقیقت به روی ما گشوده شود.»

بر روی این نکته کمی فکر کنید که «حقیقت هر دورانی در عین آن که به تعریف در نمی‌آید خود را به‌خوبی روشن می‌کند» کافی است ما به خودمان رجوع کنیم و نسبت خود را با انقلاب اسلامی بررسی کنیم. این موضوعی است که هر کس باید خودش دنبال کند. بنده مواظب هیچ گونه تکلیفی بر شما تحمیل نکنم بلکه تنها متذکر این امر باشم که رفقا متوجه باشند در محضر انقلاب اسلامی هستند، تا در تجربه‌ای بزرگ وارد شوند که «حقیقت هر دورانی در عین آن که به تعریف در نمی‌آید خود را به‌خوبی روشن می‌کند» آری! در عین حال که آن حقیقت در خفا است، همه‌جا به صورت انقلاب اسلامی حاضر است، هر جا نگاه کنید خود را در هر صحنه‌ای روشن می‌کند، عمده این است که بتوانیم نگاه‌مان را نسبت به حقیقت دوران‌مان وجودی کنیم و نه مفهومی، زیرا یک درخشش است، و به همین جهت هم امری نیست که به تعریف منطقی درآید و با تصویری واضح بتوان به آن فکر کرد، بلکه تنها در حین نظر به آن، با نوری که از خود در مظاهرش ساطع می‌کند، خود را نشان می‌دهد.

شرط بازگشت به تفکر

همچنان که عرض شد باید تفکر را آموخت، و این که متوجه باشیم تفکر نسبت به «وجود» است، نسبت به وجودی که در حادثه‌ها و در موجودات خود را می‌نمایاند. به شرطی که ما با رجوع وجودی، به حادثه‌ها و موجودات نظر کنیم. البته این نگاه نیاز به سلوک خاص دارد، به این

معنا که اگر اصالت را به کثرات و به انانیت ندهیم، خود به خود با «وجود» در جلوات مختلف روبه‌رو می‌شویم و به چیزی می‌رسیم که همان تفکر است و این حال خوبی است که برای انسان پیش می‌آید. همان‌طور که ما بعضی از کتاب‌ها را برای این نمی‌خوانیم که اخلاق‌مان خوب شود، اما مطالب آن کتاب‌ها خود به خود ما را اخلاقی می‌کند و با مطالعه‌ی آن‌ها حالمان خوب می‌شود. بنده وقتی کتاب «کشف المحجوب» هجویری را می‌خواندم تجربه خوبی نسبت به این موضوع داشتم. امکان ندارد کسی آن کتاب را بخواند و دروغ بگوید. چند بار به رفقا پیشنهاد کردم آن را بخوانند، ظاهراً نتوانسته بودند با آن ارتباط برقرار کنند. شهید مطهری هم از «کشف المحجوب» تعریف می‌کردند، معلوم است بر روی ایشان هم تاثیر گذاشته است. بنده دو سالی با آن کتاب محشور بودم، وقتی در حال اتمام بود نگران بودم که دارد تمام می‌شود. اصلاً نیاز نیست که به تو تذکر دهند که راست بگو و یا متکبر نباش، در آن نحوه‌ی سلوک نمی‌توانی دروغ‌گو یا متکبر باشی؛ چیزی شبیه به کتاب «تذکرة الأولیاء» عطار است، با هر دو کتاب می‌توانیم خوب زندگی کنیم. البته فکر می‌کنم در این زمانه و در این تاریخ احوالاتی که با خواندن کتاب‌های مربوط به زندگی شهداء می‌توانید به‌دست آورید، بسیار ارزشمندتر است و قابل مقایسه با هیچ کتاب سلوکی نیست، اما نه به این معنا که کتاب‌هایی مثل «کشف المحجوب» را نادیده بگیریم. آری! وقتی «تفکر» به همان معنایی که عرض شد به سراغ ما بیاید، خود به خود حال ما خوب می‌شود.

سخن در این رابطه بود که در اثنای تفکر بر انقلاب اسلامی با نوری که آن انقلاب از خود در مظاهرش ساطع می کند، خود را نشان می دهد و این برعکس تمنای دانش حصولی در مورد انقلاب است که موجب می شود حقیقت آن هرگز برای ما ظهور نکند. ما یک مشکل اساسی داریم که هنوز به جای آن که نور را بنگریم، می پرسیم «نور کو؟» در حالی که شأن نور آن نیست که در مورد آن و برای شناخت آن، آن را از کسی سراغ بگیریم، شأن نور آن است که به آن نظر کنیم. این سؤال ها ما را از یافتن حقیقت دور می کند. بی خود نیست که مولوی گله می کند که در این موارد کمتر پرس و بیشتر بنگر. می گوید:

چون گهر در بحر گوید بحر کو؟ و آن خیال چون صدف دیوار او
گفتن آن کو، حجابش می شود ابر تاب آفتابش می شود
می فرماید اگر در این موارد نپرسی، کار حل است زیرا گفتن آن
«کو؟» حجابش می شود و تازه ابری می شود در مقابل آفتابی که در حال
درخشش بود. اگر پرسیدی، این یعنی می خواهی بفهمی نه آن که بخواهی
بینی، در حالی که بنا است در صحنه های مختلف آن را و درخشش آن را
بنگری. اگر از آن سؤال کردید آن حضور را دفن کرده اید و معنای آن
جمله که می گوید: «تمنای دانش حصولی در مورد آن موجب می شود تا
حقیقت آن هرگز ظهور نکند.» از این قرار است که عرض شد، زیرا اگر ما
نتوانیم از تفکر حصولی نسبت به حقایق بگذریم، هیچ وقت با خود حقیقت
در مظاهر مختلف روبه رو نمی شویم، آری! «گفتن آن کو، حجابت می
شود». به گفته ی شیخ شبستری:

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان
اساساً تلاش برای کسب اطلاع از حقیقتِ دوران، راه تفکر را می‌بندد
و ما را در حد کسب فضل نسبت به آن متوقف می‌کند، بدون آن که
دریچه‌ای از آن حقیقت به روی ما گشوده شود.

اگر تلاش کنید تا تفکر تان نسبت به امور، حصولی نشود حال تان
خوب می‌شود و از افسردگی و پوچی دوران عبور می‌کنید و می‌یابید که
«معشوق همین جاست، همین جاست». مولوی از آن جهت که نسبت خود
را با حقیقت شکل داد، وقتی لقمه‌ای اضافی خورد، متوجه می‌شود رابطه
او با حقیقت به هم خورد، خودش متوجه مشکل می‌شود. لذا می‌گوید:

از برای لقمه‌ای این خار خار از کف لقمان برون آرید خار
چه حالی داشته است که به خاطر یک لقمه، آن حال از دست رفته
است؟ این آدم نیاز به آن ندارد که کسی به او بگوید پر خوری بد است؛
معلوم است که نمی‌تواند پر خوری بکند، وقتی می‌یابد که چگونه پر خوری
او را از حضور محروم می‌کند. اگر ما با حقیقت انقلاب اسلامی رابطه‌ی
حضور پیدا کنیم و متوجه ندای بی‌صدای آن شویم، اصلاً نمی‌توانیم
بدی کنیم، همیشه مجبوریم خودمان را در نسبت با آن حقیقت نگه داریم.
یکی از کاربران از طریق سایت «لُبُّ المیزان» برای بنده نوشته بود؛ با دیدن
فیلم مستهجن بدبخت شدم. بنده متوجه شدم آن کاربر مورد عنایت الهی
است برای این که در همان حال متوجه می‌شود با چه کثافتی روبه‌رو است.
آن وقت دشمن می‌خواهد با این دام‌ها این جوان‌ها را از ما بگیرد در

حالی که آن جوان منور به نوری است که ماورای ظاهر جذاب این صحنه‌ها، ظلمات را و حجاب حقیقت را در آن می‌نگرد.

یکی از کاربران نوشته بود رفتیم جایی و در آن جا دیدن صحنه‌های مستهجن از طریق ماهواره پیش آمد، در حالی که بسیار ناراحت و پشیمان بود. می‌پرسید حالا چه کار کنم؟ بنده معتقدم این همان «مکر لیل و نهار» است که قرآن متذکر آن است و این جوانان نوری دارند که به خوبی می‌توانند از آن فتنه عبور کنند و این به جهت درک حضوری نسبت به حقیقت دوران است که این جوانان دارند آن را پاس می‌دارند، منتها الاغی آمده و آن‌ها را لگد زده است، بلند می‌شوند و می‌گویند عجب الاغ بی تربیتی، الاغ را محکوم می‌کنند نه آن که اسیر الاغ شوند. امید است متوجه شوید دشمن انقلاب، الاغی بیش نیست.

زبان تذکر به انقلاب اسلامی

سؤال: با توجه به این که هر فکری زبان خاصی برای خود دارد، زبانی که ما بخواهیم برای فهم و تبیین انقلاب اسلامی به میان آوریم و با آن تفاهم کنیم، چه زبانی است تا بتوانیم با هم گفت‌وگو و یا به قول معروف مناظر علمی داشته باشیم؟

جواب: همه‌ی بحث در آن است که زبان تذکر به آنچه در مقابل ما و در پیش ما است با زبان آنچه از ما غایب است و باید به آن فکر کرد، متفاوت است. لذا خداوند به پیامبر خود ﷺ فرمود قرآن بر تو نازل شد «لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» تا آن چه بر مردم نازل شده و در پیش آن‌ها است را برای آن‌ها روشن کنی، چون امر غایی نبوده است. موضوع مثل آن نیست که

در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ چه شد که علم کلام پیدا شد؟ چون عده‌ای دائماً نسبت به وجود حقایق توحیدی شبهه می‌کردند، شبهه مربوط به آدمی است که نسبت به حقیقت شهود ندارد، هیچ وقت او یس قرنی شبهه نمی‌کند. درست است وقتی کسی شبهه کرد شما از طریق علم کلام جوابش را می‌دهید و با زبان خودش که همان زبان سوال از امر غایب است، جواب می‌دهید ولی باید متوجه باشیم آن جواب برای رفع شبهه است و ربطی به رسیدن به حقیقت ندارد تا گمان کنیم اگر جواب شبهات خود را دادیم به حقیقت رسیده‌ایم. زبان تفکر نسبت به حقایق، زبان تذکر و اشاره است. به همین جهت قرآن به رسول خود می‌فرماید: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَتَفَعُّ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات/ ۵۵) متذکرشان باش، زیرا ذکر برای کسی که به حقیقت نظر دارد و به آن مؤمن است نفع دارد. واژه‌ی «ذکر» را آورده است چون مومن آن حقیقت را می‌شناسد لذا باز یادش می‌آید. به گفته‌ی عمان سامانی: «باده خوردستید بادا یادتان؟» یعنی با ذکر، آن مستی را که دارید، یادتان می‌آورد. در مورد انقلاب اسلامی اگر خواستید با کسی سخن بگویید به دنبال این نباشید که موضوع را به او بفهمانید بلکه با نظر به مظاهری مثل قیام مردم در مقابل شاه و یا دفاع مقدس، متذکر حضور تاریخی انقلاب اسلامی باشید.

سؤال: آیا قبل از تبیین موضوع انقلاب اسلامی لازم نیست که آن مطلب را برای او معنا کنیم تا به تبیین ما گوش کند؟

جواب: به نظرم مقدمه‌ای مناسب باورهای مخاطب لازم است ولی خطری که ما را تهدید می‌کند این است که می‌گویند این حرفها را که

می‌توان با زبان استدلال گفت؛ چرا فلاّنی این زبان را برای ارائه‌ی آن انتخاب کرده است؟ بنده تا حدّی زبان عرفان و فلسفه را می‌شناسم ولی سعی می‌کنم در مورد انقلاب اسلامی به عنوان رخدادی در تاریخ ما که مبنای احساس درونی دارد تا آنجا که لازم است از زبان فلسفه و عرفان نظری استفاده نکنم و زبان اشاره را به میان آورم. حتی در مباحث قرآنی مواظبم قرآن با زبان فلسفه و عرفان نظری بحث نشود. قرآن زبان خودش را دارد، این حضور تاریخی هم زبان خودش را دارد. البته با زبان قرآن خیلی خوب می‌شود متذکر حقایق شد اما چون موضوع ما انقلاب اسلامی است در بستر قرآن باید به ابعاد قدسی آن انقلاب اشاره کرد. بنده در جلسه‌ی تفسیر قرآن خیلی راحت ترم، برای این که در بستر تاریخی شیعه زمینه‌های خوبی فراهم شده است چون قلب‌ها متوجه‌اند باید به قرآن دل داد، به خاطر همین هم تلاش نمی‌کنند رابطه‌ی حصولی با قرآن برقرار کنند. مشکل ما این است که رفقا هنوز با زبان حضوری، با انقلاب رابطه برقرار نمی‌کنند، چون انقلاب را یک پدیده‌ی سیاسی می‌بینند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

جلسه ی چهارم
انقلاب اسلامی و حقیقت
رازگونی آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در این است که با چه نگاه و منظری باید به انقلاب اسلامی نظر کرد تا از توجه به ابعاد متعالی آن غفلت نکرده باشیم. آیا باید بیشتر تلاش کرد تا آن را بفهمیم، یا باید تلاش کرد آن را بنگریم؟ یعنی آیا بیشتر به مفهوم انقلاب اسلامی پردازیم و یا به حقیقت آن؟

تا پرتوی از انقلاب بر ما گشوده شود

در شماره ۱۲ بنا است باب بحثِ مبنایی تری نسبت به انقلاب اسلامی باز شود، در این رابطه که به پدیده‌های نزولی از عالم غیب و عالم قدس چگونه باید نگاه کرد تا هویت‌شان از دست نرود. به متن زیر توجه کنید، در شرح آن، عرایضی جهت روشن شدن موضوع خواهم داشت.

۱۲- «توصیف انقلاب اسلامی به صرف مفاهیم و بدون نظر به وجه وجودی آن، موجب می‌شود تا ابعاد خاص آن رُخداد نادیده گرفته شود و به صورت یک حرکت عادی مطرح شود. در حالی که انقلاب اسلامی یک حرکت عادی نیست و با عادی جلوه دادن آن، حیرت ما نسبت به این رخداد تاریخی از بین می‌رود و دیگر آن چیزی نخواهد بود که خود را در اختیار ما قرار دهد و ما نیز نسبت به آن راز آشنا

شویم و همواره حیثیتِ رازگونیِ آن را مدّ نظر داشته باشیم، نه آن که بخواهیم با تعریف‌های خاص، آن را بفهمیم که در آن صورت متوجه آن وجهی که خود را ماوراءِ مفاهیم نشان داده است، نمی‌شویم.^۱

نشان دادن تصویری معین و قابلِ فهم برای اندیشه‌های عادی، از انقلاب اسلامی، تولید ما است در حالی که حقیقت انقلاب اسلامی تولید ما نیست، بلکه اشاراتی است که باید به دنبال آن برویم تا لمحه و پرتوی از آن برای ما گشوده شود و گرنه از نگاه ابزاری به انقلاب اسلامی برای اغراضِ شخصی ایمن نیستیم که در آن صورت انقلاب اسلامی از کار آیی حضور تاریخی‌اش فرو کاسته می‌شود و ابزاری می‌گردد در دست احزاب و سیاستمداران که در آن صورت از وجهِ اشراقی آن غفلت خواهد شد.

پاسداری از انقلاب اسلامی، پاسداری از حقیقت رازگونه‌ی آن در حضور تاریخی‌اش می‌باشد تا از آن طریق از عادی شدن آن و از پیش پا افتادن آن جلوگیری شود و همچنان برای حضور تاریخی آینده‌ی ما قابلِ اعتماد باشد، مثل همان نوع از پاسداری که فرهنگ غدیر از اسلام به عهده گرفت و افاق حضور آینده‌ی تاریخی اسلام را با ظهور مهدی علیه السلام در افاق‌ها نمایاند.»

متنی که مطالعه فرمودید تأکید بر این نکته دارد که توصیف انقلاب اسلامی فقط از طریق مفاهیم ذهنی - و نه توجه به حقیقت وجودی آن - موجب می‌شود تا ابعاد خاص آن نادیده گرفته شود و

۱ - کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» از همین نویسنده متذکر این امر شده است که «مفهوم» به خودی خود، مفهوم هر حقیقتی که باشد، در نشان دادن حقیقت کافی نیست.

در نتیجه انقلاب اسلامی به صورت یک حرکت عادی مطرح گردد در حالی که شواهد فراوانی در میان است که آن انقلاب یک حرکت عادی نیست، و با عادی جلوه دادن آن، حیرت ما نسبت به این رخداد بزرگ تاریخی از بین می‌رود و عملاً دیگر ما نمی‌توانیم با آن رابطه‌ای درست برقرار کنیم و دیگر آن انقلاب، آن چیزی نیست که خود را به عنوان یک حقیقت اشراقی در اختیار ما قرار دهد و بر جان ما جلوه کند و ما راز آشنا به آن شویم و با آن به عنوان نحوه‌ای از تجلی الهی در این زمانه روبه‌رو گردیم.

ما فرهنگ برخورد با حوادث قدسی را در دین خود داریم، مثل نگاهی که به کربلا می‌اندازیم که البته با تقلیل دادن آن رخداد عظیم به امری اتفاقی، رابطه‌ی ما با آن به هم می‌خورد و برای ما در حد یک مفهوم ذهنی جلوه خواهد کرد و عملاً دیگر از آن به حیرت نمی‌افسیم. در روایت داریم که پیامبر ﷺ مکرراً تقاضا می‌کردند: «رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا» معلوم است که رسول خدا ﷺ طالب نحوه‌ای از تجلیات الهی بودند که بر حیرت‌شان افزوده شود. از خود باید پرسیم ما آدم‌ها با چه چیزی حیرت می‌کنیم؟ هیچ‌وقت شما از امور عادی حیرت نمی‌کنید. لازمه‌ی حیرت آن است که با موضوعی روبه‌رو شویم که رازگونه باشد و افقی از حقیقت را در مقابل ما بگشاید. پیامبر خدا ﷺ چه چیزی را در منظر خود داشتند که از خدا می‌خواستند حیرت‌شان را نسبت به آن حقیقت زیاد کند، نه این که آن حقیقت برایشان معلوم شود، چون می‌دانستند چنین موضوعاتی دست‌یافتنی نیست، ولی طوری است که می‌توان نسبت خاصی با آن

برقرار کرد که موجب تقلیل جایگاه آن نشود، نه آن که آن را تقلیل بدهیم تا دست یافتنی شود، زیرا در آن صورت دیگر آن موضوع از هویت جلالی اش خارج می شود. بعضی ها وقتی با چنین موضوعاتی روبرو می شوند، به جای ایجاد رابطه ای خاص که باید با آن امور برقرار کنند، به کلی از رابطه با آن منصرف می شوند، ولی عده ای هم سلمان گونه می گویند که باید رابطه ای رازآمیز با آن برقرار کرد. زیرا با راز همیشه باید راز گونه برخورد کرد، نه این که آن را تقلیل داد و با تبدیل آن به مفهوم ذهنی از هویت اصلی اش انداخت. متأسفانه چون بعضی مواقع ما راه دوم را انتخاب می کنیم نمی دانیم باید با بعضی چیزها حیرت گونه ارتباط پیدا کرد و تا آخر هم نسبت به آن در حیرت باشیم. اگر شما با خدا درست برخورد کنید می یابید هیچ وقت نمی شود به خدا دست بیابید، هرچند همیشه در محضر او هستید و او از همه چیز به شما نزدیک تر است. رابطه همه ی حقایق قدسی با ما همین گونه است. فرازی که مطالعه فرمودید بر این نکته تأکید دارد که توصیف انقلاب اسلامی با مفاهیم صرف، موجب می شود تا ابعادی از آن نادیده گرفته شود و به جهت پرهیز از این امر باید تلاش کرد انقلاب اسلامی به عنوان یک رخداد تاریخی و با وجه راز گونه اش در منظر ما ظهور کند. تا همواره حیثیت راز گونه ی آن را مد نظر داشته باشیم، نه آن که بخواهیم با تعریف های خاص آن را بفهمیم، بدون آن که به مظاهری که آن را نشان می دهند نظر کنیم.

خطری که ما را تهدید می کند آن است که در جلسه های معرفتی، از این نکته غفلت شود که باید با سخن راز گونه به حقایق اشاره گردد. عموماً

جلسه‌های مذهبی برای این بوده است تا چیزی بفهمیم. البته سیطره‌ی فضای جلسه هم بی‌تأثیر نیست که آیا فضای جلسه طوری است که انسان‌ها باید تنها فکر کنند و چیزی بفهمند یا باید به حقیقتی که در مقابل آن‌ها گشوده می‌شود نظر کنند؟ آری! اگر بخواهیم چیزی بفهمیم احتیاج به تعریف آن چیز داریم. تعریف یعنی مفهوم‌پردازی و مفهوم‌پردازی یعنی حقیقتی را از رازگونی درآوردن. این که بعضی از عرفا به فیلسوفان طعنه می‌زنند به این علت است که فیلسوفان و متکلمین عموماً خدا و عالم قدس را مفهومی و استدلالی می‌کنند و با این کار عملاً مطلب را از افق نگاه انسان خارج می‌کنند.

چگونه انقلاب اسلامی در حجاب می‌رود

اولین نکته‌ای که باید با هم در میان بگذاریم این است که در انقلاب اسلامی اگر با چیزی روبه‌رو هستیم که به عنوان رخداد تاریخی، آینه‌ی نمایش حقیقت این دوران است و با مفهوم‌پردازی آن را در حجاب می‌بریم، پس باید متوجه باشیم مفهوم‌پردازی در این موارد چه مشکلی به وجود می‌آورد و چگونه حیثیت رازگونی آن را از مدّ نظرها خارج می‌کند و اگر بخواهیم صرفاً با تعریف‌های خاص آن را بفهمیم، در آن صورت متوجه آن وجهی از انقلاب که خود را در مفهوم نشان نداده است، نمی‌شویم. اصلاً در آن حالت متوجه نیستیم وجوهی از آن نشان داده نشد و به صحنه نیامد و در منظر ما قرار نگرفت، زیرا ما به دنبال ابعاد وجودی انقلاب اسلامی نفرتیم. ما چیزی از انقلاب را دنبال کردیم که ابعاد کلی آن بود و انقلاب هم در همین حدّ در اختیار ما قرار گرفت و نه

بیشتر. شاید تمام کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» این نکته باشد که با مفهوم، شکوه و جلال و خوفی که می‌شود نسبت به حقیقت پیدا کرد، می‌میرد. بر این اساس عرفا به عقلِ مفهوم‌گرا طعنه می‌زنند که:

عقل می‌گفت که دل منزل و مأوای من است عشق خندید که یا جای تو یا جای من است

این تعریضی است به عقل فلسفی و گرنه عقل قدسی که خودش عامل کشف حقیقت است.

با توجه به آن‌چه عرض شد می‌خواهیم بر این امر تأکید کنیم که: «تصویری معین و قابل فهم برای اندیشه‌های عادی از انقلاب اسلامی دادن، تولید ما است در حالی که حقیقت انقلاب تولید ما نیست بلکه حقیقتی است که باید به دنبال آن برویم تا پرتوی از آن برای ما گشوده شود». این نکته‌ی دقیقی است، زیرا گاهی ما به جای یافتن حقیقت انقلاب، سعی می‌کنیم تصویری از آن انقلاب تولید کنیم. آری! یک‌وقت می‌خواهیم حقیقت را کشف کنیم که این کار درستی است ولی یک وقت برای خودمان حقیقت را می‌سازیم و دغدغه‌ای نداریم تا آن‌چه واقع شده است را بیابیم. افراد سیاسی می‌خواهند واقعیت را تحلیل کنند و متوجه نیستند در بسیاری از موارد این تحلیل‌ها یافتن واقعیت و حقیقت نیست، بلکه ساختن آن‌ها است. شما نسبت بعضی‌ها را با قرآن ملاحظه کنید که چگونه در بسیاری موارد آنچه گفته می‌شود ساخته‌ی ذهن آن‌ها است، به جای یافتن آن‌چه قرآن متذکر آن است. گویا ما هنوز دغدغه‌ی یافتن حقیقت را نداریم، راضی می‌شویم به همین که توانسته‌ایم چیزی را به

عنوان حقیقت برای خود بسازیم. به این می‌گویند سوپژه کردن موضوعات یا نومن‌ها. در این حالت انسان با خودش - به عنوان فاعل شناسا - دارد زندگی می‌کند. بنا شد ما با حقیقت طوری برخورد نماییم تا برای ما ظهور کند و ما با نفی پیش‌فرض‌های خودمان با حقیقت مرتبط باشیم. این نکته‌ی مهمی است که بدانیم: «تصویری معین و قابل فهم اندیشه‌های عادی از انقلاب اسلامی دادن، تولید ما است». در حالی که حقیقت آن، تولید ما نیست بلکه با اشاراتی که به کمک انقلاب اسلامی در اتفاقات تاریخی در این زمان به میان می‌آید، باید به دنبال آن حقیقت برویم تا پرتوی از آن برای ما گشوده شود. این کار آسانی نیست که ما به دنبال اشاراتی برویم که در نهایت هیچ چیز نیست مگر پرتوی از حقیقت، مگر آن که بدانیم: «آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید». به گفته‌ی جناب حافظ در همین غزل؛ «چه عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها»، چون روبه‌رو شدن با پرتوی از حقیقت، غیر از آن است که شما این لیوان را به راحتی می‌بینید. اگر کسی بیش از این که لیوان را می‌بیند از رُخ نمودن حقیقت دوران، انتظار ندارد؛ باید بداند به دنبال حقیقت نیست، به دنبال سنگ و چوب است. این افراد هیچ وقت رابطه‌ای با حقیقت دوران

۲ - رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» در توصیف انقلاب می‌فرمایند: انقلاب یک موجود زنده است، این‌هایی که خیال می‌کنند انقلاب یک جرقه بود، زد و تمام شد؛ از شناخت حقیقت انقلاب خیلی دورند... انقلاب چون موجود زنده است، پس افزایش دارد، رشد دارد، قوام‌یافتگی و کمال‌یافتگی برای آن وجود دارد. (تاریخ سخنرانی: ۹۶/۱۱/۱۹)

خود برقرار نمی کنند و ما هم نمی توانیم با آن‌ها هم‌زبان شویم، زیرا دو زبان و دو تفکر متفاوت است.

عرض شد: «انقلاب اسلامی دارای اشاراتی است که باید به دنبال آن اشارات برویم تا لمحّه و پرتوی از حقیقت آن برای ما گشوده شود و گرنه از نگاه ابزاری به انقلاب برای اغراض شخصی و حزبی ایمن نیستیم». البته لازم نیست اغراض شخصی اغراض فاسدی باشد ولی راه نظر به حقیقت دوران در آن حالت در میان نیست مثل آن که کسی می‌خواهد از انقلاب اسلامی دفاع کند ولی انقلاب را در حد یک اتفاق سیاسی تقلیل می‌دهد. خداوند به پیامبر خود در رابطه با اسلام می‌فرماید: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» بر رسول خدا وظیفه‌ای جز رساندن آن پیام نیست و بعد هم به او می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» (کهف/۶) نزدیک است خود را تلف کنی. معلوم است پیامبر علیه السلام هم می‌خواسته‌اند مردم متوجه حقیقت اسلام شوند، و در این راه خود را به زحمت می‌انداخته‌اند و خداوند می‌فرماید: «بَلِّغْ» تو فقط مطلب را به مردم برسان، دغدغه‌ی این که می‌فهمند یا نمی‌فهمند را به عهده‌ی ما بگذار. خداوند چندین بار در قرآن به پیامبر علیه السلام تذکر می‌دهد که این به عهده‌ی تو نیست. می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص/۵۶) تو هر کس را بخواهی هدایت کنی، هدایت نمی‌شود، در هدایت افراد مشیت الهی در کار است. اگر حواس مان نباشد به جای آن که بگذاریم انسان‌ها در معرض پرتو و اشارات انقلاب قرار گیرند؛ سعی می‌کنیم انقلاب را وسیله‌ای برای سیاست‌بازی‌های حزبی قرار دهیم و عملاً با این کار اغراض و اهداف شخصی به وسط می‌آید و این

رابطه‌ی صحیح با حقیقت نیست. یکی از اساتید می‌فرمودند مشکل این است که ما گمان می‌کنیم خدا ابزار دست ما است، می‌خواهیم با خدا هر کاری دلمان می‌خواهد انجام دهیم، بعد هم می‌گوییم چرا خدا کمک نکرد! در صورتی که نمی‌شود الوهیت مطلق عالم، ابزار دست ما باشد، ما باید ذیل پرتو انوار او خود را معنا کنیم.

سعی بفرمایید کمی به این جمله توجه فرمایید که می‌گوید:

«با نگاه ابزاری به انقلاب، انقلاب اسلامی از کارایی حضور تاریخی‌اش فرو کاسته می‌شود و گرفتار اغراض احزاب و سیاستمداران می‌گردد، در آن صورت از باطن معنوی‌اش که وجه اشراقی آن است، غفلت خواهد شد».

این نکته‌ی مهمی است، از آن جهت که انقلاب اسلامی یک حقیقت تاریخی است و اگر درست با آن برخورد نشود عملاً سخن نیچه درست در می‌آید که خدا از بشریت گریخته است. انقلاب اسلامی هم از ما می‌گریزد، زیرا از غیاب استوار آن که وجه تاریخی ما است، غافل می‌شویم و حواس مان نخواهد بود که روح انقلاب اسلامی غایب خواهد شد. آری! این امکان هست که انقلاب اسلامی برود اما نه به آن صورتی که سیاستمداران می‌گویند، انقلاب اسلامی دیگر ابزار دست آن‌ها نیست. حتی در محافل رفقای دینی هم بعضاً بحث می‌شود که اگر این مسائل و مشکلات برای مردم پیش بیاید انقلاب می‌رود، این نگاه ابزاری به انقلاب اسلامی است، غافل از این که اگر رخدادی توحیدی در تاریخی به میان آمد دیگر از میان نمی‌رود. ما باید کاری کنیم که گرفتار خطر ندیدن آن حقیقت نشویم. مثل اسلام که هیچ وقت از بین نمی‌رود ولی در سقیفه این

حضور تاریخی از اسلام دیده نشد. این خطر همیشه برای ما هست که از انقلاب پاسداری نکنیم و پاسداری از انقلاب اسلامی، پاسداری از حقیقتِ رازگونگی آن است در حضور تاریخی اش. یک حقیقت رازگونه به نام انقلاب اسلامی در تاریخ آمده است و پاسداری از آن به این صورت است که نگذاریم از هویت رازگونگی اش غفلت بشود. شاید جلسه‌ی ما هم برای همین است که به رازگونگی انقلاب تذکر داده شود. درست است که در این رابطه صدها سؤال پیش می‌آید ولی آن سؤال‌ها را باید طوری جواب داد تا رابطه‌ی رازگونگی رخداد انقلاب اسلامی در حجاب نرود و گرنه مثل آن است که با اثبات وجود خدا، خداوند را از حقیقت رازگونگی اش خارج کنیم در حالی که خداوند در عین آن که «ناز» است، «راز» است. پس «پاسداری از انقلاب اسلامی پاسداری از حقیقت رازگونگی آن در حضور تاریخی اش می‌باشد تا از آن طریق از عادی شدن آن و پیش پا افتادن آن جلوگیری شود و همچنان برای حضور تاریخی آینده‌ی ما در نسبت با این حقیقت یعنی در نسبت با وجه رازگونگی انقلاب اسلامی، انقلاب تعریف شود.

راز بقاء انقلاب

اگر انقلاب اسلامی امری پیش پا افتاده شود، از اهمیت آن غفلت خواهد شد و دیگر نمی‌توانیم آینده‌ی خود را به آن متصل کنیم و این یعنی بی‌آیندگی. به اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن نظر کنید که چگونه قرآن ما را متوجه وجه متعالی و رازگونگی آن‌ها می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/آیات ۷۷ تا ۷۹) یعنی وجه

متعالی و مکنونِ قرآن را تنها مطهرون و انسان‌های قدسی می‌توانند لمس کنند و در همین رابطه ما مقام اهل بیت علیهم‌السلام را قدسی و رازگونه می‌دانیم. انسان‌اند، ولی قدسی‌اند، نه اَبرِ مرد به آن معنا که نیچه می‌گوید. به همین جهت هنوز حضورشان در عالم هست و آینده با اتصال به حضور آن‌ها معنا دارد. اگر امام حسین علیه‌السلام ♦ یک قهرمان و یا یک لیدر به معنای اجتماعی آن بودند ما نمی‌توانستیم از وجود ایشان در امروز و فردای خود بهره بگیریم، چون پیش‌افتاده می‌شدند. با نظر به وجه رازگونی انقلاب اسلامی از عادی شدن آن و پیش‌پا افتاده شدن آن جلوگیری می‌شود و همچنان برای حضور تاریخی آینده‌ی ما قابل اعتماد خواهد بود. مثل همان نوع پاسداری که فرهنگ غدیر از اسلام به عهده گرفت، برعکس فرهنگ سقیفه که اسلام را از وجه رازگونی آن فرو کاست. شما هیچ‌وقت نمی‌توانید خلیفه‌ی اول و دوم و سوم را جهت ادامه‌ی اسلام در این تاریخ به بشر امروز ارائه دهید به همین جهت آقای الجابری یکی از متفکران جهان عرب می‌گوید: ما هیچ راهی برای نجات خود از انحطاط نداریم مگر ادامه‌ی خود در فرهنگ غرب و یکی شدن با آن‌ها. این به جهت آن است که امثال الجابری چیزی برای ادامه‌ی خود در بستر آن اسلام، یعنی اسلام سقیفه پیدا نکرده است. با آن‌چه از خلفا باقی مانده نمی‌توان بشر امروز را نجات داد و افق حضور آینده تاریخی این بشر را تا ظهور مهدی علیه‌السلام پاسداری کرد.

وجه رازگونی انقلاب اسلامی عامل بقاء آن است زیرا هیچ وقت تمام نمی‌شود تا بگوییم برویم سراغ چیز دیگری؛ مثل کاری که شیعه با

فرهنگ غدیر انجام می دهد و هر روز در بستر آن فرهنگ، آینده ی قابل اعتمادی را مدّ نظر خود دارد. نظر بنده این است که حتی هیچ نیازی نیست برای حضور و ظهور حضرت مهدی علیه السلام روایت داشته باشیم. ذات اسلام می گوید این حقیقت با این خصوصیات حتما به بلوغ و انتهای متعالی خود می رسد و نیمه کاره تمام نمی شود، زیرا اسلام رخداد رازگونه ای است. در کتاب «بصیرت و انتظار فرج» عرض شد که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اگر یک روز هم از عمر زمین باقی مانده باشد آن روز آن قدر بلند می شود تا حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند». یعنی ذات اسلام به آن جا ختم می شود، چون حقیقتی است رازگونه و تمام ناشدنی است. تازه با ظهور حضرت مهدی علیه السلام شرایط ظهور حقیقت فراهم می شود، لذا اگر علم ۲۷ قسمت باشد تا آن زمان یک قسم از ۲۷ قسم ظهور کرده و بقیه آن در شرایط ظهور حضرت به میان می آید و رازها رازبودگی شان را نشان می دهند. در کتاب «مقام بقیت الّلهی حضرت مهدی علیه السلام» عرض شد: مگر نداریم زمین زیر پای یاران حضرت مهدی علیه السلام می پیچد؟ در آن حدّ که یاران حضرت شب ها در خانه هایشان هستند و صبح در مکه کنار مهدی علیه السلام می باشند؟ این ها نشان می دهد که عالم با مهدی علیه السلام با وجه رازگونگی اش رابطه پیدا می کند. «این مسئولیت مهم ما نسبت به انقلاب اسلامی است که متذکر رازگونگی آن باشیم، این امر، ما و بقیه را از پوچی دوران می رهاند». آن کسی که می گوید انقلاب اسلامی بسط نیهیلیسم و مدرنیته است، سعی دارد نحوه ی حضور رازگونگی این انقلاب را نبیند، چون انقلاب اسلامی را تنها همین مناسبات سیاسی تصور کرده

است در حالی که مبدأ این انقلاب، حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» آن عارف سالک آگاه به زمانه است. اگر انقلاب اسلامی همین مناسبات روزمره بود، معلوم است که چیزی نیست جز بسط مدرنیسم و نیهیلیسم. ولی این نوع نگاه به انقلاب اسلامی، نوعی چشم برهم گذاردن است نسبت به حقیقت این دوران که راز تاریخی و حواله تاریخی ما است و نادیده گرفتن چنین حقیقتی از کسانی که مدعی تفکرند تأمل برانگیز است. در حالی که با راز باید به نحوه‌ای برخورد کرد که وجه رازگونی آن یافت شود و خود را بنمایاند نه این که انتظار داشته باشیم وجود راز را به صورت استدلالی اثبات کنیم زیرا اگر راز است باید آن را پاس بداریم و پاس داشتن آن هم به همین معناست که رازگونی‌اش را حفظ کنیم تا با پرتوهای خود، آینده برای ما معنا پیدا کند و گرنه مثل دنیای مدرن و به جهت حس‌گرایی، در بی‌آیندگی کامل قرار می‌گیریم.

بر روی این موضوع می‌توان فکر کرد که آیا مشیت حضرت حق اجازه می‌دهد تاریخ مدرنیته با بی‌آیندگی که آن را فرا گرفته همچنان ادامه پیدا کند، یا این که بشریت در مسیری قرار می‌گیرد که به روشنی گاه‌هایی خواهد رسید که آن روشنی گاه‌ها، مثل انقلاب اسلامی اشاره‌اش به جهان دیگری غیر از جهان مدرن است؟ انسان‌ها باید فکر کنند این روشنی گاه‌ها کجاست؟ اگر بشر امروز با جدیت تمام به خود آید و جستجو کند، به راحتی می‌یابد آن روشنی گاه در این تاریخ همین انقلاب اسلامی است، به همان معنایی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و حضرت آیت الله

خامنه‌ای «حفظه الله» برای ما تفسیر می‌کنند که در عین راز گونگی اش دارای نحوه‌ای از ظهور است که در شماره‌ی بعد به آن می‌پردازیم.

اشاره‌ی انقلاب به آینده

۱۳- «انقلاب اسلامی امری است از حقیقت در این تاریخ، که در عین

راز گونه بودن، ظاهر می‌شود و به آینده اشاره می‌کند و باز در خفا

می‌رود تا ما به خود آییم و با خود آگاهی تاریخی که نسبت به آن پیدا

می‌کنیم، آن را از خود کنیم. مثل آن که به علم حضوری علم پیدا

می‌کنیم که به آن علم به علم می‌گویند.»

نمونه‌ی علم به علم، معرفت نفس است. گاهی یادتان می‌رود خودتان

خودتان هستید. اما یک وقت من متوجه می‌شوم این خودم هستم که دارم

حرف می‌زنم. یعنی یک وقت علم دارم و یک وقت علم به علم خود دارم

و به دانایی خودم دانا هستم. به حالت دوم می‌گویند خود آگاهی یا علم به

علم. حرف بنده این است که وقتی با پدیده‌ای به نام انقلاب اسلامی

روبه‌رو می‌شویم، ملاحظه می‌کنیم که هم هست و هم نیست. به یک معنا

هست چون شواهدی برای وجودش داریم ولی مثل سایر پدیده‌ها نه

محسوس است و نه معقول است که از آن یک تصور و یا یک مفهوم

مشخص داشته باشیم و تازه اگر هم آن را به صورت مفهومی مشخص

در آوریم رابطه‌ی حضوری با آن را از بین می‌بریم. ما مواظبیم به این معنا

آن را معقول نکنیم ولی از طرفی وقتی می‌خواهیم با آن روبه‌رو شویم،

می‌بینیم که مثل سایر پدیده‌ها در مقابل ما نیست. باز برمی‌گردیم به خود

نور حضرت حق، وقتی یکی از اسماء الهی مانند اسم حیّ برایمان جلوه

می‌کند، برای آدم نشاط و شادابی پیدا می‌شود ولی چیزی نمی‌گذرد یک‌دفعه آن نورانیت به خفا می‌رود، و وقتی به خفا می‌رود تازه می‌فهمیم چیزی بود که حالا نیست. البته بعداً بحث خواهد شد که هیچ‌وقت آن اسم، طوری نمی‌رود که از آن منقطع شویم، حقایق عالم وجود وقتی هم در خفا می‌روند، نسبت‌شان را با ما حفظ می‌کنند؛ در خفا می‌روند تا به خود آییم که در نزد ما بوده‌اند و ما نمی‌دانستیم. به قول مولوی وقتی تازه آفتاب غروب می‌کند می‌فهمیم آفتابی بود.

بحث بر سر این جمله است که «انقلاب اسلامی امری است از حقیقت در این تاریخ» و مثل هر حقیقتی، ظهور و خفایی دارد، به همین جهت نمی‌توانیم بگوییم مثل این لیوان است و نمی‌توانیم بگوییم معدوم است. حقیقت یعنی آن چیزی که به ما می‌گوید بین چگونه هم هستیم و هم نیستیم. تنها می‌توان از آن یک گزارش داد، زیرا در عین رازگونه بودن و در خفا بودن، در مظاهر خاص خود ظاهر می‌شود. بنده ظاهر بودن آن را می‌توانم تحت عنوان آیات انقلاب اسلامی به شمار آورم مثل دفاع مقدس و یا مقاومت مردم در سوریه. ابرقدرت‌ها و قارون‌ها جمع شدند تا سوریه را ساقط کنند و حرفشان این است که ما می‌خواهیم ایران بفهمد باید از سوریه برود ولی نمی‌توانند کاری بکنند و دیدید که نتوانستند کاری بکنند و معنای ظهور حقیقت انقلاب اسلامی در مظاهر، به همین معنا است.

برای اشاره به مظاهر انقلاب اسلامی زبان خاصی نیاز است. باید حوصله کرد که چگونه می‌شود زبان این حضور را با همدیگر در میان بگذاریم؟ ابرقدرت‌ها تلاش می‌کنند ما را از سوریه بیرون کنند تا به

اهدافشان برسند و نمی توانند. در عین آن که به ظاهر قدرت آن را دارند تا برای ما مشکلاتی به وجود آورند و به ظاهر ما را به خفا ببرند، ولی در همان لحظه که ما را به خفا می برند ما به نحوه ای دیگر در صحنه یعنی در ظهور هستیم و همان خفا، ظهور است. فرمود «هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» حق در عین آن که ظاهر است باطن است، نه این که یا ظاهر باشد یا باطن، این توحید نیست، توحید آن است که او در عین این که ظاهر است باطن است. این حقیقت در هر جایی که حق در صحنه باشد صدق می کند، چه در امور اجتماعی چه در امور تکوینی. مثالی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه در تفسیر سوره ی حمد می زنند این است که دریا وقتی با موج ظاهر می شود، همان لحظه که دریا با موج ظاهر می شود، همان لحظه دریا است. دریا از یک جهت باطن است و موج، ظاهر است و از جهت دیگر در همان لحظه ظاهر است چون موج ها چیزی جز دریا نیست. در جریان فتنه ی ۸۸، انقلاب اسلامی به ظاهر در خفا رفت اما از همیشه بیشتر ظاهر شد و معلوم گشت انقلاب اسلامی چه توانی دارد که یک فتنه را با برنامه ریزی چندین ساله خنثی کند. به گفته ی خودشان بعد از فتنه ی ۸۸ قدرت مقام معظم رهبری «حفظه الله» بیشتر معلوم شد.

سعی باید کرد این مطلب روشن شود که چگونه انقلاب اسلامی در عین راز گونه بودن، ظاهر می شود و با ظهور خود به آینده اشاره می کند. این فقط مربوط به انقلاب اسلامی نیست مربوط به هر حقیقتی است که در هر دوران ظاهر بشود ولی باز به حکم راز گونگی اش در خفا می رود. شما ممکن است بگویید الحمد لله ما دیگر با حضور تاریخی انقلاب اسلامی

آینده‌ی خوبی داریم، همان لحظه یک فتنه اقتصادی پیش می‌آید و همه‌ی برنامه‌ها در هم می‌ریزد تا انقلاب در عین در خفا رفتن، خود را به صورتی دیگر ظاهر کند و در آن مشکلات هم بتوانیم انقلاب را از آن خود کنیم و به این نتیجه برسیم که مسئله خیلی بالاتر از این‌ها است که بخواهیم انقلاب اسلامی را در ظاهری محدود خلاصه کنیم و نسبت‌مان را با حضرت حق در همان حد، محدود نماییم. یک وقت می‌گوییم خدایا شکر که به ما رزق دادی، معلوم است هوای ما را داشته‌ای و یک وقت می‌گوییم خدا را شکر که به ما آبرو داد. ولی یک وقت می‌رسیم به آن‌که:

در بلا هم می‌چشم الطاف او مات اویم، مات اویم، مات او
در این حالت است که خدا مال ما می‌شود و ربوبیتش را احساس می‌کنیم. «رَبِّی» ربّ من است به اعتبار این که نان و آب به من داده است، یا به اعتبار این که «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» اصلاً تو ارزش آن را داری که من بنده‌ی تو باشم. نسبت به همه‌ی حقایق می‌توان چنین رابطه‌ای داشت که به عمیق‌ترین وجه آن نظر کرد. در رابطه با اشاره به آینده از طریق حقیقت انقلاب اسلامی باید متوجه کسی شد که خودش آن حقیقت را احساس کرده باشد. در این رابطه به متن بعدی می‌پردازیم:

معنا و جایگاه شهادت در این تاریخ

۱۴- «چه کسی می‌تواند حقیقت دوران ما را آشکار کند تا افق آینده را تفسیر نماید و بدون آن‌که ما را فریب دهد، چشم‌های ما را متوجه

آینده‌مان کند؟ آیا آن شخص غیر از کسی است که توانسته باشد
حقیقت دوران را احساس نماید؟»

آن افراد همان سرداران دفاع مقدس شب‌های حمله‌اند و سخنانی که حکایت از آن دارد که به‌خوبی متوجه‌ی جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی هستند و این که در حال تحقق حقیقت بزرگی می‌باشند که به‌راحتی می‌توان برای آبیاری‌اش جان داد. بنده هنوز هم حیران شهید حسن باقری در کتاب «ملاقات در فکّه» هستم. هر کدام از این سرداران آینه‌ای هستند برای انعکاس جایگاه حقیقت این دوران. شخصیت آن‌ها آیت‌ظهور حقیقت انقلابی اسلامی است و ما برای رسیدن به آن حقیقت باید به آیات و نشانه‌های آن نظر کنیم. کتاب و درس و مدرسه کافی نیست، بصیرتی باید به میان آید. مقابله‌ی مردم با فتنه‌ی سال ۸۸ در نهم دی‌ماه یک آیت از آیات انقلاب اسلامی است و این که چگونه خداوند با سخنی که در جان مردم به صدا درآورد، آن صحنه را خنثی کرد و آیه‌ی «إِنَّا نَحْنُ نُزَكِّئُ الدَّكَرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر/۹) درمورد انقلاب اسلامی ظهور کرد. این‌ها سخنان یک آدم در درون یک نظام سیاسی نیست، این آیت‌ها خودشان گواهی می‌دهند که این حقیقت یعنی انقلاب اسلامی از چه جنسی است. واقعا چه چیزی در حال وقوع است که شب‌های حمله، انسان‌هایی بس بزرگ و ارزشمند برای شهادت سبقت می‌گیرند تا به نحوی شهادت را برای خود رقم بزنند؟ چون می‌دانند شهادت در این تاریخ یعنی چه؟ شهادت را برای آن که بهشت بروند نمی‌خواهند، می‌خواهند شهید بشوند چون حس می‌کنند با شهادت می‌توانند به بقاء انقلاب اسلامی کمک کنند. شما ملاحظه کنید سرداران ما اعم از همت و باکری و خرازی،

درست زمانی شهید می‌شوند که همه‌ی طرح‌های لازم را به انجام رسانده و حالا باید طور دیگری عملیات کنند و آن شهادت است و این جا است که رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

«شهدا مایه‌ی رونق حیات معنوی‌اند در کشور. حیات معنوی یعنی روحیه، یعنی احساس هویت، یعنی هدف‌داری، یعنی به سمت آرمان‌ها حرکت کردن و عدم توقف؛ این کار شهدا است؛ این را هم قرآن به ما یاد می‌دهد. شهدا تا هستند، با تن خودشان دفاع می‌کنند، وقتی می‌روند، با جان خودشان «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران/ ۱۷۰) ببینید این استبشار، مال بعد از رفتن است. تا هستند، جان‌شان و تن‌شان و حرکت مادی‌شان در خدمت اسلام و در خدمت جامعه‌ی اسلامی است، وقتی می‌روند، معنویت‌شان، صدای‌شان تازه بعد از رفتن بلند می‌شود. نطق شهدا بعد از شهید شدن باز می‌شود، با مردم حرف می‌زنند «بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» با ماها دارند می‌گویند؛ [باید] ما گوش مان سنگین نباشد تا بشنویم این صدا را... مهم این است که ما بشنویم این صدا را. و خدای متعال در این صدا هم اثر گذاشته؛ واقعاً اثر گذاشته؛ جوری شده است که وقتی از شهیدی یک چیزی نقل می‌شود، یک حرف دقیق و متینی نقل می‌شود، اثر می‌گذارد بر روی دل‌ها، دل‌ها را منقلب می‌کند... ما گوش مان سنگین است، این پیام‌ها را درست نمی‌شنویم؛ اگر به ما بشنوند این پیام‌ها را، دیگر این گرایش به شرق و به غرب و به دشمن و به کفر و الحاد و مانند این‌ها، از بین ما رخت بر خواهد بست... اگر

این پیام را بشنویم، روحیه‌ها قوی خواهد شد، حرکت، حرکت
جلی‌ای خواهد شد.^۳

آری این افراداند که حقیقت دوران ما را آشکار کردند تا افق آینده
درست تفسیر شود و این‌ها به خوبی متوجه شده‌اند خداوند در این تاریخ و
از طریق انقلاب اسلامی چه کار عظیمی را اراده کرده و معلوم است این
کار بی‌هزینه نخواهد بود.

۱۵- «خداوند آن‌چنان به عظمت حضور تاریخی اسلام نظر داشت که
سختی‌های مسلمانان در شعب ابی‌طالب در برابر آن کار عظیم چیزی به
حساب نمی‌آمد و از مسلمانان نیز چنین انتظاری داشت که به عظمت
کار فکر کنند و نه به سختی‌های آن، به همان معنایی که مولوی
می‌گوید: «رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ» خداوند به همان
صورت به انقلاب اسلامی نظر دارد.»

ممکن است متوجه نباشیم هزینه برای یک رخداد بزرگ چه اندازه
باید باشد؛ در آن حدّ که اگر بسیاری از مسلمانان راستین هم شهید شوند
در مقایسه با آنچه باید واقع شود قابل تحمل است. به شهدای ما در طلایه
نظر کنید که چه اندازه در محل «سه راه شهادت» شهید دادیم در آن حدّ
که بعضی از سرداران حیران شدند که جواب این همه خون را چه طور
باید بدهند. بنده بعد از دفاع مقدس در یکی از این قرارگاه‌ها صحبتی
داشتم بعد از صحبت یکی از سرداران به بنده فرمود: فلانی چندین سال
بود از درون می‌سوختم که چرا ما در طلایه این همه شهید دادیم ولی به

نتیجه‌ای که می‌خواستیم نرسیدیم، ولی با این شعری که تو خواندی من از آن آتش درونی راحت شدم. در آن شعر عرض شد:

صد هزاران طفل سر بُریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد
می‌فرماید: باید صد هزار طفل را فرعون سر ببرد تا کلیم الله ♦ به نور
شهادت آن‌ها بفهمد باید چه کار کند.

بنده می‌خواستم بر این نکته تأکید کنم که گاهی حقیقتی بس متعالی در حال وقوع است که برای تحقق آن باید هزینه‌های بزرگی پرداخت کرد و آن بالاتر از آن است که عقل‌های عادی بفهمند، هرچند شواهدی پیش می‌آید که نشان می‌دهد خبرهایی در پیش است. حساب کنید شهید خرازی که آن‌قدر حساس است تا یکی از نیروهایش از دست نروند، آن شب می‌گوید همگی باید حساب شهادت‌تان را بکنید، و به آن‌ها قسم می‌دهد هر کدام‌تان اهل شهید شدن نیستید برگردید و آن عزیزان همگی همان‌طور که نشسته بودند سرهای مبارک‌شان را به زیر می‌اندازند و اشک می‌ریزند، به خدا قسم هیچ‌کس بلند نشد که برود، و اکثر آن‌ها شهید می‌شوند، چون توانستند به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی گوش فرا دهند.^۴

۴ - عملیاتی با رمز یا رسول‌الله ﷺ در ۶۶/۱۲/۳ تحت عنوان «عملیات خیر و بدر» شروع شد و نبرد سنگینی با فرماندهی ابراهیم همت شکل گرفت و مواضع عراق در طلائیه فرو ریخت و همه برای حفظ آن تلاش کردند، همت شهید شد، و حسین خرازی فرماندهی لشکر امام حسین ♦ به میدان آمد. در آن شب این‌طور با نیروهای خود سخن گفت: «عیزان؛ این عملیات حسینی است، حسین‌وار وارد جنگ شوید، حسین‌وار

۱۶- «انقلاب اسلامی نیز برای خود زبان دارد، زبانی که به صورت ندایی است بی صدا، آن صدا درون همه‌ی مردم این عصر را فرا گرفته و به قلب شهدا نیز برخورد کرده، و آن‌ها به ندای آن گوش سپردند و مظهر تحقق اهداف انقلاب شدند.

ندای بی صدای انقلاب اسلامی، دلِ رمیده‌ی بعضی را انیس و مونس شد و از آن به بعد با اشاره‌ی آن ندا زندگی کردند، زیرا آن ندا ستاره‌ی درخشان دوران‌شان بود. انقلاب اسلامی منتظر است تا برای چنین افرادی بدرخشد و آنان را در برگیرد و آنان با اجابت به چنین دعوتی آن انقلاب را از آن خود کنند، نه آن‌هایی که تماشاگرانه به آن می‌نگرند.»

همه‌ی حرف در این است که بدانیم انقلاب اسلامی نیز برای خود زبانی دارد، مهم آن است که بگذاریم خودِ پدیده خود را نشان دهد و ما حرف در دهان آن پدیده نگذاریم، تا خودش خود را بنمایاند. شهدای عزیز توفیق آن را داشتند که اجازه دهند آن صدا به قلب‌شان برخورد کند و در نتیجه مظهر نمایش اهداف انقلاب اسلامی شدند.

ندای بی صدای انقلاب اسلامی، دلِ رمیده‌ی بعضی را انیس و مونس شد و از آن به بعد با اشارات آن ندا زندگی کردند. زیرا آن ندا، ستاره‌ی درخشان دوران‌شان بود. به گفته‌ی حافظ:

ستاره‌ای بدرخشید و شمع مجلس شد دلِ رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد

ستاره‌ای که برای حافظ درخشید آن چنان فراگیر بود که جناب حافظ توانست در درخشش آن مأوا بگیرد، به همان معنایی که شهدای طلاییه متوجه شدند آن ستاره برای آن‌ها نیز در حال درخشش است و به همین جهت یک نفر هم در خود میل برگشت احساس نکرد.

ستاره‌ی درخشان ملت ما

انقلاب اسلامی در این تاریخ ستاره‌ی درخشان ملت‌ها است، آن ستاره منتظر است تا برای افرادی که آماده‌اند بدرخشد و آنان را در برگیرد و آنان با اجابت به چنین دعوتی انقلاب را از آن خود کنند. و این برای آن‌هایی که تماشاگرانه به انقلاب اسلامی می‌نگرند صورت نمی‌گیرد. باید از خود پرسیم با نظر به انقلاب اسلامی به دنبال چه چیزی هستیم.

حقیقت دوران اولاً: زبانی مخصوص به خود دارد، هست و نیست آن ندا و آن صدا نسبت به شما است و اساساً هست و نیست انقلاب اسلامی مثل هر حقیقت دیگری نسبت به شما است که آیا ندایی در میان هست که خودش، خود را به شما نشان دهد؟ اگر شما می‌خواهید آن را تولید کنید آن را در حجاب می‌برید، مانند همه‌ی حقایق عالم که باید نسبت به آن‌ها گشوده بود نه آن که آن‌ها را در حجاب برد.

این که بنده امید دارم این بحث‌ها برای عزیزان مفید واقع شود از آن جهت است که ما بتوانیم با نظر به نحوه‌ی حضور انقلاب اسلامی و توجه به آن، حقیقت‌شناسی را تمرین کنیم، همان‌طور که باید ولی‌شناسی را تمرین کرد. ولی‌الهی را که نمی‌توان با اطلاعات و محفوظات شناخت. باید ببینیم به کجاها اشاره دارد و چگونه حقیقت را در مقابل ما می‌گشاید.

به این فکر کنید که چرا باید شهدا را آیات انقلاب اسلامی بگیریم. بر آن‌ها چه گذشت که آن‌طور هوایی شدند، با این که انسان‌های بزرگی بودند. در کتاب «گلستان یازدهم»، همسر شهید چیت‌سازیان می‌گوید هر وقت جبهه می‌رفت نمی‌گفت چه موقع برمی‌گردد، ولی در خدا حافظی آخر خیلی راحت گفت یک هفته‌ی دیگر برمی‌گردم، بعداً هم دقیقاً همان یک هفته‌ی بعد برگشت، اما نه با پای خود، بلکه بر روی دوش مردم همدان. ظرایف زیادی در آن کتاب هست. سوال بنده این است که این شهدا، این آیات انقلاب اسلامی، چه ندایی از حقیقت این دوران شنیده‌اند که این اندازه آسمانی می‌شدند؟ ما یا باید نسبت‌مان را با این حقیقت برای همیشه تعطیل کنیم مثل این که دنیای مدرن چنین کرده است و یا باید با حضور در ساحتی که ماوراء دنیای مدرن است، وارد انقلاب اسلامی شویم. شما فکر نکنید ما فعلاً در شرایطی هستیم که با حقیقت ارتباط برقرار کرده‌ایم، یا باید بگوییم اصلاً حقیقتی نیست و دروغ است، یا اگر احتمال می‌دهیم حقیقتی هست باید مشخص کنیم چه نسبتی باید با آن برقرار کرد که بتوان صدای آن را شنید. این چیزی نیست که به راحتی حل بشود ولی اگر در ساحت مخصوص آن قرار گرفتیم کار جلو می‌رود. ممکن است این احساس به سراغ شما بیاید که باید چه کار کرد در حالی که بنا شد فکر نکنیم؟ عرض بنده آن است؛ مگر می‌شود چیزی را که در فکر نمی‌آید، با فکر فهمید؟ بحث در این است که ندای بی صدای انقلاب، دل‌رمیده‌ی بعضی را انیس و مونس شد و از آن به بعد با اشارات آن ندا زندگی کردند و بعضی توانستند آن ندا را در نزد خود پیدا کنند،

تازه وقتی آن ندا را در درون خود یافتند، آن ندا چیزی جز اشاره به حقیقت نبود. گاهی با حرکات شهدا آن اشارات پیدا می‌شود. خدا را شکر باید کرد که در فضای انقلاب اسلامی این گونه شرایط اشاره به حقیقت فراهم شده است. مثل این که بنا است خداوند به ما قدرت اشاره شناسی بدهد. آیا از کتاب «تپه‌های جاویدی و راز اُشلو» و کتاب «سلام بر ابراهیم» نمی‌توان اشارات نابی را یافت. بعد از مدتی، اشک بر شهدا برایتان یک معنای خاصی پیدا می‌کند. اشاره یعنی از درک مفهومی نسبت به حقیقت بالاتر بیایید. با اشک می‌شود بالا رفت و انیس و مونس ما ندای بی صدای انقلاب اسلامی شود و با اشارات آن ندا می‌توان زندگی نمود. زیرا آن ندا ستاره‌ی درخشان دوران‌مان می‌شود.

ادعای ما این است که انقلاب اسلامی ستاره‌ی درخشان دوران ما و محفل و مجلس ما با حقیقت است و می‌توان با آن زندگی کرد و در این صورت است که آینده معنا پیدا می‌کند و پوچی می‌رود و عشق می‌آید. اما ادبیاتی که در این تاریخ باید بدان رسید، ادبیاتی است که شهید آوینی شروع کرد.

انقلاب اسلامی منتظر است تا برای افرادی بدرخشد، هرچند خلاف آمدِ عادت باشد و نه ذهن‌ها آماده‌ی دریافت آن حقیقت هستند و نه گوش‌ها آماده‌ی شنیدن آن صدا و آن چه شما می‌خواهید از آن ندا به آن‌ها گزارش دهید. چه کار باید کرد؟ شاید آن ندا بخواهد بگوید تو کاری نمی‌توانی بکنی و آن ندا خودش باید بدرخشد، منتها منتظر است که چه زمانی برای تو بدرخشد.

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

باید مشخص شود مسئله‌ی ما چیست، این را با قرآن امتحان کنید به این صورت که مسئله‌تان را مشخص کنید و بعد به قرآن رجوع نمایید، ملاحظه خواهید کرد قرآن چقدر با شما حرف دارد، ولی اگر مسئله نداشته باشیم قرآن هم با ما چه حرفی می‌تواند داشته باشد. خداوند مطابق رجوعی که ما با او داریم برای ما ظاهر می‌شود.

رفقای که دعای کمیل شب‌های جمعه‌ی شهرک دارخوین در لشکر امام حسین ♦ را بوده اند به خوبی درک می‌کنند که چگونه خداوند به جهت رجوع خاصی که رزمندگان به او داشتند با آن‌ها سخن می‌گفت. مسئله‌ی رزمندگان در آن زمان مشخص بود و چون مسئله‌شان در نسبت با دعای کمیل معنای خاصی داشت، آن دعای کمیل به واقع دعای کمیل شده بود. آری چون مسئله‌شان چیزی بود که به دعای کمیل ربط داشت، آن دعای کمیل‌ها خیلی خاص شده بود. انقلاب اسلامی منتظر است تا برای افرادی که مسئله‌شان حضور در حقیقت دوران‌شان است بدرخشد. به نظر بنده آن حقیقت برای امثال شهید حسن باقری درخشیده بود؛ او سعی داشت که با آن نسبت درستی برقرار کند.

انقلاب اسلامی منتظر است تا برای افرادی بدرخشد که می‌دانند از درون آن چه چیزی به گوش می‌رسد و چگونه می‌شود آنان را در برگیرد و آنان با اجابت به چنین دعوتی انقلاب اسلامی را از آن خود کنند، نه آن که تماشاگرانه به آن بنگرند. کار آسانی نیست ولی این‌طور نیست که افق برای ما نسبت به این پدیده پیدا نشود، ما فعلاً خودمان، خودمان را در

موطن تماشاگری قرار داده‌ایم. خبر دادن از حقیقتِ یک رخداد غیر از این است که آدم در دلِ آن رخداد قرار بگیرد و خود را در معرض نسیم آن قرار دهد. *إن شاء الله* در جلسه بعدی این فضا پیش آید که بگذاریم انقلاب اسلامی در مظاهرِ خود، خود را بنمایاند و ما به آن مظاهر دل بسپاریم. انقلاب اسلامی مظاهر متفاوتی دارد ممکن است برای رفقا این پیش بیاید که ما تنها خبر از چیزی می‌دهیم که هنوز قابل احساس نیست. عرض بنده آن است که اگر آرام آرام بفهمیم چه می‌خواهیم و به دنبال چه باید بگردیم و سراغ چه کسی را باید بگیریم، آن وقت می‌یابیم انقلاب اسلامی با مظاهر خود در بسیاری از جاها همان طور که رهبر انقلاب «حفظه الله» فرمودند، با ما حرف دارد. *إن شاء الله*

سؤال: آیا می‌شود این بحث‌ها را که در این جلسات می‌فرمایید ادامه‌ی همان بحث‌هایی دانست که در شرح کتاب «عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی» می‌فرمایید و با این نگاه به استقبال آن آمد؟

جواب: نه، در آن جا، کم‌تر با زبان اشاره سخن می‌گوئیم، در آن جا هم بحث انقلاب اسلامی در میان است، اما اگر به عنوان آن مباحث دقت کنید متوجه می‌شوید که در آن جا بحث از عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب اسلامی در این تاریخ است. آن جا با عقل شما با شما حرف می‌زنیم ولی در این جا بحث در آن است که باید بنگرید و به آن گوش بسپارید. در این جا باید گفت:

گوشم شنید قصه‌ی ایمان و مست شد کو قسم چشم، دیدنِ ایمانم آرزوست

در یکی از سال‌ها که سری به جبهه زده بودم، شعری در رابطه با معنای حضور شهدا از مولوی خواندم که:

تن مَزَن ای پسر خوش دم خوش کام بگو	بهر آرام دلم نام دل آرام بگو
سخن رنج مگو، جز سخن گنج مگو	صفت راه مگوی و ز سرانجام بگو
آه زندانی این دام بسی بشنیدیم	حال مرغی که رهیده است از این دام بگو
و گر از عام بررسی که سخن فاش کنی	سخن خاص نهان در سخن عام بگو
ور از آن نیز بررسی هِلِه چون مرغ چمن	دمبدم زمزمه بی الف و لام بگو
همچو اندیشه که دانی تو و دانای ضمیر	سخنی زان لب شیرین ز سرانجام بگو
نکته‌ی روح‌فزا از دهن دوست بیار	نامه‌ی خوش‌خبر از عالم اسرار بگو

البته بعداً عرایضی در این مورد خواهم داشت که سخن بی «الف و لام» و «بی نقطه و ادغام» سخنی است که با گوش سپردن‌ها به ظهور می‌آید. در این جا می‌توانیم از این اشارات سخن بگوییم، ولی آن‌جا با عقل باید در میدان بود. در این جا احساس می‌کنم رفقا حیرت می‌کنند به خصوص که عادت دارند با عقلشان با آن‌ها صحبت شود. حیرت چیز خوبی است. انشاءالله تلاش کنیم تا ببینیم چه می‌شود. عمده آن است که متوجه باشیم حقیقت، خودش از خودش رفع حجاب می‌کند، مثل آن که اقیانوس به طرف انسان می‌آید. با گشودگی ما نسبت به حقیقت، حقیقت خودش را نشان می‌دهد. جناب حافظ با چنین دریافتی می‌گوید:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

تفکر اصیل نوعی فراروی از روزمرگی است زیرا در آن تفکر، نظر به حقیقت در میان است نه نظر به منفعت. انقلاب اسلامی آینده‌ای است تا ما

جلسه‌ی چهارم، انقلاب اسلامی و حقیقت رازگونگی آن..... ۱۴۹

خود را در آن جستجو کنیم. حقیقت در این دوران با انقلاب اسلامی به ظهور آمده، همان‌طور که اسماء الهی با انسان به ظهور می‌آید.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ی پنجم
سرآغاز تاریخ مطلوب بشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال : در جلسه‌ی قبل درباره‌ی ارتباط با «حقیقت» فرمودید: ما در این شرایط که روحیه‌ی خودبنیادِ فرهنگِ مدرن بر ذهن‌ها سیطره پیدا کرده است، ارتباطی با حقیقت نداریم. سؤال ما این است؛ آیا آنچه ما نسبت به انقلاب اسلامی احساس می‌کنیم و تلاش داریم خود را در جبهه فرهنگی وارد کنیم نحوه‌ای از حضور در محضر حقیقت به حساب نمی‌آید؟

سؤال دوم ما این است که در تفکر استدلالی و در سؤال و جواب‌های استدلالی، انسان به نوعی اطمینانِ عقلی می‌رسد و می‌تواند وارد عمل شود. ولی به نظر می‌رسد در مواجهه با ندایی که شما در رابطه با انقلاب اسلامی متذکر می‌شوید ما را دچار نوعی توهّم می‌کند، زیرا برایمان این سؤال هست که در فضای گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی، چه طور می‌توانیم مثل آن حالتی که اطمینان عقلی پیدا می‌کنیم، مطمئن شویم که واقعاً با حقیقتی روبه‌رو هستیم؟ شما فرموده‌اید باید صبر کرد، لازمه‌ی راهی که باید طی شود چیست؟

وجودشناسی و واقعه‌مدار

جواب: در راستای نظر به حقیقت، جستجوی عقلی، نوعی حجاب است. گوش سپردن به ندای حقیقت ما را با مناظری که آن حقیقت خود را در آن نمایان می‌کند روبه‌رو می‌نماید و این نوعی شناخت و روبه‌روشدن با حقیقت است، هرچند این روبه‌روئی چندان روشن نباشد، ولی این فرق می‌کند با شناخت غریبانه که از طریق استدلال حاصل می‌شود؛ هرچند از نظر عقلی پذیرفته‌ایم حقیقتی هست ولی اگر ما در آن شرایط از آن جهت که صرفاً به آن چه عقل ما به ما خبر می‌دهد راضی باشیم، هنوز ارتباطی با حقیقت پیدا نکرده‌ایم، هرچند گرایشی از درون نسبت به آن داریم. چشم‌انداز لازم برای انکشاف حقیقت، در جان ما قرار گرفته است و از طریق گوش سپردن به آن با صورتی از حقیقت که در تاریخ ما روی می‌دهد روبه‌رو می‌شویم. وظیفه‌ی ما این است تا با پرداختن به آن چه از درون به آن اشاره می‌شود، به حقیقت این دوران، در صحنه‌های تاریخی که در آن قرار داریم، نظر کنیم و این نه تنها توهم به حساب نمی‌آید بلکه یقینی‌ترین نحوه‌ی ارتباط با واقعیت است. به این حالت «وجودشناسی واقعه‌مدار» گفته می‌شود و این نحوه‌ی وجودشناسی، شیوه‌ی روشنگرانه‌تری نسبت به اندیشیدن و فکر کردن نسبت به واقعیات را در خود دارد.

حقیقت در ذات خود، خود را می‌نمایاند به همان معنایی که خداوند دائماً در تجلی است و به همین جهت با اشاره‌های ندای درون می‌توان آن را در مظاهر عالم به خصوص در وقایع تاریخی، مشاهده کرد. پس حقیقت

در دسترس است هرچند همواره در همین مظاهر مخفی است. باید حقیقت را در مظاهر آن دید و نه از طریق تفکر و اندیشه که آن در جای خود ارزشمند است ولی ذات حقیقت عین تجلی و نمودار شدن است و در هر چیزی خود را می‌نمایاند و حقیقت این دوران خود را در انقلاب اسلامی به نمایش گذاشته و همچنان می‌درخشد تا جهانی را آغاز کند. چرا می‌خواهید به جای نظر کردن به حقیقت و به جای یگانه شدن با آن از طریق گوش سپردن به اشارات آن و آن را در بیرون به تماشا نشستن، تنها نسبت به آن فکر کنید و به فکر کردن نسبت به آن راضی باشید؟ و از خود نمی‌پرسید حقیقت در کجا باید دیده شود؟

تجربه‌ی نظر به حقیقت

نیست‌انگاری واقعی در آنجا است که آدمی به موجودات معمولی بچسبد و معتقد باشد همین کافی است و به «وجود» و به چهره‌های آن در عالم نظر نکند تا نوعی یگانگی بین خود و حقیقت به‌دست آورد. اگر بخواهیم احساس وجود تاریخی در خود داشته باشیم باید «وجود» را در چهره‌های مختلف آن تجربه کنیم. زیرا مفهوم وجود که عموماً ما با آن به سر می‌بریم برای رسیدن به حقیقت و عبور از نیست‌انگاری کافی نیست. باید در هر رویدادی به آغاز آن نظر کرد و این در اصطلاح دینی همان تأویل است. وقتی قرآن در مورد آیات و مظاهر می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران / ۷) می‌خواهد ما را متوجه کند که آغازی در میان است که جز خدا و راسخون در علم به آن دانا نیستند. اندیشیدن حقیقی یعنی آن‌چه راسخون در علم دارا هستند، به

معنای نظر کردن به آن حقیقتِ باطنی، آن‌هم در مظاهری که آن حقیقت در آن‌ها ظهور کرده است. این نوع اندیشیدن از حقیقت جدا نیست، نوعی نظر کردن است و نه فکر کردن.

آن‌هایی که با گوش سپردن به هر جا و هر چیز و بعد با گِرد آوردن شنیده‌ها می‌خواهند زندگی کنند و خود را ادامه دهند، کسانی نیستند که مانند راسخون در علم به دنبال شنیدن صدای حقیقت باشند. آن‌ها شنوایانی هستند که به ناشنوایان می‌مانند. کلمات و گفتار را می‌شنوند ولی نسبت به آنچه باید بدان گوش بسپارند گوش جانشان بسته است و به یک معنا حاضرِ غایب‌اند. گفتن و شنیدن هنگامی حقیقی است که به شنیدنِ حقیقت معطوف باشد. وقتی خداوند به حکم تجلی ذاتی، خود را در هر تاریخی به شأنی منکشف می‌سازد، در این حالت، شنیده‌ها به «واژه» و «کلام» تبدیل می‌شود زیرا آن نوع گوش سپردن تبدیل به شنیدن شده. ولی آن‌هایی که به حقیقتِ دورانِ خود نظر نمی‌اندازند، نه توانایی شنیدن در آن‌ها هست و نه توانایی سخن گفتن. اینان ناتوانند که وجودِ حضور تاریخی خود را در عالم که انقلاب اسلامی به ظهور آورده، تقرر بخشند. ولی کسانی که بر این کار توانا هستند می‌توانند ندای بی صدای انقلاب اسلامی را به «گفت» آورند و بر کلام سیطره داشته باشند، اینان تجربه‌ی نظر به حقیقت را در خود شکل داده‌اند. دیگران سرگردانِ روزمرگی‌ها خواهند بود و تنها آن‌چه را مستقیماً می‌بینند معتبر می‌دانند، در هر جایی با

موجودات و رویدادها سروکار دارند ولی در عین حال حقیقت از آن‌ها پوشیده می‌ماند.

بحث ما در این جلسات این است که اگر ما بخواهیم به باطن و حقیقت رجوع کنیم و با آن روبه‌رو شویم چه نحوه رجوعی باید داشته باشیم؟ همین اندازه باید بدانیم ورود به این میخانه، ادب خاص خود را می‌خواهد. همه‌ی تلاش بنده این است که متوجه شویم نوع نگاه دنیای مدرن به عالم، این ادب و رجوع خاص را از ما گرفته است. قبل از سيطرة‌ی فرهنگ مدرنیته بر روح بشر، ما این نوع دعوایی را که این فقیه است و آن فیلسوف است و دیگری متکلم است؛ نداشتیم. شیخ بهائی را ملاحظه کنید، خیلی راحت در فضای ارتباط با حقیقت به سر می‌برد و مناسب عقل مخاطبانش با آن‌ها سخن می‌گوید، آن‌جایی که باید از ظاهر قرآن بگویند، از ظاهر قرآن می‌گفتند و آن‌جایی که باید نظرها را به مراتب بالاتر قرآن می‌انداختند، ما را با مراتب بالاتر روبه‌رو می‌کردند. به قول شهید مطهری تا قرن دهم مسجد و خانقاه کنار هم بودند و از قرن دهم به بعد یعنی زمان حضور فرهنگ مدرنیته و جدایی بین اندیشه و حقیقت، به مرور کار به این جاها کشید.^۲ یعنی شما تا پانصد سال گذشته با این نوع دوگانگی بین «ذهن» و «عین» روبه‌رو نبوده‌اید. رابطه‌ها، رابطه‌ی رجوع به حقیقت، در عین حفظ ظاهر بود. بنده باید باز هم تأکید کنم فکر

۲ - با حضور مستشرقین در دربار شاه عباس است که تقابل بین فقیه و فیلسوف و عارف به نحو بارزی شکل می‌گیرد، و از آن طرف اخباریون به رهبری امین استرآبادی به این اختلاف به‌خوبی دامن زدند.

نکنید آنچه فعلاً بر شما می‌گذرد همان ارتباط با حقیقت است و همین اندازه کافی است، وقتی نظر کردید و آماده شدید تا حقیقت به حکم تجلی مناسبِ شأنِ تاریخی‌اش به سراغ ما بیاید دیگر این نوع فکر کردن‌ها که نسبت به حقیقت باید غایبانه فکر کنیم، در میان نخواهد بود. این نوع هوشیاری‌ها که نسبت به حقیقت، غایبانه فکر می‌کنیم، مانع دیدن‌ها است. مولوی موضوع را این‌طور مطرح می‌کند:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی کز تو معجون گشت پریشان و غوی
از دگر خوبان تو بهتر نیستی گفت رو رو چون تو معجون نیستی
با خودی تو، لیک معجون بی خود است در دیار عشق هشیاری بد است

هوشیاری یعنی فهم و اندیشه نسبت به حقیقت که در آن حال، دیگر رابطه با حقیقت در میان نیست ولی دانش فراوانی نسبت به آن در میان است. آنچه از طریق عقل و استدلال به دست می‌آوریم، دروغ نیست. اما این جا بناست چیز دیگری به صحنه آید. قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» اعراب گفتند ایمان آوردیم و قرآن فرمود بگوئید «أَسْلَمْنَا» شما فعلاً مطالب را پذیرفته‌اید و قبول کرده‌اید، نه آن که قلب‌تان حقیقت آن را احساس کرده باشد «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات/ ۱۴) هنوز ایمان به قلب‌هایتان ورود نکرده است. «أَسْلَمْنَا» یعنی ما اطاعت می‌کنیم که البته خیلی هم چیز خوبی است، ولی قضیه این است که چیزی بالاتر از اطاعت هم هست. سلمان و اباذر تنها با اطاعت، در صحنه‌ی اسلامیت خود نیستند. ارتباط با انقلاب اسلامی از جنس ایمان به حقیقت است. آیا فکر کرده‌اید بر امیرالمؤمنین ♦ چه می‌گذرد وقتی در نظر به حضرت حق عرض

می‌دارند: «وَجَدْتُمْ أَهْلًا لِّلْعِبَادَةِ» تو را شایسته‌ی عبادت دیدم و عبادت کردم. اگر برای بهشت عبادت می‌کنند که همان انگیزه‌ی اطاعت عمومی کافی بود که مردم برای بهشت انجام می‌دادند. در عبادت عوام قضیه‌ی نظر به حضرت حق در میان نیست، بلکه تنها به فهمی و باوری از وجود حضرت حق اکتفا شده است.

با خودی تو لیک مجنون بی خود است در دیار عشق هُشیاری بد است

این نوع هوشیاری‌ها نمی‌گذارد با حقیقت مرتبط شویم، چون حواسمان به این است که بفهمیم. هنوز هم عرض بنده آن است که نباید نگران باشید که پس چطور می‌شود؟ این چطور می‌شود برای این است که هنوز در حیطه‌ای هستید که چیزی را برای اندیشیدن بیابید، إن شاء الله همین سؤال‌های شما کمک می‌کند تا نوعی گشودگی ایجاد شود.

بستری برای ایفای نقش تاریخی

به متن شماره‌ی ۱۷ باز می‌گردیم تا با زبان اشاره به چیزی نظر کنیم که فقط قابل اشاره است. یعنی وسعتش بیش از این است که بشود به راحتی آن را با مفهوم پردازی، به دست بیاوریم. مثل نور که فقط می‌توان به آن اشاره کرد. شما این دیوار را می‌بینید اما نور به این صورت قابل رؤیت نیست زیرا وسعتش از دیوار بیشتر است و مرزی ندارد که با نظر به محدودیت‌هایش بتوانیم آن را ببینیم.

۱۷- «انقلاب اسلامی گستره‌ی عالم ما است و در بستر آن می‌توانیم

نقش تاریخی خود را ایفا کنیم، زیرا در عالم انقلاب اسلامی است که

نسبت ما با همه چیز شکل حقیقی به خود می‌گیرد، این در حالی است

که ذات انقلاب اسلامی همچون شب قدر، زمینه‌ی پنهانی است که همه‌ی کارها در بستر آن ظهور کرده و همه‌ی کارها بر آن رخداد تاریخی استوار است. و از این رهگذر است که می‌توانیم با هم تفاهم کنیم و همه‌ی ما خود را در وطنی مألوف احساس نماییم، کافی است با نگاه غربی که بر انسان‌های این دوران سلطه دارد، به عالم و آدم ننگریم و بگذاریم انقلاب اسلامی در مظاهر تاریخی خود، خود را بنمایاند. در آن حالت انقلاب را برعکس آن حالتی که مردم به طور معمول می‌بینند، خواهیم دید. یعنی: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.» از آن جایی که عقل مدرن سعی دارد همه‌چیز را عادی کند، در نگاه به انقلاب اسلامی با چشم غربی، انقلاب اسلامی یک حادثه است و دیگر هیچ، و تحقق تمدن اسلامی هم یک توهم خواهد بود ولی «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.» انقلاب اسلامی با حضور معنوی‌اش در سوریه و یمن و بحرین، به مردم قدرت دیدن تاریخی را می‌دهد تا معلوم شود خدا از عالم غایب نشده تا هر مظلومی بی سر و صدا قربانی سیطره‌ی روح استکبار شود. انقلاب اسلامی یعنی کاری که موجب می‌شود تا خدا همواره در عالم حضور داشته باشد از آن جهت که حقیقت در هر تاریخی خود را به صورت خاصی ظاهر می‌کند.»

سه نکته‌ی مهمی که خوب است به آن فکر کنیم عبارت است از: اولاً؛ انقلاب اسلامی گستره‌ی عالم ما است. ثانیاً؛ در بستر آن می‌توانیم نقش تاریخی خود را ایفا کنیم. ثالثاً؛ در عالم انقلاب اسلامی، نسبت‌های ما با همه‌چیز شکل حقیقی به خود می‌گیرد. ما واقعاً حقایق عالم را با چه دستگاهی باید ببینیم تا به خطا نرفته باشیم؟ به عنوان مثال آیا ما باید قرآن

را با دستگاه فکری خاصی بینیم، یا همه چیزها را باید با قرآن و از منظر قرآن بنگریم؟ قرآن نور است و خودش عامل پیدایی و حقانیت خودش می‌باشد. قرآن برای اثبات خودش نیاز به جایی دیگر و چیز دیگری ندارد، مانند چیزهای زیبا است. شما برای اثبات زیبایی چیزی نمی‌پرسید چرا زیبا است، چون خودش زیباست و خودش حقیقت خود را نشان می‌دهد. بعضی از متفکران می‌گویند؛ زیبایی به خودی خود از حقیقت با ما سخن می‌گوید، یعنی هر جا زیبایی هست حقیقت هست. با توجه به این امر می‌توانیم با هم کنار بیاییم که چرا قرآن اصرار دارد زیبا باشد، چون با زیبایی‌اش خودش را به عنوان حقیقت، ثابت می‌کند. بله، وقتی کسی بخواهد حقانیت آن را انکار کند، می‌فرماید: «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (بقره / ۲۳). همان جا هم طرف مقابل باید آن زیبایی فوق‌العاده را به میان آورد و نمی‌تواند، زیرا با قرآن همه‌ی حقیقت به میان آمده است که آن همه‌ی زیبایی است.

با قرآن به عنوان حقیقتی فرا تاریخی همه چیز شکل حقیقی به خود می‌گیرد، مثل شب قدر، لذا در ادامه‌ی متن داریم: «ذاتِ انقلاب اسلامی چون شب قدر، زمینه‌ی پنهانی است که همه‌ی کارها در بستر آن ظهور کرده.» مگر شما معتقد نیستید شب قدر تقدیر سال‌تان را مدیریت می‌کند، همان شب قدری که نه تنها پیدا نیست، چیز قابل فهم به کمک عقل استدلالی هم نیست، نحوه‌ی وجود آن پیشینی است و ما را فرا می‌گیرد. بهتر از این نمی‌توان آن را توصیف کرد. فرمود: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» ای پیامبر چیزی نیست که به ادراک درآید، شرایطی است که فقط

می‌توانید بگویید: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ». یک نسبت خاصی از آن طریق با عالم پیدا می‌کنید. ملائکه و روح موجوداتی نیستند در عرض ما، عطایای الهی‌اند که بر ما نازل می‌شوند و به یک معنا، بر ما می‌گذرند. متأسفانه چون ما به این حقایق غیبی، انتزاعی نگاه می‌کنیم، تنها در حدّ یک مفهوم، از وجود آن‌ها بهره می‌بریم. حضور ملائکه در گل یعنی حضور آن‌چه موجب زیبایی این گل شده و مجموعه‌ی سلول‌ها را در ساحتی به این زیبایی شکل داده است. مگر شما معتقد نیستید که هر بارانی که از آسمان فرو می‌آید، یک فرشته با آن همراه است؟ یعنی صفایی که با این قطرات باران هست به جهت حضور فرشته است. ملائکه در شب قدر نازل می‌شوند و علاوه بر ملائکه، روح هم نازل می‌شود و عالم مؤمنین را نور می‌گیرد، و آن‌ها در حیطه‌ی نورانی عالم قرار می‌گیرند. به همین جهت بحث «درک شب قدر» در میان است. یعنی نوعی درک و احساس است، و نه فکر کردن به آن، پس نباید انتزاعی نگاه کرد. با حضور در ساحتی که شب قدر ظرف آن است، یعنی آن زمینه‌ی پنهانی که برای مؤمنین مقدّر می‌شود، همه‌ی کارها در بستر خاص خود قرار می‌گیرند و انقلاب اسلامی نیز چنین حالتی را برای ما به وجود می‌آورد و به همین جهت عرض می‌شود: «همه‌ی کارها بر آن رخداد تاریخی استوار خواهد بود» و با توجه به مثال شب قدر عرض می‌شود. ما در انقلاب اسلامی به چه چیزی اشاره می‌کنیم؟ انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت این دوران، همه‌ی چیزها را بر اساس همان حقیقت معنا می‌بخشد. مثال‌های زیادی در این مورد هست ولی اجازه دهید متن فوق به طور کامل جلو برود بعداً

خودتان باز توجه بفرمایید ببینید جمله‌ای که گذشت چه نکاتی را با ما در میان می‌گذارد. در ادامه‌ی متن فوق هست: «در راستای توجه به آن‌چه در بستر انقلاب اسلامی در حال شکل گرفتن است می‌توانیم با هم تفاهم کنیم». این نکته‌ی مهمی است ولی ما هنوز به ضرورت آن، آن‌طور که شایسته است پی نبرده‌ایم. ما با این زبان مندرس که مربوط به زمان و مرحله‌ی دیگری از تاریخ ما بوده است، هیچ چیزی از همدیگر نمی‌فهمیم. یک چیزی به نام نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و آینده آن باید در میان بیاید تا دو طرف با گفتگو در آن فضا به همدیگر نور بدهند. وقتی گفته می‌شود حضور انقلاب اسلامی می‌تواند گستره‌ی عالم باشد، می‌خواهیم عرض کنیم زبان محرمی، جای زبان نامحرمی را می‌گیرد. امروز زبان نامحرمی نسبت به همدیگر بر زبان محرمی غلبه دارد.

چشم‌ها را باید شُست

می‌توانیم در عین تفاوت سلايق و تفاوت برداشت از انقلاب اسلامی با هم تفاهم کنیم و همه‌ی ما خود را در وطن مألوفی که انقلاب گشوده است احساس نماییم، حتی کسانی که در عین علاقمندی به ایران و انقلاب، به اشتباه معتقدند با اعتماد به غرب می‌توانند مشکلات مردم را رفع کنند. از امیرالمومنین ♦ داریم: «الْمُؤْمِنُ أَلْفٌ مَّأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ» (مهجۃ‌البیضاء، ج ۳، ص ۲۹۱) مؤمن با دیگران اَلَفْت دارد و دیگران نیز با او اَلَفْت دارند، و در کسی که نه اَلَفْت پذیر است و نه اَلَفْت می‌گیرد، خیری نیست. پس با توجه به این روایت، جای تقابل و جدایی در بین مؤمنین نیست.

دنیای مدرن و فضای فردگرایی یعنی ایندیویدوالیسم را ملاحظه کنید که چگونه به قول خودشان همه از همدیگر بیگانه‌اند. آرزوی من و شما باید این باشد که در بستر انقلاب اسلامی اُلفتی محقق شود که بتوانیم همدیگر را بفهمیم، هرچند لازم نباشد همدیگر را تأیید کنیم. در این حالت ما خود را در وطنِ مألوف احساس می‌نماییم که البته این در جای خود عرض عریضی دارد. در ادامه می‌خوانید: «کافی است با نگاه غربی که بر انسان‌های این دوران سلطه دارد، به عالم و آدم ننگریم» این ظلمات غلیظی است که ما می‌خواهیم با عقل غربی خود را ارزیابی کنیم. باید بگذاریم انقلاب اسلامی در مظاهر تاریخی خود، خود را بنمایاند و به ما معنا ببخشد. و به تعبیر دیگر در این راستا «دازاین تاریخی» به ظهور آید، چیزی که در دفاع مقدس به وقوع پیوست و سرداران ما برای دفاع از کشور مشغول ژنرال‌های دافوس آدیده نشدند، در عین آن که احترام آن‌ها را نیز نگه داشتیم. اگر با دفاع مقدس بتوانیم همدیگر و انقلاب را ببینیم، در بسیاری از امور با همدیگر آشنا می‌شویم و تفاوت غریبه‌ها از دوستانی که در جبهه قرار گرفته‌اند معلوم می‌شوند. دفاع مقدس، ظهور حقیقت انقلاب اسلامی بود و همه احساس می‌کنند از آن‌ها است. این نکته‌ی عجیبی است وقتی ملاحظه می‌کنید بسیاری از آن‌هایی که نسبتی با انقلاب ندارند نسبت به شهدا تواضعی خاص دارند و حس می‌کنند شهدا از آن

۳ - دانشگاه فرماندهی و ستاد که به اختصار

دافوس خوانده می‌شود، در ایران، به ارائه دوره‌های تخصصی آموزش علمی و نظامی می‌پردازد که برای اخذ درجه‌های بالاتر از سرهنگی و فوق لیسانس باید توسط نیروهای نظامی گذارنده شود.

آن‌ها هستند. اول انقلاب هم صحنه‌های عجیبی به ظهور آمد و همه حس می‌کردند رخدادی که در حال وقوع است از آن‌ها است و در آن فضا این طور نبود که افراد بخواهند از هم انتقام بگیرند و با هم درگیر شوند. یکی از رفقا می‌گفتند در میدان دروازه دولت تصادف شد و به‌راحتی مشخص بود چه کسی مقصر است، ولی وقتی به طرف که ضرر کرده بود گفتیم سخت نگیرید و گذشت کنید، خیلی راحت گذشت کرد و رفت. چون عموم افراد خودشان را در فضای دیگری احساس می‌کردند و نوعی دیگر از زندگی را در مقابل خود تصور کرده بودند که در آن زندگی حرص به دنیا از میان رفته بود و یا ضعیف شده بود و زبان نامحرمی به زبان آلفت و تفاهم تبدیل شده بود.

با توجه به آن‌چه عرض شد تاکید می‌شود: «بگذاریم انقلاب اسلامی در مظاهر تاریخی خود، خود را بنمایاند. در آن حالت انقلاب را برعکس آن حالتی که مردم به طور معمول می‌بینند، خواهیم دید.» اگر خواستیم انقلاب را درست ببینیم باید تلاش کنیم خود انقلاب، خود را به عنوان تجلی اراده‌ی الهی، در مظاهر مختلف نشان دهد. قبول دارم کار آسانی نیست ولی راهی است عملی. گفت:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست

کافی است به خود رجوع کنیم تا ببینیم می‌شود چنین حالتی داشت پس: «چشم‌ها را باید شُست، جور دیگر باید دید.» از آن جایی که عقل مدرن سعی دارد همه چیز را عادی کند، در نگاه به انقلاب اسلامی با چشم غربی، انقلاب اسلامی یک حادثه است و دیگر هیچ، و تحقق تمدن

اسلامی هم یک توهّم خواهد بود ولی «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

انقلاب اسلامی با حضور معنوی‌اش در سوریه و یمن و بحرین به مردم قدرت دیدنِ تاریخی را می‌دهد که معلوم می‌شود خدا از عالم، غایب نشده تا هر مظلومی بی سر و صدا قربانی سیطره‌ی روح استکباری شود. انقلاب اسلامی یعنی کاری که موجب می‌شود تا خدا همواره در عالم حضور داشته باشد. از آن جهت که حقیقت، در هر تاریخی خود را به صورتی خاص ظاهر می‌کند، می‌توان در تاریخی که تاریخ انقلاب اسلامی است با حقیقت روبه‌رو شد. در این فضا است که عرض می‌شود می‌توان حضور خدا را داشت؛ اشاراتی ظهور می‌کند که به کمک آن‌ها می‌توانیم هر چیزی را با حقیقتی به نام انقلاب اسلامی معنا کنیم مثل آن که می‌توانیم با قرآن همه چیز را معنا کنیم و به کمک قرآن فکر کنیم. ممکن است کسی بگوید چون پدر بنده آدم مهمی است طایفه‌ی ما هم مهم است، این جا آن شخص طایفه‌شان را نسبت به پدرش سنجیده است. حال اگر با قرآن همه چیز را معنا کنیم در این مورد وقتی می‌گوییم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات/ ۱۳) ارزش هر کس را با تقوا می‌سنجیم. این را می‌گویند با قرآن فکر کردن و در حال حاضر بحث بر سر این است که تعیینِ امروزین قرآن چه چیز است. اگر بخواهیم خودمان را در این عالم و در این تاریخ معنا کنیم، آیا اگر نماز بخوانیم و روزه بگیریم، از سیطره‌ی مدرنیته و نیهیلیسم آزادیم؟ به خودتان رجوع کنید ببینید نمازی که می‌خوانید در زمانی که روح حاکم بر جامعه به سوی عالم قدسی اشاره

ندارد، می‌تواند همان چیزی باشد که ما باید انجام دهیم؟ زمان دفاع مقدس و اول انقلاب ما در تاریخی بودیم که آینده برای ما گشوده بود و آن را متوجه بودیم، حالا هم با نظر به انقلاب اسلامی، آینده برای ما گشوده است به شرطی که با انقلاب اسلامی به آینده‌ی خود بنگریم و نه با عقل غربی. ما در تاریخی هستیم که به جهت حضور جدی‌تر انقلاب اسلامی در مقابل دنیای مدرن و ارتجاع، تلاش ظلمانی آن‌ها بسیار غلیظ‌تر شده است، در این تاریخ نسبت‌تان را با نماز چگونه می‌بینید؟ یک وقت است که می‌گویید بالاخره باید نماز بخوانیم، آیا این حالت بالأخره باید نماز بخوانیم؛ آزادشدن از نیهیلیسم است؟ بی‌دین نیستید ولی از نیهیلیسم هم که بر روح‌ها سیطره پیدا کرده، آزاد نیستید، بالأخره باید نماز را بخوانیم، فرق می‌کند با این که در افقی خودمان را بباییم که با نماز آن «یافت» را پاس بداریم. نماز و دعایی که رزمندگان در شب‌های حمله داشتند از این جنس بود. مثل مناجات‌ها و دعای کمیل‌های قبل از انقلاب در همین محلی که بعداً محل گلستان شهدا شد. این سوال برایتان پیش می‌آید که چرا حالا آن دعای کمیل‌ها در میان نیست؟ آیا متوجه وجود «یافتی» که امروز باید داشته باشیم، هستیم تا متوجه شویم آن «یافت» با آن‌دعاها و نمازها حفظ می‌شود؟ آیا تفاوت نماز و دعای امام خمینی «رضوان‌الله‌عالی‌علیه» با نماز و دعای بقیه در همین نیست؟^۴

۴ - مرحوم شهید سید مصطفی خمینی می‌فرماید: یک روز که به خانه‌ی پدرم سر زدم، متوجه شدم پدرم بسیار نگران، در حال اشک‌ریختن هستند. از مادرم علت را پرسیدم، فرمود این موضوع هر وقت پدرت موفق به نماز شب نباشد، تکرار می‌شود. این به جهت آن بود

«با نظر به انقلاب اسلامی می فهمیم همه‌ی کارها در بستر آن ظهور کرده و بر آن رخداد تاریخی استوار است» در روایات داریم اگر حبّ و ارادت علی ♦ نباشد هیچ عبادتی قبول نیست. ^{۱۱} این روایت را چطور باید فهمید؟ چه نسبتی بین حبّ امیرالمؤمنین ♦ و قبولی طاعات هست؟ فرمودند کسی که امیرالمؤمنین ♦ را نمی‌شناسد عبادتش قبول نیست، زیرا آن کسی که امیرالمؤمنین ♦ را نمی‌شناسد مورد بحث نیست، اما اگر کسی امیرالمؤمنین ♦ در معرض نگاهش بود و سیره‌ی حضرت را دید ولی نتوانست نسبت خود را با امیرالمؤمنین ♦ مشخص کند، در چه نسبتی و در رابطه با چه حضوری در تاریخ خود عبادت می‌کند؟ آن روایت می‌خواهد متذکر این امر باشد که هر حرکتی در آن تاریخ که سیره‌ی آن حضرت در آن در معرض نگاه افراد است، آن حرکت در نسبت با امیرالمؤمنین ♦ استوار است و معنا دارد. این موضوع در این تاریخ بدون این که بخواهیم امیرالمؤمنین ♦ را حذف کنیم، با انقلاب اسلامی محقق می‌شود. این نحوه تفکر نسبت به موضوعات، احتیاج به دقت خاصی دارد، اگر اشارات آن روایت را فهمیدیم می‌توانیم معنا و اشارات جمله‌ای را که

که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای پاسداری از یافتی که به سوی‌شان آمده بود، نماز شب می‌خواندند.

۵ - پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «فَاتَتْهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدُ سَبْعِينَ خَرِيفاً تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِماً لَيْلَهُ، صَائِماً نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلاَیَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ♦ لِأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مِثْلَ خَرِيفَةٍ فِي النَّارِ»؛ (تفسیرجنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸) اگر بنده‌ای خدا را هفتاد سال زیر ناودان کعبه عبادت کند، در حالی که شبها به نماز ایستاده و روزها، روزه دارد و ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب ♦ را نداشته باشد، او را از بینی در آتش می‌اندازند.

عرض شد نیز بفهمیم. می‌گویند همه کارها در بستر رخداد انقلاب اسلامی معنا خواهد داشت. زیرا از طریق انقلاب اسلامی در این تاریخ با حقیقت روبه‌رو شده‌ایم و می‌توانیم به معنای حقیقی آن به خدا رجوع کنیم. امیدوارم با شماره‌ی بعد این مطلب بیشتر روشن شود.

ارج نهادن به درخشش خدا

۱۸- «برپا نگاه داشتن انقلاب اسلامی، پاسداری از امر قدسی در این تاریخ است و چون گشوده شود، گشایش حضرت حق در آن طلب می‌گردد و این است راه فهم رازی که شهداء در افق تفکر ما قرار دادند. این نوعی ارج نهادن به درخشش خدا است در آن حد که در تشییع بدن مبارک شهداء آن درخشش احساس می‌شود، زیرا شهداء گوهر و ذات پنهان انقلاب اسلامی را به صورتی تاریخی به ظهور آوردند، از آن جهت که معنای انقلاب اسلامی آن است که می‌خواهد عالمی را بگشاید و برپا کند تا سرآغاز تاریخی شود که بشر امروز به دنبال آن است»

در متن فوق بحث بر سر آن است که برپا نگاه داشتن انقلاب اسلامی، پاسداری از امر قدسی در این تاریخ است که چون گشوده شود، گشایش حضرت حق در آن طلب می‌شود، گشایش حضرت حق یعنی تحقق اسم «واسع». یکی از اسامی حضرت حق، «واسع» یعنی گشودگی خاص نسبت به انسان‌ها است. باید از خود پرسید چه طور می‌شود حضرت «واسع» به میان آید؟ اگر تنها همین‌طور بگویید «یا واسع»، مطلب محقق نمی‌شود. شرایطی جهت به ظهور آمدن آن اسم شریف باید فراهم شود و در حال حاضر آن شرایط، پاس داشت از انقلاب اسلامی است، از آن جهت که آن

پاس داشت، پاس داشتِ امر قدسی است که چون گشوده شود، گشایش امر قدسی است، یعنی در آن صورت حضرت حق به نور اسم «واسع» ظهور می کند. چیزی که در بعضی مراحل انقلاب پیش آمد و شهدا متوجه این امر شدند که باید با خون خود از انقلاب پاس داری کنند و نحوه ای از گشودگی را در مقابل ما قرار دهند که در نتیجه ی آن مردم تا قیام قیامت می توانند از آن بهره مند شوند.

«این است راه فهم رازی که شهدا در افق تفکر ما قرار دادند» شهدا با فهم فوق العاده ی خود متوجه شدند در شهادت، اموری گشوده می شود که از طریق کارهای دیگر، آن امور گشوده نمی گردد. راستی آن ها چه چیزی در افق تفکر ما قرار دادند؟ آن راز، دارای چه خصوصیتی بود که برای فهم آن باید به نحوه ی تجلی اسم «واسع» فکر کرد؟ این را نگه دارید و به این جمله توجه کنید که متذکر می شود: «این نوعی ارج نهادن به درخشش خدا است» خداوند از طریق آن رازی که شهدا در افق تفکر ما قرار دادند، عالم را تابناک می کند «در آن حدّ که در تشیع بدن مبارک شهدا نیز آن درخشش احساس می شود.» شما در این تاریخ تا آن جا می توانید جلو بروید که جلورفتن شما ارج نهادن به درخشش خداوند محسوب شود، آن هم با نظر به رازی که شهدا در افق تفکر ما گشودند که همان پاس داشت از انقلاب اسلامی است، تحت عنوان «امر قدسی این دوران»، پاس داشتی که گشایش حضرت حق را طلب می کند که همان تجلی حضرت حق است به نور اسم «واسع». ما هنوز به عمق این نکته آگاه نیستیم که خداوند چه اندازه با این اسم به سراغ ما آمده و دشمنان ما را

منکوب و مأیوس کرده است، زیرا شهدا گوهر و ذات پنهان انقلاب اسلامی را به صورت تاریخی و در آینده‌ی تاریخ به ظهور آوردند. این نکته جهت معرفت بخشی به جامعه، نکته‌ی بسیار دقیقی است. زیرا تاریخ می‌تواند محل تجلی انوار الهی باشد و انقلاب اسلامی به کمک شهدا محلی شد تا بشر امروز اگر خواست با خدا مرتبط گردد، سرگردان نباشد. به صورت تاریخی، با خداوند مأنوس شدن، غیر از علم به خداوند در ذهن و فکر است. شما در تشیع بدن مبارک شهدا از آن جهت اشک می‌ریزید که خداوند را در آن حرکت‌ها مشاهده می‌کنید. ممکن است گمان کنید بدن آن شهید یا تابوت او را می‌بینید، در حالی که هزاران سنت زنده و در صحنه، از طریق آن بدن به طرف شما آمده به طوری که آن سنت‌ها در آن شرایط، محل ظهور مشیت الهی گشته و همه در مقابل شما گشوده شده‌اند و شما از طریق تشیع شهداء به آن سنت‌ها و مشیت‌های الهی، در صحنه‌ای از تاریخ خود که محل ظهور اسماء الهی است، منتقل می‌شوید و از این جهت است که ملاحظه می‌کنید در هر صحنه‌ای از صحنه‌های انقلاب اسلامی، خبرهای زیادی هست.

همان‌طور که بزرگ‌ترین و سخت‌ترین عقوبت خدا، محرومیت انسان از مناجات با پروردگارش است، آن‌گاه که لذت مناجات با خودش را از انسان بگیرد؛ محرومیت از درک سنت حضور خدا در یک تاریخ قدسی، از آن سخت‌تر است. درک حضور در سنت تاریخی، آن درکی است که برای اصحاب حضرت سیدالشهدا ♦ پیش آمد و چیزی نیست که نصیب هر کسی بشود. وقتی افراد دروغ گفتند، بی‌عفتی کردند، رعایت محرم و

نامحرم را نکردند، نمی‌توانند حضور در تاریخی قدسی را درک کنند. صحبت حضرت سیدالشهدا ♦ با حضرت سجاد ♦ این بود که چون شکم‌های این قوم پر از حرام است نمی‌توانند سخن حق را درک نمایند.

«شهدا گوهر و ذات پنهان انقلاب اسلامی را به صورتی تاریخی به ظهور آوردند، از آن جهت که معنای انقلاب اسلامی آن است که عالم را بگشاید و برپا کند تا سر آغاز تاریخی شود که بشر امروز به دنبال آن است.» بنده تا آنجا که در توانم بود سعی کردم این جمله را شرح دهم و در عین حال در تبیین آن احساس ناتوانی می‌کنم، امیدم بیشتر به درک خودتان است زیرا نسبت به چنین احساسی بیگانه نیستید، پس چندان دلواپس نیستم که همه‌ی مطالبی را که این جمله متذکر آن است شرح ندادم.

ظهور اسم «واسع»

در مورد واسع بودن خداوند که واژه‌ی بسیار دقیقی است، عرایضی خدمتتان عرض شد و این که انقلاب اسلامی را چگونه می‌توان پاس داریم، از آن جهت که امر قدسی این تاریخ است و این که در ازاء باقی ماندن بر عهدی که با انقلاب اسلامی داشتیم، امر قدسی همچنان گشوده شود، به همان صورتی که برای حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گشوده شد، در حالی که در همان ابتدا بسیاری نمی‌دانستند با انقلاب اسلامی با چنین هویتی روبه‌رو خواهند شد. ملاحظه کردید که رژیم شاه در ۱۷ شهریور سال ۵۷ چه اندازه جوانان را شهید کرد آن هم به جهت برپایی انقلابی قدسی، نتیجه‌اش این شد که گشایش حضرت حق که در

آن حرکت طلب شده بود، به ظهور آمد. بعد از پیروزی انقلاب، باز ما پاس داشت انقلاب از طریق دفاع مقدس را داشتیم و گشایش حضرت حق به صورت خاص، بلکه به صورت آخص را طلب نمودیم و حضرت حق به نور اسم واسع خود به سوی ما آمد. بنده نیایش شهید حسن باقری را با شما در میان می گذارم تا ملاحظه شود ما در این مسیر تا کجاها به خدای واسع رجوع داشته ایم.

در کتاب «ملاقات در فکّه» آمده است: «قرارگاه کربلا علاوه بر چهار تیپ از ارتش، شش تیپ از سپاه، شامل محمد رسول الله، ولی عصر، عاشورا، کربلا، فجر و بدر را تحت امر قرارگاه نصر قرار داد. - قرارگاه نصر همان قرارگاهی است که خود شهید حسن باقری مسئول است - ۲۵ اردیبهشت ۶۱ علی صیاد شیرازی به قرارگاه نصر رفت و از طرف قرارگاه کربلا طرح بستن عقبه دشمن در شلمچه و تکمیل محاصره خرمشهر به آن قرارگاه ابلاغ شد. برخی فرماندهان به دلیل کمبود نیرو نسبت به طرح اعتراض یا تردید داشتند. حسن باقری به فرماندهان امیدواری داد و گفت نگران نباشید خدا کمک مان می کند. راهی پیدا می کنیم. پس از آن چراغها را خاموش کردند و در تاریکی روضه ای امام حسین ♦ و دعای توسل خواندند. حسن ایستاد و بلند بلند گفت: خدایا مردم و امام منتظرند. چه طور جواب شهدا را بدهیم؟ هر کاری بلد بودیم انجام دادیم. هر چه در چنته مان بود رو کردیم. هر چه راهکار بود بررسی کردیم. از ما دیگر بر نمی آید. هیچ کدام ادعایی نداریم. پیروزی دست توست. گفت: خدایا به اراده ای تو از فردا شناسایی می رویم. تا حالا هم به اراده ای تو بوده. شاید در گوشه ای از ذهن مان بود که پیروزی مال ماست، این را

هم امشب دور می‌اندازیم. خدایا به آبروی این همه بسیجی که این جا شهید شدند خودت کمک مان کن. گریه وزاری فضای قرارگاه را عوض کرد. از آن راز و نیازهایی بود که خدا دوست دارد بنده‌اش به او التماس کند. عجیب‌ترین جلسه‌ای بود که تا آن روز در عملیات خرمشهر داشتیم. حرف‌های حسن باقری آن شب روی جمع از جمله فرماندهان ارتش تاثیر زیادی گذاشت و همه گریه کردند.»

حال باز برگردید به این جمله که می‌گوید؛ «برپا نگه داشتن انقلاب اسلامی، پاس داری از امر قدسی در این تاریخ است.» دو نکته در این جمله مدّ نظر است، اولاً: نظر به عهدی که ما داریم و باید انقلاب اسلامی را پاس بداریم. ثانیاً: پاس داشتن انقلاب اسلامی به اعتبار پاس داری از امر قدسی. و اگر این پاس داری به همّت ما محقق شود، گشایش حضرت حق در آن طلب می‌گردد. یعنی تازه در آن صورت امکان آن مناجاتی شکل می‌گیرد که ملاحظه کردید و این است راه فهم رازی که شهدا در افق ما قرار دادند، یعنی راه فهم نیایش با خدای واسع که قوام حضور تاریخی ما در این انقلاب بود. از آن جایی که جریان روشنفکری ما از آن حضور تاریخی غافل بود و هست، به غرب امیدوار است و به این معنا که انقلاب اسلامی شکل داده، به خداوند امید ندارد. ما تا قبل از به میان آمدن انقلاب اسلامی به رهبری آن سالکِ اِلَی اللّٰه، روی خدا حساب نمی‌کردیم. چون در دنیای مدرن معنا نمی‌دهد روی خدا حساب کنیم. نماز می‌خوانیم اما نه به آن معنا که روی خدا حساب کنیم، تا در آن «یافتی» که نصیب ما شده پایدار بمانیم. ممکن است بگویید که در نمازمان می‌گوییم خدایا به فرزندانمان کمک کن سعادت‌مند شوند. هیچ کدام از این دعاها بی‌نتیجه

نیست اما اسم این دعاها «پاس داشت» از یک امر قدسی نیست. پاس داشت از خانه‌مان است که خراب نشود و یا مریض نشویم. این‌ها هیچ کدامش بد نیست اما این‌ها آن نیایشی نیست که با آن، خدای انقلاب اسلامی به تاریخ برگشت و نوعی ارج نهادن به درخشش آن خدا محسوب شود و شرایط عبور از نیست‌انگاری در آن فراهم گردد. این جمله را که می‌گوید؛ «خدا با انقلاب اسلامی درخشید» کم نینید. به نظر شما انقلاب اسلامی نیاز دارد تا ما برای اثبات حقانیت‌اش دلیل بیاوریم یا عالم پُر است از این نکته که خداوند از طریق انقلاب اسلامی درخشید و بشریت را امیدی تازه داد در آن حدّ که در تشییع بدن مبارک شهداء نیز آن درخشش احساس می‌شود؟ زیرا شهداء گوهر و ذات پنهان انقلاب اسلامی را به صورتی تاریخی به ظهور آوردند، از آن جهت که معنای انقلاب اسلامی آن است که عالمی را در مقابل بشر بگشاید و همه‌ی حرف بنده همین است. زیرا بشر امروز خود را در تنگنای محاسبات ریاضی احساس می‌کند و به دنبال راهی برای خروج از آن است. تا دیروز می‌خواست با محاسبات ریاضی همه امور خود را مدیریت کند. با این که نباید از محاسبات ریاضی در جای خود غفلت کرد ولی همه چیزها در روش ریاضی به ظهور نمی‌آید. حقیقت بالاتر از آن است که در کمیت‌های مدّ نظر محاسبات ریاضی خود را بنمایاند و انقلاب اسلامی آمده است تا عالمی را بگشاید که در آن عالم، حضرت حق با سعه‌ی رحمتش به سراغ بشر می‌آید و از این جهت به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» انقلاب اسلامی پیچ تاریخی است. پیچ تاریخی یعنی در اثر آن پیچ، تاریخ در مسیر دیگری غیر از مسیری که

فرهنگ مدرنیته در مقابل بشر قرار داد، حرکت می کند و حقیقت در چهره‌ای که بشر می تواند در آن مأوا گزیند به ظهور می رسد، هر چند هنوز مشکلات زیادی روبه روی خود داریم و آن قدر رسوبات تفکر دنیای مدرن همه ی ابعاد زندگی ما را با فرهنگ خود معنا کرده است که هرگز نباید انتظار داشت به این زودی ها مسئله حل شود. توصیه ی دوستانه ی بنده به رفقا آن است که سعی بفرمائید تا آنجا که ممکن است جایی غیر از عالم مدرنیته برای خودتان فکر کنید. بنده دائماً این تذکر را به خود می دهم که:

مقام اصلی ما گوشه ی خرابات است خدش خیر دهد آن که این عمارت کرد

حافظ کار خوبی کرده است که این تذکر را به ما داده است. بنده معتقدم هنوز که هنوز است حافظ دارد تاریخ ما را تغذیه می کند. در غزل ۵۵ و ۵۶ جای خاصی را، بیرون از این عالم جلوی پای ما می گذارد. در غزل ۵۵ من آسمانی یا وجه یمینی ما را به ما نشان می دهد. آیین وجه

۶- مطلع غزل شماره ی ۵۵

دل سرافرده ی محبت اوست دیده آینه دارِ طلعت اوست

جناب حافظ در نظر به وجه متعالی «ما به إزاء انسانی خود» و در رابطه با انسی که می خواهد با او داشته باشد، به وصف او می پردازد، و او را چنین وصف می کند که: آن خود آسمانی در عین داشتن ملاحه، طوری است که شیرینی عالم با اوست. با چشمانی می گونه و شراب آسا که بیننده ی خود را مست جلالش می کند. دارای لبانی خندان همراه با دلی خرم. و این صورت متعالی «ما به إزاء انسانی ما است» که می توان در عشق به او خود را بیابیم و عشق را در خود معنا کنیم.

مطلع غزل شماره ی ۵۶

یمینی را ما باید با انقلاب اسلامی به تاریخ برگردانیم و آن انقلاب را راه قوام خود قرار دهیم، راهی که در متن بعدی از آن سخن خواهیم گفت:

انقلاب اسلامی و گشودن معنای امور

۱۹- «انقلاب اسلامی راه قومی است که نه می‌خواهد به گذشته برگردد و نه ادامه‌ی فرهنگ مدرنیته را صلاح خود می‌داند. انقلاب اسلامی عالمی است مخصوص به خود که همه چیز در آن معنایی درست پیدا می‌کند، زیرا می‌تواند اهداف اصیل انسانی را روشن نماید، تا انسان‌ها تصمیمات اصلی تاریخی خود را به عهده بگیرند، یعنی در آینده انقلاب اسلامی است که واقعیات این عالم - به عنوان واقعیات تاریخی - معنی اصلی خود را می‌گشاید. آری! انقلاب اسلامی مقام گشودگی است و گرنه هر اتفاقی به خودی خود ظهور و گشودگی ندارد و تنها یک اتفاق خواهد بود، حال چه در سوریه واقع شود و چه در یمن. انقلاب اسلامی است که به این اتفاقات نسبت به ما قرب خاص می‌دهد. در عالم انقلاب اسلامی همه چیز معنای دیگری غیر از آن‌چه در عالم غربی داشتند، پیدا می‌کنند، اولویت‌ها به هم

دل سرآپرده‌ی محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست

جناب حافظ در مسیر عشق به محبوب ازلی و یا وجه آسمانی خودش اظهار می‌دارد که دلش مملو از محبت اوست، بدون آن‌که محبت دیگری در آن دل باشد و دیده‌ی او هم در چنین حالتی، آینه‌دار طلعت او خواهد بود یعنی چشم‌اش آینه‌ای است که طلعت محبوب‌اش را نشان می‌دهد، زیرا بین «چشم» و «دل» ارتباط هست و لذا در آن حال چشم انسان غرق ملاحظه‌ی محبوب خواهد شد.

می خورد و خدا برای تحقق تاریخی جدید فیض خاص خود را جاری

می نماید.»

حرف بنده این است که متوجه باشیم انقلاب اسلامی راه قوم ما است، قومی که نه می خواهد به گذشته برگردد و نه ادامه ی فرهنگ مدرنیته را صلاح خود می داند. البته هیچ گاه نمی خواهیم به گذشته ی خود پشت کنیم. همان طور که ملاحظه کرده اید باید فکر کنیم چگونه می توانیم جناب حافظ را در این تاریخ از آن خودمان کنیم. چون حافظ به عنوان روح فراتاریخی فرهنگ ما می تواند برای امروز ما حرف داشته باشد ولی با این همه شما هرگز نمی توانید وقتی در تاریخی قرار گرفتید به گذشته برگردید. تجربه تاریخی و استقرار در آن امر مهمی است ولی این طور نیست که با حضور در تاریخی که برایمان پیش آمده، بخواهیم آن چه را که در دنیای مدرن تجربه شده است نادیده بگیریم. مهم آن است که بتوانیم آنچه در اطراف ما می گذرد را از آن خود کنیم و بر این مبنا عرض می شود: «انقلاب اسلامی عالمی است مخصوص به خود که همه چیز در آن معنای درستی پیدا می کند». به همان معنایی که عرض شد می گوئیم هر چیزی استواری خود را در انقلاب اسلامی پیدا می کند. زیرا این انقلاب اسلامی است که می تواند اهداف اصیل انسانی را روشن نماید تا انسان تصمیمات اصلی تاریخی خود را به عهده بگیرد. ما چون در حال حاضر در شرایطی هستیم که آن شرایط برای ما چندان مهم نیست نمی توانیم مسئولیت تصمیمات را به عهده بگیریم و تا آخر جهت به فعلیت رساندن آنها صبر پیشه کنیم. اگر به شما بگویند بالاخره تصمیم جدی بگیرید که پرتقال می خواهید یا سیب، جواب می دهید تصمیم جدی نیاز

ندارد، چون موضوع مهمی در میان نیست ولی اگر موضوع مهمی در میان باشد مثل تحقق انقلاب اسلامی، با جدیت تمام مسئولیت تاریخی خود را به عهده می گیرید زیرا در این تصمیم، اهداف انسانی شما دنبال می شود. این جدیت را انقلاب اسلامی جلوی شما می گذارد. درک مسئولیت و احساس مسئولیت در امور، در صورتی ممکن است که آنچه در مقابل ما است سرنوشت ساز باشد. کتاب «امام خمینی «ضوان الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» متذکر به عهده گرفتن امری می شود که بالاتر از آن اموری است که فرهنگ مدرن در مقابل ما می گذارد که اگر مردم آن را بشناسند با جدیت تمام آن امور را دنبال می کنند. زیرا در آینده انقلاب اسلامی است که واقعیت این عالم - به عنوان واقعیت تاریخی - معنی اصلی خود را می گشاید. به نظر بنده بهترین خدمتی که انقلاب اسلامی به بشر امروز کرد، نشان دادن جایگاه آمریکا بود. روشن شدن جایگاه آمریکا فقط مربوط به مردم ما نیست، همه ی مردم جهان متوجه شدند آمریکا یعنی چه و این که دیگر نمی تواند آینده ی خود را به آینده ی آمریکا گره بزنند. مقام معظم رهبری «حفظه الله» فرمودند گاهی ما در زمان ریاست جمهوری با مسئولین دنیا ارتباط داشتیم همه می گفتند آنچه شما در مورد آمریکا می گوید حرف ما است. این نحوه نشان دادن معنی اصلی واقعیات عالم، با انقلاب اسلامی پیش آمد نه این که فکر کنید ۵۰ یا ۶۰ سال پیش مردم و سران دنیا نسبت به واقعیات عالم این نحوه تفکر می کردند که حالا فکر می کنند.

وقتی رخداد تاریخی پیش می‌آید معنای هر چیزی روشن می‌شود. امروزه شما با این اختلاس‌ها که روبه‌رو می‌شوید به‌خوبی از خود حساسیت نشان می‌دهید، مگر در زمان شاه چندین برابر آن انجام نمی‌شد؟ ولی اسم آن را دزدی و اختلاس نمی‌گذاشتند. با انقلاب اسلامی است که معنای حقیقی این امور به میان آمده و همین موجب امیدواری به آینده است. این ماشین‌هایی که به صورت قاچاق و با قیمت‌های میلیاردی از خارج وارد کردند، به جهت حضور انقلاب اسلامی است که جایشان مشخص شد و عنوان قاچاق به آن‌ها دادند و گرنه در دنیا بسیار بدتر از آن انجام می‌شود ولی معنای حقیقی آن گم می‌شود. معلوم است اگر انحرافات به عنوان انحراف مشخص شود و رسوایی آن معلوم گردد ادامه‌ی آن مشکل خواهد شد و عملاً بازگشت به مسیر اصلی شکل می‌گیرد، هرچند این کار زمان‌بر باشد و این یعنی در آینده‌ی انقلاب اسلامی امور، معنای حقیقی خود را پیدا می‌کند و اختلاس و خیانت، اختلاس و خیانت به حساب می‌آید و نه زرنگی. به این لحاظ می‌گوییم انقلاب اسلامی مقام گشودگی امور است و گرنه هر اتفاقی به خودی خود ظهور و گشودگی ندارد و تنها یک اتفاق به حساب می‌آید، حال آن گشودگی چه در سوریه واقع شود و چه در یمن، این انقلاب اسلامی است که به این اتفاقات معنای درستی می‌دهد و آن حرکات نسبت به ما قرب خاصی پیدا می‌کنند. آنچه در یمن و سوریه اتفاق می‌افتد برای همه یک معنا ندارد و این امر مهمی است که با تعلق ما به انقلاب اسلامی برای ما پیش می‌آید.

این است افق ما

شما ملاحظه کردید در جریان حمله ی انگلستان به سوریه با همراهی آمریکا و فرانسه، رئیس حزب کارگر انگلستان که سعی دارد کم تر در مسیر نظام استکباری قدم بگذارد، دقیقاً حرف هایی را زد که شما به آن معتقدید، یعنی انقلاب اسلامی است که این اتفاقات را طوری معنا می کند که نسبت به ما قرب خاصی دارد و مشخص می کند ما در کجا هستیم و با چه کسی و با چه جریانی باید نزدیک باشیم و با چه جریانی باید دور باشیم، تا آینده از آن ما باشد. زیرا با توجه به این امر، انقلاب اسلامی به آینده ای نظر نمی کند که آن آینده در جهان مدرن طی شده باشد و ما همچنان بی انتخاب باشیم بلکه با نظر به وضعیتی غیر از وضعیت توسعه یافتگی، آینده ی دیگری را در نظر می آوریم و انتخاب های اصیل خود را برای تحقق آن آینده شکل می دهیم، زیرا مسیر تجدد با برده تر شدن برده و خواجه تر شدن خواجه، سخت تنگ شده است. انقلاب اسلامی به چیز دیگری اشاره دارد که آن توسعه یافتگی نیست، بلکه جامعه ای است که روح دینی، یعنی اعتماد به توحید و عالم غیب و معاد بر آن حاکم است و مردمانش از سودای مصرف آخرین تکنولوژی های ساخته ی جهان توسعه یافته آزاداند و با همدلی و هماهنگی برای معاش توأم با اخلاق می کوشند. این است افقی که انقلاب اسلامی پیش روی ماگشوده است و عرض بنده آن است، متوجه باشیم ملتی که آینده ی خود را همان چیزی می داند که غرب برای خود آینده می داند، هرگز همت نمی کند کاری برای خود انجام دهد و عملاً ملت بی آینده خواهد بود، به

همان معنایی که برده، برده‌تر و خواجه، خواجه‌تر خواهد شد. آن آینده عملاً طی شده است بدون آن که به چیزی رسیده باشیم و بدانیم آینده‌ی غربی‌ها آینده‌ی خودشان است و نه آینده‌ی ما. در دوران دفاع مقدس چیزهایی به کمک جهاد سازندگی ساختیم که اصلاً دولت عراق فکرش را هم نمی‌کرد، برای این که آینده، آینده‌ی خودمان بود نه آینده‌ای که گذشته‌ی غرب است و ما همچنان بی‌آینده باشیم، بلکه وضعیتی غیر از وضعیت توسعه‌یافتگی مدّ نظرمان بود و نه این که می‌خواستیم از توسعه‌نیافتگی به توسعه‌یافتگی برسیم و انتخاب‌های اصیل خود را برای تحقق آن شکل دهیم، زیرا می‌دانیم مسیر تجدّد با برده‌ترشدن برده و خواجه‌ترشدن خواجه، همواره برای آینده ما تنگ است، زیرا ما به چیز دیگری نظر داریم.

دنیای مدرن بشریت را در مسیری قرار داده که هرچه جلوتر رفته، برده‌ها برده‌تر و خواجه‌ها خواجه‌تر شده‌اند. پس هیچ وقت شما در این مسیر نمی‌خواهید به توسعه‌یافتگی که غرب رسیده است برسید. زیرا تاریخ ما تاریخ دیگری است و زندگی برای ما معنای دیگری دارد، هر الهامی هم که به قلب حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» شده است اشاره به نوع دیگری از حضور در این تاریخ دارد که آن توسعه‌یافتگی نیست، بلکه جامعه‌ای است که روح دینی یعنی اعتماد به وسعت رحمت الهی و عالم غیب و معاد بر آن حاکم است و عملاً مردمانش از سودای مصرف‌آخرین تکنولوژی‌های ساخته جهان توسعه یافته، آزادند و با همدلی و هماهنگی برای معاشِ توأم با اخلاق می‌کوشند. این است افقی که انقلاب اسلامی

پیش روی ما گذاشته است و شیطان هم که «خواست با ما بد کند احسان نمود»، با تحریک سردمداران آمریکا تحریم را در مقابل ما قرار دادند، غافل از این که اگر آن مشکلاتی را که برای کشور ما پیش آورده اند بر سر هر کشوری می آوردند آن کشور سقوط می کرد، ولی برای ما نوعی گشودگی را به همراه دارد. به اجبار هم که شده ما را در مسیری قرار می دهند که مسیر ورود به جهان توسعه یافته نباشد. خداوند با الهام ربوبی اش و شیطان به عنوان کارگزار اراده ی خدا با عناد شیطانی اش ما را به طرف راهی می فرستند که در آن راه رحمت الهی مقابل مان گشوده می شود. این اتفاقات که شما می بینید برای ما به وجود آمده و به گمان خودشان ارزش پول ملی ما نسبت به قیمت دلار کاهش یافته، نتیجه اش این می شود تا به صورت تکوینی بند ناف مان از دلار بریده شود و ما جهان دیگری را در مقابل بشر امروز بکشاییم. یک بار برای رفقا در رابطه با حرکت های تکوینی عالم، این مثال را زدم که چگونه مورچه ها به سوی لانه ی خود می روند؛ مسلماً سرشان را زیر نمی اندازند و مستقیم به لانه شان بروند، کمی از این طرف می روند و کمی از آن طرف، نمی دانم چرا این کار را می کنند. چون اگر جای لانه شان را نمی دانستند چرا بالاخره به لانه شان می رسند و اگر هم جای آن را می دانند و می دانند کجا بروند، چرا این طرف آن طرف می روند؟ این چیز عجیبی است در این عالم. مورچه ها به ما نشان می دهند این پوسته گندمی که به دهان گرفته اند و می خواهند برای زمستان ذخیره کنند را انتخاب کرده اند ولی مستقیم به سوی لانه نمی رود، گویا این هم یک قاعده ای است در این عالم برای بعضی از

وقایعی که باید اتفاق بیفتند که گاهی امید به مسیری ببندیم و بعد به تجربه متوجه شویم از آن مسیر، بوی مقصد به مشام نمی‌رسد و متوجه مسیر دیگری می‌شویم و از دلار آمریکا به یورو اروپا دل می‌بندیم ولی تکویناً نظام عالم برخلاف اراده‌ی جزئی ما، ما را با بن‌بست دیگری روبه‌رو می‌کند تا بالاخره خداوند ما را در مسیری قرار دهد که تقدیر این ملت بود. گویا خداوند این طور در صحنه حاضر می‌شود تا بالاخره ما را به سوی مأمنی که از آن ما است بفرستد، یعنی به سوی افقی که انقلاب اسلامی پیش روی ما گذاشته است، تا انتخاب های اصیل خود را در راستای نظر به رحمت و اسعه الهی شکل دهیم که آن افق توأم با اخلاق و دلسوزی نسبت به هم باشد و ما فعلاً هنوز در مسیر خود، بن‌بست‌ها را تجربه می‌کنیم و بحمدالله متوجه هستیم هیچ‌کدام از این مسیرها، بوی مقصد را نمی‌دهند.

سؤال: برای طی این مسیر سلوک خاصی لازم است؟

جواب: حتماً این طور است، به خصوص که باید «وجودی» فکر کنیم تا حقیقت به سوی ما رخ بنماید و آن ادب خاصی که در تفکر نیاز داریم به جامعه‌ی ما برگردد. شما حتماً تجربه کرده‌اید که اگر قرآن را با تدبّر بخوانید، دروغ نمی‌گوئید؛ نه به جهت آن که قرآن می‌گوید دروغ نگوئید، بلکه اساساً در فضایی نسبت به حقیقت قرار می‌گیرید که در آن ساحت و فضا، دروغ گفتن جایی ندارد، حتی اگر با کسی قهر هستید چنانچه در آن فضا که قرآن در مقابل شما می‌گشاید قرار گیرید، با او آشتی می‌کنید. فکر می‌کنم حتی در همین جلسه هم اگر بیرون رفتید و با یک نفر آشنا که

قبلاً نسبت به او بی تفاوت بودید، روبه‌رو شدید، با دیدنش به او سلام می‌کنید. در نگاه وجودی به انقلاب اسلامی سلوکی در میان می‌آید که بسیار دقیق و جدی است. توجه به تفاوت اساسی رابطه‌ی انسان با «وجود» و با «ماهیت»، مبنای اصلی این سلوک است. رابطه انسان با ماهیات یعنی رابطه با کثرات، ولی رابطه انسان با «وجود» یعنی رابطه با باقی‌ترین و اصیل‌ترین چیزی که در عالم هست و این‌جا است که بابِ تفکرِ حقیقی شروع می‌شود و جامعه متفکر می‌گردد. امید داشته باشید با رجوع به انقلاب اسلامی یعنی با رجوع به حقیقت دوران، ملت ما به تفکر واقعی و حقیقی برگردد.

این که عرض شد تشیع‌کنندگان شهدا، متفکران تاریخ‌اند به این اعتبار است که با انقلاب اسلامی آن نوع تفکر که نظر به «وجود» است، محقق می‌شود. درست است که با وجود بقایای عهدی که با فرهنگ مدرنیته داریم این تفکر به حاشیه رفته است، ولی هرگز دفن نمی‌گردد بلکه هرچه بیشتر به ظهور خود ادامه می‌دهد. زیرا با نگاه وجودی به حقیقت این دوران، گشودگی لازم در مقابل ما رخ می‌نمایند. ما در صدر اسلام چیزی به نام علم اخلاق نداشتیم ولی با ارتباط وجودی که با حضور تاریخی اسلام پیدا می‌کردیم به خوبی از ضعف‌هایی که مانع آن حضور بود عبور نمودیم. در راستای ارتباط با قرآن و تذکراتی که قرآن نسبت به حضور تاریخی اسلام در مقابل انسان قرار می‌داد، خود به خود انسان در ساحت وارستگی و رعایت اخلاق قرار می‌گرفت و از این جهت ملاحظه می‌کنید مؤمنین صدر اسلام انسان‌های فوق‌العاده‌ای بودند در آن حدّ که عملاً در

۱۸۶..... گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی

کنار رسول خدا ﷺ مؤسسِ یک نظام الهی گشتند. «نگاهِ وجودی» به عطای بزرگ الهی در این تاریخ نکته‌ی مهمی است که باید باز هم نسبت به آن صحبت کنیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ی ششم
انقلاب اسلامی، عالمی
برافراشته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رابطه ی یقین با حیرت

سؤال: شما در سخنان تان از یک طرف از یقین سخن می گوید و از طرف دیگر از تحیر حرف می زنید و نسبتی بین این دو برقرار می کنید. متأسفانه ما نمی توانیم بین این دو، نسبت درستی برقرار کنیم. انسان از طرفی یقین دارد راهی که در رابطه با انقلاب اسلامی می رود درست است و حتی می توان گفت چیزی که از درون خود نسبت به انقلاب می شنود، انسان را نسبت به فهم خود مطمئن می کند، ولی از طرف دیگر عظمت آن چه شما در مورد انقلاب اسلامی مطرح می کنید طوری ما را به تحیر و ا می دارد که فکر می کنیم گویا هیچ چیزی از آن نمی دانیم. نسبت این تحیر و آن یقین چگونه است؟

جواب: مختصر عرایضی در رابطه با این سؤال مطرح می کنم و إن شاء الله در دل بحث، همین موضوع بیشتر خود را نشان می دهد. ابتدا باید مشخص شود یقینی که دین به آن اشاره دارد، به چه معنا است و چه احوالی باید بر ما جاری شود تا آن یقین برای ما محقق گردد؟ یقین استدلالی همان «علمُ الیقین» است، این یقین کجا و «حقُ الیقین» کجا؟! در مورد «علمُ الیقین» به عنوان مثال می گویند: یک وقت شما از دور به جهت

دودی که از دور می بینید، از وجود آتش آگاه می شوید، این «علمُ الیقین» است به وجود آتش. ولی یک وقت دارید آتش را نگاه می کنید، این «عینُ الیقین» می شود. اما یک وقت در آتش هستید و اصلاً هیچ چیز غیر از آن که طعمه ی آتش باشید، نیستید؛ این «حقُ الیقین» می شود. ما معتقدیم آن یقینی که دین متذکر آن است همین «حقُ الیقین» است. در «علمُ الیقین» و «عینُ الیقین» دوگانگی بین فاعل شناسا و آنچه مورد شناسایی است، وجود دارد، به زبان امروز هنوز انسان «سوبژه» است؛ یعنی خدایی در بیرون وجود دارد و ما او را قبول داریم و از رحمت او برخورداریم. در عین الیقین در محضر حق هستیم، ولی در حق الیقین اصلاً «ما» هیچ چیز نیستیم که در یک طرف، «ما» باشیم و در طرف دیگر، حضرت حق؛ بلکه این حضرت حق است که تمام وجود ما را در برگرفته و آن احوالی که بر ما می گذرد احساس چنین حضوری است از حضرت حق نسبت به خودمان. مولوی در این رابطه داستان زیبایی می گوید که متذکر همین امر است، می گوید: شیر و گرگ و روباهی به صحرا رفتند و گاو کوهی و بُز و خرگوشی چاق را شکار کردند. شیر از گرگ خواست آن چه را شکار شده است، تقسیم کند. گرگ گفت: گاو از آن شیر و بُز از آن من و خرگوش هم از آن روباه. شیر غضبناک شد از این که گرگ در محضر شیر برای خودش هم حساب باز کرده و ادب نگه نداشته است. لذا شیر گفت:

گفت پیش آ، کس خری چون تو ندیدد پیشش آمد، پنجه زد گرگ را درید

چون حقیقت این است که جز خدا در عالم نیست. حال چطور باید خودمان را بیاییم که احساس کنیم جز خدا در عالم نیست و چنین احساسی بر ما جاری شود؟ معلوم است که کار می‌برد. امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» فرمودند: «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی نه رزمندگان آن را آزاد کردند و نه من خمینی؛ بلکه حضوری از حضرت حق در عالم جاری شد و آن شد که شد. ما اگر در نسبت با حقیقت، خود را در چنین حالتی احساس کردیم، در عین آن که به یک معنا در یقین به معنای دینی آن قرار می‌گیریم، در حیرت هستیم. ولی اگر نتوانستیم چنین نسبتی را بیاییم، تنها در باور دینی خود این را پذیرفته‌ایم که خداوند هست و همه کاره‌ی عالم هم تنها اوست.

نگاه فلسفه در رابطه با خدا همین اندازه است که عرض شد، ولی عرفان، نظر به «حق‌الیقین» دارد و تازه وقتی در عرفان رسیدید به این که دوگانگی بین ما و خدا نیست، فقط اوست که اوست، حیرت به میان می‌آید، چون عموماً ما همیشه در نسبت خودمان یک چیز را می‌فهمیم و وقتی ما در میان نباشیم اصلاً فهم نمی‌ماند، بلکه حیرت در میان خواهد بود. به گفته‌ی مولوی:

حیرت اندر حیرت آمد این قصص بیهشی خاصگان اندر آخص

بهترین جایی که برای روشن شدن این امر سراغ داریم، منزل نود تا صد «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری است. هر چه هم بنده از آن احوالات بگویم چون با زبان مفهومی گفته می‌شود مطلب در حجاب می‌رود. مثلاً خواجه در منزل «توحید» که مربوط به این موضوع است

می گوید: انسان به خدا قوّت پیدا می کند، نه این که خدا به انسان قوت می دهد، به خدا می بیند و به خدا خود را می فهمد، نه این که خدا را می فهمد، یعنی غرق حضور خدا است. که بحث آن در حدیث مشهور «قرب نوافل» مطرح است.

ما معتقدیم در نسبت با حقیقت باید به جایی رسید که نام آن تحیر است؛ اتفاقاً بی جا هم این نام را برای آن مقام به کار نمی برند، زیرا «تحیر» در لغت به معنای گمراهی است، ولی آن جا گمراهی به معنای این است که هیچ چیزِ دیگر نیست که بخواهد به آن علم پیدا کند. گمراهی در مقابل راه است، یعنی یک راهی هست و حالا آن راه گم گشته است. وقتی انسان را تجلّی مطلقِ حضرتِ حق فرا بگیرد دیگر راه نیست، راه همیشه نسبتِ ما است با چیزی دیگر. در آن جا چیزی نیست که نسبتی با آن برقرار بشود.

در ادامه ی بحث جمله ای داریم که می گوید: «ما به انقلاب اسلامی تعلّق داریم نه این که انقلاب به ما تعلّق داشته باشد». این یعنی همان «مُعَلَّقَةٌ بِعِزِّ قُدْسِکَ» که در مناجات شعبانیه می خوانید. می گویند اولاً: طوری باشیم که حُجُبِ نورانی برود، «حَتّٰی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ» حجب نورانی یعنی همین فکر و اندیشه و عقل و تفکر. می گویند همه ی این ها برود تا من معلق بشوم به مقام عزّ قدس تو «بِعِزِّ قُدْسِکَ»، یعنی من به جایی برسم که هیچ چیز نباشد که به آن بند بشوم، نه به خودم و نه به هیچ چیز دیگر. جایی که فقط او در صحنه است، او یعنی همانی که لازمان و لامکان است. حالا «عزّ قدس» چه مقامی است، جای بحث دارد. «عزّت»

مقامی است که هیچ جایگاهی برای غیر نمی‌گذارد. در جایگاه قدس یعنی جایگاهی که آن‌قدر زلال و پاک است که اشاره هم نمی‌شود به آن کرد، چنین شرایطی است. اگر کسی بخواهد حقیقتِ دوران خود را بیابد باید عهدش با آن حقیقت چنین عهدی باشد و ما به آن تعلق داشته باشیم و نه آن به ما. ممکن است بفرمایید این موضوعات و مقامات با چنین درجاتی چه ربطی به ما دارد؟ بنده معتقدم این مقامات را همه دارند ولی توجه به آن ندارند. در کتاب «منازل السائرین» مثلاً وقتی بحث منزلی به نام «یقظه» می‌شود، خواجه سه مقام را مطرح می‌کند و می‌گوید این مقام برای عوام است و آن مقام برای خواص است و مقام بعدی برای اخصّ خواص است. تفاوت فقط در رویکردها است و گرنه آن مقامات همه را در بر گرفته است، ولی اشتغالات دنیایی مانع می‌شود تا انسان‌ها آن مقامات را درک کنند. سلوک إلى الله یعنی:

آن‌که عمری در پی او می‌دویدم کوبه‌کو ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه‌رو
مگر بهترین نحوه‌ی علم به بودِ خداوند «وحدت شخصی وجود»
نیست؟ در «وحدت وجود» فقط یک رویکرد هست و آن این که «خود را
نبین که رستی». البته این مسئله بیش از آن که علمی باشد، سلوکی است.

حضورِ فراسوی مرگ

بنده معتقدم اگر ما در این زمانه، یعنی در تاریخ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که تاریخ نظر به حق است با مبنای وحدت شخصی وجود، حضور تاریخی نداشته باشیم، ریزش‌های زیادی خواهیم داشت و نمی‌توانیم این تقابلِ بین خود و استکبار را ادامه دهیم. إن شاء الله در باره‌ی

این ادعا صحبت می کنیم. همه چیز گواه آن است که ما در رابطه با حضور تاریخی انقلاب اسلامی است که می توانیم خیلی خوب پیش برویم زیرا این انقلاب آینده ای را جلوی ما گذاشته است که همین الآن هم فراسوی مرگ قرار داریم. مگر جنس انقلاب اسلامی جز این است؟ آیا در شهداء عطش شهید شدن بود یا اضطراب شهید شدن؟ یک وقت است آدم در یک درگیری گیر می افتد و می گوید چاره ای نیست، شهید هم شدیم طوری نیست. در کربلا عطش شهید شدن بود. متأسفانه ما کربلا را درست شناختیم. اسنادی هست که در صد زیادی از اصحاب اباعبدالله ♦ در کربلا رسیده بودند به این که فراسوی مرگ باید فکر کنند.

ارزش تبیین حقیقت

بحثی که در متن شماره ی ۲۰ پیش می آید این است که اگر در دستگاه دینی بخواهیم ببینیم چه چیزی حق است و چه چیزی باطل، باید چه کار کنیم؟ آیا اگر صد دلیل آوردیم که این مطلب حق است، مسئله تمام می شود؟ یا این که آن صد دلیل ثابت می کند آن حرف و آن سخن، سخن صحیحی است؛ ولی آن سخن چه نسبتی با حقیقت دارد؟ اگر با صد دلیل وجود خدا و معاد و ملائکه را اثبات کردید، حرف صحیحی گفته اید، ولی این به معنی رسیدن و درک حقیقت نیست.

آیا حقیقت با استدلال به دست می آید و یا باید حجاب های ظهور حقیقت را برطرف نمود، تا رُخ بنمایاند؟ قرآن چه بسیار به جای احتجاج برای امری، آن امر را تبیین می کند؛ زیرا «تبیین به خودی خود، احتجاج است»، این جمله را برای خودتان نگه دارید. یعنی اگر کسی بگوید به این

دلیل معاد هست، حرف صحیحی زده است ولی ما را با حقیقت آشنا نکرده، به همین جهت قرآن، بیشتر معاد را تبیین می‌کند. مثلاً در سوره‌ی واقعه که بیشتر نظر به معاد دارد به زیباترین شکل، معاد تبیین می‌شود تا حقیقتی را در مقابل ما قرار دهد. این تبیین است که توانسته احوالاتی بر مسلمانان جاری کند تا به حقیقتِ معاد برسند، نه به اطلاع و علم نسبت به معاد، به همین جهت باید برای ظهور حقیقت به ارزشِ تبیین فکر کرد. به این معنا می‌خواهم عرض کنم دین می‌آید و ما را به عالمِ خودش دعوت می‌کند؛ نه این که بگوید بدان که این موضوعات هست. نتیجه‌اش این می‌شود که حضرت محمد ص می‌فرماید: «الآن قِیامَتی قائم» و قیامت خود را در منظر خود قائم می‌یابند و این فقط برای حضرت محمد ص نیست، الآن قیامت برای همه قائم است ولی اکثراً متوجه آن نیستند، زیرا در عالمی که باید ورود کنند ورود نمی‌کنند. کسی که از دین، عالمِ قیامتی گرفت او نجات یافته است، ولی اگر کسی فقط به وعده‌ی ورود به بهشت و دوری از جهنم متوقف شد، با حقیقتِ معاد روبه‌رو نشده است هرچند از جهنم دور و به بهشت وارد شود. با این همه با معاد زندگی نمی‌کند و در یقینی که باید نسبت به معاد برسد، نمی‌رسد، یقینی که او را فرا بگیرد.

عالم داشتن یعنی نمی‌توان غیر از آن چه ما را فراگرفته، خود را در جایی دیگر احساس کنیم، دائماً در آن عالم به سر می‌بریم. حدود ده سال پیش بین دو نفر از بزرگان بحثنی پیش آمد، یکی می‌گفت چرا مردم حواس‌شان نیست و به معاصی آلوده شده‌اند. چرا نباید آن‌ها را تعلیم داد؟

آن دیگری جواب داد: شاید متوجهی بدی معاصی باشند ولی عالم‌شان عوض شده است و باید انسان‌ها را به عالمی وارد کرد که جایگاه دستورات دین را در خود احساس کنند. با این مقدمه متن را می‌خوانم
 إن شاء الله بحث روشن می‌شود.

آینده‌ای که اکنون هست

۲۰- «انقلاب اسلامی، برافراشتن یک عالم است که با مبارزات و زندان رفتن‌ها و تبعید شدن‌های معترضان به حاکمیت غرب زده‌ی نظام شاهنشاهی، در افق تاریخی مردم ایران قرار گرفت، تا مردم بتوانند با فهم درست آن، آن افق تاریخی را از آن خود کنند و از گشودگی آن بهره‌گیرند، مشروط بر آن که موانع چنین حضوری را بشناسند و مرعوب آن موانع نگردند تا از آن حضور تاریخی بس متعالی و آن گشودگی نجات‌دهنده، بی‌بهره نشوند و از این جهت، انقلاب اسلامی محل نزاع دو امر است؛ امری که موانع حضور ما در حواله تاریخی مان است و اراده‌ای که متوجه تقدیری شده که خداوند برای بشر این دوران مقدر کرده است. در همین نزاع است که حقیقت انقلاب اسلامی روز به روز درخشان‌تر می‌شود».

به این فکر کنید که چرا باید گفت: «انقلاب اسلامی، برافراشتن یک عالم است». شما به خودتان رجوع کنید و ببینید آیا زبان بنده که زبان پدیدارشناسانه است می‌تواند با چنین خصوصیتی به انقلاب اشاره کند؟ زبان پدیدارشناسی، زبانی است که سعی می‌کند مجال دهد تا خود پدیده، خود را بنمایاند. به همین معنا بنده تلاش می‌کنم موضوع را طوری تبیین کنم تا آن‌چه از حضور آن پیش می‌آید، دیده شود. زیرا همان‌طور که

عرض شد و بنده معتقدم «تبیین، خود حجت است»، اگر پدیده، اعم از پدیده‌ی تاریخی و غیر تاریخی، درست تبیین شود، همان تبیین، حجت خواهد بود برای واقع‌بودن آن پدیده. با این توصیف عرض بنده آن است که بیایید مطلب را درست ببینید و خودتان قضاوت کنید که آیا انقلاب اسلامی عامل برافراشتن یک عالم خواهد بود و بزرگان و مبارزان ما در افق کارشان، عالم انقلاب اسلامی بود که به راحتی زندان رفتن و شکنجه دیدن را تحمل می‌کردند، یا تنها حرکت آن‌ها یک حرکت سیاسی بود مثل سایر حرکات سیاسی صدساله‌ی اخیر؟ شما جوانان این تجربه را ندارید که در آن زمان خجالت بکشید اگر در مسیر مبارزه با شاه سر و کارتان به ساواک نیفتد و در آن زندان‌ها و شکنجه‌ها به عالم انقلاب اسلامی فکر نکنید. رفقای ما که در جمع مبارزات مذهبی بودند، عالمی به نام انقلاب اسلامی را جلوی‌شان می‌دیدند و به خوبی به این مطلب رسیده بودند که برای محقق شدن آن عالم، یعنی عالم انقلاب اسلامی، حتماً باید زحمت کشید و شکنجه دید و مبارزه کرد، به همان صورتی که شما در جبهه‌های دفاع مقدس نحوه‌ی دیگرش را ملاحظه کردید.

این که عرض می‌شود: «انقلاب اسلامی، برافراشتن یک عالم است که با مبارزات و زندان رفتن‌ها و تبعیدشدن‌های معترضان به حاکمیت غرب‌زده‌ی نظام شاهنشاهی، در افق تاریخی مردم ایران قرار گرفت»، به این جهت است که باید معنای اصیل تحقق انقلاب اسلامی به عنوان یک «عالم»، روشن شود، ای کاش حداقل تجربه‌ی سرزدن به تبعیدی‌های زمان شاه را داشتید تا ببینید چگونه آن‌ها عین خیال‌شان نبود که در تبعید هستند،

چون می دیدند چه افقی در مقابل مردم در حال گشودن است. البته قصه‌ی آن‌هایی که نه دیروز فهمیدند چرا مبارزه می کنند و نه امروز می دانند چرا از انقلاب اسلامی دفاع می کنند، جدا بوده و جدا هست. اینان طوری هستند که هر لحظه خطر به انحراف رفتن شان را داریم.

اگر مردم متوجه شوند روحی که برای تحقق انقلاب اسلامی در بین مبارزان حاکم بود چه خصوصیتی داشت، به‌خوبی آن افق تاریخی را از آن خود می کنند و از گشودگی آن بهره می گیرند.

آن افق تاریخی را از آن خود کردن به این معنا است که عالمی با انقلاب اسلامی در میان آمده که آن عالم، خودش به خودی خود یک افق محسوب می شود، و این، نگاه خاصی را به انسان عطا می کند، چون انسان افقی را یافته است و می خواهد با آن زندگی کند؛ زیرا با آینده‌ای روبه‌رو می شود که اکنون هست. مثل نسبت شما با حضرت مهدی علیه السلام در عالم انتظار، یعنی آینده‌ای است که اکنون هست. این حالت یعنی آینده‌ای که اکنون هست، یک عالم است، چیزی است بالاتر از اطلاع داشتن و یا به تکالیف دینی مشغول بودن. معنای عمل «لَوْجَه‌الله» با حالتی خاص ظهور می کند، یعنی وقتی عمل، تنها برای خدا بود، خداوند ما را در برمی گیرد و نوعی یگانگی بین ما و او اتفاق می افتد. وقتی افق تاریخی انقلاب اسلامی از آن شما شود، تمام وجودتان را آن‌چه خدا برای انقلاب اسلامی اراده کرده است، فرا می گیرد. مگر نمی شناسید جوانانی را که بدون انقلاب اسلامی نمی توانند تنفس کنند و زندگی بدون انقلاب اسلامی برایشان معنا

نمی‌دهد؟ آن‌ها خودشان را در عالم انقلاب اسلامی معنا کرده‌اند و در نتیجه از گشودگی آن بهره می‌گیرند.

ما می‌توانیم طوری نسبت خود را با انقلاب اسلامی تعریف کنیم که آینده را کاملاً زلال و بی‌خطر احساس کنیم و ابداً نگران آینده‌ی انقلاب اسلامی نباشیم، نگران مردم هستیم که خدای ناکرده طوری عمل کنند که دست‌شان از این نور، کوتاه شود، مانند خود اسلام. شما لازم نیست نگران اسلام باشید زیرا خداوند فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر/۹) ولی باید نگران مسلمانان بود که نکند از اسلام و قرآن استفاده نکنند. اگر انقلاب اسلامی یک عالم برافراشته است، باید روی این فکر کرد که چطور آن را از آن خود کنیم. ممکن است دوباره این سؤال برای شما پیش بیاید که بنده از کجا می‌گویم این انقلاب اسلامی یک عالم برافراشته است؟ معلوم است بنده سعی دارم با تبیین موضوع، آن را به خودتان برگردانم. شما خودتان مجال دهید تا انقلاب اسلامی خود را بنمایاند، ببینید آیا می‌توان آن سخن را پذیرفت؟ وظیفه‌ی بنده همین اندازه است که موضوع را در حدّ توان شرح دهم و تبیین کنم. چون معتقدم «تبیین، خود حجت است». البته در نظر به موضوعاتی مثل انقلاب اسلامی، استدلال‌های انتزاعی، درخشش موضوع را به حجاب می‌برد و شما را از آن عالم دور می‌کند.

انقلاب اسلامی و موانع پیش رو

عرض شد برای آن که انقلاب اسلامی را از آن خود کنیم و از گشودگی آن بهره بگیریم، باید موانع چنین حضوری را بشناسیم و این

سخن بسیار حساسی است که چگونه مرعوب موانع حضور تاریخی انقلاب اسلامی نگردیم تا از آن حضور تاریخی بس متعالی و آن گشودگی نجات‌دهنده، بی بهره نشویم.

معلوم است این سؤال پیش می‌آید که آن موانع چیست که باید آن‌ها را بشناسیم و از آن‌ها عبور کنیم؟ در ادامه روشن می‌شود که باید متوجه بود انقلاب اسلامی محلّ نزاع دو امر است. یعنی بنیاد همه‌ی این اختلاف‌ها که مانع حضور تاریخی انقلاب است، این طرز تفکر است که حضور ما را در حوالّت تاریخی مان نپذیرفته است و قبول ندارد اراده‌ای از طرف خداوند از طریق انقلاب اسلامی برای بشر این دوران پیش آمده تا این بشر مقدّرات خود را، بیرون از آنچه مدرنیته بر بشریت تحمیل نموده، صورتی دیگر ببخشد. به یک معنا آن جریان هنوز نپذیرفته است انقلاب اسلامی عطیه‌ی الهی به بشر امروز است و در این راستا خداوند قلب‌ها را متوجه‌ی حقیقت انقلاب اسلامی کرده است.

بنده بعضاً به رفقا عرض کرده‌ام چگونه است که بعضی از افکار حجاب انقلاب‌اند؟ عرضم آن بوده ما باید این را بفهمیم که بعضی از افکار و اشخاص ما را از عالم‌مان که با انقلاب اسلامی برافراشته شده است، خارج می‌کنند. ممکن است دل‌سوزی هم بکنند و سخنان مفیدی هم بگویند، ولی سخنانی بیرون از عالم انقلاب اسلامی دارند. برعکس سخنان و نوشته‌های شهید آوینی که متذکر عالم انقلاب اسلامی است، در حالی که بعضی از کتاب‌ها اگرچه از انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی هم سخن می‌گویند، ولی متذکر عالم انقلاب اسلامی نیستند؛ همان‌طور که

دانشمندان و فضلا و علمایی داریم که زحمت می‌کشند، اما وارد عالم انقلاب اسلامی نشده‌اند. مانع بزرگ انقلاب اسلامی غفلت این افراد است از توجه به امر تاریخی و حوالت تاریخی انقلاب، نه آن که گمان شود این افراد مقابل انقلاب اسلامی باشند بلکه سخن بر سر آن است که این غفلت، مانع بزرگی است از آن جهت که آن غفلت، متوجه‌ی گشودگی نجات‌دهنده انقلاب اسلامی نیست و حضور تاریخی ملت را خدشه‌دار می‌کند و اُمُّ القرای انقلاب اسلامی را از یکپارچگی می‌اندازد. این نگرانی مثل همان نگرانی است که موجب شد تا آیات سوره‌ی توبه برای یکپارچگی جزیره العرب از مسلمانان، نازل شد و دستور داد مشرکان اگر نمی‌خواهند اسلام را بپذیرند چهارماه فرصت دارند تا آن‌جا را ترک کنند. چرا که آن‌چه شخصیت اصیل انقلاب اسلامی را می‌نمایاند توجه به تقدیری است که خداوند برای بشر این دوران از طریق انقلاب اسلامی مقدر کرده، آیا شواهدی بر این امر در مقابل خود نداریم؟ این مثل دیدن عرش است توسط حارثه بن مالک و این که رسول خدا ﷺ در مورد او فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» این شخص بنده‌ای است که خداوند قلب‌اش را با ایمان نورانی کرده است. این حالت مثل دیدن لیوان نیست که راحت آن را ببینیم، بلکه احساسی است وجودی که نفس ناطقه‌ی انسان با حقیقت آن روبه‌رو می‌شود و در افق جان انسان قرار می‌گیرد و عملاً او را فرا می‌گیرد؛ همان‌طور که همه‌جا را عرش فرا گرفته است. قرآن در رابطه با آن می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (اعراف/ ۵۴) پروردگار شما پس

از خلقت آسمان‌ها و زمین، بر عرش تسلط و استوا می‌یابد و به تدبیر عالم می‌پردازد؛ حارثه بن مالک می‌گوید گویا عرش را می‌بینم، ولی با این همه پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» چون این «گویا» گفتن آن شخص در دیدن عرش به جهت نحوه‌ی بودن عرش است که مثل این لیوان نیست، حقیقت وجودی است، در مورد نظر به انقلاب اسلامی هم باید متوجه‌ی همین امر شد. به همین جهت بنده در توصیف آن عرض می‌کنم تقدیری است که خداوند برای این ملت مقدّر کرده، وقتی نحوه‌ی بودن انقلاب تقدیر ملت ما بود، پس ما را فرا می‌گیرد و عالم ما می‌شود، عالم برافراشته‌ای که افق تاریخی ما را معنا می‌کند. هر کس از این عالم بیرون است، مزه‌ی انقلاب اسلامی را نمی‌چشد تا مزه‌ی زندگی در این دوران را بچشد، ولی آن‌هایی که مانع این حواله تاریخی‌اند با این تقدیر به نزاع برمی‌خیزند. این نزاع، نزاع با تانک و توپ نیست، نزاعی است که با مقاومت ما بر عهدی که نسبت به انقلاب اسلامی داریم شکل می‌گیرد و موجب می‌شود تا انقلاب به بلوغ خود برسد، ولی در هر حال مانع ساده‌ای نیست. کافی است ما راه خودمان را برویم و بر آن عهد پایدار بمانیم. حضرت محمد ﷺ هیچ‌وقت ابتدا به هیچ جنگی نکردند. آن‌وقت هم که برای فتح مکه رفتند، به همان‌هایی که چند جنگ را بر مسلمانان تحمیل کردند، امان دادند و همه را عفو کردند. در رابطه با دفاع مقدس هشت ساله این صدام حسین بود که به ما حمله کرد، و گرنه ما با مقاومت بر تقدیر تاریخی خود راه خود را می‌رفتیم. از موانع انقلاب نیز باید با پایداری بر عهدی که نسبت به انقلاب داریم، عبور کنیم.

ما از طریق انقلاب اسلامی در تاریخی قرار گرفتیم که اگر بتوانیم آن تقدیر تاریخی را بشناسیم و بر آن پایدار بمانیم از این نزاع، پیروز خارج می‌شویم و می‌بینیم که حقیقت انقلاب اسلامی روز به روز در مقابل ما هرچه درخشان‌تر ظهور می‌کند. اگر ما بدانیم این حوالت الهی است بر ما و موانع این تقدیر، موانع حضور خدا در این تاریخ‌اند، متوجه می‌شویم عملاً جنگ بین ما و صدام و آمریکا در میان نیست، بلکه جنگ بین خدا و آمریکا در میان است. خطر آن جا است که نفهمیم این تقدیر الهی ما است که باید با دشمن خدا بجنگیم و آن را دشمن بدانیم تا خدا را یاری کرده باشیم و در سنت «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج/۴۰)، قرار گیریم.

باید متوجه بود این سنت خدا است که در همین نوع نزاع و طی مقاومتی که می‌شود، حقیقت انقلاب اسلامی روز به روز درخشان‌تر می‌شود، پس، از این نزاع نمی‌هراسیم بلکه ترس و نگرانی وقتی است که ما از تقدیر خداوند، تقدیری که برای ما رقم زده، بیرون برویم. حضرت امیرالمؤمنین ♦ چون متوجه‌ی تقدیری بودند که در نزاع با معاویه رقم خورده، دیدید در تقابل با معاویه چقدر درخشیدند. عظمت آن حضرت بیش از پیش در تقابل با خوارج و معاویه به ظهور آمد.

این نکته را نباید فراموش کرد، وقتی به انقلاب اسلامی به عنوان تقدیر تاریخی خود نظر کردیم، آن‌چه برای انقلاب پیش می‌آید معنای حقیقی‌اش برای ما ظاهر می‌شود. ما وقتی معنی جنگ با صدام را فهمیدیم که متوجه شدیم تقدیر الهی بود تا آن درگیری صورت گیرد و به گفته‌ی

حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» دفاع مقدس هشت ساله‌ی ما پایه‌های انقلاب را محکم کرد. در بستر انقلاب اسلامی حمله‌ی صدام تقدیر الهی است، ولی در غفلت از تقدیر تاریخی انقلاب اسلامی، حمله‌ی صدام یک اتفاق بود و نه چیز دیگر. حضرت امام فرمودند: اگر این جنگ نبود انقلاب به سراسر جهان صادر نمی‌شد. در بستر انقلاب اسلامی همه چیز معنای خاص دارد. معنای این ایثار اربعینی سال‌های اخیر را شما با انقلاب اسلامی تحلیل کنید تا درست معنا کرده باشید. هرچند معتقدم ما هنوز آن‌طور که شایسته است انقلاب اسلامی را شناخته‌ایم. در این رابطه خوب است به متن یادداشت بعدی بپردازیم:

انقلاب اسلامی و گفتگو با شرافت انسانی

۲۱- ما هنوز به طور مصمم به ماهیت انقلاب اسلامی نمی‌اندیشیم و بیشتر در نسبت سیاسی آن انقلاب با امور دیگر فکر می‌کنیم و نه در نسبت وجودی و انسان‌شناسانه‌ی آن، از آن جهت که متوجه شویم آن انقلاب چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار داده تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، و چه وجوهی از انسان را مورد خطاب قرار داده که آن انسان جهت پاس داشت انقلاب اسلامی می‌تواند خود را تا مرز شهادت جلو ببرد و به این نتیجه رسیده است که می‌تواند ظرفیت خود را تا شهادت بگشاید؛ و با این نوع فداکاری، آن شود که باید بشود، هرچند انسانی که مورد خطاب انقلاب اسلامی

است، می‌داند مفاهیم رسمی برای توصیف آن چه او یافته است، رسا نیستند ولی با عمل خود، نزدیک‌ترین نحوه‌ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان داد که چگونه حقیقت دوران را دیدار کرده و به سوی آن جلب شده و در عمل، متفکرانه‌ترین عمل را - که همان آغوش گشودن به سوی شهادت است - به انجام رسانده تا حقیقت دوران در صحنه‌ی «ایثار» تحقق یابد».

متأسفانه مشکل غلبه‌ی نگاه سیاسی به همه‌ی امور، مانع می‌شود تا به‌طور مصمم به ماهیت انقلاب اسلامی بیندیشیم و بیشتر در نسبت سیاسی انقلاب با امور دیگر، فکر می‌کنیم. یک وقت است که در نسبت تقدیر ما و موانع تحقق تقدیرمان فکر می‌کنیم، این را اصطلاحاً می‌گویند «وجودشناسی» یا همان نظر به مشیت الهی و یک وقت موضوع را در حدّ یک حرکت سیاسی تقلیل می‌دهیم. شما اگر در نگاه مشیت الهی مستقر باشید، می‌گویید مشیت خداوند این است که ما انقلاب اسلامی را داشته باشیم و آن‌هایی هم که می‌خواهند با مشیت خدا بجنگند حتماً ناکام می‌شوند. اما اگر ما نسبت انقلاب اسلامی را سیاسی کردیم، هم خودمان را دچار دلوپسی می‌کنیم و هم بقیه را و هم عالمی که با انقلاب اسلامی به سراغ ما می‌آید را درک نمی‌کنیم. با انقلاب اسلامی عالمی سراغ انسان می‌آید که حقیقتاً حیف است آن را از دست بدهیم.

وقتی ما هنوز به‌طور مصمم به ماهیت انقلاب اسلامی نمی‌اندیشیم و بیشتر در نسبت سیاسی آن با امور دیگر فکر می‌کنیم، اساساً متوجه نمی‌شویم انقلاب اسلامی چه جایگاهی در این تاریخ دارد و بنا دارد چه انسانی را تربیت کند و چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد تا با آن

انسان در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، چیزی که با سیطره‌ی فرهنگ اومانیسم به کلی از بین رفت. انقلاب اسلامی آمده است تا خداوند در خطاب به انسان‌ها به آن‌ها بگوید شما بالاتر از این‌ها هستید که فعلاً خود را تصور می‌کنید. پس نه جای ترس از مرگ است و نه جای ترس از تحریم و سختی‌هایی که اهل دنیا برای خود سختی و مصیبت می‌دانند. دلیل آن هم آن‌که ملاحظه کردید از ابتدای انقلاب آن‌همه سختی به سراغ مردم ما آمد، ولی نه تنها آن مردم را نشکست، بلکه متوجه شدند ماورای این سختی‌ها می‌توان به زندگی فکر کرد و در همه‌ی این حوادث، انقلاب پیش رفت. در ابتدای انقلاب، انقلاب طوری بر روی مردم گشوده شد که پیرزن‌ها و پیرمرد‌ها سر میدان‌ها و چهارراه‌ها می‌ایستادند تا آن‌ها را به سوی مزارع، برای درو کردن گندم‌هایی که کسی نبود آن‌ها را درو کند، ببرند و اکثراً بدون داس با دست‌های خودشان گندم‌ها را درو می‌کردند. چون متوجه بودند خداوند چنین حضوری را از آن‌ها می‌خواهد. در این رابطه عرض می‌شود: «انقلاب اسلامی یک نوع انسان خاص را مخاطب قرار داده است و آن انسان، انسانی است که به شرافت خود فکر می‌کند.» انسانی که به شرافت خود فکر کند، مرگ و زندگی برایش مساوی است زیرا آن قدر این شرافت برایش بزرگ است که هیچ عاملی نمی‌تواند او را از خودش بگیرد، حتی مرگ. شدیدترین عاملی که انسان را به ظاهر از خودش می‌گیرد مرگ است، ولی ملاحظه کردید در انقلاب اسلامی نه تنها کسی از جنگ و کشته شدن نترسید، بلکه به استقبال

آن رفتند. زیرا بیش از آن که بخواهند به زندگی فکر کنند، به شرافت خود فکر می‌کردند.

حضور تاریخی نسل انقلاب

برای بنده همه‌ی کتاب‌هایی که خاطرات اُسرا را بازگو می‌کند مهم است، ولی کتاب «سرباز کوچک امام خمینی» را فوق‌العاده می‌دانم از آن جهت که چگونه یک نوجوان سیزده‌ساله این حماسه‌ها را در اسارت خود آفریده است؟! آن کتاب را با این دید بخوانید که انقلاب اسلامی چطور توانسته این نوجوان را مورد خطاب قرار بدهد؟ اکثراً فقط آن قسمت را که به خانم خبرنگار هندی می‌گوید اگر حجابش را رعایت کند، حاضر است با او مصاحبه کند؛ ملاحظه کرده‌اید، ولی شکنجه‌هایی که به این نوجوان می‌دهند و او نگران است یک‌بار در این شکنجه‌ها از خود ضعف نشان دهد و آن‌ها سوء استفاده کنند، چیز عجیبی است. این طور نبوده که مثل بقیه شکنجه‌اش کنند، چون می‌دیدند نوجوان است و به قول آن‌ها بچه است، بلکه آن‌قدر شکنجه‌اش می‌کنند تا اقرار کند به اجبار او را به جبهه آوردند، لذا چند برابر بقیه او را شکنجه کردند. بعد می‌گوید دلواپس بودم یک آخ بگویم و این‌ها فکر کنند چون من سیزده ساله‌ام مجبور شده‌ام که پیام جبهه و خودم انتخاب نکرده‌ام. بر سر این یک کلمه که می‌گوید: «أنا مُطَوَّع» یعنی من داوطلبم، چندین بار شکنجه‌ی سخت به او می‌دهند که چرا گفتم من داوطلبم. حتی سایر اُسرا که آن فشارها را می‌بینند به او اصرار می‌کنند آن جمله را نگو. بنده از مقاومت آن نوجوان، حضور تاریخی نسلی را می‌بینم که حضرت امام و انقلاب اسلامی به صحنه آورده

است، و گر نه در خارج از چنین حضوری او هم مثل سایر نوجوانان می باشد. توصیه می کنم با این دید کتاب «من زنده ام» را هم مطالعه کنید که چگونه چند خانم در اسارت، آن هم در بدترین اردوگاه ها، چنین هویتی از خود نشان می دهند. آقای مهدی طحانیان یعنی آن نوجوان سیزده ساله گزارش می دهد گوشه ی پنجره ی آسایش گاه نشسته بودم دیدم این خانم ها با آن سرهنگ محمودی حرفشان شده است و یکی از این خانم ها زد توی گوش آن سرهنگ. همان سرهنگ محمودی که خون خوارتر از او نمی شد پیدا کرد. می گوید خیلی برایم عجیب بود. بعد از این که آزاد شدم رفتم از آن خانم علت را پرسیدم، می خواستم در خاطراتم بازگو کنم، آن خانم گفت می خواهم خودم در خاطراتم این قضیه را به صورت مفصل بنویسم. چهار نفر خانم در برابر خون خوارترین آدم این طور مقاومت می کنند. این سرهنگ محمودی چند سال در ایران در ساواک برای کمک به صدام دوره دیده است. حالا این آدم را برای شکنجه ی این خانم ها مأمور کرده اند. عرض بنده آن است که از خود پرسید این خانم ها چه هویتی در خود حس می کنند که شرافت آن هویت، آن قدر بزرگ است که مرگ برایشان راحت شده است؟ این شرافت چیزی نیست جز این که مخاطب انقلاب اسلامی قرار گرفته اند. این خطاب، چه خطابی است و به کجا اشاره دارد؟ همان طور که اگر امام حسین ♦ در کربلا ظهور نمی کردند باور نمی کردیم اسلام ظرفیت چنین حضوری را در صحنه ها دارد، اگر این مقاومت ها که در اسارت جوانان ما

ظهور کرد، نبود باور نمی‌کردیم انقلاب اسلامی ظرفیت به ظهور آوردن چنین صحنه‌هایی را دارد.

وقتی انسان‌ها متوجه شوند مورد خطاب انقلاب اسلامی هستند و شرافت خاصی را باید به ظهور آورند، متوجه می‌شویم انقلاب اسلامی چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار داده است تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، و چه وجوهی از انسان را مورد خطاب قرار داده که آن انسان جهت پاسداشت انقلاب می‌تواند خود را تا مرز شهادت جلو ببرد. این نوجوان اسیر در این فضا تا این‌جا جلو می‌رود که می‌گوید مکرر می‌گفتم خدایا! کمکم کن این‌ها من را بکشند اما طوری نشود چیزی بگویم و این‌ها خوشحال بشوند. می‌گفت چندین بار آرزوی شهادت کردم. از خود پرسید چه وجوهی از انسان در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده است، مورد خطاب قرار گرفته که انسان جهت پاسداشت آن انقلاب می‌تواند تا مرز شهادت خود را جلو ببرد؟

خوب است «شهید جزئی» را بشناسید و با او ارتباط برقرار کنید. همان شهیدی که در عین داشتن زخم‌های عمیق، رفت لوله‌ی تیرباری را که از حرارت سرخ شده بود با دست خود بالا گرفت تا تیرها به رزمندگان نخورد، و همان‌جا دستش به لوله‌ی تیربار چسبید و شهید شد. ^۲سردار احمدیان می‌گوید به بنیاد شهید توصیه کردم لااقل مجسمه‌ی این شهید را به همان صورت بسازید. ایشان می‌گوید عراقی‌ها در آن عملیات تیربار را

۲- مزار مبارک شهید جزئی در ورودی گلستان شهدای اصفهان در قطعه‌ی عملیات فتح المبین (همان قطعه‌ی شهید افشار، ردیف ۱۰ پای ستون برق) می‌باشد.

گذاشته بودند کف جاده و اگر کسی سرش را بالا می کرد، سرش را با گلوله ی تیربار می زدند، همه روی زمین خوابیده بودند و کسی سرش را بالا نمی کرد. بعضی از بچه ها زخمی شده بودند، ولی یک مرتبه متوجه شدیم تیرها به سوی ما نمی آید، سرمان را بالا آوردیم دیدیم شهید جزی که شکمش هم تیر خورده بود، لوله ی تیرباری را که چون آتش سرخ شده بود، با دستش بالا گرفته تا ما رد شویم، در حالی که دستش به این لوله ی چون آتش، سوخته شده بود. این اسمش چیست؟ اگر مواظب نباشید و این رخداد را تقلیل دهید از حقیقت دوران باز می مانید. بنده در آن عرایضی که درباره ی «نحله ی عرفای نجف» داشتم عرض کردم آن فنای فی الله که عرفا با شب زنده داری به دنبال آن بودند یعنی «فنا ی ذات» را شما در این صحنه ها احساس می کنید. آن شهید چه می بیند و چه نکته ای به او خطاب شده است که برای حفظ و پاسداشت آن خطاب این طور عمل می کند؟ ما فعلاً آن رخداد را پدیدارشناسی می کنیم تا ببینیم وقتی انسان را مورد خطاب قرار می دهد تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، چه پیش می آید؟

انسانی که مورد خطاب انقلاب اسلامی قرار می گیرد، به این نتیجه می رسد که می تواند ظرفیت خود را تا شهادت بگشاید. این همان چیزی است که به آن گفته می شود «فراسوی مرگ». با این نوع فداکاری ها است که انسان می تواند شهادت را مقابل خود بگشاید و فراسوی مرگ فکر کند، انسان ها آن می شوند که باید بشوند.

عبور از جدایی عمل و فکر

این که بعضی‌ها دچار پوچی شده‌اند برای این است که شخصیت مطلوب خود را به دست نیاوردند. هیچ وقت یک آدم معمولی که نظر به آرمان‌های متعالی ندارد، در زندگی روزمره‌ی خود احساس پوچی نمی‌کند. احساس پوچی مربوط به کسی است که می‌داند باید انسانی بشود ماوراء یک انسان معمولی، ولی راهی را انتخاب می‌کند که به آرمان‌اش نمی‌رسد. بنده معتقدم انقلاب اسلامی چنین افرادی را مورد خطاب قرار می‌دهد تا با ورود به عالم انقلاب اسلامی به آن چیزی که باید برسند، برسند و آن شخصی بشوند که باید بشوند. در این صورت برای چنین انسانی این خطاب و شرافتی که در این خطاب پیش می‌آید، مهم می‌شود و دیگر زندگی و مرگ برایش فرقی نمی‌کند. گفت:

زیر دریا خوش تر آید یا زَبر تیر او دلکش تر آید یا سپر

دیگر برایش اموراتِ مربوط به زندگی‌های عادی مهم نیست.

خُنگ آن قماربازی که بباخت هرچه بودش

و نماند هیچ‌اش الا هوسِ قمارِ دیگر

چنین حالتی برای چنین انسانی واقع می‌شود و به همین جهت متوجه است مفاهیم رسمی برای توصیف آن چه او یافته است، رسا نیستند. آن شهید می‌داند تا این شرافت را جواب ندهد، به فعلیت لازم نرسیده است، هر چند مفاهیم رسمی برای توصیف آن چه او یافته است، واضح نیستند، ولی با عمل خود، نزدیک‌ترین نحوه‌ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان داد که چگونه حقیقت دوران را دیدار کرده و به سوی آن جلب شده و

متفکرانه‌ترین عمل را به انجام رسانده، تا حقیقت دوران در صحنه‌ی «ایثار» تحقق یابد.

این نکته را باید در رابطه با آنچه عرض شد در نظر گرفت که این جا، جای عمل است یا جای تفکر؟ این متفکرترین انسان‌ها در این تاریخ که صدای خدا را در تاریخ‌شان شنیده‌اند متوجه شده‌اند عمل در این جا همان «تفکر» است. بعداً روشن می‌شود اگر کسی صدای خدا را در تاریخ خود بشنود و مطابق آن عمل کند، متفکر آن تاریخ به حساب می‌آید. ملاصدرا ابتدا صدای تاریخ خود را شنیده است و به سخن آمده و متفکرانه سخن گفته است. امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» صدای تاریخ خود را شنید و آن‌طور عمل کرد. یعنی تفکر و عمل از هم جدا نیستند. هر جا صحنه‌ی عمل است در همان جا تفکر هم هست، و این یعنی عبور از جدایی بین عمل و تفکر. حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» می‌گویند: «خمینی سینه‌اش را برای نیزه‌های شما آماده کرده است». در این شخص، عمل و تفکر یکی شده است. آن فکر، عین عمل است و عمل او صورت و ظهور همان فکر است. اساساً انسان‌های بزرگ این‌طور هستند که با عمل خود یک ملت را به تفکر می‌کشانند. به همین جهت به ما گفته‌اند:

گر نبودند به جهان گوشه نشینانی چند

نه در افلاک سخن بود و نه در کون و مکان

بنده شخصیت آیت‌الله بهاء‌الدینی، آن عالم به ظاهر گوشه‌نشین را عین عمل می‌دیدم، گفتارش به معنای حضور در تاریخی بود که به وقوع پیوسته است. در کتاب «امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» و سلوک در تقدیر

توحیدی زمانه» بحثی هست که چرا بین اندیشه و عمل فاصله افتاد. این یکی از مصیبت های تاریخ ما است. انقلاب اسلامی حقیقتاً ما را از این مصیبت عبور داده است. به همین جهت متفکرترین شخصیت های این تاریخ کسانی اند که به زیبایی تمام، نسبت خود را با اهداف انقلاب اسلامی شکل داده اند. بنده می پذیرم که هنوز این نکته را خوب شرح نداده ام که چرا عرض می کنم: «تشیع کنندگان شهدا، متفکران این تاریخ اند.» شاید با این مطلب، کمی روشن شود که «شهداء می دانند مفاهیم رسمی برای توصیف آنچه آنها یافته اند، رسا نیست، ولی با عمل خود، نزدیک ترین نحوه ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان دادند». همین روحیه در تشیع کنندگان شهداء جریان دارد و می فهمند در چه تاریخی قرار دارند و چه سنتی از سنن الهی در حال وقوع است. بنده مادر بزرگی داشتم که در اوایل انقلاب نودسال شان بود. ایشان محمد علی شاه را می شناختند و در تظاهرات مشروطه هم شرکت کرده بودند. آیت الله حاج آقا نورالله نجفی را هم می شناختند. در این سنّ و سال وقتی در رابطه با انقلاب به ایشان می گفتند در مسجد مصلی در مخالفت با شاه تظاهرات است؛ پیاده تا مسجد مصلی می رفتند. این معنایش این بود که فهم او از عملش جدا نبود. این ها نسل عجیبی بودند. ما خودمان را نسلی می دانیم که انقلاب اسلامی را چشیده ایم و آن حالت را بسیار عزیز می دانیم و آن ها نسل مشروطه و بعد نسل نهضت آیت الله کاشانی و بعد نسل نهضت حضرت امام در سال ۱۳۴۲ بودند و آن چند نهضت را چشیده بودند. تبعید امام به ترکیه را ما به وسیله ی مادر بزرگ مان در خانه مان چشیدیم، واقعاً

چشیدیم. زبانم واژه‌ای بهتر از چشیدن برای بیان آن حالت ندارد و معنای ورود به حقیقتِ دوران همین است که با ایثار به ظهور می‌آید و رخ می‌نماید.

در موضوعِ ظهورِ حقیقت از طریق «ایثار»، این سال‌ها شاهد ایثار خدّام زوّار امام حسین ♦ در اربعین می‌باشید که چگونه انسان با تماشای آن صحنه‌ها به عالمی وارد می‌شود که در آن عالم، حقیقت را در مقابل خود می‌یابد و برای اُنس بیشتر با آن حقیقت، اشک او جاری می‌شود. در رابطه با ظهور حقیقت از طریق «ایثار»، باید زیاد فکر کرد زیرا خداوند همیشه خود را در ایثارها نمایش می‌دهد. هیچ‌جای دیگر شما نمی‌توانید سراغ خدا را بگیرید. خدا در کتاب و درس و مدرسه پیدا نمی‌شود. گفت:

بُشوی اوراق دفتر را اگر هم درسِ مایی که علم عشق در دفتر نباشد

اگر شما به طریقی با خدا مأنوس شوید، با نظر به اوست که اشک جاری می‌شود و در مواجهه با ایثارها اشک‌تان جاری می‌گردد. چون در دل آن ایثارها خداست که بر شما رُخ می‌نماید و متوجهی حضور او می‌گردید، زیرا فطرتاً با او آشنا هستید. گفت: «آشنایی نه غریب است که جان‌سوز من است». همان خدایی که برای شما آشنا است، در ایثارها ظهور می‌کند. وقتی این نکته روشن شود می‌بینید انقلاب اسلامی چگونه با ایجاد بسترِ انواع شهادت‌ها، خدا را به ما برگرداند. این شهادت‌هایی که در انقلاب اسلامی دیدید، برای به ظهور آمدنِ انوار الهی است. این ایثارها صحنه‌هایی است که انسان‌ها به صدای خدا جواب داده‌اند و توانسته‌اند خدا را آشکار کنند.

آری! شما شاهد ایشار خدّام زوَار امام حسین ♦ در اربعین هستید و ملاحظه می‌کنید چگونه انسان با تماشای آن صحنه‌ها به عالمی وارد می‌شود که حقیقت را در مقابل خود می‌یابد. حقیقت را در مقابل خود می‌یابد و اشک شما قصّه‌ی هوشیاری جان شما است برای نزدیک شدن هرچه بیشتر به حقیقتی که در مقابل شما ظهور کرده است. قصّه‌ی کربلا، قصّه‌ی «قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ» است. حضرت می‌خواهند شما را به عالی‌ترین ابعاد حقیقت نزدیک کنند و می‌دانند بدون اشک، چنین امری ممکن نمی‌شود. برای اُنس بیشتر با حقیقت است که اشک جاری می‌شود و ایثارها آینه‌ی نمایش حقیقت می‌باشند و از طریق ایثارهایی که در انقلاب اسلامی صورت گرفت، از جمله شهادت‌ها، حقیقت، خود را در انقلاب اسلامی به ظهور آورد و انقلاب اسلامی حقیقت دوران ما گشت.

قدرت فهم نقش شهادت

در بحث مذکور تا حدّی قضیه‌ی شهادت در بستر انقلاب اسلامی مطرح شد که چگونه شهدا مورد خطاب انقلاب اسلامی قرار گرفتند و در راستای پاس‌داشت از انقلاب تا مرز شهادت جلو رفتند. این جوانان در نسبت‌شان با انقلاب، شدیداً به شهادت فکر کردند. این چه قضیه‌ای بود که تا این اندازه متوجه‌ی نقش شهادت خود در تاریخ بودند. در توضیح این موضوع در کتاب «راز شادی امام حسین ♦ در قتلگاه» تا حدّی سخن گفته شده است؛ در همان صبح عاشورا که هنوز خبری نبود، شش جوان به قلب دشمن حمله می‌کنند، فقط برای شهید شدن؛ و اولین جنگی که حضرت ابوالفضل ♦ می‌کند و ۱۲ نفر از دشمن را به قتل می‌رسانند، برای

از محاصره در آوردن همان جوان‌ها است که امام حسین ♦ به برادرشان می‌فرمایند بروند و آن‌ها را نجات دهند. حضرت ابوالفضل ♦ می‌روند و لشکر را می‌شکافند و آن‌ها را نجات می‌دهند، هرچند آن جوانان در راه برگشتن، دوباره به لشکر عمر سعد حمله می‌کنند و در آخر هم شهید می‌شوند. آن‌ها چیزی از کربلا فهمیده بودند که دیگر نمی‌توانستند صبر کنند. فهمیده بودند آن‌جا فقط با شهادت، پیروزی پیش می‌آید. امام حسین ♦ برنامه داشتند و تا نزدیک ظهر تلاش کردند تا فرهنگی را که می‌خواهند شهادت را به تاریخ بفهماند پیاده شود و آن جوانان این را فهمیده بودند و می‌خواستند پیشتازی کنند.

عمده‌ی عرض این‌جا است که مسئله‌ی شهادت یعنی انسان برسد به این‌که با این شهادت کار به نتیجه می‌رسد، بسیار چیز کمیابی است و ما در مسئله‌ی انقلاب اسلامی این را در جوانان دیدیم. این‌که می‌بینید شهید ابراهیم هادی می‌ایستد و مقابل دشمن و در تیررس گلوله‌های دشمن اذان می‌گوید؛ چون می‌داند نباید از شهادت هراس داشت و از نتایج آن غافل بود، بعد هم آن کسانی که اسیر شده بودند گفته بودند آن مؤذن کو؟

این چه قضیه‌ای است که آن جوان می‌رود وسط معرکه و اذان می‌گوید با این‌که می‌داند شرایط کشته‌شدن کاملاً در میان است؟ پس مسلم کشته‌شدن برایش مسئله نیست. این جمله را زیاد شنیده‌اید که حضرت سیدالشهداء ♦ وقتی که حرّ گفت شما را به قتل می‌رسانیم، حضرت آن برخورد تند را با حرّ کردند که مادرت به عزایت بنشیند ما را از کشتن می‌ترسانی؟ این وقایع را اگر در تاریخ خودش نبینید نتیجه‌ی

خوبی نمی‌گیرید. تنها چیزی که در آن صحنه اصلاً مسئله نبوده، مسئله‌ی شهادت است، چیزی که ما در انقلاب اسلامی آن را در رزمندگان احساس کردیم. شما ببینید خیلی راحت وقتی به شهید همدانی خبر می‌دهند که طرح شما در سوریه پذیرفته شده و باید بروید سوریه؛ دخترش می‌گوید شروع کرد به سوهان خوردن، در حالی که سوهان به جهت بیماری قندی که داشت، برایش بد بوده است، وقتی به او تذکر می‌دهند که خوردن سوهان برایتان ضرر دارد، می‌گوید این دیگر قصه‌اش جدا است. او می‌دانسته تا چند روز یا چند هفته‌ی دیگر شهید می‌شود. این طور روی این مسئله فکر کنید که چرا این‌ها متوجه‌اند شهادت، ضروری این تاریخ است. من واژه‌های مناسبی ندارم برای تبیین این مسئله، شاید خود متن کمک کند. می‌خواهم عرض کنم اول چیزی که باید روی آن فکر کنید این است که در این تاریخ ظرفیتی پیدا شده و انقلاب اسلامی عده‌ای را پیدا کرده است و در خطاب به آن عده به آن‌ها می‌فهماند در پاس‌داشت انقلاب تا مرز شهادت باید جلو بروند، برای آینده‌ای فراسوی مرگ. آن‌ها متوجه شدند مورد خطاب انقلاب اسلامی‌اند. همه مورد خطاب‌اند ولی همه متوجه نیستند که مورد خطاب‌اند، وقتی متوجه می‌شوند مورد خطاب‌اند، می‌فهمند که چه کار باید بکنند.

عرض بنده آن است که موضوع شهادت در انقلاب اسلامی یک موضوع خاص است به جهت فهمی که شهید توسط انقلاب اسلامی مورد خطاب قرار می‌گیرد. ما هنوز به طور جدّی به ماهیت انقلاب اسلامی نمی‌اندیشیم و بیشتر در نسبت سیاسی آن با امور دیگر فکر می‌کنیم و نه در

نسبت وجودی و انسان‌شناسانه‌ی آن، از آن جهت که متوجه شویم انقلاب اسلامی چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار داده است تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند، و چه وجوهی از انسان را مورد خطاب قرار داده که آن انسان جهت پاس‌داشت آن انقلاب می‌تواند تا مرز شهادت خود را جلو ببرد و به این نتیجه برسد که می‌تواند ظرفیت خود را تا شهادت بگشاید؛ و او با این نوع فداکاری، آن شود که باید بشود، هرچند می‌داند مفاهیم رسمی برای توصیف آن چه او یافته است، رسا نیستند ولی با عمل خود، نزدیک‌ترین نحوه‌ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان داد که چگونه حقیقت دوران را دیدار کرده و به سوی آن جلب شده و متفکرانه‌ترین عمل را به انجام رسانده تا حقیقت دوران در صحنه‌ی «ایثار» تحقق یابد.

متأسفانه عده‌ای فکر می‌کنند انقلاب اسلامی یک موضوع اعتباری است که ما با اراده‌ی خود آن را ساخته‌ایم، به همان صورتی که شوپنهاور می‌گوید اراده‌ی انسان است که جهان را می‌سازد. بعضی‌ها گرفتار همان فکر نسبت به انقلاب اسلامی هستند و بیشتر در نسبت سیاسی انقلاب اسلامی با امور دیگر، درباره‌ی آن فکر می‌کنند. این یک مشکل تاریخی است که حقایق را در تحلیلی سیاسی نگاه می‌کنیم، و نه در نسبت وجودی و انسان‌شناسانه‌ی آن. لازمه‌ی فهم درست انقلاب اسلامی، فکر کردن به آن است در رابطه‌ی حضور تاریخی که به وسیله‌ی آن برای بشر این دوران پیش آمده. ما می‌توانیم با نگاه وجودشناسانه به پدیده‌ها و رخدادهای تاریخی، به جایی برسیم که بپرسیم جایگاه این پدیده و این

رخداد در این تاریخ کجاست. کربلا برای حضرت زینب (ع) قابل تحمل است، چرا که آن حضرت جایگاه تاریخی کربلا را با آن همه مصیبت می‌فهمند. معلوم است که آدم باید برای صحنه‌های جانسوز کربلا اشک بریزد، این اشک، برای آن است که شیعه می‌خواهد به حقیقت آن رخداد نزدیک شود. امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در سن ۹۰ سالگی رحلت کردند، دیدید ملت چقدر اشک ریختند. آن اشک، اشک مصیبت نبود، اشک تعالی‌بخش و عاطفی بود تا آنس با این شخصیت به‌خوبی برقرار شود.

شهادت یا فعلیت یافتن انسان

باید به این نکته فکر کرد که «انقلاب اسلامی چه نوع انسانی را مورد خطاب قرار داده تا با او در مورد شرافت ذاتی انسان گفتگو کند». چه وجوهی از انسان در انقلاب اسلامی مورد خطاب قرار گرفته که این انسان جهت پاس‌داشت این انقلاب می‌تواند تا مرز شهادت خود را جلو ببرد. انقلاب اسلامی ماهیتاً چگونه است که عده‌ای مثل شهید علم الهدی احساس می‌کنند انقلاب اسلامی خطاب به آن‌ها است، و چون می‌دانند خطاب به آن‌ها است به راحتی تا مرز شهادت جلو می‌روند و در هویزه در مقابل تانک‌های دشمن ایستادند و آن طور مظلومانه شهید شدند و در همان محل هم دفن‌شان کردند. باید به این نحوه حضور فکر کرد و جای آن را در این تاریخ پیدا نمود.

شهدا با گوش سپردن به ندای انقلاب به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند ظرفیت خود را تا مرز شهادت بکشایند. انسان با توجه کردن به انقلاب اسلامی به این نتیجه می‌رسد که در این عالم جایی برایش تعیین

کرده‌اند که جز با شهادت به آن جا نمی‌رسد، این دیگر مرگ نیست؛ حیاتی است ماورای حیات مادی که به «فراسوی مرگ» تعبیر شد. فراسوی مرگ زندگی کردن غیر از بحث‌هایی است که به نام معاد و ابدیت در کتاب‌ها خوانده‌اید. یک نوع حضور خاص تاریخی است. بنده اسم آن را «فعلیت یافتن انسان‌ها» می‌گذارم.

آن انسانی که نسبت به انقلاب اسلامی مورد خطاب قرار گرفته است، می‌داند مفاهیم رسمی برای توصیف آن‌چه او یافته است رسا نیستند ولی با عمل خود نزدیک‌ترین نحوه ارتباط با انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد و می‌نماید که چگونه حقیقت دوران را دیدار کرده است. برای ما این سؤال هست که آن شهید چه چیزی یافته که انقلاب اسلامی برایش حقیقت دوران شده است؟ در انقلاب اسلامی چه چیزی نسبت به خودش یافته که آن را حقیقت دوران خود می‌یابد؟ در چه حدی نسبت به انقلاب اسلامی پیش رفته است؟ جز این است که تا آن‌جا پیش رفته که خود را در آینده حاضر کرده است؟ ولی نه آینده‌ی مفهومی، بلکه در آینده‌ای که با اگزیتانسنس خود در آن حاضر است، به معنی در این‌جا و در آن‌جا حاضر بودن. به خاطر همین هم هیچ‌وقت آینده از حال حاضر بیرون نمی‌رود. مثل درک مهدویت که ما هم اکنون منتظریم و هم اکنون با حضرت مهدی علیه السلام زندگی می‌کنیم. آری! مهدی علیه السلام مربوط به آینده است، ولی مهدویت و فرهنگ مهدوی یعنی هم اکنون با حضرت مهدی علیه السلام زندگی کردن. لذا فرمودند: ما هم اکنون منتظریم و هم اکنون داریم با حضرت مهدی علیه السلام زندگی می‌کنیم. در همین رابطه به ما

فرموده‌اند: «إِنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنَ الْفَرَجِ» انتظار فرج هم نوعی فرج و گشایش است. یعنی هم اکنون تو در آینده‌ای، و در این صورت «حال» و «آینده» با هم یکی می‌شود. این نکته‌ی مهمی است که بعداً می‌توانیم با آن فکر کنیم.

انقلاب اسلامی و معجزه‌ی ایثارها

شهید با عمل خود، نزدیک‌ترین نحوه‌ی ارتباط با انقلاب را به ما نشان داد که چگونه حقیقتِ دوران را دیدار کرده و به سوی آن جلب شده و متفکرانه‌ترین عمل را به انجام رسانده است. متفکرانه‌ترین عمل آن است که انسان حقیقتاً حس کند خداوند آغوشش را برای او باز کرده است. شهدا تا به این جاها نمی‌رسیدند، نمی‌توانستند در مرز شهادت وارد بشوند و در نسبت با حقیقتِ دوران در صحنه‌ی «ایثار» حاضر شوند.

باید بر این نکته تأکید کرد که جریان ایثار چه جریانی است؟ توجه داشته باشید هر جا ایثاری واقع شود به معنای واقعی، یعنی در آن مقام، خودِ انسان در میان نباشد و تنها خدا در میان باشد. وقتی انسان خودش کنار برود، دیگر هیچ چیز جز خدا در میان نیست. همیشه هر وقت ایثاری هست یعنی خدا به ظهور آمده است. حال وقتی شهادت، فرهنگ و عملِ یک جامعه شد، یعنی ایثار در میان است، یعنی خدا به میان آمده است. خدا با هویتِ تجلی در بستر ایثارها به ظهور آمده. موضوع ایثار در این تاریخ، انقلاب اسلامی است. توجه به آن چه به عنوان انقلاب اسلامی در جلوی ما است، محل ظهور خدا است. ما در رخداد تاریخی انقلاب اسلامی به خوبی معنا و جایگاه شهادت را احساس کردیم، همان شهادتی که از جنس

شهادت در کربلا بود. این غیر از آن است که طرف در مقابله‌ی با دشمن ظالم سعی می‌کند از خود دفاع کند و چون مظلومانه کشته می‌شود به راستی به او شهید می‌گویند، اما شهادتی که در کربلا و در بستر انقلاب اسلامی اتفاق افتاد عین ایثار است. حضرت ابالفصل ♦ متوجه می‌شوند بیش از این امکان بودن نیست و برادران خود را تشویق به شهادت می‌کنند. یک نگاه این است که اگر این‌ها می‌ماندند، می‌توانستند در جبهه‌هایی منسجم، با جمع کردن شیعیان، پدر یزید را در آورند. و یک نگاه هم آن است که در آن شرایط به امکانی دیگر فکر کنند و شخصیتی برای یزید و امویان باقی نگذارند که نیاز به جنگ با آن‌ها باشد و آن این است که خدا را به صحنه بیاورند و خدا فقط با ایثار به صحنه می‌آید. این جا است که اگر بتوانیم پای ایثار را به میان آوریم با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. ایثار به معنای نفی خود است تا خدا به میان آید و وقتی با نظر به انگیزه‌ی ایثارگران، خدا به میان آید به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» مطابق آن، شأنی از خدا به میان می‌آید که تقاضا و مسئلت ایثارگران بود تا هدف آن‌ها محقق شود، چون در ابتدای آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی الرحمن هست؛ «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است از خداوند تقاضا و مسئلت دارند و او هم بر اساس آن‌چه او را می‌خوانند در شأنی که مطابق طلب آن یوم و روزگار است، به میان می‌آید. می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» یعنی در هر روز و روزگاری شأنی دارد که آن شأن مطابق طلب آن روز و روزگار است و با همان شأنی که مربوط به این دوران است انقلاب اسلامی محقق شد. ایثارها از یک طرف موجب تحقق

انقلاب اسلامی شد و از طرف دیگر عامل بقای انقلاب خواهد بود. این جا لازم نیست احساسات دینی در میان باشد، بلکه به عقل و فهمی نیاز داریم که بتواند موضوع را ببیند. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» انقلاب اسلامی را به تاریخ پیشنهاد کردند و شهداء هم که برای حفظ انقلاب اسلامی به میدان آمدند با ایثار خود موجب ظهور حق در آینده‌ی انقلاب اسلامی شدند و در این رابطه انقلاب اسلامی، محل ظهور خدا در این تاریخ می‌شود، این یعنی آشکارگی حقیقت در این دوران.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ی هفتم
انقلاب اسلامی و گشودگی
حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: در جایی از متن فرموده‌اید افراد جامعه در نسبت با انقلاب اسلامی افقی پیدا می‌کنند که آن افق همان عالم آن‌ها است و این عالم، آن‌ها را فرا می‌گیرد. در آن حالت دیگر معنا نمی‌دهد به طور خاص و جزئی بگویید این کار را برای اطاعت خدا یا رفع تکلیف انجام دادند. چون عین عمل می‌شوند، شبیه فَنای فی الله که انسان خود را نمی‌بیند؛ از آن طرف فرمودید: متفکرانِ زمان ما، همان تشیع‌کنندگان شهداء هستند به آن معنا که می‌فهمند در چه تاریخی قرار دارند. ولی به نظر می‌رسد که اکثر تشیع‌کنندگان را فقط در همین زمینه‌ی خاصِ تشیع شهداء، حقیقت در بر گرفته است و در بقیه‌ی امور زندگی‌شان چنین رویکردی نسبت به حقیقت ندارند. حال سؤال این است اگر آن عالم آن‌ها را فرا گرفته، چرا در بقیه‌ی زمینه‌های زندگی آن‌ها این حقیقت ظهور نکرده تا مطابق حقیقت زمانه عمل کنند؟

دوگانگی ما با حقیقت

جواب: این نکته‌ی حساسی است زیرا اگر حقیقتی در عالم ظهور کند، به این معنا است که تمام ابعاد شخصیت ما را فرا می‌گیرد و ما با انتخاب‌هایمان در آن حقیقت حاضر می‌شویم. برای روشن شدن این مطلب

به فطرت توحیدی انسان‌ها توجه فرمایید که چگونه توحید، فطرت‌ها را در بر گرفته است، ولی این بدان معنی نیست که شما آن را از آن خود کرده باشید. حضرت حق با سرشت شما کاری کرده است که در جواب سؤال او که فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟، می‌گویید: «بلی شَهِدْنَا» اما بعد می‌بینید که نسبت‌های دیگری هم با خود، منهای حضور توحیدی دارید. راز این مطلب چیست که آدم از آن طرف می‌بیند تمام ابعاد وجودی‌اش توحیدی است و در مقابل سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» گفته است: «بَلٰی شَهِدْنَا»، و از طرف دیگر می‌تواند از آن غفلت کند. باید موضوع را در چند بُعدی بودن انسان دنبال کرد. آری! درست است که او را فطرتِ توحیدی در بر گرفته، ولی او هنوز آن را از آن خود نکرده است و به عبارت دیگر هنوز در شخصیت او تمایز بین سوژه و اُبژه در میان است. به همین جهت عرض شد هنوز ما تنها ناظر بر حقیقتِ دوران خود هستیم و تا وقتی به جای یگانگی با حقیقت، ناظر بر آن هستیم، این دوگانگی در میان است و به عبارتی هنوز، خودمان در میان هستیم. این یعنی با حقیقت دوگانگی داریم و اگر به خودمان بیاییم متوجه می‌شویم نسبت به آن عهدی که با حقیقت بسته‌ایم غفلت داریم، هرچند این غفلت، از سر انکار حقیقت نیست بلکه غفلتی است که روزمرگی‌ها آن را در ما به وجود می‌آورد. در نتیجه نسبت به آن حقیقت، در قبض قرار می‌گیریم نه آن که نسبت به آن بیگانه باشیم، منکر هم نمی‌باشیم ولی با جدّیت کامل در آن حاضر نمی‌شویم تا آن را از آن خود کنیم.

باید کاری کرد که نسبت به حقیقتِ دورانِ خود، حالت دوگانه نداشته باشیم، چون آن حقیقت جان ما را فرا گرفته و در واقع «انقلاب» و «ما» دو چیز جدا نیستیم. در کتاب «کربلا؛ مبارزه با پوچی‌ها» تعبیری به این عنوان هست: «در کربلا، ماییم که شمشیر می‌زنیم و ماییم که زخم می‌خوریم». اصحاب حضرت تلاش می‌کردند خودشان به جای امام حسین ♦ زخم بخورند و امام زخم نخورند. چون در این صحنه ما ناظر کربلا نیستیم بلکه خود کربلاییم. هویت شیعه این چنین است. اصحاب کربلا انصافاً تلاش کردند که برای امام حسین ♦ کشته شوند. این در نسبت با هر حقیقتی صدق می‌کند که تا ما ناظر بر آن حقیقت هستیم، هنوز از آن حقیقت بهره‌ی لازم را نمی‌بریم، اما اگر رابطه‌ی خود را با آن حقیقت حفظ کنیم و مجال دهیم تا بر ما بدرخشد، بعد از مدتی، از آن ما می‌شود و حالات ما مطابق اشارات آن می‌گردد و به یک معنا نورِ یگانگی با آن حقیقت، ما را در بر می‌گیرد. ما نمی‌فهمیم احوالات معصومین علیهم‌السلام چگونه بوده است، اما می‌دانیم امثال علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه وقتی نسبت خود را با به میان آوردن اسلام در تاریخ خود شکل دادند به نحوی از عصمت رسیدند. این که شنیده‌اید این بزرگان در مقام عصمتِ اکتسابی قرار می‌گرفتند، به همین معنا است. این عصمت، عصمتی است که امام معصوم از آن این‌ها می‌شود. این‌ها امیرالمؤمنین ♦ را دارند و هیچ کس دیگر را ندارند، دیگر چیزی نمی‌ماند که بخواهند داشته باشند.

ما باید به جایی برسیم که در تاریخ خود، حقیقت با ما دوگانه نباشد تا بخواهیم نسبت به آن، تکلیف خود را انجام دهیم، که البته آن هم در جای خود خوب است.

وقتی رویکرد شما نسبت به حقیقت، طوری شد که آن را در خود بیابید و آن را احساس کنید، نسبت به آن در قبض و بسط قرار می‌گیرید ولی آن را انکار نمی‌کنید. وقتی نسبت به آن در قبض هستید همین‌که به زیارت شهداء می‌روید، یک‌مرتبه بسطی نسبت به حقیقت دوران سراغ شما می‌آید، در آن حالت هیچ چیز دیگری در این عالم برای تان جدی نخواهد بود مگر باقی‌ماندن بر آن عهد. بعد به زندگی عادی خود برمی‌گردید، می‌بینید دیگر آن حالت نیست، چون سیطره‌ی مکر «لیل و نهار» انسان را در بر می‌گیرد. آری! قصه‌ی ما این است و این جا وظیفه‌ی ما است که متوجه باشیم این حالت‌های روزمره در این تاریخ، قصه‌ی ذاتی ما نیست. اگر متذکر این امر باشیم، برای خودآگاهی ما بسیار مؤثر است.

سؤال: چگونه آن خودآگاهی را می‌توان در زندگی افراد به میان آورد تا دائماً متوجه‌ی حضور تاریخی خود نسبت به انقلاب باشند و بتوانند قبض خود نسبت به انقلاب را درست تحلیل کنند؟ افرادی که در تشیع پیکر شهداء شرکت می‌کنند و بعد به جهت فروافتادن در روزمره‌گی‌ها در قبض می‌روند؛ چه کار کنند تا انقلاب اسلامی دائماً برای آن‌ها تذکر باشد؟

جواب: عموم مردم در عالم انقلاب اسلامی هستند و در تصور خود نسبت به انقلاب بیگانه نیستند، ولی یادتان باشد که سیطره‌ی عهد غربی به

این راحتی از ذهن و ذکر افراد نمی‌رود تا عهد الهی بیاید. مگر بعضی از اصحاب پیامبر آ نیستند که در عین قبول اسلام، بالاخره سیطره‌ی جاهلیت بر آن‌ها جاری است. می‌بینید فردی آمده است به امیرالمؤمنین ♦ می‌گوید: «یا علی! طهرنی» انگشتان مرا به خاطر دزدی که کرده‌ام، قطع کن و مرا پاک کن. چیز عجیبی است، می‌گوید: باید حکم خدا بر من جاری شود، «طهرنی». بعد حضرت بالاخره انگشتانش را طبق دستور الهی قطع کردند. از آن طرف، معلوم است که مکاری بر او رفته است و تحت تأثیر آن مکر روزگار دزدی کرده است و از طرف دیگر، چیزی با حضور اسلام در خود یافته است که راضی نمی‌شود حدود الهی بر او جاری نشود، و امیرالمؤمنین ♦ سعی می‌کند تا کار او را به نحوی تفسیر کنند که منجر به قطع انگشتان نشود، ولی می‌گوید نه یا علی! هیچ کدام از این‌ها نیست، بعد از این که انگشتانش قطع شد، آن دستی که انگشتانش قطع شده بود را در دست دیگرش گرفته بود و در حالی که از لابه‌لای انگشتانش خون می‌چکید؛ یکی از خوارج به او می‌گوید چه کسی دست تو را قطع کرد؟ توصیفاتی که در همان حال در وصف امیرالمؤمنین ♦ می‌کند آن‌چنان است که خیلی از ماها در وصف آن حضرت چنین توصیفاتی نمی‌کنیم، چون او می‌خواهد با علی ابن ابی‌طالب ♦ زندگی کند، حتی به قیمت این که آن حضرت انگشت‌های او را قطع کنند.^۱

۱ - راوی می‌گوید: او دست بریده‌اش را با دست دیگر مشت کرده بود و در حالی که قطرات خون از آن می‌چکید به راه افتاد، در هنگامی که او از محکمه خارج می‌شد یکی از منافقان او را می‌بیند و با ظاهری دلسوزانه می‌پرسد چه کسی با تو این کار را

این که بعضی‌ها در پناه ائمه علیهم‌السلام مأوا می‌گزینند، مطلب مهمی است. ما این را در رُعمای دین می‌بینیم. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» این چنین اند و به همین جهت می‌توانند با قاطعیت انقلاب را جلو ببرند. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به اعتبار فقاقت‌شان زعیم نیستند. البته حتما باید فقیه باشند، ولی به اعتبار شخصیت متعالی‌شان که خواسته‌اند با امامان زندگی کنند، در زعامت قرار گرفته‌اند. به تعبیر حضرت آیت‌الله اراکی، امام خمینی نزدیک به مقام عصمت بودند. تازه کسی این حرف را می‌زند که خودش انسان بسیار بزرگی است. در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آمده است وقتی حضرت امام به آیت‌الله اراکی پیغام می‌دهند که می‌خواهند به دیدارشان بروند، می‌گویند من می‌خواهم خودم خدمت امام خمینی برسم. وقتی آیت‌الله اراکی در قید حیات بودند، بنده خدمتشان رسیدم، در آن زمان ایشان خیلی مسن بودند، در آن حد خمیده بودند که قیام نمازشان نزدیک به رکوع بود. با این حال گفته بودند من خودم خدمت امام خمینی می‌رسم، چون متوجه جایگاه قدسی حضرت امام بودند و این مربوط به زعامت امام

کرده است؟ آن شخص در جواب او شروع می‌کند با مدح زیاد نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌آورد و می‌گوید: پنجاه ام را سید جانشینان پیامبران بُرید، پیشوای سفیدرویان قیامت، ذی‌حق‌ترین مردم نسبت به مؤمنان، علی‌بن ابیطالب، امام هدایت ... آن فرد گفت: وای بر تو، دستت را می‌بُرد و این‌چنین ثنائش می‌کنی؟ او پاسخ داد: چرا ثنائش نگویم و حال آن‌که دوستی‌اش با گوشت و خونم در آمیخته است؟ به خدا سوگند بُرید دستم را مگر بر اساس حقی که خداوند قرار داده است. (بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۸۱)

بود که پرتوی از نور عصمت است. همسر شهید حججی گفته بود بالاخره شهادت آقا محسن برایم خیلی دردناک بود، ولی وقتی در خدمت مقام معظم رهبری بودم عالمی را برایم گشودند که انگار تنها همین عالم اصیل بود، در آن حدّ که دیگر هیچ مسئله‌ای برایم سخت نبود. با حضور زعیم می‌شود چنین احوالاتی در تاریخ برای انسان‌ها به ظهور آید. البته این موضوعی است که اجمال آن کم نیست ولی ابهام و اجمال آن طوری است که با اشاره‌های متنوع، آرام آرام گشوده می‌شود.

مرگ نیهیلیسم

۲۲- «انقلاب اسلامی محل آشکارشدن و گشودگی حقیقت این دوران است، انقلابی که ما بدان تعلق داریم، نه آن که انقلاب به ما تعلق داشته باشد، تا بخواهیم به عنوان ابزار از آن استفاده کنیم که در آن صورت، از کارکرد اصلی‌اش خارج می‌شود و از حقیقت خود فرو می‌افتد. ولی اگر بگذاریم تا به وسیله‌ی آن حقیقتی که در بستر انقلاب اسلامی ظهور کرده است، فراخوانده شویم، مظهر اراده‌ی الهی در این عالم خواهیم شد و یگانگی بین خود و حقیقت را در خود احساس می‌نماییم و این مرگ نیهیلیسم است. کافی است با آزادشدن از کثرات و از خودخواهی و خودبینی و خودرأیی، اجازه دهیم ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی به گوش جان ما برسد، در آن صورت متوجه فراخوانی آن خواهیم شد. و این است سلوک حقیقی در این تاریخ، وقتی خود را در معرض نفعه‌ی حقیقت دوران خود قرار دهیم»

به خوبی می توان به این نکته فکر کرد که آیا انقلاب اسلامی محل آشکارشدن و گشودگی حقیقت این دوران نیست، انقلابی که ما بدان تعلق داریم و خود را نسبت با آن معنا می کنیم؟ به خودتان رجوع کنید، ببینید آیا می توانید تنها ناظر انقلاب باشید و در این تاریخ خود را موفق احساس کنید؟ آیا همان طور که در واقعه ی عاشورا، ما هستیم که در کربلا شمشیر می زنیم و شمشیر می خوریم و به کربلا تعلق داریم، در نسبت با انقلاب اسلامی هم چنین احساسی داریم؟ آیا امام حسین ♦ هستند که شمشیر می خورند یا ما؟ این بدین معنا است که ما به کربلا تعلق داریم و اگر خود را از آن تعلق جدا کنیم گویا خود را از دست داده ایم. این طور نیست که کربلا به ما تعلق داشته باشد و گمان کنیم ما هستیم که آن را مدیریت می کنیم. در مورد انقلاب اسلامی هم باید متوجه باشیم ما اصلاً چه کسی هستیم که بود و نبود انقلاب به ما باشد؟ ما هستیم که به انقلاب اسلامی تعلق داریم و معنای خودمان را در آن می یابیم. به همین جهت نمی توانیم بدون انقلاب اسلامی برای خود هویتی معنادار قائل باشیم. خطاب به آن هایی است که می خواهند در زندگی خود با حقیقت مأنوس شوند، نه به آن هایی که می خواهند از انقلاب به عنوان ابزاری در مسیر اهداف خودشان استفاده کنند که در آن صورت، انقلاب نسبت به آن ها از کارکرد اصلی خود خارج می شود و از حقیقت خود فرو می افتد. ولی اگر اجازه دهیم به وسیله ی آن حقیقت که در بستر انقلاب اسلامی است، فراخوانده شویم مظهر اراده ی الهی در این عالم خواهیم شد. این یعنی حالتی که می یابیم خرمشهر را خدا آزاد کرد. در همین راستا یعنی با

قرار گرفتن در موقعیتی که مظهر اراده‌ی الهی باشیم، یگانگی بین خود و حقیقت را در خود احساس می‌نماییم و این یعنی مرگِ نیهیلیسم. و تا این احساس در ما ظهور نکند ملاحظه می‌کنید نماز می‌خوانیم و سایر عبادات را هم انجام می‌دهیم، ولی احساس پوچی زندگی در ما از بین نرفته است، چون راه رجوع به حقیقت را پیدا نکرده‌ایم تا با عباداتِ خود آن راه را پاس بداریم و هنوز بیش از آن که دغدغه‌ی یافتن حقیقت را داشته باشیم، دغدغه‌ی خودنمایی و خودخواهی‌هایمان را داریم. به گفته‌ی فیض کاشانی: «گفتم فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی». اگر هنوز خودت هستی، از قرار گرفتن در آغوش حقیقت محروم خواهی بود. قصّه‌ی ما قصّه‌ی «غربت غربیه» است. در غربِ عالم، حقیقت غروب کرده است و ما هنوز ناله‌ی دوری از نورِ شرق را سر نداده‌ایم تا نامه‌ای توسط هدهد و از آن پدر یمانی به ما برسد و برای رسیدن به چشمه‌ی زندگانی هدایت‌مان کند، باید از حال مرغی که از دام دنیا رهیده است خبر بگیریم. گفت:

حال زندانی این دام بسی بشنیدیم

حال مرغی که رهیده است از این دام بگو

وقتی گفته می‌شود «انقلاب اسلامی محل آشکارشدن و گشودگی حقیقت این دوران است» باید بر روی «حقیقت» تأمل کنیم. حقیقت یعنی حضرت حق به نحوه‌ای خاص خود را به ظهور آورد. در حدیث قدسی داریم که حضرت حق می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، لَمْ أَعْرِفْ فَأُحْبِبْتُ أَنْ

أَعْرِفْ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» من گنجی مخفی بودم، خواستم شناخته شوم، پس خلق را خلق کردم تا شناخته شوم. یعنی وقتی خداوند می‌خواهد شناخته شود در قالب مخلوقات به صحنه می‌آید، پس در این صورت، حق در صحنه آمده است، اما به نحوه‌ای خاص. با توجه به این امر می‌توان گفت: حضرت حق در هر تاریخی یک‌طور به صحنه می‌آید. این که می‌گوییم «انقلاب اسلامی، آشکارشدگی حقیقت این دوران است»؛ یعنی حضرت حق و آن گنج مخفی آمده است تا خود را آشکار کند.

اجازه دهید بنده همین‌جا در رابطه با نظر به «وجود»، موضوعی را مطرح کنم و آن این که شما یک‌وقت بحث می‌کنید که اصالت با «ماهیت» است و یا اصالت با «وجود»؟ و بعد می‌فرمایید اصالت با «وجود» است، اگر با دقت متوجه‌ی این امر شویم به این نتیجه می‌رسیم که همه‌ی موجودات محل ظهور وجوداند و هیچ چیز دیگری غیر از «وجود» در عالم نیست، به همین جهت حکمای ما مثل علامه طباطبایی می‌فرمایند ماهیت در ذهن انسان است و واقعیت خارجی ندارد. این وجود است که به صورت‌های مختلف آشکار می‌شود و شکل آشکارشدگی وجود، درخت و دریا و انسان است. پس دو چیز نداریم یکی درخت و یکی «وجود»، بلکه فقط «وجود» در صحنه است. در این رابطه انقلاب اسلامی آشکارشدگی و گشودگی حقیقت این دوران است یعنی وجود به این

صورت آشکار شده‌ و این ما هستیم که به آن تعلق داریم نه آن که انقلاب اسلامی به ما تعلق داشته باشد، همان‌طور که ما به وجود تعلق داریم نه آن که وجود به ما تعلق داشته باشد. همیشه «وجود» است که در صحنه است و ما بدان تعلق داریم. برای همین هم اگر تعلق‌مان به «وجود» از بین برود ما هیچ می‌شویم، به همان معنایی که ملاصدرا بحث هویت تعلقی مخلوقات را نسبت به وجود به میان می‌آورد و این که اگر تعلق آن‌ها به وجود از بین برود، هیچ می‌شوند. این خیلی خطرناک است که توهم کنیم انقلاب اسلامی به ما تعلق دارد، چون موجب می‌شود بخواهیم به عنوان ابزار از آن استفاده کنیم که در آن صورت آن انقلاب از کارکرد اصلی خود خارج می‌شود. و این یعنی در واقع خدا از صحنه‌ی تاریخ، رُخ برمی‌بندد. اگر شما خواستید انقلاب اسلامی را وسیله قرار دهید برای انجام هر کاری - یعنی به جای این‌که متعلق به آن باشید تا آن در صحنه بیاید، خود را بر آن تحمیل کنید تا شما به صحنه بیایید- در این صورت حقیقتِ دوران از صحنه خارج می‌شود و ما می‌مانیم و توهمات خود و این که انقلاب اسلامی در نزد ما از حقیقتِ خود فرو افتاده، ولی اگر مجال

۳- ما همواره و در هر لحظه و در هر جا با موجودات روبه‌رو هستیم که آن‌ها همه مظاهر وجوداند. حال سؤال است کدام موجود است که نسبت به موجودات دیگر، «وجود» را بهتر نشان می‌دهد و راهش برای رسیدن به «وجود» از بقیه‌ی موجودات نزدیکتر است؟ این موجود می‌تواند تاریخی باشد - مثل انقلاب اسلامی- که ما را فراگرفته و از همه‌ی موجودات به ما نزدیکتر است و راه نزدیکی به وجود در آن از سایر موجودات نزدیکتر می‌باشد.

دهیم تا به وسیله‌ی حقیقتی که در بستر انقلاب اسلامی است، فراخوانده شویم، مظهر اراده‌ی الهی در این عالم خواهیم شد. به همان معنایی که وقتی خدا در صحنه است در روشنی گاهی خود را ظاهر می‌کند، در این تاریخ این شما خواهید بود که در بستر انقلاب اسلامی مظهر اراده‌ی الهی می‌شوید و در واقع خداوند شما را انتخاب کرده تا خود را آشکار کند. یعنی در واقع خداوند است که ما را فرا گرفته و ما توانسته‌ایم خدا را در این تاریخ به این صورت از آن خود کنیم. این یعنی به‌دست آوردن عبودیت و یگانگی بین خود و حقیقت؛ و مرگ نیهیلیسم و نیست‌انگاری.

راهی برای به ظهور آمدن حقیقت

با توجه به آن‌چه گذشت چندین موضوع مهم را می‌توانیم با هم در میان بگذاریم. اولاً: شما بدانید تا زمانی که بین ما و حقیقت دوگانگی هست و ما ناظر بر خداییم و ناظر بر حقیقت هستیم، همین محرومیت‌ها و افسردگی‌ها در میان است که بشر امروز همچنان گرفتار آن است. چاره‌ای نداریم که نسبت به این موضوع فکر کنیم و هر کدام را تفصیل دهیم و نسبت به آن گشوده گردیم تا جایی که نسبت به خدا بیگانه نباشیم. عبادات برای همین آمده است که این یگانگی فراموش نشود. خداوند می‌فرماید مجاهدان صدر اسلام برای تحقق اسلام به جایی رسیدند که «يُؤَيِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹) در آن شرایط تاریخی و برای تحقق اسلام، هر کسی را بر خود مقدم می‌داشتند هر چند نسبت به آن‌چه ایثار می‌کردند خودشان محتاج بودند. می‌خواستند آن نهضت و انقلاب بماند، نه آن که خودشان بمانند. می‌گفتند آن رفیق‌مان زودتر از من

زخمی شده و خون زیادی از او رفته است آب را به او بدهید تا زنده بماند. آیه‌ی مذکور متذکر می‌شود که چگونه آن‌ها هیچ‌جایی برای فردِ خود قائل نبودند و راه به ظهور آمدنِ حقیقت دوران خود را شناخته بودند. این می‌شود ایثارِ محض، برای این که چیزی باید بماند به نام حضور تاریخی اسلام. ما می‌گوییم اسلام برای این آمده است تا مؤمنین، در مقابل اسلام برای خود، خودی قائل نباشند و برای هر کس اسلام مهم باشد. ما چرا می‌خواهیم این کار را بکنیم؟ چون متوجه‌ی حقیقتی شده‌ایم که اگر به خود نظر کنیم، آن حقیقت در منظر ما ظهور نمی‌کند. به گفته‌ی فیض کاشانی:

گفتم که روی خوبت از من چرا نهانست	گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیانست
گفتم که از که پرسم جاننا نشان کویت	گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی نشانست
گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی	گفتم نفس همین است، گفتا سخن همانست

عرفای ما انصافاً این جاها بسیار زحمت کشیده‌اند برای رفع غفلی که ما خواستیم تنها به صرف تکلیف فقهی، دین‌داری خود را ادامه دهیم. زیرا دین در عین نظر به حقایق، طریقت نیز هست و آن راهی است برای نزدیکی به حقایق؛ و در کنار طریقت به سوی حقیقت، تکالیف فقهی به میان می‌آید. در نظر به حقایق به چیزی بالاتر از آن چه اصول عقاید مطرح می‌کند باید توجه داشت. اصول عقاید به عنوان علمِ کلام، یعنی شما در مقابل مخالفانِ عقایدتان دلایلی را مدون کرده‌اید تا جواب اشکالات آن‌ها را بدهید. به قول شهید مطهری این اصول عقاید در مقابل اشاعره و معتزله تدوین شده است. از ایشان سؤال می‌کنند چرا «عدل» جزو اصول دین

آمده است؟ عدل چه ربطی به اصول دین دارد؟ می‌فرمایند چون اشاعره منکر آن بودند، شیعه خواست مشخص کند مخالف نظر آن‌ها است، آن را جزء اصول مذهب آورد. ولی ما در دین‌داری خود باید به حقیقت نظر داشته باشیم و در این راه حجاب‌های بین خود و خدا را رفع کنیم. مشکل ما این است که آنانیت و منیت در میان است و همین حجاب بین ما و حقیقت این دوران شده و بدین لحاظ عرض می‌کنم محال است بتوانیم حقیقت انقلاب اسلامی را بدون نگاه عرفانی بیابیم؛ و بدانیم با روحیه‌ی ظاهرگرایی، از تاریخی که در آن قرار داریم غفلت خواهیم کرد.

انقلاب اسلامی به کمک عارف سالکی به صحنه آمده است که وقتی آن را بازخوانی کنیم متوجه می‌شویم آن انقلاب جایگاه ظاهرگرایان را تعیین می‌کند، و البته بحث آن در این جا نیست و تجربه‌ی گذشته این را نشان داده است. بحث در این جا نظر به توحید و نحوه‌ی رجوع به حضرت حق در این تاریخ و روشنی‌گاه‌هایی است که حضرت حق خود را به صورتی خاص نمایان کرده است. حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در حدیث شماره‌ی ۱۴ کتاب «چهل حدیث» می‌فرمایند: تمام انبیاء علیهم‌السلام آمدند تا ما را متوجه‌ی این امر کنند که نسبت به خدا تفکر کنیم به همان صورتی که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ» بالاترین عبادت، تفکر مدام نسبت به خدا و قدرت اوست. اگر متوجه شویم جز حق در صحنه نیست، پس هر چیزی نوری از انوار اسماء الهی است. شما در سوره‌ی «توحید» می‌گویید حضرت حق، أحد است یعنی فقط اوست و لاغیر و با توجه به این امر، او صمد است و مقصد

هر چیزی است و باید به جایی برسیم که حضور مطلق او را در همه‌ی عالم و در همه‌ی مظاهر احساس کنیم.

عدم دوگانگی بین خالق و مخلوق

اگر بتوانید مسئله‌ی فوق را درست درک کنید، انقلاب اسلامی با شما حرف‌ها خواهد داشت و معنای حضور خدا در «ایام الله»ها روشن می‌شود و گر نه از یهود امت خواهیم بود زیرا وقتی شما بین خود و خدا دوگانگی احساس کنید و بگویید من یک خدا دارم و من مخلوق او هستم به آن معنا که از او متولد شده‌ام، نحوه‌ای از استقلال برای خود فرض می‌کنید و این موجب می‌شود تا گمان کنید می‌توانید به حقوق مردم تجاوز کنید و گرفتار هم نشوید و یا گمان کنید بدون خدا هم می‌توان زندگی کرد؛ ولی وقتی تمام وجودتان را در محضر حضرت حق بیابید، کمال خود را در این امر می‌یابید که او هر چه بیشتر شما را در بر بگیرد و از خودتان فانی‌تان کند و به خودش باقی‌تان نماید؛ در این حالت اگر یک گناه مرتکب شوید حس می‌کنید در رسیدن به آن حالت شکست خوردید و سریعاً خود را به وادی قبلی برمی‌گردانید. این حس وقتی سراغ ما می‌آید که متوجه باشیم اوست که اوست و هیچ چیز جز حق در صحنه نیست و ما در هویت خود به سوی او هستیم. در این مسیر به جایی می‌رسید که می‌یابید خداوند از طریق شما دارد عمل می‌کند. و معنای «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» را که خطاب خدا به پیامبرش است، درک می‌کنید. آیت‌الله جوادی آملی می‌فرمودند این آیه بالاترین توصیفی است که خدا برای پیامبرش کرده است، به او می‌گویند به جایی رسیده‌ای که من از طریق تو

کارم را انجام می‌دهم در عین آن که خودت اراده کرده‌ای که به سوی دشمن اسلام تیر بیندازی. حساب کنید پیامبر خدا ﷺ در این حالت چه احساسی خواهند داشت. این را «فَنَای فِی اللّٰه» و «بقای به حق» می‌گویند که بحث آن مفصل است و بیشتر، «چشیدنی» است تا «شنیدنی».

یک وقت است شما شاهد حق هستید که چگونه شما را در برگرفته، ولی یک وقت است انسان‌ها در مقام نازل‌تری هستند در آن حد که آن‌ها را متذکر می‌کند در مقامی قرار گرفته‌اند که خداوند از طریق آن‌ها دشمنانش را به قتل می‌رساند ولی نه به آن صورت که خودشان نیز آن مقام را در خود احساس کنند و به خود آگاهی رسیده باشند. خطاب به مؤمنان و مجاهدان جنگ بدر می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ» (نفال/۱۷) شما آن‌ها را به قتل نرساندید، ولی خدا آن‌ها را به قتل رساند، ولی در ادامه در خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ» آن‌گاه که تیر انداختی، تو تیر نینداختی و خدا تیر انداخت. پیامبر در این جا در مقام «فَنَای فِی اللّٰه» است اما مجاهدین در قبضه‌ی اراده‌ی خدا هستند و خداوند از طریق آن‌ها اراده‌ی خود را محقق می‌کند. این حالت را هم می‌گویند عدم دوگانگی بین خالق و مخلوق، و اگر این دوگانگی در میان نباشد احساس می‌کنید فقط خدا در صحنه است و این نجات از نیهیلیسم است، زیرا انسان با درک حضور تاریخی، در جهانی قدم گذارده که خداوند اراده کرده است تا آن جهان را محقق کند، جهانی بیرون از جهان مدرنیته. تا وقتی من باشم و خدا هم جدای از من باشد، خطر «نیست‌انگاری» من را تهدید می‌کند؛ با توجه به این امر آن‌جایی که متوجه

می‌شوید آنانیتِ شما در میان است، خود را عقب می‌کشید. ^۴در این بستر است که آن جهان در مقابل انسان گشوده می‌شود و آرام‌آرام مشکلات حل می‌گردد. راهی که انقلاب اسلامی جلوی ما گشوده است و بدان اشاره دارد، حقیقت دوران است. حقیقت دوران یعنی مظهري که خدا از آن طریق به ظهور می‌آید و این کار با ایثار محقق می‌شود. وقتی خدا به ظهور آید یگانگی بین خود و حقیقت را در خود احساس می‌نماید. زیرا خدا به عنوان حقیقتِ مطلقِ عالم در میان است و همه‌ی وجود انسان را در برمی‌گیرد؛ و این یعنی مرگِ نیهیلیسم.

سلوک حقیقی

در بستر تعهد به انقلاب اسلامی، کافی است با آزادشدن از کثرات و از خودخواهی و خودبینی و خودرأیی، اجازه دهیم ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی به گوشِ جان ما برسد، در آن صورت متوجه‌ی فراخوانی آن خواهیم شد. و این است سلوک حقیقی در این تاریخ، وقتی خود را در معرض نفحہ‌ی حقیقتِ دوران خود قرار دهیم.

يک عارف اگر بخواهد به فَنای فی اللّٰه برسد و «وحدت شخصی وجود» را احساس کند، زحمات زیادی را باید متحمل شود، عموماً هم در حد «عين اليقين» باقی می‌ماند، زیرا رسیدن به مقام «حق اليقين» بسیار کار

۴- شهید محسن حججی به مسئولان حسینیہ‌ای که ماه محرم در آن خدمت می‌کرد، گفته بود کارهای سخت را به من بدهید و من پشت صحنه باشم. بعد هم که به او گفته بودند آقا محسن شما برای امام حسین ♦ سنگ تمام می‌گذاری؛ گفته بود برای امام حسین ♦ فقط باید «سر» داد.

می‌برد. بنده معتقدم انقلاب اسلامی این توان را دارد که نه تنها انسان را در حدّ «عین الیقین» بلکه در حدّ «حق الیقین» برساند. مسلّم است که این با سلوک محقق می‌شود ولی در این تاریخ، رسیدن به این مقام، سلوک خاص خود را دارد که سفره‌ی آن در ۸ سال دفاع مقدس به‌خوبی گشوده بود و بسیاری استفاده کردند و اگر هم شهید نشدند، مزه‌ی آن مقام را چشیدند.

در آن روزهایی که تازه جنگ تمام شده بود بعضی از رزمنده‌ها سراغ بنده آمدند که برای ادامه‌ی راه چه کار کنیم؟ نمی‌دانم چطور شده بود که سراغ بنده آمدند، تنها چیزی که به نظر من آمد این بود که عرض کنم وقت رجوع به عرفان امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» است. خیلی عجیب بود که این‌ها با این ارادتی که به انقلاب اسلامی داشتند، واقعاً برای شهادت رفته بودند، حال که شهید نشده بودند خداوند در مقابل آن‌ها از طریق انقلاب اسلامی چیزی گذاشته بود که منجر به همان مقام «حق الیقین» می‌شد و چون آن مقام را تا حدّی در جبهه‌ها تجربه کرده بودند و با توجه به نگاه صحیحی که به انقلاب اسلامی داشتند، به نظرم خیلی پیشرفت می‌کردند. متأسفانه عده‌ای از آن‌ها در این امر سهل‌انگاری کردند. به همین خاطر بنده تأکید دارم سلوک حقیقی این دوران مشخص شده و اگر خدا از طریق انقلاب اسلامی به صحنه آمده است و حقیقت انقلاب از ما انتظار دارد که همه‌ی خود را فدای آن بکنیم، پس راه مشخص است، اُفتان و خیزان هم که شده باید برویم و به جای دیگری منصرف نشویم.

یک وقت است که راه مشخص نیست، باید به دنبال استادِ راه رفت، ولی بنده امروز هیچ راهی جز این راه سراغ ندارم. دیشب بنده خدایی می‌گفت یک استاد سلوکی پیدا کرده‌ام و می‌خواهم بروم دنبالش؛ پرسیدم این استاد، شما را کجا می‌برد؟ نمی‌توانستم مفصل با ایشان حرف بزنم. نهایتاً به ایشان عرض شد؛ اگر بتواند شما را به زعیم دوران نزدیک کند به او امید داشته باشید. این اجمالی‌ترین حرفی بود که می‌توانستم بزنم؛ ولی این اول بحث است. زعیم یعنی شخصی که به حقیقت انقلاب اسلامی اشاره دارد، به همان معنایی که انقلاب اسلامی مظهر حضور خدا در این تاریخ است در افقی که «من» در میان نباشم؛ یعنی اگر بخواهید معنایی از خودتان غیر از انقلاب اسلامی داشته باشید، از حقیقت دوران دور افتاده‌اید. صفاتی مثل خودبینی و خودخواهی و خودرأیی است که ما را گرفتار ظلمات این دوران کرده و از ارتباط با حقیقتِ این دوران محروم کرده است.

فکر می‌کنید مسئله‌ی مسلمانان صدر اسلام به خصوص بدریون چه نکته‌ای بود که آن قدر زیبا به قرآن چسبیده بودند؟ جز این بود که سعی می‌کردند ندای بی‌صدای زمانه‌ی خود را با اُنس با قرآن به گوش جان خود برسانند و در این رابطه زیباترین حماسه‌ها را آفریدند و با توجه به این که باید خود را آماده‌ی نفحات الهی زمانه‌ی خود می‌کردند، بهترین سجایای اخلاقی و ایثار را به صحنه آوردند؟ چه مسئله‌ای داشتند که این اندازه و با زیبایی تمام با قرآن مأنوس بودند؟ این را داشته باشید که اگر شما هم مسئله‌تان شنیدن ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی شد، خدا می‌داند

راحت ترین کار برایتان تواضع است و آزادشدن از خودبینی و خودخواهی و خودرأیی که البته برای بعضی ها، فاصله گرفتن از آن ها در حدّ انتحار است. این که می بینید بعضی ها جان می کنند تا بعضی از صفات رذیله را از خود دور کنند، به خاطر این است که مسئله ای نسبت به یافتن حق و حقیقت ندارند تا برای رسیدن به آن بخواهند خود را خرج کنند. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به خانه ی آیت الله شریعتمداری - با آن همه ظلم هایی که او به امام و انقلاب کرد- رفتند. در کودتای «نورّه» روشن شد نقشه ی ترور حضرت امام را به کمک آیت الله شریعتمداری کشیده بودند، این یک صدم آن ظلم هایی نبود که او در سال ۴۱ و ۴۲ در مقابل امام انجام داد؛ آن وقت امام بعد از آن که از پاریس به قم تشریف آوردند، در یکی از روزها به دیدار آن آقا می روند! آن موقع به ما و طلبه ها خیلی برخورد. ما شریعتمداری را می شناختیم که چگونه روبه روی حضرت امام ایستاده بود. امام فرمودند برای این انقلاب نه تنها دست علماء، دست طلبه ها را هم می بوسم. چون امام می دانند چه تاریخی شروع شده است و برای محقق کردن آن هر تواضع و ایشاری که ممکن است باید انجام داد. گفت:

رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ گردِ گله توتیای چشم گرگ
وقتی گله ی گوسفند راه می رود، گرد و خاک می کند، اما گرگ در میان گرد و خاک ها، گوسفندان را می بیند و جان می گیرد. وقتی شما

بفهمید می‌شود صدایی شنید که آن صدا شما را به حقیقتی به نام انقلاب اسلامی دعوت می‌کند - فقط شرطش تواضع و ایثار است - دیگر ترک این خودخواهی‌ها و ایثار کردن‌ها چندان مشکل نیست. برای رجوع به حقیقت دوران، تعارف هم نداریم باید خودخواهی و خودرأیی و خودبینی را کنار بگذاریم. وقتی مسئله‌ی ما مشخص شد و برای یافتن آن یعنی شنیدن صدای حقیقت، باید خودخواهی‌ها را کنار گذاشت، اتفاقاً خیلی راحت کنار می‌گذاریم. چون می‌دانیم این خودخواهی‌ها چه محرومیتی را برای ما به بار می‌آورد. این که می‌بینید بعضی‌ها جان می‌کنند تا اخلاقی عمل کنند، به جهت آن است که نمی‌دانند چه نسبتی بین رعایت اخلاق و گشایش‌های تاریخی هست. ما قبلاً در صدر اسلام بدون آن که موضوعاتی به نام اخلاق و علم اخلاق داشته باشیم با نظر به اهدافی که در پیش داشتیم اخلاقی عمل می‌کردیم، موضوعاتی به نام اخلاق وقتی به این صورت شکل گرفت و باید هم شکل می‌گرفت که از فضای احساس حضور تاریخی خود خارج شدیم و به این نتیجه رسیدیم که این دستورات اخلاقی را رعایت کنیم، در حالی که اعمال اخلاقی راه کارهایی بوده تا هر کس برای قرار گرفتن در زیر سایه‌ی رحمت الهی و دوری از وسوسه‌های شیطانی، بدان عمل کند. حضرت صادق ♦ به عبدالله بن جُنْدَب می‌فرمایند: اگر می‌خواهی در این صحنه باشی باید از چه صفاتی بهره‌مند شوی. بعداً آن صفات به عنوان دستورات اخلاق در جایگاهی قرار گرفت که ما امروزه با آن روبه‌رو هستیم. ابتدا امام محمد غزالی این کار را کرد و کتاب «احیاء العلوم» و «کیمیای سعادت» را نوشت. نمی‌گویم کار

بدی کرد، ولی فراموش نکنید که غزالی از یک طرف گرفتار تحجّر کلامی زمانه‌اش بود و از طرف دیگر فقه و احکام، همه‌ی اسلام محسوب می‌شد. او آمد با کتاب «احیاء علوم دین»، دین را احیاء کند و بعداً اساتید محترم شیعه مثل مرحوم فیض کاشانی و ملا احمد و ملا مهدی نراقی کتاب‌های «مَهْجَةُ الْبَيضاء» و «جامع السَّعَادَة» و «معراج السَّعَادَة» را تدوین کردند. چون همان مشکلاتی که غزالی با آن‌ها روبه‌رو بود مصیبت ما هم شده بود. حالا بنده فکر می‌کنم با حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی فتح کرده و با توجه به آن نوع خودآگاهی که پیرو انقلاب اسلامی پیش می‌آید و انسان باید خود را در معرض خطاب انقلاب اسلامی قرار دهد، جایگاه دستورات اخلاقی نسبت به گذشته تغییر کند و سلوکی ذیل شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» از جنس سلوکِ مجاهدان صدر اسلام ظهور نماید. در آن صورت متوجه‌ی فراخوانی انقلاب اسلامی خواهیم شد؛ یعنی اگر ما بفهمیم با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی به چیزهای غیر قابل توصیفی می‌رسیم؛ حاضریم نسبت به خودخواهی‌های خود کوتاه بیایم برای این که آن صدا را بشنویم. این می‌شود راه کارِ سلوک در این دوران.

هنوز بنده بر این امر تأکید دارم که نگذارید از موضوع ظهورِ اِشار غفلت شود. تفکرِ امروز ما این است که معنای ظهورِ اِشار در تاریخ‌مان را درک کنیم. یک وقت آدم برای تحقق امری می‌گوید: پای جانم هم ایستاده‌ام، ولی یک وقت است که اصلاً رفته است پای جانش بایستد. امام «رضوان‌الله تعالی علیه» چندین بار این جمله را فرمودند که بعضی جوان‌ها به من

می‌گویند دعا کنید شهید شویم و من می‌گویم، دعا می‌کنم پیروز بشوید و ثواب شهادت را هم ببرید، چون جوانان متوجه شده بودند باید پای جان خود بایستند تا نجات پیدا کنند و به آن مأوایی که از طریق انقلاب اسلامی گشوده شده، دست یابند. در متن بعدی به آن می‌پردازیم:

انقلاب اسلامی و ظهور مأوایی دوباره

۲۳- «انقلاب اسلامی همان مأوایی است که خداوند بنا دارد انسان، در آن مأوا، دوباره سکنی گزیند و در زیر سایه‌ی آن قرار گیرد تا آن انسان، گوینده‌ی سخن خدا شود و در این دوران چیزی برای گفتن داشته باشد، مشروط بر آن که مصمم باشد از حقیقتی که در این دوران ظهور کرده، پاسداری کند.»

انقلاب اسلامی مانند همان مأوایی است که خداوند در صدر اسلام برای بشریت گشود و او را از سرگردانی دوران جاهلیت نجات داد، آن مأوا به سراغ بشر امروز آمده است تا انسان، در آن منزل و مأوا، دوباره سکنی گزیند. مثل زندگی با امیرالمؤمنین ♦ که حقیقتاً مأوایی می‌شود به شدت آرام‌بخش. رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» نیز با نظر به سیره‌ی حضرت امام روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مأوایی برای خود شکل داده‌اند و در این رابطه مکرر می‌فرمایند چون امام عزیز ما چنین کردند، ما هم همان کار را می‌کنیم.

عرض شد می‌توان در زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی قرار گرفت و گوینده‌ی سخن خدا شد، از آن طریق که اجازه دهیم ندای بی‌صدای

انقلاب اسلامی به گوش جانمان برسد. وقتی تحت تأثیر نفحات آن صدا قرار گیریم، سخن ما، سخن خدا خواهد شد. زیرا عملاً این انقلاب اسلامی است که به حرف آمده. اگر ما متوجه باشیم انقلاب اسلامی منزل و مأوای ماست، عملاً در آن مأوا استقرار می‌یابیم و وقتی زیست جهان ما انقلاب اسلامی شد در زبانی زیست می‌کنیم که واژه‌هایش سراسر اشاره به آن مأوا دارد و از آن مأوا سرچشمه می‌گیرد.

انقلاب اسلامی محل ظهور اراده‌ی الهی در این دوران است و انسان با مأواگرفتن در آن، گوینده‌ی سخن خدا می‌شود و بدین لحاظ در این دوران چیزی برای گفتن خواهد داشت. آری! مشروط بر آن که مصمم باشد از حقیقتی که در این دوران ظهور کرده، پاسداری کند؛ بحث هایدگر در کتاب «زبان، خانه‌ی وجود» متذکر همین است و این که زبان اصیل، اشاره به رازهایی دارد که مافوق امور روزمره است، چون «وجود»، به عنوان حضور در طریقت فکری که در جان انسان تجلی کرده، توان آن را دارد تا واژه‌های مخصوص به خود را به ظهور آورده و حقیقت را آشکار کند و در آن حال انسان احساس کند مورد خطاب حقیقت قرار گرفته است. آیا در کلمات شهید آوینی چنین احساسی به شما دست نمی‌دهد؟ زبان او پاسخ به ندای «هستی» است و به واقع این «هستی» است که در آن کلمات دارد آشکار می‌شود برای همسخنی با آیندگان، و این یعنی استقرار در آغوش انقلاب اسلامی برای همسخنی با «وجود»، چیزی که می‌توانیم با جان خود آن را دریابیم.

عجیب است که شما در زیارت اولیاء معصوم علیهم‌السلام، زبان پیدا می‌کنید، زبانی که از یک جهت مال خودتان نیست ولی بیگانه از شما هم نیست. در کنار حرم امیرالمؤمنین ♦ زبانی خاص برای شما ظهور می‌کند و آن زبان چیزهایی را جاری می‌کند که به فکر و عقل شما نمی‌رسید. تازه وقتی آن واژه‌ها با زبان به ظهور آمد می‌توان نسبت به آن‌ها فکر کرد و عملاً آن زبان، خانه‌ی فکر می‌شود و جزء وجود آدم می‌گردد. در حال حاضر ما با زبانِ مندرس شده‌ای به سر می‌بریم که گرفتار واژه‌های روزمره است. در روایت داریم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ وَ قَالَ لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ». خداوند متعال در کنار زبانِ هر گوینده‌ای حاضر است و فرمودند: ایمان بنده استوار نخواهد شد تا وقتی که قلبش استوار شود و قلبش استوار نخواهد شد مگر با استواری زبان.

وقتی انقلاب اسلامی اراده‌ی الهی در این تاریخ باشد و شما نسبت‌تان را با انقلاب اسلامی به همان معنای قرار گرفتن ذیل اراده‌ی الهی شکل دادید و حقیقت دوران را انقلاب اسلامی دانستید و مواظب بودید بین شما و انقلاب اسلامی دوگانگی پیش نیاید، به حقیقت دوران رسیده‌اید و عملاً انقلاب اسلامی شما را فرا می‌گیرد، به معنای فراگرفتنی که اراده‌ی الهی سبب آن می‌شود. و از آن جهت که انقلاب اسلامی اراده‌ی الهی در این تاریخ است، پس شما با سخن خود و عمل و اندیشه‌ی خود در واقع اراده‌ی الهی را اظهار می‌کنید. البته در این مباحث و با ورود در این عالم

صدها مسئله برای تان پیش می آید ولی صدها مسئله ای که هرچه جلو بروید صدها منزل در مقابل تان گشوده می شود. مگر شما وقتی قرآن می خوانید صدها مسئله برای تان پیش نمی آید ولی با تدبّر در قرآن همان مسائل در پیچه های گشایش صدها منزل می شود؟ مگر شما در ابتدا که سراغ قرآن می روید می توانید متوجهی اشارات آن بشوید و راحت بفهمید چگونه خداوند برای حضرت موسی ♦ از طریق «جَبَل» تجلی کرد؟ ولی هرچه جلو می روید و با آن مسائل روبه رو می شوید، با تدبّر هرچه بیشتر و حضور در ابعاد باطنی آن، همان مسائل گشودگی خاصی را به همراه می آورند.

بحث این بود که در بستر انقلاب اسلامی اگر رویکرد درستی برای انسان پیش آید، انسان گوینده ی سخن خدا می شود و در این دوران چیزی برای گفتن خواهد داشت، چون نسبتی با حقیقت پیدا کرده، همان حقیقتی که با ایثارها و نفی خودخواهی ها به ظهور آمد تا تاریخ جدیدی را شکل دهد. در ادامه در رابطه با نقش ایثار نکاتی را اظهار می داریم.

ایثار و بنیاد نظام مدنی

۲۴- «اگر صحنه های ظهور ایثار، صحنه های تحقق حقیقت است باید متوجه بود در آن راستاست که حقیقت در عمل بنیادینی که نظام مدنی ملتی را پایه گذاری می کند، ظهور می نماید.»

به نظر می توانیم با توجه به این نکته با همدیگر بحثی در رابطه با معنای تمدن سازی اسلامی داشته باشیم. متأسفانه بعضی ها این طور فکر می کنند که قبول داریم با انقلاب اسلامی کار بزرگی شده است و نظامی

فاسد و دیکتاتور سرنگون گشته ولی این چه ربطی به نظام‌سازی اسلامی دارد؟ می‌گویند: مسلمانان دولت را بر اساس عقل مدرن اداره کنند، در ضمن وظایف دینی خود را هم انجام دهند، غافل از این که اگر صحنه‌های ظهور ایثار، صحنه‌های تحقق حقیقت است، باید متوجه بود در آن راستا است که حقیقت در عمل بنیادینی که نظام مدنی ملتی را پایه‌گذاری می‌کند، ظهور می‌نماید.

حقیقت در کجا باید ظهور کند؟ جز در یک نظام مدنی که مطابق حقیقت جلو رود؟ همان‌طور که وقتی خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُم» بقیه‌ی کار را به عهده‌ی خودمان نگذاشت، بلکه به نور محمد ﷺ روشن کرد آن عبادت چگونه باشد. لذا در مورد نماز فرمود: دو رکعت صبح، چهار رکعت ظهر، و همین‌طور باقی اوقات. اگر این تعیین در نحوه‌ی عبادت نبود، کار به حقیقت اصلی نمی‌رسید. ما در نظام مدنی به تعیین حقیقت نیاز داریم و از این طریق است که عهد انسان نسبت به حقیقت در یک نظام برقرار می‌شود و گرنه دروغ می‌گوئیم که حقیقت را قبول داریم، زیرا در صدد تحقق آن در نظام مدنی خود نیستیم و عملاً در مسیر نظام‌های معمول دنیا گام زده‌ایم و به ضررهای موجود در متن آن نظام‌ها تن داده‌ایم، در حالی که هویت نظام مدنی ما اساساً چیز دیگری است.

در ادامه‌ی متن هست:

«باید متوجه بود در راستای ایثار است که حقیقت در عمل بنیادینی که نظام مدنی ملتی را پایه‌گذاری می‌کند، ظهور می‌نماید. در این حالت حقیقت است که مناسب ظرفیت آن دوران ظهور کرده تا تاریخی را

تأسیس کند، زیرا هرگز انگیزه‌های شخصی نمی‌تواند تاریخی را
محقق نماید، بلکه در نسبتی که انسان‌ها با خدا برقرار می‌کنند، یک
دوره‌ی تاریخی شروع می‌شود.»

قرآن، تاریخی را که انسان‌ها در آن نسبتی خاصی با خدا برقرار
می‌کنند تحت عنوان «ایام الله» به میان آورده است. سخن در این است که
انقلاب اسلامی شروع یک تاریخ است و یک فتح تاریخی است، زیرا
انسان‌ها نسبت به آن، معنای دیگری از خود را می‌یابند. ما خود را با
انقلاب اسلامی به عنوان تاریخی که شروع شده است معنا می‌کنیم، معنایی
غیر از معنایی که تاریخ لیبرالیسم و اومانیسم برای انسان دارد و این یعنی
تاریخی دیگر و بنیاد نظام مدنی مخصوص این تاریخ. و به همین جهت با
انجمن حجیه‌ای‌ها و ملی مذهبی‌ها و اخوان المسلمین، تاریخ جدیدی با
هویت اسلامی شروع نمی‌شود تا انسان بتواند بیرون از معنای سکولاریته
زندگی کند. اخوانی‌ها معتقدند باید خلافت صدر اسلام را احیاء کنیم ولی
خلافتی که امیرالمؤمنین ♦ خلیفه‌ی چهارم باشد. از نظر این‌ها خلفاء را
مردم خواستند و این برای مشروعیت‌شان کافی است. این نگاه نگاهی
است که رجوع به حقیقت اسلام در آن مطرح نیست. در حالی که ما
معتقدیم ولیّ فقیه به اعتبار این که نایب امام زمان علیه السلام است توسط خبرگان
کشف می‌شود و خدا هم مدد می‌کند تا کشف شود. انقلاب اسلامی به
این اعتبار خارج از تاریخ مدرنیته، شروع تاریخ جدیدی است، به همین
جهت هم شیعه دائم معتقد به وجود امام معصوم است، منتها در غیاب امام،
نایب او در صحنه است و بدین لحاظ ما معتقد نیستیم باید مثل سقیفه،
خلیفه تعیین کنیم. این بحث حساسی است و وظیفه‌ی متفکران اسلامی در

این دوران تبیین و توضیح این امر است. جایگاه انجمن حجتیه‌ای‌ها و مَلّی مذهبی‌ها هم که معتقدند در عین رعایت احکام اسلامی در امور فردی فعلاً همین زندگی مدرن را باید ادامه داد، مشخص است که در صدد تاریخ جدیدی در مقابل مدرنیته نیستند.

سؤال: چطور می‌توان گفت انقلاب اسلامی در صدد فتح تاریخی جدید است، در حالی که هرچه از اول انقلاب فاصله می‌گیریم داریم بیشتر به غرب‌گرایی نزدیک می‌شویم؟

جواب: شما روی این موضوع فکر کنید که ما فعلاً در تنگنای مکر کِل و نهارِ تاریخ مدرن قرار داریم و هنوز عهدمان با آن از بین نرفته است و عموماً با عقل مدرن فکر می‌کنیم و همه‌چیز را ارزیابی می‌نماییم و طبیعی است که مردم بیش از پیش گرفتار غرب‌زدگی باشند. اما بحث بر سر این است که اگر حقیقت به نحوی خود را در تاریخ نمایان کرد و اگر شروع شد تا خود را بنمایاند، دیگر امکان دفن شدن‌اش هست یا همواره خود را در ذهن‌ها و تصورها نگه می‌دارد تا در خارج از ذهن‌ها محقق شود؟ در نظر بگیرید که صفویه اولین حضور شیعه در تاریخ است که به صورت نظام مدنی ظهور کرده؛ نادرشاه از طرف پادشاه عثمانی مأمور بود تشیع را به عنوان دین رسمی منتفی کند. همین امر موجب شد نادرشاه که ابتدا عنوان سردار مَلّی داشت به ننگ مَلّی تبدیل شود - و حتماً میدانید که او در آخر عمر به چه روزی افتاد و خودش را تکه پاره می‌کرد، - ولی شیعه به عنوان یک هویت رسمی از میدان به‌در نرفت، هرچند با قاجاریه به نحوی در حجاب رفت، ولی با مشروطه به نحوی خاص دوباره به میدان آمد.

روی این فکر کنید: در زمان شاه عباس که واقعاً می‌خواست تشیع را حاکم کند، شاه عباس باید به علماء حکم بدهد که مثلاً شیخ بهائی شیخ الاسلام باشد؛ شاه عباس است که به مرحوم شیخ بهائی اذن می‌دهد، ولی در مشروطه آن فتح تاریخی جلوتر آمده و چهره‌ی پنهان خود را کمی آشکار کرد، در حدّی که قوانین مجلس شورای ملی را باید علماء تأیید کنند؛ هرچند در دوران پهلوی مشروطه در حجاب می‌رود، ولی دفن نمی‌شود و آن‌چه در ذهن‌ها به عنوان تصور حکومتی از جنس تشیع هست، باقی می‌ماند و با انقلاب اسلامی به صورت کامل‌تری ظهور می‌کند و حالا حکم رئیس‌جمهور را ولیّ فقیه تنفیذ می‌کند. در هر حرکت توحیدی این سیر پیش می‌آید که اگر از جهاتی در حجاب می‌رود با ایجاد تصویری که در ذهن‌ها ایجاد کرده خود را به ظهور نهایی می‌رساند. در همین رابطه عرض کردم شهید باکری‌ها و خرازی‌ها رجعت می‌کنند، چون انقلاب اسلامی در صورت آرمانی‌اش چیزی است که دیگر از ذهن‌ها پاک نمی‌شود. به قول آقای دکتر شریعتی چرا شیعه خانای گلین علی و فاطمه «علیهما السلام» را از کاخ سبز معاویه بهتر تشخیص داده است؟ چون اسلامی که در آن تاریخ ظهور کرده به آن زندگی اشاره داشت و آن تصور همواره پایدار می‌ماند، چه دشمنان اسلام بخواهند و چه نخواهند. چرا وقتی امام حسین ♦ را شهید کردند بر روی بدن مبارک حضرت اسب راندند؟ جز این است که می‌خواستند چیزی از حضرت نماند! ولی می‌بینید نام و سیره‌ی آن‌ها در ذهن‌ها هست.

اخیراً مقاله‌ای خواندم که می‌گوید از یک طرف آمریکا خودش را با فرهنگ خاص مدرن نشان می‌دهد و هم این طرف انقلاب اسلامی با هویتی که رهبری آن به ظهور می‌آورد، دارد خود را نشان می‌دهد و غیر ممکن است در این مقابله آمریکا پیروز صحنه باشد. فکر می‌کنید با امام زمان ع و آخرالزمان چقدر فاصله هست؟ ترامپ یک کمی بیشتر جلو بیاید، می‌شود سفیانی، این طرف هم کمی بیشتر حقیقت ظهور کند به جای نایب امام زمان، خود امام زمان ع به صحنه می‌آیند. اگر در این دستگاه نگاه کنید دیگر گوش‌تان بدهکار حرف‌های سطحی نخواهد ماند و جایگاه انقلاب و رهبری برایتان معنای دیگری پیدا خواهد کرد. بنده تلاش‌های مخالفان را می‌فهمم، بعضی‌ها فکر می‌کنند ماها در جریان نیستیم، غافل از این که چیزی شروع شده به نام «فتح تاریخی اسلام» در این تاریخ؛ و ما باید از خود پرسیم در این زمانه کجا زندگی می‌کنیم و مأوای ما در این تاریخ کجا است؟ آری!

محل اصلی ما گوشه‌ی خرابات است خداش خیر دهد آن‌که این عمارت کرد عمارت مدّ نظر ما در این تاریخ، انقلاب اسلامی است و ما در زیر سایه و در مأوای آن می‌توانیم خود را بیابیم. به غیر از انقلاب اسلامی اصلاً مأوایی نیست که کسی در آن زندگی کند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

جلسه ی هشتم
انقلاب اسلامی؛ وقتِ تاریخی
ملت ما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: دو مطلب هست که دائماً در سخنان تان تکرار می‌شود. یکی این که «وجود، قابل تملک نیست» و ما نمی‌توانیم بگوییم ما همه‌ی وجود هستیم و همه‌ی وجود در اختیار ما است. و دیگر آن که «ما باید این حقیقت را از آن خود کنیم». ارتباط این دو مطلب چگونه است؟ که از یک طرف ما نمی‌توانیم «وجود» را تملک کنیم، و از طرف دیگر باید آن را از آن خود نماییم. در حالی که روشن کردید «وجود» دارای ظهور و خفا است. احساس می‌شود نکته‌ی لطیفی در میان است که شاید در مفاهیم نگنجد، اگر ممکن است راهنمایی کنید چه طور می‌شود آن را درک کرد؟

جواب: بنده هم حدس زدم این جا نیاز هست تا موضوع بیشتر تبیین شود. اگر در خاطرتان باشد به آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی انفال اشاره شد که حضرت حق در وصف عمل مؤمنین می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» شما نبودید که کفار را به قتل رساندید، ولكن خدا آن‌ها را به قتل رساند. ولی بعد در وصف عمل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» تو تیر نینداختی آن گاه که تیر انداختی، ولكن خدا تیر انداخت. همه با کفار جنگیدند ولی خداوند در وصف کار پیامبر ﷺ

نکته‌ای را اضافه می‌کند که برای عمل مؤمنین آن نکته را متذکر نمی‌گردد. در مورد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» آن موقعی که تو تیر می‌انداختی؛ تو تیر نمی‌انداختی. نمی‌گوید «تو تیر نینداختی، لکن خدا تیر انداخت»، می‌گوید «آن‌گاه که تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی، ولیکن خدا تیر انداخت». سؤال در این جا است که این «إِذْ رَمَيْتَ» چه چیزی را می‌رساند. جبهه‌ای تشکیل شده است به نام جبهه‌ی توحید و روبه‌روی آن هم جبهه‌ی کفر است و خدا هم اراده کرده است که این کفر به معنای فرهنگ جاهلیت را حذف کند تا دیگر سیطره نداشته باشد. حالا به قلب مسلمان‌ها انداخته است که بایستید با کفر بجنگید. لذا می‌فرماید آن وقتی که شما مقاتله می‌کردید، عملاً خدا مقاتله کرد. یعنی خدا آن‌ها را آن‌چنان در بر گرفته بود که عملاً خدا در صحنه بود و همه دست خدا بودند بدون آن که بدانند چه اراده‌ای از پروردگار در عمل آن‌ها در صحنه است، ولی به مورد پیامبر ﷺ که می‌رسد به خودآگاهی آن حضرت نظر دارد و این که آن حضرت می‌دانند چه کار می‌کنند و با اراده‌ی خود فانی در اراده‌ی خداونداند.

در وصف کار مسلمانان می‌گوید حقیقتاً وقتی شما داشتید مبارزه می‌کردید دست خدا بودید. این مژده است به آن‌ها و تذکر به صفایی که در آن عمل نصیب آن‌ها شده بود، ولی معلوم نبود بدانند در حال تحقق چه تاریخی هستند. این جا است که ما باید فکر کنیم در کجای تاریخ قرار داریم که بنا است انقلاب اسلامی در آن محقق شود. این که بنده دائماً تذکر می‌دهم و مقام معظم رهبری «حفظه الله» هم تأکید می‌کنند زندگی‌نامه‌ی

شهداء و اُسرا را مطالعه کنید؛ از آن جهت است که در آینه‌ی سکنا و حرکات آن‌ها اراده‌ی خدا، مناسب این تاریخ ظاهر شده است. اُسراء دفاع مقدس بدانند یا ندانند، در دست خدا بودند. مقاومت‌های اسراء، مقاومت‌های عادی نبود. به نظر بنده از شهادت سخت‌تر بود؛ به قول خودشان از خدا می‌خواستند شهید بشوند. این که می‌توانند آن‌طور عمل کنند و خودشان را نوازند آن‌هم با آن مقاومت عجیب و قریب، چیز ساده‌ای نبود. در این بحثی نیست که آن یک مقاومت خاصِ اخص بود و اراده‌ای را که آن‌ها حس کردند اراده‌ی الهی بود. آیا می‌فهمیدند چه چیز دارد واقع می‌شود، یا بیشتر یک شوق و مقاومت و یک روحیه‌ی عجیب و قریبی را در خود حس می‌کردند و به این حالت آگاهی داشتند؟ ما با مطالعه‌ی آن صحنه‌ها می‌توانیم به نوعی از آگاهی نسبت به انقلاب اسلامی برسیم که اگر راه را درست برویم برای ما نسبت به آن‌چه آن‌ها انجام دادند نوعی خودآگاهی پدیدار می‌شود. آیا می‌توانیم حضور خدا را در مناسبات این تاریخ بیابیم؟ دو حالت دارد: یا به صورت علمی می‌فهمیم چنین است، که مقصد این جلسه نیست. یا این که ما هم در همان قبضه‌ی الهی هستیم که آن‌ها قرار داشتند ولی با نظر به حرکات آن‌ها می‌توانیم آگاه بشویم که چه بر آن‌ها جاری است. آیه‌ی مذکور کمک می‌کند تا متوجه شویم چرا به پیامبر ﷺ فرمود: «إِذْ رَمَيْتَ».

در متنی که پیش رو داریم همین نکته مورد بحث قرار می‌گیرد که وظیفه‌ی اساسی متفکران در این تاریخ چیست؟ اولین مشکلی که پیش می‌آید معنای واژه‌ی «تفکر و متفکر» است. منظور ما از متفکر آن چیزی

است که آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل بدان اشاره دارد. می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». این آیه از غررِ آیات قرآن است، یعنی بسیاری از آیات قرآن را می‌توان در دل این آیه معنا کرد. می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ»، ای پیامبر ذکر را که همان قرآن باشد، بر تو نازل کردیم. «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» تا روشن کنی برای مردم. چه چیز را برای مردم روشن کنی؟ «ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» آن چیزی که بر آنها نازل شده است. اگر بتوانیم نسبتِ بین حقیقت قرآن و آن چه که بر ما نازل شده است، که ذکر است، را بیابیم، به تفکر به معنای حقیقی آن نزدیک می‌شویم. اگر آن به خودآمدنی که پیامبر ﷺ متذکر آن‌اند را پیدا کنیم، به تفکر نزدیک می‌شویم. به همین جهت در آخر آیه می‌فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» امید است آن مردم با آگاهی نسبت به آن چه بر آنها نازل شده، به تفکر برسند. پس جنس تفکر در این جا به خودآمدن نسبت به چیزی است که ما را در بر گرفته است و باید پیامبر خدا ﷺ آن را برای ما تبیین کنند. این دیگر زبانِ مفهوم نیست، زبانِ تذکر است برای خودآگاهی نسبت به آن چه در ما به صورت حضوری وجود دارد. بحثی را که ما برای توجه به این امور، زبان دیگری می‌خواهیم که آن زبان، زبانِ مفهوم نیست تا حدّی در کتاب «آن گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» می‌یابید. حال با توجه به این نکته، ادامه‌ی متن شماره‌ی ۲۴ را می‌خوانیم:

اساسی‌ترین وظیفه‌ی متفکران در این تاریخ

«با انقلاب اسلامی است که وقتِ باقیِ تاریخی ملت ما شروع شده تا ملت ما در بستر آن - یعنی در بستر انقلاب اسلامی - در وقتِ تفکر خود قرار گیرند، به طوری که گوش‌ها مستعد شنیدن پیام آن شود و دیگر سخنانی که به فرهنگ سکولار اشاره دارد، برایشان شنیدنی نباشد و آن پیام یعنی پیام سکولاریته را پیامی نو و زنده که از نیهیلیسم دوران نجات‌شان دهد، نمی‌یابند.

انسانی که در وقتِ باقیِ خود مستقر شد، جایگاهی برای سکولاریته و نیهیلیسم قائل نیست. کسانی سخن‌های سکولار زده را جدی می‌گیرند که متوجه‌ی وقتِ تاریخی خود نشده‌اند، ولی برای حججی‌ها موضوع فرق می‌کند.»

در انقلاب اسلامی چیزی غیر از رسیدن به «توسعه‌یافتگی» برای انسان مهم می‌شود و نقش متفکران در این جا ضروری است تا راه آینده را مطابق تاریخ انقلاب اسلامی نشان دهند و معلوم کنند آن‌هایی که اصالت را به انسانی می‌دهند که معنای خود را در فرهنگ غربی جستجو می‌کند، از جنس تاریخ انقلاب اسلامی نیستند، و این اساسی‌ترین وظیفه‌ی متفکران تاریخ انقلاب اسلامی است. ملاحظه فرمودید که مشخص شد تفکر، یعنی انسان حقیقی را در افق جان خود بیابد و به آن نظر کند. این که فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» امید است شما به تفکر برسید؛ می‌خواهد بفرماید مسیر رسیدن به تفکر، مسیری است که باید با مقاومت و پشت کار دنبال شود،

چیزی نیست که فی‌المجلس واقع شود و وظیفه‌ی متفکر این است که ما را به تفکر دعوت کند.

ممکن است این سؤال برای عزیزان پیش آید که وقتِ باقیِ تاریخی به چه معنا است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ» برای من «وقتی» واقع شد که فقط خدا در منظرم بود، حتی پیامبر مرسل و ملک مقرب آن‌جا نمی‌توانست حاضر باشد. چون اگر پیامبر دیگری در میان باشد، واسطه در میان است. اهل سنت هم آورده‌اند که حضرت فرمودند: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» اگر ملک مقرب بین ایشان و خدا واسطه بود و اگر پیامبر مرسلی در آن وقت با پیامبر ﷺ بود، باز خلوتِ حضور با حضرت حق کامل نبود. آن حالت، حالتِ یگانگی بین انسان و خدا بود، و نه تنها رسول خدا ﷺ «وقت» دارند با آن خصوصیات، به این فکر کنید که علامه طباطبایی‌ها هم «وقت» دارند. خواجه عبدالله انصاری در منزل ۵۲ از «منازل السائرین» که باب «علم» است، می‌فرماید: «درجه‌ی ثانی علم، مقام علمِ خفی است، و درجه‌ی ثالثِ علم، مقام «وَقْتُ» است که سالک در این منزل بین خود و خداوند هیچ حجابی ندارد.» باب ۵۱ «منازل السائرین»، منزل «احسان» بود که در وصف آن فرموده‌اند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» این که خدا را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی. ولی در منزل بعدی می‌رسی به جایی که دوگانگی بین تو و خدا از میان می‌رود که مقام «مَعَ اللَّهِ» است، ملک مقربی در آن‌جا نیست که بگویند بیا خدا را ببین. در مقام «وقت»، انسان بین خود و خدا در یگانگی قرار دارد. در مورد «وقت» از حضرت امیرالمؤمنین ♦ داریم که

می‌فرمایند: «إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ» (غرر الحکم، ص ۱۵۹) عمر تو همان «وقت»ی است که تو در آن هستی. برای وارد شدن به این «وقت» باید از ساحت عالم ماده که عالم گذشته و آینده است و موجب پراکندگی می‌باشد، آزاد شد و به ساحت ارتباط با «وجود» حقایق وارد گشت. آن حضرت در رابطه با آزاد شدن از گذشته و آینده در نامه به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «... فَأَرْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمْ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ». (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۵) دنیا را ترک کن و بدان که محبت دنیا انسان را کور و کر و گنگ می‌گرداند، دوستی دنیا گردن‌ها را پائین می‌آورد، اینک از عمر باقیمانده استفاده کن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما هلاک شدند و رفتند که هلاکت آن‌ها به خاطر آرزوها و فردا فردا گفتن‌ها بود. در جایی دیگر می‌فرماید: «وَقْتُكَ أَعَزُّ الْأَشْيَاءِ فَاشْغَلْهُ بِأَعَزِّ الْأَشْيَاءِ». (امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۸۹) وقت تو عزیزترین چیزها است برای تو، پس آن را به عزیزترین چیزها مشغول کن.

ما و حضور در وقتِ تاریخی خود

انسان‌ها می‌توانند در حالتی قرار بگیرند که بین خودشان و خدا هیچ چیز نباشد و تمام وجودشان را خدا در بر بگیرد، حتی به نور خدا رؤیت کنند. با توجه به این امر عرض می‌شود مگر نه این که در هرتاریخی خداوند مناسب آن تاریخ ظهور می‌کند؟ اگر ما بخواهیم با شأن خدایی

که در این تاریخ طبق آیه‌ی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» به میان می‌آید روبه‌رو باشیم، آن شأن، همان انقلاب اسلامی است. در این وقت تاریخی می‌توان با خدا ارتباط برقرار کرد بدون واسطه‌ی ملک مقرب و نبی مرسل، این وقت تاریخی با انقلاب اسلامی محقق می‌شود، هیچ راه دیگری برای ارتباط با خدا به این صورت نیست، راه‌های ارتباط با خدا زیاد است اما راهی که ما را در وقت خودمان قرار دهد و با شأن مخصوص این زمان با خدا مرتبط شویم، انقلاب اسلامی است. زیرا در هر تاریخی خداوند مطابق آن تاریخ به تجلی می‌آید، البته انقلاب اسلامی ذیل تجلی تام و تمام اسلام به صحنه می‌آید.

ذیل تاریخی که اسلام به میان آمده ما وقت‌های تاریخی خاصی می‌توانیم داشته باشیم یکی از آن وقت‌ها، وقت تاریخی انقلاب اسلامی است. همان‌طور که عرض شد وقت باقی تاریخی، همان مقام «لِی مَعَ اللَّهِ وَتَّ» است که مَعَ اللَّهِ در این تاریخ، معیت با خدای انقلاب اسلامی است. «لِی مَعَ اللَّهِ» معیت با حضرت حق در این تاریخ است که از طریق انقلاب اسلامی یعنی مظهریت حضرت حق، محقق می‌شود. و این تنها موقعیت برای عبور از نیهیلیسم این دوران است، چون وقت تاریخی ما است. این جا سخن نیچه را یادآوری می‌کنم که سقراط را ریشه‌ی نیهیلیسم می‌داند از آن جهت که با فلسفه‌ی او بین «وجود» و «موجود» و یا بین «فاعل شناسایی» و «مورد شناسایی» دوگانگی قائل شد. تاریخ محمد ﷺ و تاریخ انبیاء، تاریخ «من» و «او» نیست که نوعی دوگانگی را به میان می‌آورد، تاریخ انبیاء تاریخ اثبات خدا نبوده است. مؤمنین در جمال پیامبر خدا ﷺ

خدا را می‌دیدند. موضوع اثبات خدا مربوط به بعدها است و قصه‌اش جدا است. نیچه درست تشخیص می‌دهد که ریشه‌ی نیهیلیسم در کجا است. پیامبران با تذکرات‌شان، متذکر نور خدا که همه‌ی عالم و از جمله انسان‌ها را در بر گرفته بود، می‌شدند. در همین رابطه حضرت حق به پیامبرش دستور می‌دهد: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» ای پیامبر! تو متذکر امری باش که جان انسان‌ها را در بر گرفته است.

نیهیلیسم یعنی درکی از وجودِ خودمان که در آن درک، ما در وقت خودمان با حضرت حق نباشیم، بلکه احساس دوگانگی بین ما و خدا در میان باشد. همه‌ی این عبادات و رکوع و سجودمان برای این است که در وقت‌مان مستقر شویم. ملاحظه کردید امیرالمؤمنین ♦ چگونه متذکر می‌شوند وقت مؤمن چه اندازه می‌تواند کمک کند تا انسان از زندگی و از عباداتش بهره‌بردار شود. همه‌ی عبادات برای این است که «وقت» مان را پیدا کنیم.

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فرداگفتن از شرط طریق
تسویف به معنای فردا و فرداکردن، یعنی بیرون از وقت‌بودن. تسویف یعنی سوفَ سوفَ، بعد و بعد. در حالی که بعدی نمانده است، همیشه همین «الآن» است و خدا هست و نسبت ما با او. وقتی می‌گوییم انقلاب اسلامی وقتِ تاریخی ما است به همین معنا است که ما هستیم و تاریخی که خداوند از طریق آن با شأن خاص خود در این تاریخ به ظهور آمده است. انقلاب اسلامی وقتِ تفکر ملت ما است، تفکری که به معنای یافتن جایگاه خود است در این تاریخ که خداوند ما را از طریق انقلاب اسلامی

در برگرفته است، به طوری که گوش‌ها مستعد شنیدن پیام خدا از طریق انقلاب اسلامی شده‌اند. در این وقت تاریخی که محل خلوت ما با خدا است، ملک مقرب هم باید کنار رود، چه رسد ملاصدرا، با همه‌ی ارادتی که به او داریم. امیرالمؤمنین ♦ در نهج البلاغه متذکر وقت ما هستند، اگر حتی با ملاصدرا در نظری که باید به نهج البلاغه داشته باشیم، ورود کنیم، نهج البلاغه را فلسفی تفسیر می‌کنیم و اگر نهج البلاغه را فلسفی تفسیر کنیم در آن صورت امیرالمؤمنین ♦ می‌شوند ملاصدرا. دانشمندی مثل علامه‌ی طباطبایی است که وقتی می‌خواهد قرآن را تفسیر کند می‌فهمد فلسفی تفسیر نکند و اگر کسی فلسفه نداند بعضاً نمی‌داند دارد قرآن را فلسفی تفسیر می‌کند. اگر کسی تفکر اشعری را بشناسد می‌فهمد که چگونه در بعضی موارد ممکن است در دام اشعری گری یفتد.

اگر این طور شد که در انقلاب اسلامی به عنوان وقت تاریخی، ما شدیم و خدا؛ و فهمیدیم در نیهیلیسم گرفتار دوگانگی بین ما و خدا و سوژه شدن انسان هستیم، متوجه می‌شویم چرا می‌گوییم با انقلاب اسلامی از نیهیلیسم عبور می‌کنیم. وظیفه‌ی متفکران این است که متوجه باشند چیزی غیر از رسیدن به توسعه یافتگی در این تاریخ برای ما مهم است. عبور از توسعه نیافتگی با نظر به توسعه یافتگی، یعنی این که ما می‌خواهیم از غربی‌ها عقب نباشیم. ولی با نظر به انقلاب اسلامی راه متفاوتی در مقابل ما گشوده شد تا طور دیگری زندگی کنیم. مثل تفاوت بین خانه‌هایی که شیخ بهائی در اصفهان معماری و طراحی آن‌ها را انجام داده است، با آپارتمان‌هایی که روح غربی معماری‌اش را به عهده گرفته است. رنه گنون

می‌گوید: «انسان‌ها در خانه‌های جدید در هیچ‌جایی سُکنی ندارند.» انسان در این نوع خانه‌ها نمی‌تواند «وقت» داشته باشد.

چیزی ماورای توسعه‌یافتگی

سال‌های قبل عرض شد اگر خواستیم دینی زندگی کنیم، باید عالم دینی داشته باشیم و گرنه در جهان مدرن هر اندازه هم که بخواهیم دین‌دار باشیم، گرفتار بی‌عالمی می‌شویم و به جهت بی‌عالم شدن است که جوانان ما صدها شبهه و اشکال نسبت به زندگی دینی دارند؛ در حالی که در فضایی که عالم، عالم دینی باشد بسیاری از این شبهات پیش نمی‌آید، زیرا ما می‌خواهیم جای دیگری برویم که آن‌جا، توسعه‌یافتگی نیست تا در مقایسه‌ی با آن خود را توسعه‌نیافته بدانیم. دولت سازندگی اصالت را به توسعه‌یافتگی می‌داد و می‌خواست ما ژاپنِ اسلامی باشیم. قصدشان خیانت نبود، ولی از این نکته غفلت شد که در تاریخ انقلاب اسلامی چیزی غیر از رسیدن به توسعه‌یافتگی برای انسان مهم می‌شود و نقش متفکران در این‌جا ضروری است تا راه آینده را مطابق تاریخ انقلاب اسلامی نشان دهند و معلوم کنند جریان‌هایی که به انسانی اصالت می‌دهند که معنای خود را در فرهنگ غربی می‌جوید، از جنس تاریخ انقلاب اسلامی نیستند، و این اساسی‌ترین وظیفه‌ی متفکرانِ تاریخ انقلاب اسلامی است تا ما خود را در تاریخی غیر از تاریخ توسعه‌یافتگی بیابیم و البته این کار، کار ساده‌ای نیست.

ممکن است عزیزان بفرمایند ما در این گوشه‌ی شهر چیز مهمی نیستیم تا بحث در موضوع آینده‌ی انقلاب اسلامی داشته باشیم. بنده این نگاه را

قبول ندارم. معتقدم اگر اشاره‌های شما درست باشد، بقیه نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند و فکر نکنند.

آقای دکتر رضا داوری در جواب سؤال جوانانی که به دنبال علوم انسانی اسلامی بودند، می‌فرمایند: «باید به چیز دیگری اشاره کرد که آن توسعه‌یافتگی نیست، بلکه جامعه‌ای است که روح دینی، یعنی اعتماد به توحید و عالم غیب و معاد در آن حاکم باشد و مردمانش از سودای مصرف‌آخرین تکنولوژی‌های ساخته‌ی جهان توسعه‌یافته آزادند و همدلی و هماهنگی برای معاش، توأم با اخلاق را پیشه کرده‌اند.» ایشان می‌گویند اگر می‌خواهید کمک کنید بیایید چیزی را مدّ نظر جامعه قرار دهید که جامعه بتواند به غیب و معاد فکر کند، مردمانش از سودای مصرف‌آخرین تکنولوژی‌ها آزاد شده باشند و همدلی برای تأمین معاش پیش بیاید. با توجه به آن چه عرض شد می‌خواهم بگویم متفکران جامعه می‌توانند فکر کنند و می‌دانند چه کار کنند، به این شرط که آن چه تا حال گفته شد، مجدداً بازبینی شود تا بتوانیم در ادامه، نظر به انسان‌هایی بکنیم که انقلاب اسلامی را از خود کرده بودند.

عبور از «عین‌الیقین» تا «حق‌الیقین»

۲۵- «انقلاب اسلامی تا آن‌جا در جان شهداء نفوذ کرده که شهید را

از خودش گرفته و اتحادی بین انقلاب اسلامی و شهید برقرار شده، به

معنای تحقق «حق‌الیقین». 'در حالی که تا دیروز در مقام «عین‌الیقین» بود و انقلاب اسلامی را از خود می‌دانست و با تمام وجود از آن دفاع می‌کرد و حالا این انقلاب اسلامی است که او را از خود کرده و او را از خودش گرفته تا از آن انقلاب اسلامی باشد، نه آن که انقلاب اسلامی از آن آن شهید. یعنی دیگر موضوع شاهد و مشهود در میان نیست، بلکه شاهد، از رسم مخلوقیت عبور کرده و به بقای حضرت معبود باقی گشته است.»

خوب است کمی بر روی این نکته فکر کنیم که می‌گوید: اتحادی بین انقلاب اسلامی و شهید برقرار شده، به معنای تحقق «حق‌الیقین» یعنی در مقام یگانگی با حقیقت این دوران، در حالی که تا دیروز ممکن بود در مقام «عین‌الیقین» باشد به این معنا که حقانیت انقلاب را پذیرفته بود ولی هنوز خودش در میان است، هرچند شاهد بر حق است ولی انقلاب اسلامی دارای آن‌چنان توانایی است که به مرور آن شخص را به جایی می‌رساند که حالا این انقلاب اسلامی است که او را از خود کرده و او را فراگرفته تا از آن انقلاب اسلامی باشد، نه آن که انقلاب اسلامی از آن شهید؛ دیگر

۱- در مقام «حق‌الیقین» سالکِ اِلَیَّ اللَّهِ خود را قوت آتش قرار می‌دهد و می‌خواهد «خود» نباشد و شعله‌ای که برافروخته شده است، با شدت بیشتر ادامه یابد. ولی در مقام «عین‌الیقین» به همین اندازه شاد و دلخوش است که به تماشا‌ی شعله‌ی برافروخته‌شده از طرف حضرت حق، مشغول است و اینجا هنوز مقام، مقام شاهد و مشهود است. همچنان‌که در مقام «علم‌الیقین» سالک با آثار آتش و دودی که از دور می‌بیند، مطمئن است خداوند آتشی را برافروخته است؛ و شهید از مقام «علم‌الیقینی» و «عین‌الیقینی» عبور کرده است.

دوگانگی شاهد و مشهود در میان نیست، بلکه به بقای حضرت معبود باقی گشته است.

فعلاً حرف مان این است که ما در این تاریخ ناظر به چه میدانی هستیم؟ می‌خواهیم شهدا را نگاه کنیم و روح تاریخ خود را بشناسیم. از بعضی از آن‌ها آثاری و گفتاری مانده است که می‌شود از آن چیزهایی فهمید، هرچند خودشان سعی دارند پنهان بمانند. گفت: «از تو بر من رفت چون داری نهان؟» از آن‌هایی که به نحوی خود را لو دادند می‌توانیم بفهمیم چه بر آن‌ها رفته است. عجیب است که این‌ها در بعضی مقاطع به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر هیچ راهی جز شهادت جلوی‌شان نیست. درست است که وقتی رزمندگان از حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» تقاضا می‌کردند دعا کنند شهید شوند، می‌فرمودند من دعا می‌کنم که بمانید و پیروز باشید؛ ولی با این همه در بعضی مقاطع چیز دیگری در صحنه بود. کتاب «نهر حَین» را نگاه کنید، می‌بینید شهید شهبازی - در حالی که مریض و زخمی است - وقتی به خط برمی‌گردد به شهید حسین همدانی التماس می‌کند هیچ کاری نمی‌خواهد در رابطه با زخمی‌بودن من بکنی، من آمده‌ام که برگردم. از این نمونه‌ها کم نداریم. اما با میدانی روبه‌رو هستیم که می‌توان گفت موضوع این میدان در نسبت با حقیقت دوران خود، «حق الیقین» شده است و از «عین الیقین» عبور کرده‌است. «حق الیقین» یعنی در وقت بودن.

در «وقت» بودن، یعنی موقعیتی که دیگر دوگانگی بین خودمان و حقیقت در میان نیست، فقط «حق» در میان است. کثرتش عین وحدت و وحدتش عین کثرت شده است. این است معنای حقیقی عبور از نیهیلیسم که عبور از تمایز بین سوژه و ابژه است. در فضای دوگانگی و تمایز سوژه و ابژه، یک طرف من هستم و یک طرف موضوعی که من به آن دانا می‌باشم. اصطلاحاً می‌گویند «فاعل شناسا» یک طرف است و «موضوع مورد شناسا» طرف دیگر. حال اگر ما بخواهیم از دوگانگی سوژه و ابژه نسبت به حقیقت آزاد شویم، باید ماوراء نظر به خود با حقیقتِ عالم مأنوس گردیم. همان‌طور که پیامبر خدا ﷺ همه چیز را با نور حق می‌دیدند و همه‌ی عالم در نگاه ایشان به عنوان مظهر حق ظهور می‌کرد؛ در این نگاه، عالمِ آینه و آیات حق است و به حق اشاره دارد. این نحوه حضور، عبور از نیهیلیسم و عبور از تمایز سوژه و ابژه است. این همان احساسِ حضور تاریخی در انقلاب اسلامی است. احساس حضور تاریخی، کاری می‌کند که شما نه در گذشته باشید و نه در آینده‌ای که آرزوهای دنیایی برای انسان‌ها می‌سازد. انسان در این حالت در «زمانِ باقی» مستقر می‌شود. «زمان فانی» یعنی آنچه همواره در حالِ گذر است و کسی که در زمان فانی زندگی می‌کند در ناکجا آباد زندگی می‌کند. برعکسِ زندگی در زمان باقی که گذشته و آینده ندارد، به خودی خود یک تاریخ است. اگر شما با امام حسین ♦ وارد جبهه‌ی مقابله با کفر و استکبار شدید، همان امام حسینی که به ظاهر به لحاظ زمان فانی، در گذشته است، در پیش شما است. آینده‌تان هم ادامه‌ی امام حسین ♦ است. دیگر مفهوم گذشته و

مفهوم حال و مفهوم آینده در میان نیست. مثل ارتباط با خدا که در آن ارتباط، اصلاً این چیزها معنا نمی دهد. تنها اوست که اوست. من بر اساس طلب علم در نظر به حضرت حق می گویم «یا علیم»، یا بر اساس طلب حیات می گویم «یا حی». ربِّ من به یک اعتبار، رزاق است و به یک اعتبار، خالق. نسبتی که با حضرت حق برقرار می کنیم، بر اساس نحوه ی رجوع ما است در عین رابطه ای ماوراء زمان های گذشته و آینده. در موطن حضور تاریخی چنین حالی پیدا می کنیم. در همین رابطه عرض شد وقتی زیر سایه ی انقلاب هستیم دیگر معنی نمی دهد که بعد چه می شود. زیرا در زمان باقی خود، با انقلاب اسلامی زندگی می کنیم، مثل همان حالتی که با علی ♦ همواره زندگی می کنیم. ما در همین زمان هم با امیرالمؤمنین ♦ زندگی می کنیم و انقلاب اسلامی، ادامه ی زندگی با امیرالمؤمنین ♦ است. این امویان و عباسیان اند که رفتند، ولی ما و امیرالمؤمنین ♦ ماندیم. سراسر یک تاریخ ما با امیرالمؤمنین ♦ بوده ایم. بنده وقتی بر سر مزار علماء می روم احساسم این است که این ها چقدر خوب در زمانه ی خودشان مناسب زمانه عمل کردند. برای این که از زمان فانی آزاد شده بودند و در زمان باقی مستقر شدند.

مدرنیت پیشرفتی را مقابل ما قرار می دهد که هیچ وقت نیست. خدا چیزی جلوی ما می گذارد که همیشه هست، در عین این که هست می گوید باز هم بیاید جلو و ما را منقطع از خودش نمی کند، این معنای عبور از نیهیلیسم است. وقتی حق پیش تان است، گذشته و آینده پیش تان است و در «وقت» هستید. نکته ای که باید تأکید کنم آن است که شما با

انقلاب اسلامی می‌توانید در وقتِ باقی قرار بگیرید. چون انقلاب اسلامی، وقتِ باقیِ تاریخی ما است، و در آن پوچی راه ندارد و برعکسِ زندگی در پوچی، قرار و استقرار و بقاء، جای آن پوچی را می‌گیرد.

در ذهنم هست که میشل فوکو آن فیلسوفِ پست‌مدرن گفته بود انقلاب اسلامی بزرگ‌ترین نقدِ ایده‌ی جامعه‌شناسی کلاسیک است، جامعه‌شناسی کلاسیکی که معتقد است فرهنگ‌ها در حالِ سکولارشدن هستند و «دین» در حالِ خارج‌شدن از تاریخ است. به این فکر کنید که انقلاب اسلامی به مثابه‌ی رویدادِ تاریخی این دوران، از مسیر تاریخی و تقدیری دیگر حکایت می‌کند که در کشاکش با مدرنیته، نگاهی دیگر را در تاریخ ما وارد کرد. ماهیت انقلاب اسلامی موجب رویداد نظریه‌ای شد که هنوز که هنوز است متفکران دنیای مدرن نسبت به آن سرگردانند.

انقلاب اسلامی نشان داد ما در عین آن که از جهتی ذیل تاریخ غربی هستیم، تاریخ متفاوتی را مدّ نظر داریم. ما با انقلاب اسلامی، خود را پیدا کردیم و از آن به بعد مسیری را ادامه می‌دهیم که بر خلاف مسیر تفکر کلیشه‌ای روشنفکرانِ تحت تأثیر فرهنگِ مدرنیته است.

انقلاب اسلامی به تفکر ما سر و سامان داد در حدّی که از معضل بی‌هویتی و بحران هویت، بیرون آمدیم. راهپیمایی‌های مکرر ۲۲ بهمن را شما در کدام انقلاب‌ها به این صورت دیده‌اید تا بنده از سخن خود منصرف شوم که می‌گویم انقلاب اسلامی، قدرت هویت‌بخشی دارد؟!!

انقلاب اسلامی به اعتبار گشتِ تمدنی و نجات از انحطاط تاریخی که ما را گرفتار کرده بود، انقلاب کبیر این دوران است و بیشترین تراکم

اجتماعی را دارا می‌باشد؛ رستاخیزی است جمعی، در پاسخ به مسائل جامعه‌ی ایران به لحاظ این که مردم وضع جدیدی را فهم کرده‌اند. چرا روشنفکرانِ کلیشه‌ای هنوز متوجه‌ی نظریه‌ی شکست‌خورده‌ی خود نیستند و معتقدند ما داریم سکولار می‌شویم؟! مگر نمی‌بینند با اینکه هنوز ظاهر بعضی افراد سکولار است، قلب‌ها چگونه به سوی ایمان رجوع نموده است.

مردم ما در انقلاب اسلامی، امکان غرب‌شناسی برایشان فراهم شد و فهمیدیم که غرب، چیزی است که در هر حال با ما فاصله دارد. انقلاب اسلامی با داد و ستد با غرب شکل گرفت، ولی از درونِ نحوه‌ای از تفکرِ پست‌مدرنیسم، امکان اثبات حرکتی به ظهور آمد که باید برای زندگی، خدا را به مناسبات برگرداند و در بستر فرهنگ بومی خود با دنیای جدید و امکاناتِ آن به داد و ستد نشست.

می‌خواهیم با نظر به متن بعدی با توجه به مقدمه‌ای که عرض شد، نظر کنیم به «نخستین قانون تفکر در این تاریخ» و این که آن تفکر، چه تفکری است.

نخستین قانون تفکر

۲۶- «باید انسان‌هایی باشند که ندای خدا در انقلاب اسلامی را بشنوند و کسانی آن ندا را خواهند شنید که به سنتی به عنوان شریعت اسلامی تعلق داشته باشند، سنتی که بستر ظهور و حی‌الهی است. لذا ندای انقلاب اسلامی در این تاریخ در بستر اسلام قابل شنیدن است.

هرچند ندای خداوند از طریق انقلاب اسلامی همه‌ی انسان‌ها را فراگرفته، ولی همه‌ی آن‌ها آن ندا را نمی‌شنوند. البته اگر از آن ندا سخن بگوییم تصدیق می‌کنند، چه بپذیرند و چه به جهت روزمرگی‌های‌شان قبول نکنند. تنها آن‌هایی که آن ندا و اشارت‌های آن را می‌پذیرند، متفکران تاریخ‌اند و از تاریخی که شروع شده است بیرون نخواهند بود، زیرا ندای خداوند را در انقلاب اسلامی پیگیری می‌کنند. بنده این پیگیری را نخستین قانون تفکر در این تاریخ می‌دانم، زیرا در این حالت، به جای آن که شخص از خود سخن بگوید، سعی دارد از اراده‌ی الهی مخصوص زمانه سخن گفته شود. و این نوع از تفکر، تفکری انتزاعی نیست. تفکر گزارش از ندایی است که از طریق انقلاب اسلامی به ظهور آمده. و متفکر در این فضا همواره چشم به راه است و در انتظار به سر می‌برد و به دنبال نشان‌هایی می‌گردد که اشاره‌هایی است از ندای بی‌صدای خداوند در این تاریخ. و همین امر موجب ظهور واژه‌های فاخری می‌شود که اشاره به آن ندا دارد.»

همان‌طور که ملاحظه فرمودید: «باید انسان‌هایی باشند که ندای خدا در انقلاب اسلامی را بشنوند.» مگر نخوانده‌ایم: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» هر روز و روزگاری خداوند با شأنی به ظهور می‌آید؟ وقتی خداوند در شأن خاص به صحنه می‌آید با خطاب قرار دادن بشریت است که به صحنه می‌آید و آن خطاب، ندایی است در گوش بشر آن دوران. کسانی آن ندا را خواهند شنید که به سنتی الهی به عنوان شریعت اسلامی، تعلق داشته باشند. این نکته‌ی مهمی است، از آن جهت که متوجه باشیم سنتِ شریعت اسلامی یک واقعۀ نیست، بلکه یک تاریخ قدسی است. سنتی است که

بستر ظهور وّحی الهی شده. ممکن است اشکال کنید، آیا بقیه‌ی ملل را ما هیچ می‌دانیم؟ ما بقیه‌ی ملل را هیچ چیز نمی‌دانیم، ولی شرط فهم انقلاب اسلامی، داشتن هویت اسلامی است. اسلامی که با پیامبر اکرم ص و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام ظهور پیدا کرده است. شاید امثال هانری کربن که می‌گویند من شیعه‌ی افلاطونی‌ام و یا امثال هایدگر که تحت تأثیر اکهارت است و اکهارت، تحت تأثیر محی‌الدین است، بتوانند معنای انقلاب اسلامی را به نوعی بفهمند، ولی زیست جهانِ آن‌ها جهان دیگری است غیر از بستر ظهور وّحی الهی، که در سنت شریعت اسلام مطرح است.

هرچند ندای خداوند از طریق انقلاب اسلامی به عنوان اراده‌ی الهی در این تاریخ، همه‌ی انسان‌ها را فراگرفته است، ولی همه‌ی آن‌ها به دلایل گوناگون آن ندا را نمی‌شنوند، در عین آن که اگر از آن ندا سخن بگوییم تصدیق می‌کنند و متوجه هستند این حرف‌ها معنا دارد ولی می‌بینند اگر این حرف‌ها را قبول کنند باید زندگی خود را تغییر دهند و آمادگی چنین تغییری را در خود نمی‌یابند.

اراده‌ی الهی به این تعلق گرفته است که تاریخ استکبار به این نحو که در میدان است به پایان برسد و لازمه‌ی نفی استکبار، حضور در تاریخی است که آنانیت انسان‌ها در میان نباشد و در این رابطه باید شهادت به معنای حق‌الیقینی‌اش به ظهور آید تا انسان از خود فانی شود و به حق، باقی گردد و این است راز به‌وجود آمدن دو جبهه‌ی حق و باطل، ولی تمام مستکبرین باید بفهمند ما چه می‌گوییم و گرنه به آن‌ها ظلم شده است. در همین رابطه پیامبران به زبان امت سخن می‌گفتند تا ابوسفیان هم بفهمد

پیامبر ﷺ چه می‌گویند و به‌خوبی احساس کند پیام حضورِ تاریخی پیامبر ﷺ آن است که ابوسفیان، تو دیگر نیستی.

در حضور تاریخی یک رخداد، ابتدا باید متوجه باشیم همه‌ی انسان‌هایی که مخاطب آن رخدادند باید بفهمند این ندا به کجا اشاره دارد؛ در هنگامه‌ی آن رخداد چند گروه در صحنه‌اند، عده‌ای مستکبرانه در مقابل آن می‌ایستند و عده‌ای آن را قبول می‌کنند، هرچند شدت و ضعفِ آن‌ها در قبول پیام آن رخداد متفاوت است.

هرمنوتیک، متذکر آن است که حتی نویسنده‌ی یک متن ممکن است به صورت خودآگاه متوجه‌ی آن‌چه او را فراگرفته است نباشد، ولی بر اساس دل‌آگاهی‌اش تحت تأثیر روحی است که تاریخ، او را فراگرفته. از این جهت عرض می‌شود در رخدادهای تاریخی همه‌ی آن‌هایی که مورد خطاب آن رخداد هستند، متوجه‌ی پیام آن رخداد هستند اعم از آن‌که خودآگاهانه متوجه آن باشند یا ناخودآگاهانه تحت تأثیرش قرار گیرند.

هستی، به سخن آمده است

آن‌هایی که متوجه‌ی اراده‌ی خاص الهی در تاریخ خود شوند و خود را آماده‌ی پذیرش آن بنمایند، متفکران تاریخ‌اند. زیرا حقیقتی که جان آن‌ها را در بر گرفته است و متذکر آن هستند و متفکرانه آن را شناخته‌اند، از نوع تفکری است که آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل مطرح می‌کند که از یک طرف حقیقت را به صورت اجمال در خود دارند و از طرف دیگر آن حقیقت از طریق پیغمبر یا از طریق امام و یا از طریق زعیم دوران، تبیین می‌شود؛ که در این زمانه نقش زعیم بسیار مهم است و با نظر به زعیم

دوران است که انسان از تاریخی که شروع شده است، مانند بنی صدر و امثال بنی صدر بیرون نمی افتد. زیرا مانند خرازی ها و حججی ها ندای انقلاب اسلامی را پیگیری کرده است. بنده این پیگیری را «نخستین قانون تفکر» در این تاریخ می دانم. در مقابلِ تفکری که تفکر نیست و بیشتر نوعی دانایی است تا حاضر شدن در فضای حضور حقیقت. در این جا فهمیدن کافی نیست، باید آن فضا را احساس کرد. نام آن را حضور تاریخی می گذاریم و این ربطی به عرفان نظری و درس عرفان ندارد. این نخستین قانون تفکر در این تاریخ است، زیرا در این حالت به جای این که شخص از خود سخن بگوید سعی دارد از اراده ی الهی مخصوصِ زمانه گزارش دهد و در این حالت عملاً اگر بخواهد از اراده ی الهی مخصوص زمانه گزارش دهد باید خود را به ندای بی صدای آن بسپارد تا اراده ی الهی به «گفت» آید. وقتی اراده ی الهی با آوینی ها و حججی ها به صورت ندای بی صدا سخن گفت، آن صدا یا در فعل آن ها ظاهر می شود و یا در قول آن ها. این نوع تفکر، تفکر انتزاعی نیست، گزارش از ندایی است که از طریق انقلاب اسلامی به ظهور آمده است. زبانی پیدا می شود که زبان اشاره است. هستی است که انسان را راه می برد و به او خطاب می کند و خود را در انقلاب اسلامی نشان می دهد. و بدین لحاظ ندای بی صدای هستی است که در حرکات رزمندگان ظاهر می گردد. هستی، سراسر عالم را پر کرده است و انقلاب اسلامی در این شرایطِ تاریخی، زبان هستی شده است تا در حرکات رزمندگان با ما سخن بگوید. در واقع می خواهم عرض کنم این زبانی که امروز ما نیاز داریم زبان خاصی است که بیشتر به

«ندا» می‌ماند و شهداء مظهر آن ندا هستند. وظیفه‌ی ما آن است که مواظب باشیم تفکری را به میان آوریم که قانون تفکر این دوران است. این تفکر باید توان اشاره به آن ندا را داشته باشد و مظاهر آن ندا را بشناسد. پس در واقع این اشکال برطرف می‌شود که چرا بنده این‌طور می‌نویسم و چرا تلاش می‌کنم واژه‌هایی پیدا کنم که بیشتر به «ندا» می‌ماند تا به «صدا». گفتِ ما باید گفتی باشد که خودِ آن گفت، حجاب حقیقت نشود. به گفته‌ی جناب حافظ:

ز خلاف آمدِ عادت، بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

یعنی اگر می‌خواهی به کام خود برسی، از «خلاف آمدِ عادت» باید مدد بگیری. چون زبانِ عرفی نمی‌تواند به آن «ندا» اشارت کند. باید به دنبال زبانی بود که حقیقت در آن زبان هم پیدا و هم پنهان می‌شود و این است آن زبانی که می‌تواند در وجود بشرِ امروز تغییر و تحول پدید آورد و برای او عالمی بسازد که از این بی‌سر و سامانی به‌در آید و از حرص دنیای مدرن رها شود. تا آن عالم مدّ نظر بشر قرار نگیرد، نصیحت‌های اخلاقی هم کارساز نیست. آری!

آدمی در عالمِ خاکی عالمی دیگر بیاید
 نه از آرزو ساختن از نه آدم
 باید مشکلات بشرِ گرفتارِ مدرنیته را رفع کرد و نه حلّ، و این با حضور در وقتِ تاریخی ما یعنی انقلاب اسلامی ممکن است و با صیورت تفکری که با چنین حضوری به ظهور می‌آید که آن گوش‌دادن به ندای حقیقت در این دوران است و نیوشای اشارات آن شدن، و خود را از این طریق در عالمی مستقر کردن که عالم انقلاب اسلامی است. عالمی که

شهادای بزرگوار، خود را در آن یافتند و این است ماهیت حقیقی انسان در این دوران که می تواند گوش به ندای حقیقت بسپارد و به ندا پاسخ دهد و این راهی است که در مقابل بشر گشوده شد و در آینده به ظهور می آید و بشریت آن را برای خود کشف می کند. آری! اگر استادان معمولاً به مسائل و مباحث مهم فلسفی اشتغال دارند، ولی متفکران که پروای آینده را دارند و همواره چشم به راه اند و در انتظار به سر می برند، به دنبال نشانه می گردند و از اشارت ها، درس ها می آموزند، زیرا به خوبی متوجه شده اند علوم انسانی موجود، عالم را از مسکنتِ کنونی نجات نخواهد داد، بلکه سعی دشوار و صبورانه و بی غرضانه ی کسانی که نخستین قانون تفکر را در این دوران یافته اند می تواند به نجات این عالم مدد برساند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

جلسه ی نهم
ما و آشکارگی و پنهانی
حقیقت در آینه ی انقلاب
اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: در بحثی که هفته‌ی قبل شد موضوع تفاوت آگاهی اصحاب پیامبر ﷺ با خود پیامبر ﷺ به میان آمد. تفاوت این دو نوع آگاهی بین مسلمانان و پیامبر ﷺ را اگر می‌شود بیشتر توضیح بفرمایید.

چیزی ماورای پیروزی

جواب: باب بحث را باز می‌کنیم، اما این‌طور نباشد که بحث، تمام‌شده تلقی شود. همین‌طور که عرض شد قرآن در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی انفال در توصیف نحوه‌ی مقاتله‌ی مسلمانان و پیامبر ﷺ با کفار تفاوت قائل است، با این‌که مسلمانان حتماً احساسی متعالی دارند که در آن جهادِ سرنوشت‌ساز شرکت کرده و می‌خواهند تاریخی را در مقابل فرهنگ جاهلیت به صحنه آورند. این‌که شنیده‌اید جنگ بدر و خودِ بدریون شأن مهمی دارند، به جهت موقعیت تاریخی آن‌ها است که بناست تاریخی شروع شود. این با سایر جنگ‌ها که بعداً پیش آمد فرق می‌کند. با این‌همه خداوند در نحوه‌ی توصیف مقاتله‌ی آن‌ها می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» آن‌ها مقاتله نکردند ولی خدا آن‌ها را به قتل رساند. در این آیه جایی برای مسلمانان به طرز خاص در نظر نمی‌گیرد، ولی وقتی می‌خواهد مقاتله‌ی پیامبر ﷺ را توصیف کند می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ

رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» آن‌گاه که تو تیر انداختی، تو تیر نینداختی، ولیکن خدا تیر انداخت. یعنی بر روی تیر انداختن رسول خدا ﷺ تأکید می‌کند و اراده‌ی حضرت را متذکر می‌شود. و بعد از آن می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» ولیکن خدا تیر انداخت؛ تا متذکر این امر باشد که اراده‌ی رسول خدا ﷺ به صورتی خاص در صحنه است، ولی آن اراده منطبق بر اراده‌ی الهی است. تا معلوم شود احساس حضور مجاهدان جنگ بدر با احساس حضور رسول خدا ﷺ متفاوت است.

در مورد احساس حضور مجاهدان جنگ بدر می‌توان مثال مادری را زد که نیمه شب بلند می‌شود تا کودک خود را شیر بدهد، او از این کار لذت می‌برد و سختی کار هیچ‌وقت او را از این کار منصرف نمی‌کند، زیرا نوعی حضور در خود احساس می‌کند که دارد در زندگی دادن به یک فرزند نقش آفرینی می‌کند، حضوری است که خود را در معرض اراده‌ی الهی قرار داده و خود را کاملاً در لذتی معنوی می‌یابد بدون آن‌که متوجه‌ی جریان تکوینی و اراده‌ی الهی در این مسیر باشد، مثل مجاهدان جنگ بدر که احساس حضور در تاریخی را دارند که خداوند اراده کرده است آن محقق شود. در خصوص پیامبر ﷺ علاوه بر چنین احساسی، نحوه‌ای از آگاهی از خود در عین چنین حضوری برایشان مطرح است و می‌یابند خود را که دارای چنین نقشی هستند، آگاهی و اراده‌ی خاصی که مجاهدان جنگ بدر آن آگاهی و اراده را نداشتند تا اراده‌ی خود را فانی در اراده‌ی خدا بکنند.

این فراز از آیه که می‌فرماید: «ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» خبر از آن می‌دهد که در مورد رسول خدا ﷺ چیزی علاوه بر آنچه بر مجاهدان می‌رود، در میان می‌باشد که آن را آگاهی به حضور تاریخی می‌نامیم. برای مجاهدان حضور تاریخی بود و پای آن حضور هم ایستادند و آمدند تا خدا را به تاریخ بیاورند ولی چه اندازه به این اراده‌ی خود آگاهی دارند حرف دیگری است. آگاهی تاریخی و احساس حضور تاریخی یک حرف است ولی آگاهی به آگاهی و به این حضور حرفی دیگر است. بسیجیانی که خرمشهر را فتح می‌کنند، تماماً در لذت انجام وظیفه‌ی الهی‌شان کار می‌کنند اما این که حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» می‌فرمایند خرمشهر را خدا آزاد کرد، یک احساس دیگری است چون حضرت امام می‌دانند چه دارد پیش می‌آید و آن چیزی است ماورای پیروزی بر صدام حسین. در مورد سایر مناسباتی که در تقابل با آمریکا در حال وقوع است هم قضیه از همین قرار است. سیاست‌مداران و دولت‌مردان یک‌طور صحنه را می‌بینند و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» طور دیگر می‌بینند. این که بفهمیم در شدیدترین مقابله‌بین آمریکا و انقلاب اسلامی دارد چه می‌شود، نکته‌ی مهمی است و می‌توان با هرچه شدیدتر شدن این تقابل متوجه وعده‌ای شد که خداوند به ما داده است. آمریکا یعنی ابرقدرت جهان تا این جاها به مقابله‌با ما آمده است. نتیجه‌ی این مقابله حتماً شکست است و شکست استکبار موجب از بین رفتن هویت کلی آن است. این نوع آگاهی از صحنه‌ای که پیش آمده و بعضی می‌فهمند خبری در راه است با آن نوع آگاهی که سیاست‌مداران از صحنه دارند، متفاوت است. پیامبر ﷺ می‌دانند دارد چه می‌شود.

معنای از آن خودکردن انقلاب

در جنگ حُنین جریانی اتفاق افتاد که می‌تواند در این رابطه راهنمای ما باشد. ما در جنگ حُنین ابتدا به شدت شکست خوردیم در حدّی که حاکم نیشابوری در روایتی که درباره‌ی جنگ حنین با سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند می‌گوید: تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا ^۱ ماند و استقامت کرد، علی بن ابی طالب ^۲ بود و همه پا به فرار گذاشتند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ» (توبه / ۲۵) خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و بر دشمن پیروز شدید؛ و در روز حنین نیز در آن هنگام که فزونی جمعیت تان شما را مغرور ساخت یاری نمود، ولی این فزونی جمعیت هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد؛ سپس پشت به دشمن کرده، فرار نمودید! سپاه مسلمین که به سختی مورد حمله واقع شده بود، از هم متفرق شد و هر کس سراسیمه به سویی می‌دوید. پیامبر ^۳ به عمومیشان عباس فرمودند به مردم بگو: «ای انصار که پیامبر را یاری کردید و ای کسانی که با او بیعت کردید! به کجا می‌گریزید؟ رسول خدا اینجاست. ^۴ ظاهراً جنگ در حدّی صورت مغلوب پیدا کرد که ابوسفیان هم که به ظاهر مسلمان شده است و در این جنگ شرکت داشت، وقتی صحنه را می‌بیند می‌گوید آنچنان مسلمانان ترسیدند و

۱ - المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۱.

۲ - ترجمه‌ی تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۳.

فرار کردند که اگر عباس صدای شان نمی‌زد تا دریا می‌دویدند. با توجه به چنین شرایطی، تاریخ گواهی می‌دهد رسول خدا ﷺ در این صحنه آنچنان محکم و امیدوارند که گویا هیچ مشکلی پیش نیامده، با این که قرآن صحنه را این‌طور توصیف می‌کند که «ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» و زمین با آن همه وسعت برای آن‌ها تنگ شده بود، به این معنا که هر کدام به دنبال جایی بودند که در آن جا پنهان شوند ولی پیامبر ﷺ همچنان محکم ایستاده بودند. مورخان می‌گویند: در شرایطی که همه‌ی تحلیل‌ها حکایت از آن داشت که کار اسلام تمام است، پیامبر خدا ﷺ به‌خوبی حس می‌کردند اسلام دارد ادامه می‌یابد و این بدان جهت بود که آن حضرت ﷺ خودشان و با اراده‌ی خودشان وارد این تاریخ نشده بودند که حالا از نظر شخصی احساس کنند در محاسبه به خطا رفته‌اند بلکه متوجه حضور تقدیری هستند که حضرت حق اراده کرده است. عین این مسئله را ما در رابطه با حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» در تاریخ معاصر ملاحظه می‌کنیم که بر خلاف همه‌ی تحلیل‌ها و معادلات جهانی متوجه حضور تقدیر دیگری هستند که بنا است در عالم ظهور یابد.

تحلیل‌گرانی که آن صحنه یعنی صحنه‌ی جنگ حنین را تحلیل می‌کنند؛ معتقدند اگر پیامبر ﷺ چیزی ماورای معادلات عادی نمی‌دانستند - در حالی که همه چیز حکایت از شکست می‌کرد - آن‌طور مطمئن نمی‌ایستادند. پیامبر ﷺ می‌دانند اراده‌ای ماورای این پیروزی‌ها و شکست‌ها در میان است، خداوند اراده کرده است همه‌ی معادلات را به نفع اسلام و به ضرر جاهلیت تمام کند و به همین جهت از آن‌چه در ظاهر برای امتحان مسلمین پیش می‌آید، جا نمی‌خورند. می‌دانند

چیزی بیش از این که ظاهر قضیه نشان می دهد در صحنه است و خود را با آن اراده‌ی خاص مرتبط کرده‌اند. این است معنای از آن خود کردن انقلاب اسلامی. پیامبر ﷺ چیزی ماورای این تنگناهای تاریخی یافته‌اند و خود را با آن مرتبط کرده، و آن را از آن خود کردند و معنای «إِذْ رَمَيْتَ» می تواند این باشد. در واقع پیامبر ﷺ می دانند که چه چیزی می خواهد اتفاق بیفتد. بنده بصیرت امام «رَضِوانَ اللّٰه تعالیٰ علیہ» و مقام معظم رهبری «حَفْظَہُ اللّٰہ» را این طور می دانم. هر چه برای مقام معظم رهبری خبر می آورند که همه‌ی دنیا دست در دست هم داده‌اند تا شما را خلاص کنند و توانسته‌اند مفادی را در درون برجام بگذرانند که همه‌ی آن‌ها به ضرر ما است، ولی ایشان با قاطعیت تمام می گویند مطمئن باشید ما در این صحنه‌ها پیروز خواهیم بود. فکر می کنم بتوانم این را بگویم که ما در دهی چهارم انقلاب در مقام «إِذْ رَمَيْتَ» هستیم. اگر در مقام «إِذْ رَمَيْتَ» نباشید نمی توانید انقلاب را ادامه دهید. عقل و ادب ادامه‌ی انقلاب در این تاریخ مقام «إِذْ رَمَيْتَ» است. اگر به هویت تاریخی انقلاب آگاهی پیدا نکنید از ظواهر میدان مرعوب می شوید مثل بعضی‌ها که هراسان شدند و می خواهند به گفته‌ی خودشان بهانه به دست آمریکا ندهند. مثل آن که بعضی‌ها در صدر اسلام، خود را در مقابل قدرت ابوسفیان باختند. تاریخ گواه است که امیرالمؤمنین ♦ توانستند اسلام را با حفظ اهداف اصیل ادامه دهند. در این گیر و دار که امیرالمؤمنین ♦ مشغول غسل و کفن کردن پیامبر ﷺ بودند و انجمن سقیفه نیز به کار خود مشغول بود، ابوسفیان که شم سیاسی نیرومندی داشت به منظور ایجاد اختلاف در میان مسلمانان در خانه‌ی حضرت علی ♦ را زد و

به ایشان گفت: دست را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را به عنوان خلیفه مسلمانان بفشارم، که هرگاه من با تو بیعت کنم احدی از فرزندان عبدمناف با تو به مخالفت بر نمی‌خیزد، و اگر فرزندان عبدمناف با تو بیعت کنند کسی از قریش از بیعت تو تخلف نمی‌کند و سرانجام همه عرب تو را به فرمانروایی می‌پذیرند. ولی حضرت علی ♦ سخن ابوسفیان را بی‌اهمیت تلقی کرد و چون از نیت او آگاه بود فرمود: من فعلاً مشغول تجهیز پیامبر ﷺ هستم. و ابوسفیان گفت: سوگند به خدا اگر اراده کنید حق خود را بگیرید می‌توانید در اندک وقتی لشکریان و مردانی گرد آورید و غاصبان را نابود سازید. امیرالمؤمنین ♦ در پاسخ به او فرمود: برگرد ای ابوسفیان، سوگند به خدا از آنچه می‌گویی قصد خدا نداری و برای خدا سخن نمی‌گویی، تو همواره با اسلام و اسلامیان به حيله‌گری رفتار می‌کنی، ما اکنون به کارهای شخصی پیغمبر ﷺ پرداخته و وقت توجه کردن به این گونه حرف‌ها که تو می‌گویی نداریم و هر فردی مأموریتی دارد و باید کار خود را انجام دهد.^۳

ابوسفیان تصور می‌کرد حضرت علی ♦ حاضرند به هر قیمتی در آن صحنه پیروز شوند. ابوسفیان ادامه‌ی تمدن جاهلیت است، در حالی که امیرالمؤمنین ♦ می‌خواهند تاریخی را که اسلام به صحنه آورده، ادامه دهند. این کار همان باقی ماندن بر حقیقت است، هرچند خانه نشین شود. محمد بن ابابکر در کوران جنگ وقتی امیرالمؤمنین ♦ را در خیمه‌شان ملاقات می‌کند و می‌بیند آن حضرت کاملاً آرام هستند، متعجب می‌شود؛

در حالی که آن حضرت در همان صحنه‌ها با آرامش خاص خود خوب می‌دانند که دارند تاریخ را فتح می‌کنند. این تاریخ، آن علی‌ای را می‌خواهد که وقتی عمروعاص پیراهن عربی‌اش را بالا می‌زند آن حضرت رویشان را برمی‌گرداند در حالی که می‌توانستند با یک ضربه‌ی شمشیر کارش را تمام کنند، اما حضرت می‌خواهند تاریخ اسلام محقق شود و به آن طریق تاریخ را فتح می‌کنند. نتیجه‌اش این می‌شود که امروز امیرالمؤمنین ♦ است که تاریخ را تغذیه می‌کند ولی آل‌سعود جان می‌کند تا بماند و نمی‌ماند. ما هیچ کدام از آن کارها را نمی‌کنیم و می‌مانیم. خیلی عجیب است تلاش می‌کنند امام حسین ♦ را شهید کنند تا بمانند، حضرت شهید می‌شوند ولی می‌مانند.

نمی‌دانم آن‌چه در این مورد باید گفته شود را عرض کردم یا نه، اما خواستم عرض کنم زیر سایه‌ی حضور تاریخی قرار گرفتن چه چیز مهمی است. درک انقلاب اسلامی از این جنس است و انسان با درک آن در جایگاه خاصی قرار می‌گیرد، جایی که قله‌ی آن حضرت علی ♦ است که مولوی در وصف آن حضرت می‌گوید:

تو ترازوی آحاد خو بوده‌ای بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ای
«آحاد» هیچ‌جا نیست و همه‌جا هست. همه‌ی دغدغه‌ی دشمنان اسلام، امیرالمؤمنین ♦ بود زیرا همه‌جا حاضر بود بدون آن که مراکز قدرت را مثل رقیبانش تصاحب کرده باشد. امیرالمؤمنین ♦ هیچ کاری با این‌ها ندارند، ولی آن‌ها همواره دغدغه‌شان امیرالمؤمنین ♦ است، در همان زمانی که حضرت هیچ کاری در مقابل آن‌ها انجام نمی‌دهند و آن‌ها بر

خرِ مراد سوارند، خالد بن ولید مأمور است تا حضرت را در نماز جماعتی که پشت سر ابابکر می‌خوانند، به قتل برساند - چرا حضرت به این نتیجه رسیده‌اند که نماز را پشت سر ابابکر بخوانند جای خود دارد که خودتان باید نسبت به آن فکر کنید - ابابکر که خودش این مأموریت را به خالد داده در حین نماز از این امر پیشیمان می‌شود و قبل از آن که نماز را تمام کند در حین نماز به خالد خطاب می‌کند که آن کار را نکند و سپس سلام نماز را می‌دهد و حضرت از این کار با خبر می‌شوند و با دو انگشت خود آن قدر گلولی خالد بن ولید را فشار می‌دهند که نزدیک است تلف شود. ملاحظه می‌کنید که چگونه همین بودنِ آن حضرت برای آن‌ها مسئله است، زیرا نوع بودن و سیره‌ی علی ♦ طوری است که امکان درخشش را از رقیب می‌گیرد و جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی همین گونه است و می‌رود که در مواجهه با دنیای مدرن راه دیگری را در مقابل بشر قرار دهد و معلوم است که دنیای استکبار نمی‌تواند تحمل کند.

آفات غفلت از حضور تاریخی

با توجه به آن چه عرض شد باید از خود پرسیم خداوند در موقعیت تاریخی که ما داریم با ما چه نسبتی برقرار کرده است و ما نیز چه نسبتی با او باید برقرار کنیم. این از نکاتی است که باید در باره‌اش فکر کرد. آیا خداوند در این تاریخ نسبتی خاص با ما برقرار کرده است؟ یا ما هنوز در تاریخ گذشته‌ی خود که با صفویه شروع شد، هستیم؟ و از طرف دیگر آیا ما هنوز در زمان نحله‌ی نجف و آیت الله قاضی می‌باشیم؟ بنده به یکی از رفقای که به سلوک به روش آیت الله حسینی طهرانی مشغول‌اند عرض

کردم خوب کاری می کنید که از عالم دانشمندی مثل آیت الله حسینی طهرانی استفاده می کنید، ولی عنایت داشته باشید از نظر حضور تاریخی باید در تاریخ امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زندگی کنید. بعضی از عزیزان هنوز در تاریخی که آیت الله قاضی به سر می بردند، زندگی می کنند، در حالی که فکر می کنم آن کامی که می خواهند، نصیب شان نمی شود. منظورم آن نوع کامیابی است که شهید آوینی و شهید حججی به آن رسیدند. تاریخ ما، تاریخ آوینی ها است و مردم به بهترین نحو با اشاراتی که از قلم فاخر آن شهید تراوش می شود می توانند فکر کنند و شهادت را بفهمند و شهداء را تشییع کنند. تشییع کنندگان شهداء در رابطه با نحوه ی آگاهی که نسبت به حضورشان در انقلاب دارند، دو نوع اند؛ عده ای مانند مادری که فرزند خود را شیر می دهد جان شان نسبت به تاریخی که شهداء متذکر آن هستند، شعله ور است و در تشییع شهداء حاضر می شوند و به عنوان متفکران تاریخ خود از این تاریخ به عنوان محل تجلی انوار الهی نور می گیرند؛ ولی عده ای دیگر از همین تشییع کنندگان کسانی اند که می فهمند چه چیزی در حال وقوع است و در مورد تاریخ خود به خود آگاهی رسیده اند. البته عده ای هم هستند که بیرون تاریخ خود به سر می برند. کسی که در زمانه ی وقوع تاریخ انقلاب اسلامی به سر می برد ولی بیرون از این تاریخ است، سخت گرفتار بی هویتی است. او نمی داند که نمی شود مثل پدرش و جدش که در تاریخ انقلاب اسلامی نبودند، زندگی کند. ممکن است طرف بگوید من هم مثل پدرم نماز می خوانم و روزه می گیرم و کاری هم نه به آقای خمینی دارم و نه به آقای خامنه ای و نه به

شهید حججی. او حواسش نیست، تاریخش، تاریخ دیگری است و روحی او را در بر گرفته است که پدرش را در بر نگرفته بود. او در این تاریخ با خود بیگانه می‌شود؛ مثل مادری است که از عشق درونی‌اش به فرزندش بیگانه باشد و بخواهد با آن کودک لجبازی کند، غافل از این که با خود لجبازی کرده است و نسبت به گرایش اصیل خود بیگانه شده است. واقعاً اگر مادری چنین کاری بکند، در درونش چه می‌گذرد؟ جز این است که گرفتار انواع افسردگی‌ها می‌گردد؟ بیرون از تاریخ خود به‌سربردن موقعیت سختی است و نتیجه‌ی آن بسیار آزاردهنده است.

تمام قاتلان امام حسین ♦ در تاریخی که باید با حضرت در میدان می‌بودند، به مقابله با حضرت برخاستند و گرفتار روزگاری شدند که تصور نمی‌کردند، مثل روزگاری که امروز مریم رجوی و طرفدارانش گرفتار آن هستند و فکر نمی‌کنم تصور آن برای ما ممکن باشد که چگونه خودشان مسئله‌دار می‌شوند. همه‌ی این گرفتاری‌ها به جهت آن بود که نسبت به حقیقت دوران خود برخورد درستی نداشتند.

توانایی زبان اشارت و ظهور انقلاب اسلامی با آن

۲۷- «در نظرانداختن به حقیقت، تنها اشارت است که می‌تواند نقش آفرین باشد و نه عبارت. زبان اشارت جهت تفکر نسبت به انقلاب اسلامی، ما را به حقیقت آن نزدیک‌تر می‌کند، از آن جهت که انقلاب اسلامی یک حقیقت معنوی است و نه یک اتفاق تاریخی. البته برای کسی که در حالت کلی از عالم انقلاب اسلامی بیرون

نباشد. و از این جهت ما می‌خواهیم انقلابی را که قبول داریم، از آن خود کنیم. مثل تدبیر در قرآن برای از خود کردن آن باوری که از قرآن داریم.^۴

زبان اشارت، حیطه‌ای از موضوع را در مقابل ما می‌گشاید تا ما بتوانیم جوانب مختلف موضوع را بنگریم، نه آن که آن را در تعریف منطقی‌اش محدود کنیم - دیدار می‌کند و پنهان می‌شود و باز به صورتی دیگر ظهور می‌کند - و ما در نسبت با انقلاب اسلامی، بین این آشکاری و پنهانی جای داریم و با اشارت‌ها می‌توانیم نسبت به معنای آن تفکر کنیم و حتی آن را مبنای تفکر خود قرار دهیم، از آن جهت که «تفکر، تاریخی است» و در بستر تفکر نسبت به انقلاب اسلامی است که هرگونه فهم و درکی از مسائل زمانه در جای خود قرار می‌گیرد.»

۴- به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». اهل تقوی متوجهی حقیقت اسلام به صورت اجمال می‌شوند و به دنبال تفصیل آن هستند.

۵- اساساً اشاره در جایی معنا دارد که مخاطب از موضوع، آگاهی دارد و آن موضوع طوری است که خود را آشکار می‌کند و پنهان می‌نماید. جناب حافظ هم در همین رابطه می‌فرماید: «آن‌کس است اهل بشارت که اشارت داند / نکته‌ها هست در این محرم اسرار کجاست». زیرا زبان اشارت چندین معنا از یک موضوع را در مقابل انسان می‌گشاید و اگر آن موضوع، وجهی از حقیقت باشد تنها با زبان اشارت قابل فهم است. می‌توان به یک اعتبار گفت تمام بحث «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» به روش اشاره با شما سخن می‌گوید.

کمی با هم به این جمله فکر کنیم که می‌گوید: «در نظر انداختن به حقیقت، آن اشارت است که می‌تواند نقش آفرین باشد.» شما یک وقت است می‌خواهید به حقیقتی نظر کنید و یک وقت می‌خواهید به حقیقتی فکر کنید، این دو نگاه متفاوت است. مثل تفاوت باور به وجود خدا و نظر به حضرت حق. در باور به وجود خدا، مطابق دستورات او عمل می‌کنید و سعی می‌کنید به گناه و معصیت نزدیک نشوید و جزاء و پاداش کارتان هم إن شاء الله بهشت است. ولی یک وقت در راستای آمادگی قلب نظر به خدا می‌اندازید، در این حالت با کوچک‌ترین خطا می‌بینید رابطه‌تان با خدا کدر شد، در آن حدّ که مولوی با خوردن چند لقمه‌ی اضافی احساس می‌کند رابطه‌ی قبلی را ندارد و ناله سر می‌دهد:

از برای لقمه‌ای این خار خار از کفِ لقمان برون آرید خار
در نسبت با حقیقت همیشه حالت انسان همین طور است زیرا حقیقت
یعنی حق در جلوه‌ای خاص، مثل جلوه‌ی حق در آینه‌ی این تاریخ. وقتی
خدا را در حقیقتی یافتید و به او نظر کردید، هیچ وقت نمی‌توانید با زبان
مفاهیم و در قالب منطق ارسطویی آن را وصف کنید. باید مانند
امیرالمؤمنین ♦ او را وصف کنید همان طور که حضرت در نهج‌البلاغه به
حضرت حق و تجلی او در اشیاء اشاره می‌کنند. مثلاً در همان خطبه اول
در توصیف خدا به زبان اشاره این طور اظهار می‌دارند: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا
بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» او با هر چیزی هست نه به آن صورت
که در کنار آن چیز باشد، و غیر هر چیزی است، نه به آن صورت که
جدای از آن باشد. ملاحظه کنید این توصیف، توصیفی نیست که به

صورت استدلالی و انتزاعی باشد، با این توصیف که زبان اشاره است، تنها می توان سعی کرد با چنین حقیقتی در هر جایی روبه رو بود. از خود می پرسید یعنی چه «با هر چیزی هست اما نه این که قرین و پهلوی آن باشد و غیر آن چیز است نه این که جدا از آن باشد.» هر چه بیشتر فکر کنید، کار سخت تر می شود مگر آن که به کمک چنین اشاره ای او را با نظر به مخلوقاتش در منظر خود بیابید. امیرالمؤمنین ♦ در توصیف خود با زبان اشاره به حقیقتی که در مقابل ما است و در هر چیزی نمایان است؛ اشاره کردند. آری! خداوند همه ی عالم را در برگرفته است، اما نه این که پهلوی جزء جزء عالم باشد. اگر خدا را در افق جان تان بخواهید، این آن خدایی است که دنبال آن هستید.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در همان سال اول انقلاب در پیام خود به «کنگره ی نهج البلاغه» نوشتند: «متفکران، اندیشمندان، صاحب نظران، صاحبان دل، بشینند دور هم و این سطر را معنا کنند.» این نحوه ی بودن حقیقت است و به همین جهت عرض شد: «در نظر انداختن به حقیقت، آن اشارت است که می تواند نقش آفرین باشد.» فقط می توان با زبانی خاص به آن اشاره کرد، نه آن که با زبان عبارت بتوان آن را توصیف نمود. زبان اشارت جهت تفکر نسبت به انقلاب اسلامی ما را به حقیقت آن نزدیک تر می کند. فکر به همان معنایی که در آخر آیه ی ۴۴ سوره ی نحل از آن سخن گفته شد و به پیامبر ﷺ فرمود: ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آن چه بر آن ها نازل شده است را تبیین کنی. «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» امید است با آن تذکر و تبیین، حقیقت را در خود بیابند، این یک نوع فکر

است. تشیع کنندگان شهدا دارند با حقیقتی که مربوط به این تاریخ است فکر می‌کنند. متأسفانه همیشه ما فکر را آن می‌دانیم که منطق ارسطویی به آن پرداخته است. نمی‌خواهم بگویم آن فکر نیست، ولی این فکر که شما بخواهید با انقلاب اسلامی نسبتی برقرار کنید هم فکر است آن هم با هویتی بسیار ارزشمند.

توانایی‌های زبان اشارت

عرض شد: «از آن جهت که انقلاب اسلامی یک حقیقت معنوی است و نه یک اتفاق تاریخی، با زبان اشارت ما را به حقیقت نزدیک می‌کند.» پس باید به آن اشاره کرد. البته برای کسی که در حالت کلی از عالم انقلاب اسلامی بیرون نباشد و بتواند اجمال انقلاب اسلامی را در خود بیابد، در آن صورت شما با اشارت‌هایی که می‌کنید آن اجمال را به تفصیل تبدیل می‌نمایید. قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» این سؤال پیش می‌آید که چرا خداوند می‌فرماید بدون شک این کتاب وسیله‌ای است برای هدایت کسانی که متقی باشند؟ از طرفی انسان متقی یعنی کسی که حقیقت را می‌شناسد ولی به صورت اجمال. حال این قرآن آمده است تا بگوید شمایی که به دنبال حق و حقیقت هستی و خود را تا آن‌جا که ممکن است در این مسیر محفوظ داشته‌ای تا به به باطل گرفتار نشوی، من با تو حرف دارم. از این لحاظ کسی زبان قرآن را متوجه می‌شود که بنای تقوا داشته باشد؛ قرآن آن اجمال را تفصیل می‌دهد و تبدیل اجمال به تفصیل، فقط با اشاره ممکن است. شما اگر بخواهید خدا را اثبات کنید اجمال و تفصیل نمی‌خواهد. می‌گوئید هر

ممکن الوجودی نیازمند به واجب الوجود است، پس خدا به عنوان واجب الوجود باید موجود باشد. اجمال، جایی است که حقیقتی سوسو می زند و شما می خواهید هرچه بیشتر به آن نزدیک شوید. در این رابطه است که جناب حافظ می فرماید: «چه عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل ها.» چون می خواهد آن شوق درونی را با شفافیت بیشتر احساس کند. به همین جهت عرض می شود: «البته زبان اشارت به انقلاب اسلامی برای کسی است که متقی باشد و اجمال آن را در خود دارد.» به همین جهت در اولین جلسه عرض شد مخاطب بنده رفقای هستند که کلیات انقلاب اسلامی را می فهمند و قبول دارند.

«ما می خواهیم انقلابی را که قبول داریم، از آن خود کنیم. مثل تدبّر در قرآن برای از خود کردن آن باوری که از قرآن داریم.» شما می گویند من قبول دارم این قرآن وحی است، ولی قرآن اصرار دارد در آیات من تدبّر کن تا با آن تدبّر همان ملکی که قلب پیامبر ﷺ را منور کرد، در بستر این وحی نور خود را بر تو بیفشاند. زیرا باید فرشته‌ی الهی تو را نورانی کند، با الفاظ که کسی نورانی نمی شود. این جا است که تأکید می شود: اگر انقلاب اسلامی حقیقت دوران است، ما ابتدا باید یادمان باشد حقیقت را می توان با زبان اشاره فهمید.

اساساً اشاره در جایی معنا دارد که مخاطب از آن موضوع آگاهی اجمالی دارد و آن موضوع، طوری است که خود را همواره آشکار می کند و پنهان می نماید. چیزی که قابل اشاره است مثل این لیوان نیست تا آدم ببیند، مثل نور است که هم می توان به آن اشاره کرد و هم به صورتی

معین ظهور نمی‌کند که کاملاً در معرض نگاه شما قرار گیرد. مثل حضور خود خدا در اوایل ماه رمضان که گویا بیشتر آشکار می‌شود ولی در دهه‌ی دوم همان ماه آرام آرام ظهورش کم می‌شود تا شما به دنبالش بروید، به تعبیری «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید؟ اول ماه رمضان می‌آید و همه را به شوق می‌آورد و مساجد شلوغ می‌شود، ولی ملاحظه می‌کنید که به مرور از شلوغی آن کاسته می‌گردد؛ حقیقت همیشه در هر ظرف و صحنه‌ای به همین صورت به ظهور می‌آید. در مورد انقلاب اسلامی که معتقدم باید نسبت به آن امیدوار باشیم، به جهت وجه حقانی آن است که ملاحظه می‌کنید چگونه در آینه‌ی دفاع مقدس ظهور می‌کند و چگونه پس از آن در خفا می‌رود و دوباره ظهور می‌کند و دوباره در خفا می‌رود. به همین جهت به ما فرموده‌اند در نسبت با حقیقت، صبر و تقوی پیشه کنید. روحیه‌ی صبر و مقاومت در رابطه با عهدی که با حقیقت دوران خود بسته‌ایم بسیار کارساز است. واژه‌ی «صبر» در قرآن و تأکید قرآن بر صبر در همین رابطه است، واژه‌ی عجیبی است. یعنی حال که آن حقیقت در صحنه‌ای ظهور کرد و سپس رُخ بر کشید و در خفا رفت، تو بر عهد خود نسبت به آن حقیقت پایدار بمان و به همین جهت اولیاء الهی در دعای خود با حضرت حق اظهار می‌داشته‌اند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ» هر چقدر انسان در مسیر رجوع به حقیقت پیش رود بیشتر متوجه می‌شود قاعده‌ی خدا چنین است که در هر صحنه و زمانه‌ی چهره‌ای را می‌نمایاند و باز آن چهره را پس می‌گیرد. و اگر خود را در ملکه‌ی صبر رشد ندهیم همین که او چهره‌ی خود را پس می‌گیرد به

روحیه‌ی طاغوتیِ خود برمی گردیم و عهد خود با حقیقت را می شکنیم و خداوند با همین محرومیت‌هاست که می خواهد صبر ما را امتحان کند. این که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» فرمودند انقلابی ماندن مهم است، مبتنی بر این قاعده‌ی توحیدی است، و این که ذات حقیقت طوری است که تنها می توان به آن اشاره کرد، از آن جهت است که همواره در ظهور و خفا است. جناب حافظ در همین رابطه می فرمایند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته‌ها هست در این، محرم اسرار کجاست؟

محرم اسرار یعنی آن کسی که با حقیقت مأنوس شده و آن را از خودش کرده است، یعنی مقام «إِذْ رَمَيْتَ». می فرمایند: اشارت را هر کسی نمی فهمد، آن کس که اهل بشارت است زبان اشارت را می فهمد. اگر ما در مقام توجه به مقام اشارت قرار نگیریم زیبایی‌های ارتباط با خدا را نمی چشیم و خطر جداشدن از انقلاب، همواره ما را تهدید می کند، زیرا نسبت به آن چه با اشارت باید به آن برسیم غافل هستیم. انقلاب اسلامی را در حدّی می فهمیم که یک جریان سیاسی است و بعد هم کم می آوریم و از صحنه‌ی انقلاب خارج می شویم. آری! «نکته‌ها هست در این که - انسان از اشارت به بشارت برسد - محرم اسرار کجاست.» با سیاست‌بازی به هیچ بشارتی نمی رسیم. شیطان عبادت زیادی کرد ولی چون جان خود را به سوی حقیقت روان نکرده بود، گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» من از آدم بهترم، و اشاراتی که آینده‌ی وجود آدم به اسماء الهی داشت، متوجه نشد. «نکته‌ها هست در این، محرم اسرار کجاست؟»

رابطه‌ی حقیقت با ما

زبان اشارت چندین معنا از یک موضوع را در مقابل انسان می‌گشاید و اگر آن موضوع، وجهی از حقیقت باشد تنها با زبان اشارت قابل فهم است. این طور نیست که فکر کنید اگر یک چیزی را در نسبت با حقیقت بفهمید کار تمام است زیرا زبان اشارت، حیطه‌ای از موضوع را در مقابل ما می‌گشاید تا ما بتوانیم جوانب مختلف موضوع را بنگریم، نه آن که آن را در تعریف منطقی آن محدود کنیم - چون دیدار می‌کند و پنهان می‌شود و باز به صورتی دیگر ظهور می‌کند - و ما در نسبت با انقلاب اسلامی، بین این آشکاری و پنهانی جای داریم. این کجا و این که فکر کنید مطلب را یافتیم و تمام شد، کجا! انقلاب اسلامی که حقیقت این دوران است، بین آشکاری و پنهانی آن حقیقت قرار دارد و تحمل آن آسان نیست زیرا افراد دوست دارند اموراتشان سر و سامان بگیرد و راحت شوند. به طرف می‌گویند آقا! تکلیف ما را یک‌سره کن، زیرا نمی‌توانند بپذیرند حقیقت در نسبت با ما آشکار می‌شود و پنهان می‌گردد. عطار در این رابطه می‌گوید:

دی زاهد دین بودم سجاده نشین بودم	ز ارباب یقین بودم سر دفتر دانایی
ترسا بجهام افکند از زهد به ترسایی	اکنون من و ژناری در دیر به تنهایی
امروز دگر هستم دُردی کشم و مستم	در بتکده بنشستم دین داده به ترسایی
نه محرم ایمانم نه کفر همی دانم	نه اینم و نه آنم تن داده به رسوایی
دوش از غم فکر و دین یعنی که نه آن، نه این	بنشسته بدم غمگین شوریده و سودایی
ناگه ز درون جان در داد ندا جانان	کای عاشق سرگردان تا چند ز رعنایی
روزی دو سه گراز ما گشتی تو چنین تنها	باز آي سوي دریا تو
	گـــــوهر دریـــــایی

پس گفت در این معنی نه کفر نه دین اولی بر شو تو ازین دعوی گر سوخته‌ی مایی

هر چند که پُر دردی کی محرم ما گردی فانی شو اگر مردی تا محرم ما آیی

عطار چه دانی تو وین قصه چه خوانی تو گر هیچ نمایی تو اینجا شوی آنجایی

می‌فرماید شرایط من از جهت فهم دین خوب بود، برای خود شیخی
بودم و جلو می‌رفتم و استدلال می‌کردم و آدم با سواد بودم، یک مرتبه
ترسابچه‌ای آمد و ما را به هم ریخت. جناب عطار قبل از این ملاقات،
اهل یقین عقلی بود و با صد دلیل می‌توانست باورهای خود را اثبات کند و
حالا به خود آمده است که گویا جاهای دیگری هم هست و نمی‌داند در
چنین ساحتی خود را باید چه بنامد، کافر یا مؤمن؟

ندایی بی صدا از درون جان سر برآورد که تو از این حرف‌ها بیرون
رفته‌ای و نحوه‌ی بودن خود را با آن چه در قبل بودی ارزیابی مکن. در
ساحتی وارد شده‌ای که ساحت آشکاری و پنهانی حقیقت است.

ناگه ز درون جان در داد ندا جانان کای عاشق سرگردان تا چند ز رعنائی
ما در نسبت با انقلاب اسلامی بین این آشکاری و پنهانی جای داریم.
شاید هنوز بعضی از رفقا گرفتار این حالت نشده باشند، آماده باشید،
گرفتار ساحتی می‌شوید که در پیش خود می‌گویید این دیگر چیست؟
این که می‌گویند: «بی پیر مرو تو در خرابات»، این جا پیر کمک می‌کند تا
معنای احوالات ما برایمان روشن شود. ما بین آشکاری و پنهانی نسبت به
حقیقت دوران خود جای داریم و با اشارت‌ها می‌توانیم نسبت به آن، تفکر
کنیم. این معنایی که به نام انقلاب اسلامی سراغ ما آمد اگر کسی بخواهد

برای ما تحلیل کند عملاً ما را از حقیقت دور می‌کند، باید انوار آن حقیقت را به سوی ما بگشاید. بهترین شخص برای نشان دادن انوار حقیقت انقلاب اسلامی در این دوران، رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» هستند که نشان می‌دهند دشمنان چگونه می‌خواستند در افغانستان یک ملا عمر درست کنند برای این که یک میخ بشود در پهلوی ما، و نشد؛ به عراق حمله کردند برای این که دائماً برای ما مزاحمت ایجاد کنند، و نشد. تجاوز هشت ساله به ایران را راه انداختند برای سقوط نظام اسلامی، و نشد. برای ما این صحنه‌ها اشارت است و آن کس که اهل بشارت است ناتوانی آن‌ها را بشارت می‌بیند. حال اگر کسی منکر این‌ها شد شما چکارش می‌توانید بکنید؟ فکر نکنید با دلایل انتزاعی می‌توانید او را قانع کنید. موضوعی که امروز در صحنه است چیزی نیست که با زبان انتزاعی و استدلالی بتوان آن را نشان داد. بلکه زمانی موضوعاتی داشتید که با زبان انتزاعی می‌توانستید آن‌ها را اثبات کنید، مثل آن که می‌خواستید خدا را اثبات کنید. امروز این‌هایی که منکر حضور تاریخی انقلاب اسلامی هستید، کدام‌شان منکر خدا می‌باشند؟ دوره، دوره‌ی نظر به خداوند است در مظاهر تاریخی. کسانی هستند که فرار مالیاتی دارند و وام‌های زیادی از بانک‌ها می‌گیرند و موجب تورم می‌شوند، و عموماً خدا را هم قبول دارند؛ ولی امروز تنها با اعتقاد به وجود خدا نمی‌شود در این تاریخ قرار گرفت و از وسوسه‌های شیطان مصون بود. برای حضور در تاریخ قدسی، دل مصفاً نیاز است تا بتواند با خدا مأنوس شود. این جا است که شهید آوینی سخن می‌گوید که «انسان‌ها با دل‌شان زندگی می‌کنند نه با

عقل‌شان.» جوانان ما که جبهه رفتند به صرف دستور فلان فقیه نرفتند، به دستور شخصی رفتند که می‌خواست آن‌ها در این تاریخ، خدا را به جامعه برگردانند، حضوری ذیل سایه‌ی نور خدا. باید به چیز دیگری فکر کرد و آن این است که ما در نسبت با انقلاب اسلامی، بین آشکاری حقیقت و پنهانی آن جای داریم و با اشارت‌های خاصی که رهبر معظم انقلاب متذکر آن هستند، می‌توانیم نسبت به معنای آن تفکر کنیم و می‌توانیم آن معنا را مبنای تفکر خود قرار دهیم، همان‌طور که آیه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» را مبنای تفکر خود قرار می‌دهید و بزرگی انسان‌ها را به تقوا می‌دانید. انقلاب اسلامی حقیقتی است که اگر آن را درست بینیم می‌توانیم آن را مبنای تفکر قرار دهیم و جایگاه حقیقی هر چیزی را معین کنیم از آن جهت که تفکر، تاریخی است و هر چیزی در تاریخ خودش معنا می‌شود. تفکر، تاریخی است و در بستر تفکر نسبت به انقلاب اسلامی، هر گونه فهم و درکی از مسائل زمانه در جای خود قرار می‌گیرد. عطار فرمود:

دی زاهد دین بودم سجاده نشین بودم ز ارباب یقین بودم، سر دفتر دانایی
تا دیروز آن‌چه مرا معنا می‌کرد زهد بود، ولی با حضوری که امروز
یافتم «اکنون من و زنّاری در دیر به تنهایی» باید به عشق نظر کنم. «زنّار»
در این جا به معنای بر عهد با خدا کمر بستن است.

و در آخر فرمود: «گر هیچ نمائی تو، این جا شوی آن جایی» یعنی در عین این که در این دنیا هستی، با حقیقت مرتبط می‌شوی و فرش را به عرش متصل می‌گردانی، بین آشکاری و پنهانی قرار داشتن چنین حالتی

است. پس اگر خواستیم با حقیقت مرتبط باشیم باید بدانیم رویکرد و آداب خاصی باید در میان آید، نمی‌شود در زهدِ تفکرِ متافیزیکی و تفکر انتزاعی باشیم و با مفاهیم، زندگی کنیم و بخواهیم حقیقت بر ما رخ نمایاند. زبان اشاره، اولین شرط نظر به حقیقت است.

ما و زبان هستی

۲۸- «ما چاره‌ای نداریم تا در این تاریخِ زبانی را بگشاییم که به مدد آن زبان، بتوانیم انقلاب اسلامی را درک کنیم، زیرا آن چه امروز به عنوان زبان در بین ما جریان دارد، فاقدِ آن توانایی است که بتواند تصویری به مخاطب بدهد تا مخاطب بدون ابهام متوجه‌ی ذات تاریخی انقلاب اسلامی شود و آن کلمات و آن زبان، در توصیف انقلاب اسلامی در حوزه‌ی ظاهرِ الفاظ متوقف نگردد و در نتیجه مخاطب بفهمد چگونه می‌توان پذیرفت انقلاب اسلامی افرادی را به صحنه آورده که با انتخاب خود می‌توانند تا مرز شهادت، زندگی خود را معنا کنند.»

این زبان، کدام زبان است که می‌تواند همچون جناب حافظ بگوید:
سرها چو گوی در سرِ کوی تو باختم

واقف نشد کسی که چه کوی است و این چه گوست

ما چاره‌ای نداریم تا در این تاریخِ زبانی را بگشاییم که به مدد آن زبان بتوانیم انقلاب اسلامی را درک کنیم. زبانی می‌خواهیم که آن زبان، زبان خود انقلاب اسلامی باشد. به عنوان مثال؛ شما یک وقت یک گل را نگاه می‌کنید و محو آن گل می‌شوید، ولی یک وقت تلاش می‌کنید ببینید آن

گل چه می گوید. آیا می شود مجال دهیم تا گل خود را بنمایاند؟ ولی یک وقت نظر خود را در وصف گل بیان می کنید، در این جا زبان، زبان گل نیست. آیا می شود سلوکی داشته باشیم که گل از خود بگوید و «به طریق ترجمانی من از او سخن بگیرم به شما جواب گویم؟» یعنی راهی هست که ما، گفتِ گل بشویم و زندگی را از درونِ زندگی بشناسیم؟

اگر زندگی را باید در وجه تاریخی خود جستجو کنیم، انقلاب اسلامی همان وجه تاریخی ما است و حضرت حق در این تاریخ در آینه‌ی انقلاب اسلامی به صحنه آمده است، نه آن که خداوند را در بیرون از آن جستجو نماییم. کافی است سعی کنیم به سوی انقلاب اسلامی روی آوریم تا آگاهی ما از آن به وسیله‌ی خودِ انقلاب شکل بگیرد، و نه با پیش فرض های خود. با توجه به آیه‌ی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» خداوند در این یوم و تاریخ به صورت انقلاب اسلامی به صحنه آمده است و کیفیت روی آوردن ما به انقلاب، دو حالت دارد: یا با نظر و تحلیل خود در وصف انقلاب اسلامی قدم برداریم، یا این که بدانیم راهی هست تا انقلاب اسلامی خودش به زبان آید و گفتِ هستی شود و ما زبان انقلاب اسلامی بشویم. آیا سلوکی و تفکری هست که از طریق آن، ما زبان انقلاب اسلامی و زبان هستی بشویم؟ از آن جهت که هستی در این تاریخ در آینه‌ی انقلاب اسلامی ظهور کرده است.

حال سؤال این است که آن زبان چگونه می تواند باشد؟ آیا خود انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت دوران باید از خود بگوید یا ما باید در

جلسه‌ی نهم، ما و آشکارگی و پنهانی حقیقت در آینه‌ی انقلاب اسلامی ۳۱۱

مورد آن نظر بدهیم؟ این است آن نکته‌ای که باید برای عزیزان مسئله باشد. زبانی که جناب حافظ به جهت فقدان آن زبان، ناله سر می‌دهد که:

سرها چو گوی در سرِ کوی تو باختم

واقف نشد کسی که چه کوی است و این چه گوشت

می‌گوید: خدایا! ما در این تاریخ، ایشار بزرگی را به ظهور آوردیم، ولی هنوز کسی نفهمیده است ما چکار کردیم. «واقف نشد کسی که چه کوی است و این چه گوشت.» آن کوی، به عنوان انقلاب اسلامی، کوی خدا است. ما در کوی خدا سرها چون گوی در مقابل حضرت حق باختم، ولی برای تبیین آن چه انجام شد، ما چه زبانی باید بگشاییم؟ بنده می‌خواهم عرض کنم تا ما در ارأئه‌ی نظر خود نسبت به آن آینه‌ی حق‌نما، گنگ نشویم آن زبانی که از درون ما سخن می‌گوید را نمی‌یابیم و آن آینه به درخشش در نمی‌آید. آیا حضور اعجاب‌انگیز مردم در ۲۲ بهمن‌ها سخنی نیست که انقلاب اسلامی در به ظهور آوردنِ آن صحنه‌ها، اظهار می‌دارد؟

عُمّان سامانی هم تا در مقابل کربلا ساکت نشد، کربلا به سخن نیامد، می‌گوید:

کیست این پنهان مرا در جان و تن کز زبان من همی گوید سخن
«گنجینه‌ی الأسرار» عمّان سامانی یک گفتِ متعالی از کربلا است تا
اسرار کربلا فاش شود. در ادامه می‌گوید:

این که گوید از لب من راز کیست؟ بنگرید این صاحب آواز کیست؟

متوجهی این امر هست که دیگری دارد از طریق او حقیقت کربلا را آشکار می‌کند. در ادامه در نسبت انسان با آن حقیقت می‌گوید:

در من این‌سان خود نمایی می‌کند ادعای آشنایی می‌کند

خود را آشکار می‌کند زیرا از جنسِ «وجود» است و «وجود» در هر جا که امکان تجلّی داشته باشد تجلّی می‌کند. جناب عمّان سامانی اجازه داد تا حقیقتِ وجودی کربلا از زبان او خود را بسراید و عمّان سامانی به آن ترانه گوش سپرده است. گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی از همین نوع است و آن ندا می‌تواند زبان ما را در برگیرد و مهم‌ترین رخداد این تاریخ را به گفت آورد، به همان صورتی که می‌توانید سخنان رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» را ملاحظه کنید که چگونه گفتی است از انقلاب اسلامی. شواهد حاکی از آن است که خلوص ایشان نسبت به انقلاب موجب شده است تا انقلاب اسلامی از طریق ایشان خود را ظاهر کند. به همین جهت مانند خود انقلاب، گفتی است معجزه آسا. مثل نزول سوره‌های قرآن که معجزه‌وار به مناسبت شرایطی که پیش می‌آمد، خداوند حقیقت را بر قلب پیامبر ﷺ نازل می‌کرد. مسلمانان در بعضی مراحل می‌ماندند که در آن مرحله چگونه فکر کنند و یک مرتبه سوره‌ای نازل می‌شد و تکلیف همه را روشن می‌نمود. آن که در این موارد به سخن می‌آمد، خود هستی بود. آری! آن آیات سخن خدا بود ولی با این خصوصیت که مسلمانان با نزول آن سوره از مسئله‌ای که داشتند، آزاد می‌شدند. زیرا آن سوره‌ها سخن خدا بود برای ادامه‌ی تاریخی که با اسلام در آن تاریخ شروع شده بود؛ همین که آیات نازل می‌گشت همه چیز

عوض می‌شد و ورق بر می‌گشت و همه می‌فهمیدند تکلیف‌شان چیست، چون خود را به آن حقیقت سپرده بودند و حال، آن حقیقت است که به «گفت» درآمده، ولی با نزول بر قلب حضرت محمد ﷺ. آیا به صحنه آمدن حقیقت منحصر به همان تاریخ است، یا خدا در هر زمانی «شأنی» و «گفتی» دارد؟ آیا ما در امام خمینی و مقام معظم رهبری هم این را نمی‌بینیم که این سخنان، سخن خدا است؟ حضرت امام و مقام معظم رهبری در بستر انقلاب اسلامی می‌خواهند سخن خدا را که در آینه‌ی انقلاب اسلامی ظهور کرده به گوش مردم برسانند. قبول دارم کسی که از حقیقت انقلاب اسلامی بیگانه است، هیچ‌کدام از این حرف‌ها را به راحتی تصدیق نمی‌کند، اما کسی که در نسبت با انقلاب اسلامی خودش را شکل داده است تصدیق می‌کند زبان این بزرگان، زبان دیگری است؛ منتها در بستر تاریخی که از طریق پیامبر خدا و اهل‌البیت علیهم‌السلام گشوده شده و ذیل ایمان به وحی الهی، زبان این بزرگان خدا محسوب می‌شود ولی نه مستقلاً.^۷

حتماً بر روی این نکته فکر کرده‌اید؛ «فهم» آن‌گاه که به گشودگی در می‌آید خصلت زبانی دارد. در آن حالت متوجه می‌شوید گویا زبان‌تان زبان دیگری است. در همین رابطه می‌گوییم انقلاب اسلامی زبان دارد و

۷ - قرآن، اصل اصل فصاحت‌ها است زیرا صورت حقیقت است و کلام خدا است در قالب الفاظ، و در راستای انس با حقیقت، نهج‌البلاغه صورت حقیقت اسلام است در الفاظ انسانی به نام حضرت علی علیه‌السلام، و سخنان شهید آوینی صورت حقیقت انقلاب اسلامی است در الفاظ انسانی به نام سید مرتضی آوینی.

اگر با زبان انقلاب اسلامی صحبت کنیم، با زبان تاریخی که در آن هستیم و ما را فرا گرفته است صحبت کرده‌ایم. و اگر با زبان انقلاب اسلامی صحبت نکنیم با زبانی صحبت کرده‌ایم که مربوط به این تاریخ نیست. زبان کهنه‌ای است که هیچ معنایی از آن ظهور نمی‌کند و جوانان ما نمی‌توانند آن را بپذیرند.

فهم بی‌صدا، بر شبکه‌ای از فهم‌های پیشین مبتنی است. یعنی شما این فهم را در نسبت با امام حسین ♦ و تاریخ گذشته دارید و آن فهم‌ها در زبان سکنی دارد و آن فهم‌ها باید زبانی متناسب با خود داشته باشد، زیرا هر فهمی زبان خود را دارد و همبستگی اجتماعی را در این حالت ممکن می‌سازد. اگر انقلاب اسلامی در فهم ما در میان نیاید و زبان مناسب خود را نگشاید همین است که می‌بینید، هر کسی برای خودش یک فکری دارد و به راهی می‌رود.

سؤال: مخاطبی که انقلاب اسلامی می‌خواهد تربیت کند به چه شکل باید تربیت شود تا بتواند انقلاب را از این معضلات عبور دهد؟

ریشه‌ی معضل اداری ما

جواب: ملاحظه کنید که حقیقت همواره خود را نشان می‌دهد، این انسان‌ها هستند که باید تلاش کنند نسبت‌شان را با آن شکل دهند. یعنی این معضلات، معضلات انسان‌هایی است که از انقلاب اسلامی فاصله گرفته‌اند، نه این که مربوط به انقلاب باشد. ما خود را در تنگنایی انداخته‌ایم که ریشه در سبک زندگی غربی‌ها دارد و هرگز آن سبک زندگی در این جا جواب نمی‌دهد. تاریخی شروع شده است که اگر کسی

مسئله‌اش را با انقلاب اسلامی حل نکند خودش معضل خودش می‌شود. وقتی می‌بینیم ادارات به این معضل افتاده‌اند، باید به فکر راهی باشیم که در انقلاب اسلامی نهفته است، نه این که با هرچه غربی کردن خود، مشکلی بر مشکلات گذشته بیفزائیم. بنده از «آتش به اختیار» که مقام معظم رهبری فرمودند این افق را گشوده دیدم که ما باید راهی را انتخاب کنیم که گرفتار این معضلات نباشیم، این‌ها معضل خودشان باشد. می‌خواهم عرض کنم شما انتظار نداشته باشید در نهادهایی که در بستر نظام غربی شکل گرفته‌اند، بتوانید راهی را طی کنید که از جنس انقلاب اسلامی است. شما آمدید در انقلاب اسلامی در کنار ارتش، سپاه پاسداران را شکل دادید و نشان دادید این ارتش است که باید خود را هم‌تراز انقلاب کند. حاصلش این شد که ارتش در حال حاضر کم‌تر از سپاه نیست. آمدید هویت‌بخشی کردید. آیا ما فکرش را کرده‌ایم به جای دولت مدرن، چه نهادی می‌خواهیم؟ یا این که دائم انتظار داریم دولتی که در بستر فرهنگ مدرن و عقل مدرن شکل گرفته، آرمان‌های انقلاب اسلامی را پیاده کند؟ مرحوم شهید باهنر و شهید رجایی هرگز نمی‌خواستند مسیر دولت به این جاها کشیده شود، بقیه‌ی دولت‌ها هم خودشان را جای دیگری تعریف کرده بودند. دولت نهم و دهم هم تاریخ خود را گم کرد و شناخت در چه موقعیتی است.

آیا فکر کرده‌ایم ما برای ادامه‌ی انقلاب اسلامی می‌توانیم به راهی بیندیشیم که آن راه در کنار دولت باشد ولی جنبه‌ی مردمی آن غالب گردد تا دولت‌ها آرام‌آرام با اهداف پیش روی انقلاب اسلامی خود را

تطبیق بدهند؟ در این نحوه دولت که امروز در کشور ما هست، شخص کارمند وقتی حقوق می گیرد فکر می کند کارش را کرده است، فکر نمی کند در إزای دریافت آن حقوق بدهکار است و باید هدفی را دنبال کند. این همان قضیه است که «جایی را کنند تا لوله گذاری کنند، یکی زمین را می کند و دیگری قرار بود لوله گذاری کند و سومی بنا بود روی لوله ها را خاک بریزد. دومی یادش رفته بود لوله بگذارد و سومی هم داشت به گمان خود کار خود را می کرد و در آن کانالی که کنده بودند، خاک می ریخت.» چون در کار خود یعنی پر کردن کانال به هدفی فکر نمی کرد. این یعنی روحی که نمی تواند به کارش فکر کند، به حقوقی که دریافت می کند فکر می کند، چون در فضای غربی تربیت شده و نه در فضای تکلیف دینی؛ و معضل اداری ما در این نحوه تفکر است. در دفاع مقدس، شما ملاحظه کردید که چون دولتی اداره نمی شد و هر کس احساس تعهد می کرد، کارها جلو می رفت، کسی منتظر نبود یک نفر دیگر بیاید آن کار را انجام دهد، خودش آن کار را انجام می داد. در نهاد دولت این معنا نیست.

سؤال: در حال حاضر که زمام امور در دست دولت است، چگونه می توانیم در امور اجرایی، اهداف انقلاب را دنبال کنیم؟ با این مشکل به چه شکلی می شود کنار آمد؟

جواب: بنده معتقدم زمام امور بیشتر در دست ضعف ما است. ما در بسیاری از موارد امورات مان را بدون دلیل به دولت وصل کرده ایم، اعم از اموری مثل کشاورزی و یا آموزشی و اقتصادی. کشاورز ما می گوید اگر

بانک‌ها به ما وام ندهند نمی‌توانیم کار کنیم. دامدار ما یک گاو‌داری درست کرده که گاوهایش را باید میلیاردری بخرد، در حالی که اگر مثل هندوستان همان چند گاوی که کنار خانه‌ی هر کشاورز بود را پرورش می‌دادیم، قضیه فرق می‌کرد و وابستگی به بانک و وابستگی به خارج پیش نمی‌آمد. به قول شوماخر در کتاب «کوچک، زیباست»، با داشتن چنین گاو‌داری‌ها است که وابستگی زیاد می‌شود، در حالی که هرچیزی کوچکش، زیباست و ما را گرفتار تصدی‌گری دولت نمی‌کند، چیزی که رهبر معظم انقلاب نیز بر آن تأکید دارند.

کشاورز ما قسمتی از زمینش را خودش گندم می‌کاشت و قسمتی از آن را به محصولات دیگری که نیاز داشت، اختصاص می‌داد و قسمتی از آن را هم محصولاتی می‌کاشت تا بفروشد و چرخش اقتصادی‌اش را شکل دهد. در حالی که در حال حاضر همه‌ی کشاورزها به امید صادرات به خارج کشور، یک‌مرتبه پیاز یا سیب‌زمینی کشت می‌کنند و بعد هم محصولاتشان روی دست‌شان می‌ماند و ورشکست می‌شوند و اقساط وامی را هم که از بانک گرفته‌اند، نمی‌توانند پس بدهند زیرا به امید دولت زندگی کردند. بدین جهت می‌توان گفت زمام امور مربوط به ضعف ما است و نه به دولت. یعنی ما آن عقلانیتی را که خودمان باید به کمک آن زندگی خود را مدیریت کنیم، تقریباً در همه‌جا از دست داده‌ایم. این وابستگی‌های افراطی موجب شده که حتی وقتی هم با وام گرفتن می‌خواهیم امورات مان را بگذرانیم، عملاً نتیجه‌ی کارمان را باید به بانک‌ها بدهیم و همواره بدهکار باشیم. «آتش به اختیار» مردم از یک

۳۱۸..... گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی

طرف و عدم تصدی گری دولت از طرف دیگر ما را وارد گردونه ی دیگری از انقلاب می کند غیر از آن چه فعلاً در آن هستیم.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

جلسه ی دهم
انقلاب اسلامی و «زبانی» که
باید ظهور کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبانی متفاوت برای شهادتی متفاوت

در جلسات قبل عرایضی در مورد زبان اشارت به میان آمد که چگونه زبان اشاره دست ما را در دست حقیقت می‌گذارد و عرض شد زبانی که بخواهد انقلاب اسلامی را متذکر شود، باید زبان اشارت باشد از آن جهت که انقلاب اسلامی حقیقت دوران ما است. و نیز بحث شد؛ «فهم» آن گاه که به گشودگی در آید خصلت زبانی دارد و واژه‌های مخصوص به خود را به ظهور می‌آورد، و مثال کربلا در سخنان جناب عمّان سامانی زده شد. حضرت امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ» خداوند با بعضی از بندگانش در فکرشان نجوا می‌کند و در درون عقل‌های‌شان با آن‌ها سخن می‌گوید؛ این نشان می‌دهد خداوند است که در این موارد به «گفت» آمده است.

آرام آرام به این خودآگاهی باید برسیم که چه زبانی باید در میان آید که آن زبان، ظرفیت اشاره به حقیقت را داشته باشد، عرض شد آن زبان، جز زبان اشارت نیست، زیرا آن‌چه برای انسان مهم است رجوع به حقیقت

است و تنها با حقیقت می توان زندگی حقیقی را دنبال کرد و اساساً جذبه‌ی ما در ازای رجوع به حقیقت محقق می شود. زبانی که بتواند انقلاب اسلامی را توصیف کند، زبان اشاره به حقیقت است و از آن طریق جاذبه‌های انقلاب اسلامی ظهور می کند. اگر بتوانیم آرام آرام نشان بدهیم که زبان اظهار انقلاب اسلامی، زبان حقیقت است؛ بحث به خودی خود راه‌های ارزشمندی را در مقابل ما می گشاید. انتظار بنده از رفقا این است که مواظب باشند هیچ نکته‌ای از دست نرود، چون ما نمی خواهیم در این مباحث اطلاعاتی کسب کنیم تا اگر اطلاعی از دست رفت، اطلاعات دیگر جای آن را بگیرد. این مباحث مثل راه رفتن است که برای طی هر منزلی باید منزل قبلی طی شده باشد، یا مثل صعود طولی است که هر پله‌ای را طی نکنیم، پله‌های بعدی طی نمی شود.

سخن در این بود که چه توصیفی از انقلاب اسلامی باید داشت؟ انقلابی که توانسته است افرادی را به صحنه آورد که تا مرز شهادت، زندگی خود را معنا کردند؛ و عرض شد ما برای توصیف این رخداد چاره‌ای نداریم از گشودن زبانی که بتواند این رخداد را توصیف کند و آن زبان، زبان اشاره به روحانیتی باشد که شهداء در آن قرار داشتند. به عنوان مثال شما در نظر بگیرید ما می خواهیم در رابطه با انقلاب اسلامی با شهید حججی صحبت کنیم. اگر صحبت‌های ما اشاره به آتشی نداشته باشد که در جان آن شهید شعله‌ور بود، به هیچ وجه مایل به شنیدن سخنان ما نمی بود زیرا او نسبتی با انقلاب اسلامی، به عنوان حقیقت این دوران داشت که الفاظ رسمی هرگز نمی توانند توصیف کننده‌ی آن حقیقت

باشند. آیا ما می توانیم در جایی قرار بگیریم که شهید حججی ها با عمل خود اشاره به آن جا داشتند؟ عرض بنده آن است که با به میان آوردن چنین حساسیتی، زبانی گشوده می شود که زبان توصیف احوالات شهداء است. بنده فکر می کنم ما در موضوع «شهادت» درست تأمل نکرده ایم. در جایی عرض شد بعد از صدر اسلام، غیر از صحنه ی کربلا در هیچ جای دیگری از تاریخ اسلام، این نحوه شهادت که در انقلاب اسلامی پیش آمد، ظهور نکرده است. در صدر اسلام شهادت بدریون را داریم که در واقع آن نوع شهادت موجب فتح تاریخ اسلام شد، ولی در بسیاری موارد شهادت به آن معنا بوده که می خواستیم برویم دشمن را به قتل برسانیم، خودمان هم کشته شدیم. این غیر از این است که خود شهادت، حقیقت باشد و موجب گشودن راه شود و ما امروز مبتنی بر شبکه ی فهمی از شهادت، زبانی داشته باشیم برای اشاره به آن حقیقت.

مولوی در رابطه با آمادگی انسان جهت شنیدن ندای بی صدای حقیقت می گوید:

۲ - سردار محمد احمدیان از رزمندگان لشکر امام حسین ♦ می فرمودند: «چند روز قبل از عملیات کربلا ۴ یک شب، یک ساعت مانده به اذان صبح سري به اردوگاه رزمندگان زدم که بنا بود به وسیله ی آنها آن عملیات انجام گیرد. با تعجب دیدم بدون استثناء همه ی آنها در حال خواندن نماز شب هستند. گفتم خدا به داد ما برسد در این عملیات.» منظورشان این بود که این وضع نشان می دهد این ها بنا دارند با شهادت خود به صحنه ای که پیش رو داریم، معنا بدهند. همان معنایی که ماورای پیروزی و شکست است؛ و ما در کربلا آن را داشته ایم.

گوشِ آن کس نوشد اسرار جلال کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

لذا به جای آن که با صد زبان حرافی کنیم، باید گوش بسپاریم، مثل مادری که فرزندش را از شیر باز می گیرد تا او را به انواع غذاها برساند.

گر بیندد راه آن پستان بر او برگشاید راه صد پستان بر او

زانکه پستان شد حجاب آن ضعیف از هزاران نعمت و خوان و رغیف

تلاش برای سخن گفتن قبل از گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی، حجابی خواهد شد که ما را از پرتوهای بس متنوع و متعالی حقیقت این دوران محروم می گرداند و آن نوع یگانگی که باید جانها را در بر بگیرد و همه نسبت به همدیگر و نسبت به اجتماع، احساس مسئولیت داشته باشند، از دست می رود. احساس نمی کنید ما با نوعی از یگانگی نسبت به همدیگر به سر می بریم که علت آن بیش از گوش سپردن به حقیقت دوران، تلاش برای حرف زدن و خود را مطرح کردن است؟

عرایض بنده در این امر کافی نیست، ولی باز تأکید دارم آن چه گفته می شود را به هر دلیلی مواظب باشید از دست نرود تا برای رسیدن به مقصد، منزل به منزل جلو برویم.

۲۹- «خطری در میان است و آن خطر چیزی جز سخن گفتن از انقلاب اسلامی نیست وقتی نتوانیم از طریق سخن گفتن، راهی به سوی روح انقلاب اسلامی بگشاییم. زیرا ما عموماً متوجه نیستیم ممکن است گفتگو از انقلاب اسلامی، موضوع را به فضای گفتگویی از نوع گفتگوی متافیزیکی سخن ببرد و آن گفتگو مانع گردد تا بتوانیم از انقلاب اسلامی سخن بگوییم و آن طور که شایسته است، خود را در کمند جذبه‌ی انقلاب قرار دهیم.

شهدای انقلاب که حقیقت انقلاب اسلامی را مافوق گفتگو یافتند، سلوک دیگری را در قرب به انقلاب انتخاب کردند که آن سلوک، خموشی بود و حاصل آن خموشی، عطابخشی نوری بود که جهت فهم انقلاب اسلامی به سراغ آن‌ها آمد. حال کیست که بتواند انقلاب اسلامی را در زبانی مناسب، به «گفت» آورد و آن را با زبان مناسب تفسیر کند؟ که در واقع با این کار، تفکر درباره‌ی حقیقت به میان می‌آید، زیرا حقیقت بیش از همه در مظاهر تاریخی است که ظهور می‌کند.

چه اندازه باید آمادگی پیدا کرد تا مهیای گفتن مطلبی شویم که سال‌ها در آن تفکر کرده‌ایم و در آن جایگاه بتوانیم تفکر تاریخی خود را به «گفت» آوریم، در حالی که هنوز آن حقیقت پرده‌نشین مانده است!

باقی‌ماندن در تاریخ کفر یا حضور در تاریخ ایمان؟

آن‌چه باید نسبت به آن فکر کرد همین نکته است که «خطری در میان است و آن خطر چیزی جز سخن گفتن از انقلاب اسلامی نیست و آن وقتی است که نتوانیم از طریق سخن گفتن، راهی به سوی روح انقلاب اسلامی بگشاییم.» پس در واقع ما در حال حاضر با چنین خطری روبه‌رو هستیم. اگر انقلاب اسلامی نبود خطری برای این که این مولود را تبیین کنیم هم نبود. ما برای نهضت مشروطه با توجه به محدودیتی که آن نهضت داشت و تلاش می‌کرد تا نظام پارلمانی را به جامعه‌ی ما برگرداند، زبان داشتیم و می‌توانستیم در آن رابطه حرف بزنیم. ولی موضوع انقلاب

اسلامی فرق می کند، بحث در باقی ماندن در تاریخ کفر و یا حضور در تاریخ ایمان است؛ همین طور که اگر اسلام ظهور نمی کرد بی تفاوتی نسبت به اسلام، کفر محسوب نمی شد، اگر انقلاب اسلامی به ظهور نیامده بود بی تفاوتی نسبت به آن، بی تفاوتی نسبت به حقیقت به حساب نمی آمد. آیا می شود انقلاب اسلامی باشد و انسان نسبت به آن بی تفاوت باشد و بگوید من می خواهم مثل قبل زندگی کنم؟ این نوعی پشت کردن به حقیقت نیست؟ این مثل آن است که شما بر دین حضرت عیسی ♦ باشید و با وحی دین حضرت محمد ﷺ روبه رو شوید و نسبت به آن بی تفاوت باشید، معلوم است که اساساً نبوت حضرت عیسی ♦ را هم نشناخته اید و گرنه تنها با رخصت دین حضرت محمد ﷺ می توانید بر دین خود باقی باشید؛ نسبت به انقلاب اسلامی هم قضیه از همین قرار است که بی تفاوتی نسبت به آن، بی تفاوتی نسبت به حقیقت و پشت کردن به آن است. با آمدن دین جدید، افقی از توحید که بس متعالی است در مقابل بشر گشوده می شود و نادیده گرفتن آن به معنای نفی هر گونه توحید است و به همین جهت قرآن مؤید افرادی از اهل کتاب است که به وحی محمدی ﷺ ایمان آورده اند و در عین حال باقی بر وحی قبلی هستند. به عنوان مثال خداوند در آیه ی ۱۶۲ سوره ی نساء می فرماید: «لَکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ أُولَئِکَ سُنُّتِهِمْ أَجْرًا عَظِیْمًا» یعنی ای پیامبر! عده ای از اهل کتاب که در علم الهی از عمق لازم برخوردارند و به آن چه ای پیامبر! بر تو نازل شده ایمان دارند و بر آن چه قبل از تو نازل شده، ایمان دارند و ... به زودی به اینان

اجر عظیمی عطا می‌شود. همین امر در مورد انقلاب اسلامی است وقتی انسان در عین وفاداری به سنت‌های گذشته نسبت به آن بی‌تفاوت نباشد.

انقلاب اسلامی؛ افق گشوده به سوی خداوند

عرض بنده آن است که آری! خطری در میان است و آن خطر چیزی جز سخن گفتن از انقلاب اسلامی نیست وقتی نتوانیم از طریق سخن گفتن، راهی به سوی حقیقت انقلاب اسلامی بگشاییم. از یک طرف نمی‌توانید در نظر به انقلاب اسلامی سخن نگویید، و از طرف دیگر نمی‌توانید سخنان معمولی گذشته را در توصیف آن به زبان آورید. در هر دو حال در بی‌تاریخی قرار می‌گیرید، زیرا متوجه نبوده‌اید که ممکن است با گفتگو از انقلاب اسلامی موضوع را به فضای گفتگویی از نوع گفتگوهای متافیزیکی و انتزاعی ببرید. همان‌طور که مکرر عرض شده است یک‌وقت شما می‌خواهید مثلاً از خدا سخن بگویید، ولی در حدّ اثبات وجود خدا بحث را متوقف می‌کنید و بعد هم گمان می‌کنید دیگر مسئله تمام شد، در حالی که شما واجب‌الوجود بودن خدا را اثبات کردید. این غیر از آن است که با خدای حیّ و سمیع و بصیر مأنوس شوید. در آن نگاه که به اثبات وجود خدا کفایت شده، موضوع رابطه با خدا در میان نیست، خدایی که بشود با او رابطه برقرار کرد؛ آن خدا در رابطه با عبودیت ما و ربوبیتش برای ما ظهور می‌کند. برای رفع شبهه‌ی بودن یا نبودن خدا، اثبات واجب‌الوجود بودن خدا مشکل را حل می‌کند. اما با خدا زندگی کردن که پیامبران متذکر آن می‌باشند، چیز دیگری است.

یکی از رفقا می‌فرمود چرا پیامبران مثل فیلسوفان خدا را اثبات نمی‌کنند؟ غافل از این که مسئله‌ی بشر چیز دیگری است، مسئله به فعلیت آوردن عبودیت نسبت به حضرت حق است تا از آن طریق، انسان به هویت خود دست یابد و پیامبران متذکر این امر هستند و در این رابطه قرآن خطاب به همه‌ی انسان‌ها می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره / ۲۱) ای همه‌ی انسان‌ها! پروردگار خود را عبادت کنید، پروردگاری که شما و انسان‌های قبل از شما را خلق کرد، باشد که در راستای عبودیت پروردگارتان به تقوی نایل شوید. خداوندی که عبادت می‌کنیم در قبله‌ی ما است و نه در ذهن ما.

اگر انقلاب اسلامی افق گشوده‌ی خداوند است، به آن معنا است که خداوند در افق «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» به نور خود مناسب شأن این تاریخ برای بشریت تجلی کرده است و اگر ما زبان‌مان زبان اشاره به چنین حضوری از خداوند نشد، بدانیم خطری در راه است و عملاً انقلاب اسلامی در حجاب می‌رود و دیگر آن انقلاب، افق زندگی ما نخواهد بود که ما با نظر به آن بتوانیم همه چیز را معنا کنیم. ما عموماً هنوز متوجه نیستیم که ممکن است گفتگو از انقلاب اسلامی، موضوع را به فضای گفتگو از نوع اندیشه‌های انتزاعی ببرد و مانع گردد تا بتوانیم آن انقلاب را آن‌طور که لازم است، توصیف کنیم و مدّ نظرها قرار دهیم و آن‌طور که شایسته است خود را در کمند جذبه‌ی آن استقرار بخشیم.

«حقیقت»، چیزی است که انسان را جذب می‌کند و همانی است که انسان بر اساس فطرتی که دارد می‌خواهد با تمام وجود به سویش برود.

هرگز چنین جذبه‌ای از «مفهوم» حقیقت بر نمی‌آید که بتواند انسان را به خود جذب کند و او را سیراب نماید. همان‌طور که مفهوم آب، آب نیست و بدن را سیراب نمی‌کند، مفهوم حقیقت هم حقیقت نیست و جان را سیراب نمی‌نماید. انقلاب اسلامی، حقیقت این دوران است ولی اگر زبانی نباشد که بدان اشاره کند عملاً انسان‌ها در کمند جذبه‌ی آن قرار نمی‌گیرند تا جان‌شان به شعف و شکوفایی آید.

سلوکِ خموشی در انقلاب اسلامی

یکی از راه‌های اشاره به حقیقت انقلاب اسلامی، راهِ شهداء است. شهدای انقلاب اسلامی که حقیقت انقلاب را مافوق گفتگو و در عمل یافتند، سلوکِ دیگری را برای قرب انقلاب اسلامی انتخاب کردند که آن، سلوکِ خموشی بود. شهید خرازی نمونه‌ی خوبی از آن سلوکِ خموشانه بود. وقتی با او سخن می‌گفتی، تنها گوش می‌داد و می‌خندید، فقط یک لب‌خند بود و بس، بنا نداشت با سخن گفتن در مورد جنگ کار را تمام شده بداند. سخن او بیشتر، عمل او بود. در این رابطه خوب است به این نکته توجه شود که چرا گفته می‌شود: شهدای انقلاب که حقیقت انقلاب را مافوق گفتگو یافتند، سلوکِ دیگری را در قرب به انقلاب اسلامی انتخاب کردند که آن «خموشی» بود و حاصلِ آن سلوک و سکوت، عطا بخشی نوری بود که جهت فهم انقلاب اسلامی به سراغ آن‌ها آمد. آن خموشی و تأمل کردن، یکی از مراحل حضور در وادی توحید است تحت عنوان «صمت»، که در جای خود بحث شده است. البته اگر همین‌طور سکوت کنیم که دردی دوا نمی‌کند، ولی وقتی در وادی توحید

در حضور قرار گرفتید که حضور در عالم انقلاب اسلامی یکی از آن نحوه حضورها است، سلوکی به میان می آید که با خموشی همراه است و جان انسان را آماده می کند برای گوش سپردن به ندایی که در آن وادی، حقیقت به صورت «ندا» با شما سخن می گوید. این راهی بود که شهداء به طور مشخص آن را یافتند، مثل شب شهادت شهید باکری در لشکر عاشورا که آن را می توانید در کتاب «لشکر خوبان» مطالعه کنید. او به گونه ای به خط اول جبهه می رفت که برگشت برایش معنا نداشت. وقتی آقای محسن رضایی فرماندهی سپاه خبردار می شود و به عده ای دستور می دهد بروند او را به عقب برگردانند، نرسیده به خط اول، به آن ها می گویند نیاز نیست، او شهید شد. ممکن است آقای باکری سخنرانی هایی داشته باشد، ولی آن سخنرانی ها قصه ی شهادت او نیست، وظیفه ای داشته و بنا بر آن وظیفه به عنوان فرماندهی لشکر صحبت می کرده است، ولی شهادتش را سکوتش برایش فراهم کرد.

حاصل آن عطایی که به شهداء رسید، نوری بود که به جهت فهم انقلاب اسلامی به سراغ آن ها آمد و لذا کم تر از فداشدن در راه انقلاب اسلامی آن ها را راضی نمی کرد. با مطالعه ی زندگی نامه ی شهداء به خصوص زندگی نامه ی سرداران دفاع مقدس، متوجه می شویم که آن ها در یک مرحله از حیات مجاهدانه ی خود به بصیرتی می رسیدند که دیگر ماندن برایشان سخت بود.^۳

۳ - شهید چمران در مناجاتی که پیش از شهادتش به نگارش درآورده است می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم: ای حیات! با تو وداع می کنم با همه زیبایی هایت، با همه مظاهر جلال و جبروت، با همه کوه ها و آسمان ها و دریاها و صحراها، با همه ی وجود وداع می کنم. با قلبی سوزان و غم آلود به سوی خدای خود می روم و از همه چیز چشم می پوشم. ای پاهای من، می دانم شما چابکید، می دانم که در همه مسابقه ها گوی سبقت از رقیبان ربوده اید، می دانم فداکارید، می دانم که به فرمان من مشتاقانه به سوی شهادت، صاعقه وار به حرکت در می آید، اما من آرزویی بزرگتر دارم، من می خواهم که شما به بلندی طبع بلندم، به حرکت در آید، به قدرت اراده آهنینم محکم باشید، به سرعت تصمیمات و طرح هایم سریع باشید. این پیکر کوچک ولی سنگین از آرزوها و نقشه ها و امیدها و مسئولیت ها را به سرعتِ مطلوب به هر نقطه دلخواه برسانید.

ای پاهای من! در این لحظات آخرِ عمر آبروی مرا حفظ کنید شما سال های دراز به من خدمت کرده اید، از شما می خواهم که در این آخرین لحظه نیز وظیفه ی خود را به بهترین وجه ادا کنید. ای پاهای من! سریع و توانا باشید، ای دست های من! قوی و دقیق باشید، ای چشمان من! تیزبین و هشیار باشید، ای قلب من! این لحظات آخرین را تحمل کن، ای نفس! مرا ضعیف و ذلیل مگذار، چند لحظه بیشتر با قدرت و اراده، صبور و توانا باش. به شما قول می دهم که چند لحظه دیگر همه ی شما در استراحتی عمیق و ابدی آرامش خود را برای همیشه بیابید و تلافی این عمر خسته کننده و این لحظات سخت و سنگین را دریافت کنید. چند لحظه دیگر به آرامش خواهید رسید؛ آرامشی ابدی. دیگر شما را زحمت نخواهم داد. دیگر شب و روز استشارتان نخواهم کرد. دیگر فشار عالم و شکنجه روزگار را بر شما تحمیل نخواهم کرد. دیگر به شما بی خوابی نخواهم داد و شما دیگر از خستگی فریاد نخواهید کرد. از درد و شکنجه ضجه نخواهید زد. از گرسنگی و گرما و سرما شگوه نخواهید کرد. و برای همیشه در بستر نرم خاک، آرام و آسوده خواهید بود. اما این لحظات حساس، لحظات وداع با زندگی و عالم، لحظات لقای پروردگار، لحظات رقص من در برابر مرگ باید زیبا باشد.

خدایا! وجودم اشک شده، همه ی وجودم از اشک می جوشد، می لرزد، می سوزد و خاکستر می شود. اشک شده ام و دیگر هیچ، به من اجازه بده تا در جوارت قربانی شوم و بر خاک ریخته شوم و از وجودِ اشکم غنچه ای بشکفد که نسیم عشق و عرفان و فداکاری از آن سرچشمه بگیرد.

تفکری که متذکر حقیقت است

عرض بنده آن است: کیست که بتواند انقلاب اسلامی را با زبانی که مناسب حقیقت آن است به ظهور آورد که در واقع با این کار، «تفکر» در باره‌ی حقیقت به میان می‌آید زیرا حقیقت، بیش از همه در مظاهر تاریخی است که ظهور می‌کند و حقیقت امروز ما در مظهري به نام انقلاب اسلامی به ظهور آمده است و بدین لحاظ می‌توان در باره‌ی حقیقت، تفکر کرد. اگر ما زبان مناسب تبیین این موضوع را پیدا کنیم، می‌توانیم نسبت به انقلاب اسلامی تفکر نماییم زیرا لازمه‌ی تفکر نسبت به یک حقیقت، زبان آن حقیقت است. اگر می‌توانستیم عرایضی در این مورد داشته باشیم عرض می‌کردم: حقیقت، اساساً در زبان محقق می‌شود و آن زبان، «گفت» حقیقت است و از آن طرف، حقیقت بیش از همه در مظاهر تاریخی‌اش ظهور می‌کند. پس اگر انقلاب اسلامی به گفت آید، عملاً حقیقت، مناسب این تاریخ ظهور کرده است. این موضوع را خود شما می‌توانید دنبال کنید که خداوند به عنوان حقیقة الحقایق در کجا ظاهر می‌شود؟ جز آن است که همان‌طور که عرض شد قرآن می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» و خداوند به عنوان حقیقت همه‌ی حقایق، خود را در یوم الله به طور خاص می‌نمایاند؟ پس باید در آینده‌ی تاریخ به دنبال حقیقت بود، از طرفی باید به حقیقت اشاره کرد و اشاره به حقیقت، زبان خاص خود را

خدایا! تو را شکر می‌کنم که باب شهادت را به روی بندگان خالصت گشوده‌ای تا هنگامی که همه‌ی راه‌ها بسته است و هیچ راهی جز ذلت و خفت و نکبت باقی نمانده است، می‌توان دست به این باب شهادت زد و پیروزمند و پرافتخار به وصل خدایی رسید.

می‌طلبند. وقتی به حقیقت اشاره شود، عملاً تفکر به میان می‌آید. تفکر، چیزی جز این نیست که بتوانیم حقیقت را در منظر خود بباییم، و گر نه آن‌چه به عنوان تفکر می‌پنداریم، تفکر نیست، اطلاعات است. ما به حالاتی تفکر می‌گوییم که خداوند در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل متذکر آن می‌شود و می‌فرماید اگر انسان‌ها بر آن‌چه که در درون‌شان تجلی کرده است آگاهی یابند، به آن «تفکر» می‌رسند. فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». پیامبر خدا ﷺ در این آیه مأمورند متذکر حقیقتی شوند که بر جان مردم رسیده است. آیه‌ی مذکور قبلاً در چند جا، مورد بحث قرار گرفت که البته هیچ کدام از مطالب قبل، بحث را تمام نکرد، از آن جهت که بحث «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» در این آیه باید مدّ نظر قرار می‌گرفت و آن نظر به حقیقتی است که در نزد انسان‌ها هست و رسول خدا ﷺ با زبان خاصی که زبان تذکر است، آن را تبیین می‌کنند. تفکر در این آیه، تفکری است که متذکر حقیقت دوران است و زبان خاص و تبیین خاص خود را می‌خواهد. ما چه اندازه باید آمادگی پیدا کنیم تا مهبای گفتاری گردیم که باید سال‌ها در آن تفکر کرده باشیم، تازه اگر سال‌ها بر موضوعی به همان معنایی که عرض شد، تفکر کنیم یعنی رجوع‌مان به حقیقت باشد، آرام آرام زبان ما برای تبیین آن حقیقت گشوده می‌شود. بنده در نظر به بعضی از اشعار مولوی عرض کرده‌ام حداقل دو سال جناب مولوی بر آن حقیقت نظر داشته است تا آرام آرام زبانش جهت تبیین آن گشوده شده و ما آن را به صورت گفتار، این طور می‌بایم که می‌گوید:

وہ چہ بی رنگ و بی نشان کہ منم کی بدانم مرا چنان کہ منم
ملاحظہ می کنید کہ خود مولوی ہم ماندہ کہ با نظر بہ خود، چہ چیز
عجیبی برایش ظہور کردہ است، بی رنگ بودنِ «من» کہ مولوی می گوید
یعنی هیچ چیز شبیہ آن نیست و نشان ہم ندارد، تازہ در ادامہ می فرماید آیا
روزی می شود تا من آن چہ را بہ اجمال یافتہ ام بیابم و آن را از آن خود
کنم؟ این شعر مثال خوبی است برای آن کہ روشن شود چرا با واژہ های
مندرس و روزمرہ هیچ وقت نمی توانیم از حقیقت گزارش دہیم.

توجہ بہ چگونگی خود، مسئلہ ی مولوی است و توجہ بہ آن مسئلہ،
موجب می شود تا یک مرتبہ بہ «گفت» آید. ہنر مولوی آن است کہ
می تواند خوب گوش بسپارد، تا آن چہ را کہ شنید بہ «گفت» آورد. ممکن
است برای شما ہم بعضاً پیش آمدہ باشد کہ معنای اجمالی آن چہ را بہ آن
توجہ دارید بہ «گفت» در آورید، ولی نتوانید آن سخن را با ہمہ ی اہمیتی
کہ برای شما دارد، حفظ نمایند زیرا وقتی آن سخن در حالت حضوری بہ
سراغ شما آمد در حافظہ نمی ماند و اگر در حافظہ بماند، دیگر آن نوع
گفتن نیست کہ گزارشی از درک حقیقتِ جان باشد، بلکہ فکر است و
فکر، مفہوم است. در حالی کہ مولوی بہ صورتی معجزہ آسا آن معانی را
کہ بہ طور اجمالی در خود دارد، بہ «گفت» در می آورد و جناب حسام
الدین چلی آن ها را در همان لحظہ می نویسد. از آن مہم تر، کاری است
کہ حضرت محمد ﷺ انجام دادند کہ حقایق و حی چگونہ با اسلوبی از
الفاظ بہ قلب حضرت نازل می شود و حضرت همان طور کہ قلب شان آن

معانی را می‌یابد، الفاظ مناسب آن معانی را نیز نگه می‌دارند و ارائه می‌دهند.

مولوی در اواخر عمر دیگر از آن شور و شیدایی که «گفتن مثنوی» او را فرا گرفته بود، باز می‌ایستد و این نشان می‌دهد آن وقتی هم که شعر می‌گفته، به اراده‌ی خودش نبوده است. در همین رابطه می‌گوید:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که هوشیارم و بیدار، یکی دم نزنم
در روایت داریم: اگر کسی به حقیقت برسد، دیگر آخرس می‌شود
یعنی لکنت زبان پیدا می‌کند و نمی‌تواند سخن بگوید و از آن به بعد،
کس دیگری است که از طریق او سخن خواهد گفت.^۴

معجزه‌ی زبان

به این فکر کنید که چه اندازه باید آمادگی پیدا کرد تا مهیای گفتن مطلبی شویم که سال‌ها در آن تفکر کرده‌ایم و در آن موقف بتوانیم تفکر تاریخی خود را به «گفت» آوریم، در حالی که هنوز آن حقیقت، پرده‌نشین مانده است. «حقیقت، هنوز پرده‌نشین است»، به این معنا که هنوز از طریق واژه‌های مناسب خود به ظهور نیامده است زیرا زبانی که بتواند آن را ظاهر کند، شکل نگرفته است. اگر جناب مولوی می‌خواست آن چه را که در همان زمان یافته بود بگوید، مطمئناً نمی‌توانست، زیرا آن معانی اجازه نمی‌داد در آن زبان عادی و معمولی به ظهور آیند تا جناب مولوی بتواند

۴- در روایت داریم: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ» هرکس خدا را شناخت، زبانش برای سخن گفتن به لکنت می‌افتد. (مشكاة الانوار في غرر الاخبار، ص ۱۷۶)

به اظهار آن پردازد. این است که مجبور می‌شود اولاً: مدت‌ها تأمل کند و ثانیاً: آن‌ها را با زبان شعر به میان آورد. گمانم آن است که نقش شمس تبریزی در قسمت اخیر کارساز بوده است تا بفهماند چگونه آن معانی با شیدایی و عشق امکان ظهور دارند.

روح شاعرانگی که سراغ انسان آمد، توان ارائه‌ی معانی متعالی برایش آسان می‌شود. این‌طور نیست که کسی تصمیم بگیرد شعر بگوید. آن شعری که با تصمیم من و شما سروده شود در این خصوص، به هیچ دردی نمی‌خورد، زیرا این شعر است که شاعر را می‌قاید، نه این که شاعر تصمیم بگیرد شعر بگوید. شعر، شاعر را می‌قاید چون آن‌چه را که شاعر یافته است راهی برای بروز آن جز زبان شعر نمی‌بیند و این است که آن حقیقت به زبان شعر، خود را ظاهر می‌کند و زبان شعر، اشاره می‌کند به چیزی که شاعر بدان نظر کرده و آن دارای مرتبه‌ای متعالی و چند وجهی است که تنها بروز آن با روح شاعرانگی ممکن است. شما با نظر به سخنان امیرالمؤمنین علی ♦ این را ملاحظه خواهید کرد که چرا آن سخنان به

۵ - چقدر خوب و شایسته است وقتی شعری از شاعری بزرگ در مقابل خود داریم، متوجهی جایگاه متین و استقرار وجودی او باشیم که چگونه او در وجودی منسجم و یگانه، محل ظهور زبان هستی شده است و از این مهم‌تر وقتی که آیات الهی را بر زبان می‌آوریم، اگر نظر کنیم بر قلبی که محل گویش حقیقتی آهنگین در قالب چنان الفاظ متعالی گشته است، حتی وجه آهنگین آن آیات به خودی خود روح را به نظمی یگانه مطابق خاستگاه آن آیات می‌کشاند. این است راز آن که تأکید می‌فرمایند مثلاً سوره‌ی توحید را ۱۰۰ مرتبه تکرار کنید تا جان ما هماهنگ آهنگ آن شود، آهنگی که در ذات خود یگانگی خاصی دارد.

صورت سَجْع و آهنگین است، زیرا آن کلمات محل ظهور معانی متعالی اند و سخنان آن حضرت از آن عالم به ظهور آمده است حتی سخنان آن حضرت در مسائل سیاسی هم به صورت سَجْع است زیرا آن چه آن حضرت یافته اند تنها با آن زبان قابل ارائه است. باید آن زبان توان ارائه ی آن معانی را داشته باشد. در این جا خود زبان است که به عنوان ظهور حقیقت به صحنه می آید و گرنه حضرت علی ♦ سکوت می کردند. آن حضرت وقتی سخن می گویند که زبان آن چه یافته اند به ظهور آید و آن حضرت از آن جهت قهرمان فصاحت و بلاغت اند که زبان شان میدان ظهور حقایق است. زبان قرآن از همه عجیب تر است در آن حدّ که رسول خدا ﷺ را متهم کردند که آن حضرت شاعر است. زیرا زبان، زبان شاعرانه و آهنگین بود تا حقیقت از آن طریق به زیباترین شکل به ظهور آید، هر چند قرآن به معنی عرفی آن شعر به حساب نمی آمد.

اگر کسی متوجه ی معجزه ی زبان بشود، به عظمت قرآن پی می برد که چرا ما می گوئیم این زبان، حتماً زبان خدا است. امثال دکتر عبدالکریم سروش و دکتر محمد شبستری چطور متوجه ی این امر نشدند؟ مگر ممکن است بشر بتواند تصمیم بگیرد این طور سخن بگوید؟ کسی که بفهمد نور قرآن با چه خصوصیتی نزول کرده و به واژه تبدیل شده است، یقین می کند که پیامبر خدا ﷺ باید سال ها حِرَانشینی کرده باشند تا صدای آن حقیقت را بشنوند و جان شان چنین امکانی پیدا کند تا آن حقیقت در

قالب واژه‌های منطبق با آن حقیقت به ظهور آید. سال‌ها منتظر ماندند تا بالاخره وحی نازل شد آن‌هم با واژه‌های مخصوص به خود. این جا شخص پیامبر ﷺ نیست که سخن می‌گوید، این خدا است که به سخن آمده است و وقتی مدتی وحی نازل نشد، آن حضرت سخنی به عنوان وحی الهی برای گفتن نداشتند در آن حدّ که گمان کردند خداوند وحی را قطع کرده و پیامبر خود را تنها گذاشته است. تا آن‌که بالاخره وحی آمد که «ما ودّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى» (الضحی/ ۳) پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است. خداوند در این آیه به پیامبر خود دل‌داری می‌دهد و باز سخن خدا که همان سخن هستی است شروع می‌شود.

اگر زبان اصیل، سخن هستی و سخن خداوند است و این خداوند است که متکلم می‌باشد، و اگر خداوند در هر تاریخ ظهوری خاص دارد، بنابراین ما در هر تاریخی از طریق کلامی خاص با خداوند روبه‌رویم و خداوند در هر تاریخی از طریق کلام خاص آن تاریخ در جان ما ندا سر می‌دهد تا تاریخی ساخته شود. اگر کسی بخواهد زبانی برای رخداد تاریخی زمانه‌اش به میان آورد، باید تلاش کند تا خود خدا سخن بگوید. زیرا هر حقیقت تاریخی را فقط خداوند است که به معنای واقعی تفسیر می‌کند.

با توجه به این‌که خداوند در هر تاریخی ظهوری خاص و در نتیجه کلامی خاص دارد، در این تاریخ کلام خدا با ظهور انقلاب اسلامی به میان می‌آید. علامه‌ی طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» دلیل می‌آورند که کلّ عالم، کلام

خدا است^۷ و در همین رابطه، انقلاب اسلامی، کلامِ یومِ خاص خداوند است و در نتیجه باید گفت در این تاریخ، کلام خدا با ظهور انقلاب اسلامی در مقام تکوین به ظهور آمده است. حال اگر کسی بخواهد آن را در نظام تشریع توصیف کند باید کاری کند تا خداوند از طریق او سخن بگوید یعنی اگر کسی خواست حقیقتِ دوران را وصف کند باید منتظر بماند تا خداوند ندای خود را در جان او الهام نماید.^۸

خداوند در جان بنده اش به «گفت» آمده

از این جهت باید گفت زبان انقلاب اسلامی، موهبت و بخشش خداوند است و باید شرایط قبول آن را در خود فراهم کرد، ما هیچ کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم. شهید آوینی در این رابطه مثال خوبی است، هرچند نباید در او متوقف شویم. یقیناً آن مردِ الهی آماده شد تا ندای انقلاب اسلامی بر جانش به صدا آید و خداوند نوری را که می‌خواست انقلاب اسلامی بنمایاند در کلام شهید آوینی به ظهور آورد. چرا نگوئیم سخن‌های آوینی از الهامات خدا است؟ یکی از شبهاتی که بعضاً برای بعضی پیش می‌آید در این رابطه است که چرا گفته می‌شود زیارت عاشورا حدیث قدسی است، زیرا گمان می‌کنند حدیث قدسی، تنها آن

۷ - علامه طباطبایی معتقدند هر ممکن الوجودی کلام خداوند است.

۸ - تفاوت چنین انسان‌هایی با پیامبر خدا^ﷺ در آن است که واژه‌های اینان صورت آن معانی است ولی با انتخاب خودشان، در حالی که واژه‌های پیامبر^ﷺ صورت آن معانی است با انتخاب خودِ خداوند. (البته با حفظ تفاوت درجات و مراتب).

احادیثی است که خود خداوند سخن بگوید، مثل آن حدیث مشهوری که حضرت حق می فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا...» من گنجی مخفی بودم... در حالی که زیارت عاشورا، خطاب به حضرت اباعبدالله ♦ است و به آن حضرت عرض می شود: «إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ» من با هر کس که شما با او در صلح هستید، در صلحم؛ این فراز از زیارت را خود انسان می گوید، ولی در حدیث «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا» خداوند است که سخن می گوید. پس چرا امام می فرمایند زیارت عاشورا حدیث قدسی است؟ غافل از آن که منظور از آن که می گوئیم زیارت عاشورا حدیث قدسی است، بدین معناست که گویش زیارت عاشورا، گویشی است که خداوند در توصیف آن صحنه به سخن در آمده است، سخنی در وصف صحنه‌ی کربلا و سخنی از خداوند در جان بنده اش، با توجه به نسبتی که بنده اش باید با امام شهید برقرار کند. آن هایی که می گویند این چه حدیث قدسی است که ما با امام مان سخن می گوئیم و احوالات خود را در میان می گذاریم؟ اینان منظور از قدسی بودن زیارت عاشورا را متوجه نشدند. خداوند در موطن جان بنده‌ی مخلص اش به «گفت» آمده است. مثل این که شما در نماز، خطاب به خداوند اظهار می دارید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» که حضرت ربّ در گویشِ عبد به «گفت» آمده است. متأسفانه این موضوعات در جای خود بحث نشده است تا به صورت تفکر در فرهنگ ما جای خود را باز کند.

عرض بنده آن است که با توجه به آن چه گفته شد، بدانیم از چه جهت می گوئیم: «زبان انقلاب اسلامی، موهبت و بخشش خدا است و باید

شرایط قبول آن را در خود فراهم کنیم.» چون زبان در این جا، روشن گر حقیقت است و حقیقت این دوران، انقلاب اسلامی است. فکر می کنم این موضوع را تصدیق فرمایید که انقلاب اسلامی حقیقت دوران است. حال عرض بنده آن است که بگویم زبانی که از انقلاب اسلامی به ظهور آید، حقیقتِ دوران ما خواهد شد از آن جهت که زبان، روشن گر حقیقت است و اگر با سلوکی خاص، زبانی به ظهور نیاید تا انقلاب اسلامی را بنمایاند، در واقع، حقیقتِ دورانِ ما ظهور نکرده است و تاریخ ما که باید با انقلاب اسلامی شروع شود، شروع نمی گردد و ما در بی تاریخی می مانیم.

اندیشیدن؛ جستجوی واژه ها و کلمات

به این نکته می توان فکر کرد که «اندیشه» در جستجوی کلمه است تا خود را ظاهر کند، به همان صورت که عرض شد وقتی مولوی می اندیشد همواره به دنبال آن است که کلمه ای به ظهور آید و در آن حالت، «اندیشیدن» همان جستجوی واژه ها و کلمات است برای آن چه گفتنی است. سعی بفرمایید این موضوع را در خودتان تجربه کنید، زیرا جایگاه زبان حقیقی، جایگاه بسیار حساسی است و به راحتی نمی توان متوجهی آن شد. با دنبال کردنِ خاستگاهِ زبان، می یابید که حال خوشی به سراغ شما آمده است و آن حال خوش، حالِ اندیشیدن است. اندیشیدن در نسبت با کلمه ای که می تواند تجلی حقیقت باشد و ما بتوانیم با آن کلمات و با آن اندیشیدن به سر ببریم. اندیشیدن در این رابطه به این صورت خواهد بود که بخواهید مطلبی را اظهار کنید و در فضای یافتن کلماتی برای اظهار آن مطلب قرار داشته باشید. همین حالت، نحوه ای از اندیشیدن است و موجب

تجلی نوری می شود در لباس کلمات. نور آن اندیشه، همان زبان است و به خودی خود موجب فعلیت یافتن فهم و اندیشه‌ی شما می شود و می توان گفت در این رابطه «وجود» به زبان آمده و «هستی» به «گفت» نشسته است. و از آن جایی که خداوند متکلم است، پس آن کلام، کلام خدا خواهد بود. و از آن جایی که ذات حضرت حق از صفاتش جدا نیست، حضرت حق در آن کلام به ظهور آمده است. حضرت صادق ♦ می فرماید: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ»^۹ خداوند سبحان برای مردم در کتابش به تجلی آمده است بدون آن که مردم او را ببینند. ملاحظه کنید زبان، چه ظرفیتی دارد که می تواند محل تجلی خداوند باشد؛ نور کلمه‌ی الهی در قرآن برای ما روشن و قابل فهم می شود. زیرا در این کلمات، خداوند در آینده‌ی زبان به ظهور می آید و زبان به منزله‌ی افقی می گردد برای هستی شناسی.

زبان، افق وجود است و به ما امکان تماشا کردن و دیدن مرزها را می دهد. پس زبانی که اشاره به وجود ندارد، زبان نیست، کلمات مندرس است. از طریق قرآن، زبان به ما عطا شده است، زبانی که به تعبیر قرآن: «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» است و ذکر، به حقیقت اشاره دارد و افق را جلوی انسان می گشاید و به ما امکان می دهد تا خداوند را در جلوات مختلف بنگریم. یعنی توان دیدن مرزهای زبان را به ما داده است. جناب مولوی در رابطه با زبان نکته‌ی خوبی را به میان آورده است. می خواهد تفاوت زبان مندرس را با زبان حقیقی روشن کند. می گوید:

گر حجاب از جان‌ها گفتِ هر جانی مسیح
حجاب‌های روزمرگی اگر بر طرف شود، هر سخنی و گفتی،
مسیحایی می‌گردد. سخن مسیحایی سخنی است که مخاطبِ خود را جان
می‌بخشد، زیرا آن کلمات، نورِ حضرت «حی» اند. روایت بسیار
فوق‌العاده‌ی حضرت صادق ♦ اشاره‌ای است برای آن که انسان به چنین
مقامی برسد، آن جا که می‌فرمایند: «فَجَعَلَ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِّلْسَانَكَ لَا تُحَرِّكُهُ
إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَ مُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَ رَضَى الْإِيمَانِ» قلبت را قبله‌ی زبانت
قرار بده و زبانت را حرکت نده، مگر با اشاره قلب و موافقت عقل و
رضایت ایمان. حضرت می‌فرمایند تا زبان شما با نظر به قلب‌تان به «گفت»
نیامده است، سخن نگویند، تا کلام شما انعکاس قلب شما باشد، همان
قلبی که در وصف آن به ما فرموده‌اند: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ» لذا هر کس
بخواهد سخن بگوید باید سخن او از این حرم بگذرد. حضرت بعد از
آن که فرمودند قلب خود را قبله‌ی زبانت قرار بده، در ادامه می‌فرمایند
زبان خود را به حرکت در نیاور مگر به اشاره‌ی قلب و موافقت عقل و
رضایت ایمان. ملاحظه کنید که این توصیه‌ها همه در یک سنت قرار
دارد، در سنتی که روشن می‌کند تو وقتی می‌توانی سخن بگویی که قلبت
در منظرت باشد و سخن، از قلب شروع شود، قلبی که حرم الهی است و
خداوند در هر تاریخی مطابق روح آن تاریخ در آن قلب تجلی می‌کند و
ما را فرا می‌گیرد و با ما سخن می‌گوید.

باید وجوهی از وجود، ما را در بر بگیرد تا وقتی می‌خواهیم سخن بگوییم از آن پایگاه که کشفِ قلبی است، حرف زده باشیم. به همین جهت حضرت در روایت فوق می‌فرمایند سخن خود را در افق نگاه قلب خود قرار بده تا سخن تو اشاره به حقیقت باشد و برای آن که احساسات صِرف در میان نیاید، می‌فرمایند آن سخن باید با نظارت عقل انجام گیرد، تازه بعد از آن باید آن سخن در بستر ایمان، ظهور کند.

زبان؛ مأوای انسان

با توجه به آن‌چه عرض شد می‌توان گفت «آدمی پیکی است که مدام حامل پیغامی می‌باشد که از آن سوی عالم به او می‌رسد.» اگر غیر از این باشد به جای اظهار سخن، کلمات مهمل و بی‌پایه می‌گوییم. حضرت امام و رهبر معظم انقلاب نمونه‌ی خوبی از رعایت نکته‌ی فوق هستند. آیا دقت کرده‌اید سخنان ایشان از کدام ساحت اظهار می‌شود و به کجا اشاره دارد؟ آیا سخنان آنان شبیه حرف‌های عادی است که سیاسیون به زبان می‌آورند؟ وقتی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» را در استقراری که همه‌ی وجودشان را فرا گرفته است ملاحظه می‌کنید، به خوبی تصدیق می‌نمایید این آدم، پیکی است حامل پیغام از آن سوی عالم.

آدمی در هیچ چیز دیگری پنهان نمی‌ماند مگر در آن ندایی که جان او را پر کرده است و گرنه، خودش در میان می‌آید و پیکِ منیت خود می‌شود. آدمی در هیچ چیز دیگری پنهان نمی‌شود مگر این که ندای درون خود را بگوید، در این حالت می‌تواند پیک آن سوی عالم باشد. با نظر به چنین استقراری می‌توان گفت انسان در زبانش مأوا می‌گزیند. باید پرسید

در کدام زبان؟ باور بنده آن است که در این تاریخ در زبانی می توان منزل و مأوا گزید که زبان وصف انقلاب اسلامی باشد. اگر ندای انقلاب اسلامی به گفت درآید، مأوای خوبی برای گوینده ی آن می گردد.

حتماً می دانید که شارحین مثنوی مولوی معتقدند تمام مثنوی در سی، چهل بیت اول آن مستتر است که مولوی خبر می دهد بنا دارد سرّی از «وجود» را در «نی» شخصیت خود به ظهور آورد. لذا این طور شروع می کند.

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند
می گوید بین من و حقیقت، جدایی افتاده است و درونم حکایت آن
جدایی را به صورت شعر اظهار می دارد.

کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند
همه ی ناله ی من به جهت جدایی از نیستان یعنی مقام «جمع الجمع»
حقیقت است که در آن نیستان بین من و حقیقت جدایی نبود. سپس با نظر
به سرّ درون خود این طور ناله سر می دهد که:

سرّ من از ناله ی من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
ناله ی من، قصه ی سرّ درونی من است، هر چند چشم ها آن سرّ را در
کلمات من نمی بینند و گوش ها آن را نمی شنوند، زیرا نظر به خاستگاه
آغازین این سخن ها ندارند.

بالب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنی ها گفتمی
اگر من بالب دمساز خود جفت شوم و مانعی بین من و حقیقتی که
جانم را فرا گرفته، در میان نیاید، من هم مانند نی که ندای درون خود را

اظهار می کند، نی ای خواهم شد که حقیقت را به صورت واژه ها اظهار می دارم.

لب دمساز، لبی است در درون انسان که اگر انسان با آن جفت شود، از حقیقت درون خود گزارش می دهد. دقت کنید که چگونه نی زن با این که در نی می دمد، آن دم تبدیل به آهنگ می شود. پس باید کسی در ما بدمد تا ما با نی وجود خود آن را به واژه ها تبدیل کنیم. غفلت از این نکته است که عده ای می گویند قرآن، کلام بشر است. مولوی می گوید: اگر بتوانم با لب دمساز، یعنی لب جبرائیلی جفت گردم، «همچو نی، من گفتنی ها گفتمی». سخن گو باید در سخن گفتن، خویشتن داری خود را به ما نشان بدهد، یعنی اگر توانستید طوری سخن بگویید که در گفتارتان آرامش داشته و خویشتن دار باشید، آن سخن از پایگاهی فوق عالم کثرت به ظهور آمده است. بنده بسیاری از مناظره های تلویزیونی را غیر مفید می دانم زیرا عموماً طرفین در مقام خویشتن داری سخن نمی گویند، تا پیکی باشد برای رساندن پیغام درون. ولی اگر در فضای سالم با هم گفتگو کنیم، به شرطی که موضوع گفتگو مشخص باشد، هر کدام محلّ تفصیل حقیقتی می شویم که به صورت اجمال در ما هست و آن حقیقت با گفتگو به صورت تفصیل متولد می شود. خویشتن داری در تولّد حقیقت نقش دارد و انسان را از پر حرفی نجات می دهد. در روایت داریم: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ»^{۱۱} هر کس خدا را به عنوان حقیقت عالم شناخت و دائم به او نظر داشت، زبانش برای سخن گفتن به لکنت می افتد و لذا دیگر نمی تواند خودش

سخن بگوید، سعی می‌کند با خویشتن‌داری لازم خود را در معرض نسیم کلام الهی قرار دهد تا حضرت حق به سخن آید. انسان در این حالت منتظر است تا سخن گفتن به او عطا شود. زبان باید به انسان داده شود تا پیک ندای درونی باشد، پس ابتدا باید شنیدن از درون باشد. مولوی در جای دیگر می‌گوید:

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

ما عموماً در محاوره‌هایمان و در سخنان روزمره‌مان حدیث خواب می‌گوییم، بر عکس مولوی که می‌گوید:

چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی پنهان از او بپرسم به شما جواب گویم

در گفتگو با همدیگر باید هر دو از چشمه‌ی مشترکی سخن بگوییم تا هم‌سخنی ظهور کند؛ بنده از همان ابتدا مایل بودم جلسه با گفتگو ادامه یابد ولی باید حقیقتی مدّ نظرمان باشد تا به آن اشاره داشته باشیم و هر کدام وسیله‌ای گردیم تا وجهی از وجوه آن حقیقت در کلام‌مان به ظهور آید، در آن صورت سنّت «الْمُؤْمِنُ مِرْأَةُ الْمُؤْمِنِ» محقق می‌شود و هر کدام آینه‌ای برای دیگری می‌گردیم تا حقیقت را برای مخاطب خود منعکس کنیم؛ در آن حالت من شما را آینه‌ی خود قرار می‌دهم، در این گفتگو است که هم‌سخنی ظهور می‌کند؛ البته این هم‌سخنی نشانی خاص از خاموشی را نیز در خود به همراه دارد چون باید با خویشتن‌داری و انتظار، امکان ظهور حقیقت در قالب زبان فراهم شود. مولوی با طعنه به عده‌ای که خاموشی و تنهایی را بر نمی‌تابند می‌گوید:

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق در غم و اندیشه مانی تا به خلق

اگر کسی در جایگاه گوش سپردن به حقیقت، مستقر نباشد، نمی تواند تنها باشد و گوش بدهد، ولی اگر کسی چیزی از نسیم های وجود بر او وزیدن گرفت، گوش دادن و منتظر بودن برایش آسان است.

گفتگوی اصیل، گفتگویی است که در آن بیشتر خاموشی حاکم باشد. زبان، فروغ ناپیدایی را که امکان آشکارشدن دارد، آشکار می کند. فروغ ناپیدای انقلاب اسلامی را تنها در آن هنگام که امر ناپیدا، آغاز به درخشیدن می کند می توان به ظهور آورد، مثل کاری که خود قرآن انجام می دهد و ما نباید با تفسیر به رأی مانع درخشش قرآن شویم و تحلیل خود را بر آن تحمیل کنیم، به جای آن که بگذاریم تا سوره ها و آیات به شکوفایی درآیند. وظیفه ی ما در تدبّر قرآنی آن است که گزارش گر شکوفایی آن باشیم و دائماً نسبت خود را با آیات و سُور حفظ کنیم. مقایسه کنید این حالت را با حالتی که شخص دهانش را باز کند و همین طور حرف بزند.

ظالم آن قومی که چشمان دوختند زان سخن ها عالمی را سوختند
باید منتظر بود و در خود آمادگی لازم را به وجود آورد تا حقیقت پرده نشین، بالاخره ظهور کند. شهدا پس از قبض و بسط هایی که برایشان پیش می آمد، کار خود را در سکوتی خاص انجام دادند و رفتند و در محضر پروردگارشان عرض خواهند کرد:

اگر دیر آمدم مجروح بودم اسیر قبض و بسط روح بودم
ما نیز در نسبت به حقیقت انقلاب عموماً در مقام قبض و بسط هستیم؛ ممکن است به جهت همین قبض و بسط ها در این که ظهوری پیدا شود تا

گزارشگر حقیقت انقلاب باشیم، دیر هم کرده باشیم. آن شهید آوینی بود که در آن مقطع خاص گزارشگر خوبی برای انقلاب اسلامی شد. اساساً عرفا به آن جهت به خوبی گزارشگر شهودشان هستند که زبانشان را به کنترل در می‌آورند تا حالات روحانی‌شان واژه‌های مناسب را خلق کند و آن حالات از طریق زبان به ظهور آید.

راستی وظیفه‌ی ما در تحریر مطالبی از انقلاب اسلامی که جان‌ها نسبت به آن بیگانه نیستند چیست؟ این سوالی است که إن شاء الله در آینده به آن می‌پردازیم.

کاملترین دین در کاملترین الفاظ

سؤال: تفاوت زبانی که از طریق پیامبر اسلام ﷺ ظهور می‌کند با زبانی که از طریق دیگر پیامبران ظهور کرده در چیست که ما معتقدیم الفاظ قرآن را هم خداوند وحی فرموده در حالی که الفاظ سایر کتب آسمانی توسط خود پیامبران مطرح شده؟

جواب: نکته‌ی مهمی است زیرا در آخرین پیامبر که باید کامل‌ترین دین را به ظهور آورد، باید آن دین به کامل‌ترین شکل ظهور کند در آن حد که کلمات نه تنها گزارشگر عالی‌ترین معانی باشند، بلکه در اوج اتحاد با آن معانی قرار داشته باشند. مثلاً زبان حضرت عیسی ♦ در آن حد که ترجمه‌های فارسی اناجیل حکایت می‌کنند خیلی شبیه صحیفه‌ی سجادیه است. روح شاعرانگی در آن حفظ شده و معلوم است آن کلمات در حد خود، کلماتی است الهی. حضرت موسی ♦ کلیم الله هستند و حقیقت را یافته‌اند و گفت آن حضرت گزارشگر آن حقیقت است، با این همه، آن

گفت، عیناً گفت خدا نیست. جناب جبرائیل به حضرت موسی ♦ القای معنا می کنند و آن پیامبر خدا تمام تلاششان آن است که آن معانی را به کامل ترین شکل و با واژه های مناسبی که پرتو آن معانی باشد، اظهار نمایند ولی در هر حال، سخن و واژه ها، سخن حضرت موسی ♦ است ولی در مورد حضرت محمد ﷺ معلوم است که چیزی متعالی تر در میان است و همین امر موجب شده بود که پیامبر خدا آیات را همچنان تکرار کنند تا به همان صورت و شکلی که نازل شده است نگه دارند و نگران بودند فراموششان نشود در حالی که مسلماً معانی و حقیقت آیات، فراموش آن حضرت نمی شد چون آن معانی در فهم و ادراک آن حضرت القا شده بود. پس نگرانی حضرت در فراموشی شکل و هندسه ی آیات بود و همین امر موجب تکرار آیات می شد. خداوند برای رفع این نگرانی فرمود: «سُنْقُرُكُ فَلَا تَنْسَى» (۱ علی/ ۶) طوری برایت آیات را می خوانیم که فراموش نکنی. حضرت محمد ﷺ می توانستند مطابق آن معانی که به قلب شان رسیده بود، واژه هایی را به ظهور آورند ولی در هر حال آن واژه ها در حدّ توان رسول خدا ﷺ به ظهور می آمد و این، قابل مقایسه با توان خدا نبود و به همین جهت شکل و هندسه ی روایات نبوی با شکل و هندسه ی آیات قرآن متفاوت است. تکرار آیات قرآن توسط رسول خدا ﷺ می تواند این برداشت را برای ما داشته باشد که حضرت متوجه بودند آن عالی ترین معانی جز به عالی ترین الفاظ نباید به ظهور آید.

بد نیست این نکته را باز تأکید کنم که دلیل آخرین بودن دین اسلام اقتضا می کند تا کامل ترین دین در کامل ترین الفاظ به ظهور آید و آن،

این است که هم معانی، معانی خدایی باشد و هم قالبِ الفاظ، قالب خدایی داشته باشد؛ بالاتر از این دیگر خودِ خدا است و لذا بعد از اسلام دیگر قیامت می‌شود و به همین جهت حضرت محمد ﷺ دو انگشت سبابه‌ی خود را نزدیک هم آوردند و فرمودند: «يَا مُعَشَّرَ الْمُسْلِمِينَ إِنِّي إِنَّمَا بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^۱ ای مسلمانان حقیقت آن است که من مبعوث شدم و قیامت، پیرو من محقق می‌شود مانند این دو انگشت.

این‌ها نکاتی است که بیش از این باید مورد بحث قرار گیرد در حدی که بتوانیم فکر کنیم و نسبت به زبان انقلاب اسلامی باید حساس بود. امیدوار باشید که خواسته یا ناخواسته انقلاب اسلامی سراغ آوینی‌های خود می‌آید و لذا اگر انقلاب اسلامی در مقابل خود ترامپ‌ها دارد، از آن طرف هم خامنه‌ای‌ها دارد و در این تقابل، آوینی‌ها، نه در شخص، که در شخصیت رجعت می‌کنند و انقلاب اسلامی با ظهورات ناب‌تری روز به روز به میان می‌آید و زبان انقلاب اسلامی در هر تاریخ با شکوفایی بیشتری به صحنه خواهد آمد؛ هنر ما آن است که خود را در معرض نسیم مدام انقلاب اسلامی قرار دهیم. إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

جلسه ی یازدهم
انقلاب اسلامی؛ اکنون اصیل
ما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال : فرمودید قرآن طوری است که هر چیزی از آن بخواهیم و با هر افقی که به آن رجوع کنیم، می‌تواند با ما صحبت کند و از آن افق با ما سخن بگوید. آیا ما برای پیدا کردنِ زبانی که در انقلاب اسلامی به آن زبان نیاز داریم، لازم است به کسانی نظر داشته باشیم که آن‌ها در مقام ظهور زبان انقلاب هستند تا به کمک اشاراتِ زبانی آن‌ها آماده‌ی گوش سپردن به ندای انقلاب شویم؟ آیا اگر بپذیریم حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» ناظر به باطن انقلاب هستند و زبان‌شان زبان انقلاب اسلامی است، می‌توان با رجوع به اشارات آن‌ها آمادگی گوش سپردن به ندای انقلاب را در خود به وجود آورد؟ و به سخنان اشارت‌گونه‌ی آن‌ها طوری توجه کنیم تا آرام آرام از همان افقی که آن‌ها سخن می‌گویند، ما سخن بگوییم؟ این را از آن جهت عرض می‌کنم که فرمودید: حقیقت طوری است که نوع رجوع ما نسبت به آن مهم است. اگر ما سخنان حضرت امام و مقام معظم رهبری را از یک جهت نسبت به حقیقت انقلاب، قرآن گونه بدانیم، وقتی با سخنان آن‌ها تفکر کنیم و زندگی خود را معنا کنیم؛ آیا صحبت‌های ایشان می‌تواند زبان ما را در به ظهور آوردنِ حقیقتِ انقلاب بگشاید؟

جان ما سخن می‌گوید

جواب: گفت:

دم مزن تا بشنوی از دم‌زنان آن‌چه نامد در زبان و در بیان
 دم مزن تا بشنوی زان آفتاب آن‌چه نامد در کتاب و در خطاب
 ابتدا عنایت داشته باشید وقتی می‌توانیم اشارات حضرت
 امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» را در سخنان‌شان درک کنیم
 که نوع حضور و مواجهه‌ی ما با انقلاب اسلامی معلوم باشد. زیرا سخنان
 قدسی نیاز به مقدماتی حضوری دارد، در آن صورت وقتی آن سخنان
 فهمیده شد دیگر سخن ما محسوب می‌شود، گویا از درون ما آن سخنان
 ظهور کرده، آن هم با ظهوری خاص که ریشه در شخصیت ما دارد. مانند
 سخنان شهید آوینی که به‌خوبی نشان می‌دهد چه اندازه حضرت امام را
 به‌خوبی فهمیده. وقتی به قول خودش سخنان حضرت روح‌الله را و
 اشارات آن سخنان را فهمید، به جای آن که بخواهد از سخنان امام تقلید
 کند، فهم خود از اشارات کلمات حضرت امام را ظاهر می‌کند و در آن
 زبان مأوا می‌گزیند و آن‌چه بر او می‌گذرد را با آن واژه‌ها اظهار می‌کند.
 همان‌طور که امیرالمؤمنین ♦ در سخنان پیامبر خدا ﷺ و قرآن کریم مأوای
 می‌گزیدند و با فهم سخن قرآن و سخنان حضرت محمد ﷺ، آن‌چه بر آن
 حضرت جاری می‌شد را در کلام خود با آن واژه‌ها اظهار می‌کردند. آن
 کلمات، «گفت» آن حضرت است و اصلاً شبیه قرآن نیست.
 امیرالمؤمنین ♦ تقلید نمی‌کنند، در حالی که واقعاً آن سخنان، همان سخنان
 خدا و پیامبر ﷺ است در گفت‌آن حضرت. البته ما هیچ‌وقت وحی را با

سخنانِ بشر مقایسه نمی‌کنیم، ولی بعد از آن که آن مرد الهی، وحی را فهمید به قول صاحب‌نظران؛ سخنانی دارد که فوق سخن بشر و مادون سخن خدا است. ملاحظه کرده‌اید که زبان امیرالمؤمنین ♦ حالت شاعرانه‌ی خود را دارد، زیرا حضرت می‌خواهند از حقیقت گزارش دهند و حقیقت، در اوج نظم و هماهنگی است. و ما نیز در این تاریخ اگر بتوانیم با ملکوت حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» مرتبط شویم، آن‌هم از طریق انقلاب اسلامی، سخنان‌مان در عین آن که از آن خودمان است، گزارشِ آهنگینی از حقیقت دوران‌مان است. وقتی حضرت امام را آن‌طور که عرض شد فهمیدیم، دیگر این جان ما است که سخن می‌گوید. مرحوم شهید مطهری در کتاب «جاذبه و دافعه‌ی علی ♦» می‌فرماید: آن‌قدر شاگردان آیت‌الله جلوه تحت تأثیر استادشان بودند که از روی حرکات و سخنان‌شان می‌فهمیدیم آن‌ها شاگردانِ ایشان هستند، حتی راه رفتن‌های‌شان شبیه استادشان بود. این تقلید نیست، قرار گرفتن در سیطره‌ی آن روحی است که استادشان مظهر آن بود. می‌فرمایند از شکلِ عمامه‌ی بعضی طلبه‌ها فهمیده می‌شد آن‌ها شاگردان مرحوم آیت‌الله جلوه هستند.

فهم‌های مختلف ولی در یک سنت

سؤال: از سخنان شما این‌طور فهمیده می‌شود که اراده‌ی ما در برخورد با حقیقتِ این دوران باید به خودی خود مهم باشد. در جلسه‌ی قبل فرمودید به نظر می‌آید بین شهداء تفاوت هست. همه‌ی شهداء مجذوب امام بودند، ولی نوع رویکردشان متفاوت بود. بعضی از آن‌ها تا

مرز به ظهور آوردن آن حقیقت، جلو آمدند مثل شهید آوینی. حال سؤال بنده این است که نحوه‌ی رویکرد شهید آوینی چگونه بود که تا این جا توانست جلو بیاید؟ تأثیرپذیری او از حضرت امام چگونه بود که به این شکل بروز کرد؟

جواب: همین طور که می‌فرمایید خوب است روی این موضوع فکر شود که شهداء در عین مجذوب بودن نسبت به امام از یک جهت، از جهت دیگر رویکردشان به امام و انقلاب متفاوت بود، اما در سنت اسلام و آموزه‌های دینی. مثلاً ما در روایت داریم اگر مسلمانی به غیر مسلمانی پناه داد، بر همه‌ی مسلمانان است به پناهی که او داده است، احترام بگذارند، با این که ممکن است سلیقه‌هایشان متفاوت باشد. ولی همه در سنت حضور تاریخی اسلام اقدام می‌کنند و آن شخص نیز در همان سنت اسلامی به آن فرد پناه داده است. این نکته‌ی مهمی است که متوجه شویم در حضور سنت‌ها است که تفاوت‌های مان به تقابل منتهی نمی‌شود. انقلاب اسلامی در این تاریخ، یک سنت است و صدها نفر در این سنت با روحیه‌های شهادت طلبی و با رویکردهای مختلف به صحنه می‌آیند. این جا است که «فهم» به انسان برمی‌گردد و تفاوت‌ها را به صورت تقابل، تفسیر نمی‌کند و ناخودآگاه می‌پذیرد در عین این که با آن افراد تفاوت دارید، اما همگی به عنوان شهیدی که امام را درک کرده‌اند، در یک سنت قرار دارید و چون همگی در یک سنت واقع شده‌اید این سنت است که فرمان می‌دهد، سنتی تاریخی با حضور اراده‌ی خدا در این تاریخ، همه را در بر گرفته است و در عین حال هر کدام خودشان هستند. با اختیار مخصوص به

خود و رویکردی مخصوص که هر کس دارای آن است و متفاوت است با رویکرد دیگری. لذا شهید آوینی بر اساس خصوصیات روحی خود توانست سید اهل قلم شود و شهید باکری توانست سرداری فداکار باشد. همسر شهید آوینی می گوید:

«از وقتی من مرتضی را شناختم دنبال حقیقت بود. تحولات کوچک و بزرگ سیاسی، اجتماعی، حتی هنری و ادبی قبل از انقلاب، جست و جوی او را بی جواب می گذاشت. خیلی هم سرش به سنگ خورد. خیلی چیزها را تجربه کرد. همین تجربه ها بود که وقتی با حضرت امام آشنا شد، ایشان را شناخت و به سرچشمه رسید. چیزی که سال ها به دنبالش بود، در وجود مبارک حضرت امام پیدا کرده بود. یک ذره هم کدورت در دلش نبود که بخواهد نفس خودش را با این یافتن مقدس قاطی کند. وقتی شناخت، دیگر فاصله ای نبود. به یک معنا به واقعیت رسیده بود. به همین خاطر و به خاطر این واقعیت، هر چه را که نشانی از نفس داشت، سوزاند»^۱

سؤال: علاوه بر آنچه در مورد شهداء فرمودید، در جلسه ی قبل، بحث تا این جا جلو آمد که بعضی از شهداء توانسته بودند «یافت» خود از انقلاب را به زبان آورند، ولی بعضی از آن ها در عین سلوک در مسیر انقلاب و اتصال به حقیقت آن، بیش از آن که با زبان بتوانند «یافت» خود را اظهار کنند، با عمل خود آن «یافت» را به ظهور آوردند، آیا همین طور است؟

۱ - سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی، مصاحبه با همسر شهید (خانم امینی)

جواب: این طور عرض شد: «شهدای انقلاب که حقیقت انقلاب اسلامی را مافوق گفت و گو یافتند، سلوک دیگری داشتند» یعنی در سنت تحقق انقلاب اسلامی باید متوجهی سلوک های متفاوتی بود و سلوک بعضی از آن ها را مافوق گفت و گو دانست. شهید جزّی یک طور عمل کرد و شهید خرازی طوری دیگر، اما همه در سنت انقلاب اسلامی. از آن طرف عده ای هم با گوش سپردن به حقیقت دوران، زبان انقلاب اسلامی را به صحنه آوردند. این گروه، غیر از آن هایی هستند که در سلوک خموشانه ی خود آن کاری را کردند که باید انجام می دادند. ولی عده ای هم به کمک آموزه ی دینی با نظر به روایتی که می فرماید: «مِدادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»^۱ باید با واژه های خود بتوانند آن چه را شهداء انجام داده اند به درستی تبیین کنند. این روایت شریف را عموماً برمی گردانند به قبل از حرکت شهداء، از آن جهت که این «مِداد» علماء بود که شهداء را به صحنه آورد. این سخن درستی است، اما روایت فوق، وجه دیگری هم دارد و آن این که قلم هایی هست که اهداف شهداء را درست نشان می دهد و تبیین می کند. نقش این قلم ها نه تنها در عرض کار شهداء، بلکه از یک جهت افضل از خون ریخته شده ی آن ها است. آیا سخن هایی که بتواند نشان دهد شهداء چه چیزی را مدّ نظر داشتند و عظمت کار آن ها را نشان دهد؛ از خون مبارک و مطهر آن شهداء افضل نیست؟ از آن جهت که راه شهداء را در تاریخ تبیین می کند و متذکر

می‌شود شهداء برای تحقق آن راه شهید شدند و پیام شهید را به «گفت» می‌آورد تا تفکرِ دوران را به جامعه برگرداند؟

شهید در راه شهادت قدم می‌گذارد تا حقیقتی را به فرهنگ بشریت افاضه کند و قلمی که متذکر آن فرهنگ باشد، عملاً آن شهادت را به بلوغ لازم رسانده است، چون آن را تبیین می‌کند تا تفکری که بنا است با آن شهید و شهادت به تاریخ برگردد، واقع شود. در صدر اسلام مجاهدان، شهید شدند تا قرآن فهمیده شود و در این تاریخ هم باید همه تلاش کنند تا انقلاب اسلامی «فهم» شود، حتی به قیمتِ شهادت. به گفته‌ی آیت‌الله جوادی در رابطه با کربلا: «باید سری بُریده شود و آن سر، در بالای نیزه قرآن بخواند تا مردم متوجه‌ی قرآن شوند و معلوم گردد این قرآن چه اندازه عظیم است.» باید مسلمانان می‌فهمیدند قرآن، باطن دارد و این قرآن است که به زبان حضرت سیدالشهداء ♦ دارد خود را نشان می‌دهد. این نکته را به عنوان یک چشم‌انداز در نظر بگیرید. آنچه خوب است بر روی آن فکر شود این مطلب است که اگر حقیقتِ هر دورانی را ببینید، در آینده‌ی آن حقیقت، حقایقی برتر در منظر شما قرار می‌گیرد. از آن جمله فرشتگان الهی و از آن مهم‌تر لقاء پروردگار. قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف/ ۱۱۰) یعنی در راستای عمل صالح و دوری از شرک به معنای واقعی آن، لقاء الهی نصیب انسان می‌شود و در این عصر، با ورود به تاریخی که انقلاب اسلامی در آن شروع شده است می‌توانید به معنای واقعی دارای عمل صالح شوید و به معنای واقعی همه‌ی کار عالم را از

خدا بدانید و برای استکبار هیچ نقشی در عالم قائل نباشید. زمان‌شناسی که در روایات متعدد آن اندازه بر آن تأکید شده، به همین معنا است که نحوه‌ی ظهور حقیقت را در هر زمانی بنگریم و بدان تفکر و توجه نماییم.

۳۰- «با توجه به این که انقلاب اسلامی روحی است که جان‌ها را فراگرفته است، اگر می‌توانستیم «گفت» آن را به زبانی مطابق روح تاریخی‌اش درآوریم، گوش‌های سخن‌شنو برای شنیدن آن «گفت» کم نبودند، زیرا آن سخن، شرح قصه‌ی جان خودشان است که به «گفت» آمده؛ این است وظیفه‌ی ما در تحریر مطالبی از انقلاب اسلامی که جان‌ها نسبت به آن بیگانه نیستند، هرچند ممکن است کمتر پیش‌آید تا با اکنونی اصیل رو به سوی آینده داشته باشیم، زیرا آن‌گاه اکنونی اصیل، پیش‌می‌آید که از یک طرف از گذشته‌ی خود غافل نباشیم و از طرف دیگر سعی کنیم روح تاریخی انقلاب اسلامی را به خوبی درک نماییم و آن را از آن خود کنیم و آن را به عنوان یک «راز»، موقوفِ تفکر خود قرار دهیم، به طوری که در هر منظر از شئون انقلاب اسلامی به آن «راز» نزدیک شویم، هرچند در همان حال از نو، با ما بیگانه می‌گردد، گویا اسم جلال حق است که به صحنه آمده تا در نزدیکی به روح انقلاب اسلامی شتاب نکنیم و از فراخواندنی که از طریق آن به گوش ما می‌رسد، مغرور نگردیم و متوجه باشیم انقلاب اسلامی به عنوان روح تاریخی این دوران، در ساحتی قرار دارد که به راحتی نمی‌توان آن را تعریف کرد و با این که هرگز از درخشش خود در مظاهر مختلف دریغ نمی‌نماید، در عین حال نمی‌توان آن را در سیطره‌ی علم حصولی نگه داشت و عطش کسب معلوماتِ انسان‌های طالب معلومات را با آن سیراب کرد. حتی

افرادی که در سطره‌ی علم حصولی‌اند نمی‌توانند در مقابل آن‌چه شایسته‌ی تفکر است، خاموش بنشینند و نسبت به عطشی که آن‌ها را جهت درک حقیقت، فرا گرفته بی‌تفات باشند.

بازخوانی گذشته برای حضور در آینده

شما این آیه را دارید که می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر / ۱ و ۲) یعنی اگر نصر خدا با به ظهور آمدن اسلام به صحنه آمده است و پیامبر خدا هم دارند از آن سخن می‌گویند و فعلاً مسلمانان به جرم مسلمانی و به ظهور آوردن تاریخی غیر از تاریخ جاهلیت، شکنجه می‌شوند؛ ولی بدانید اگر نصر الهی به ظهور خاص به صحنه آید، خواهید دید که مردم فوج فوج وارد دین می‌شوند. معلوم است که زمینه‌ی آن «نصر» باید فراهم بشود. آن مقاومت‌ها و تلاش‌ها زمینه شد تا افق، گشوده گردید و یک مرتبه دست و دل مردم به سوی چیزی گشوده شد که قبلاً برای تحقق آن، تلاش بسیار می‌کردند ولی به ظاهر نتیجه‌ی چندانی حاصل نمی‌شد. این بود آن نصری که خداوند وعده‌اش را به پیامبر خود داد ولی در ادامه می‌فرماید: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» با توجه به این که وقتی نصر الهی به ظهور آید و مردم، فوج فوج به طرف اسلام رجوع کنند پس: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» پروردگار خود را تسبیح کن و کار را به خدا بسپار و زیبایی‌های خدا را در نظر بگیر «بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ» و از کوتاهی‌هایی که پیش آمده، استغفار کن و نگران نباش. با این تفاوت که استغفار پیامبر خدا ﷺ

استغفار از گناه نیست، استغفار برای دفع خطرات و گناهان است تا آن حضرت گرفتار کوتاهی نشوند که در این جا بحث در مورد گناهان و کوتاهی‌هایی است که به امت برمی گردد. مثل تندی‌های بی جایی که عموماً در صدر یک حرکت انقلابی پیش می آید.

ما به جای آن که با قرآن زندگی کنیم که در این زمان، همان زندگی با انقلاب اسلامی است، جایگاه انقلاب اسلامی را ندیدیم که چگونه به اراده‌ی الهی، جهان گیر می شود. لذا لازم نبود و نیست با مردمی که همراهی نمی کردند درگیر شویم؛ همین که مقابل انقلاب اسلامی نیستند، باید آن‌ها را از خود می دانستیم. ما به جهت غفلت از حضور تاریخی انقلاب که بالاخره خداوند دست‌ها و دل‌ها را به سوی آن می گشود، در جایی که جای تندی کردن نبود تندی‌هایی داشتیم. آری! برای تثبیت یک نظام باید با جدّیت تمام، پای آن نظام می ایستادیم و ملت ایستادند و برای آن خون دادند. به همین جهت قرآن در سوره‌ی محمد ﷺ در مقابل آن‌هایی که مدینه را محاصره کرده‌اند تا نگذارند اسلام پا بگیرد؛ فرمود: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» یعنی چون با آن متجاوزین کافر روبه‌رو شدید گردن آن‌ها را بزنید. ولی وقتی آن‌ها کاری به کار ما ندارند، ما هم کاری به کار آن‌ها نخواهیم داشت و مجبورشان نکردیم به دین ما وارد شوند. بعدها هم که در سوره‌ی توبه آمد که مشرکین ۴ ماه فرصت دارند تا دین اسلام را بپذیرند و یا آن‌جا را ترک کنند؛ مربوط به طلب عمومی مردمی بود که می خواستند ممکت‌شان مملکت توحیدی باشد و میدان برای کسانی که جهت تبلیغ بت پرستی به دنبال فرصت بودند،

آزاد نباشد، بالاخره بنا است این کشور در جهت اهداف مسلمانان جلو
برود و شما به بهانه‌ی آن که مسلمان نیستید، نمی‌توانید از مسئولیتی که
شهروندِ جامعه‌ی اسلامی به عهده دارد شانه خالی کنید، شهرها هم مثل
امروز نبود، زندگی‌ها عموماً در بیابان‌ها شکل گرفته بود و به همین جهت
قرآن می‌فرماید به هر کجا که می‌خواهند بروند. از آن طرف مردم با
به‌میان آمدنِ نصرِ الهی، فوج فوج داخل اسلام شده‌اند تا شرایط دین‌داری
را فراهم کنند، خداوند به قلب آن‌ها، شرایط تحقق دین را الهام کرده و
این اصل است. در ادامه‌ی سوره با نظر به این حالت که از طرف بعضی هم
تندروی شده، «وَأَسْتَغْفِرُ» از خدا بخواهید تا خودش آثار آن را برطرف
کند زیرا «إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» او تَوَّاب و بسیار توبه‌پذیر است و با رجوع‌تان به
سوی او، او خودش آن ضعف‌ها را جبران می‌کند و ذهن‌ها را از آن
لغزش‌ها پاک می‌نماید.

خداوند در آیات اول سوره‌ی فتح می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا
لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» ما برای تو فتح و پیروزی
روشنی را گشودیم تا در راستای آن، ذنب و گناهانی که قبل و بعد انجام
داده‌ای را جبران کنیم و ببخشیم. ابتدا انسان از این آیه تعجب می‌کند که
مگر پیامبر خدا هم گناه کرده است که حالا با صلح حدیبیه بنا است آن
گناهان بخشیده شود؟ و از طرفی چه رابطه‌ای بین صلح حدیبیه با جبرانِ
گناهانی است که بعداً پیش می‌آید؟ علامه طباطبایی می‌فرماید پیامبر
خدا ﷺ بت‌ها و بت‌پرستان را نفی می‌فرمود و این کار، ذهنیتی از آن
حضرت برای بت‌پرستان پیش آورده بود و «ذنب» به معنای دنباله‌ی کار

است، - به همین جهت دُم حیوانات را «ذنب» می‌گویند؛ - پیامبر خدا ﷺ با صلح حدیبیه که عملاً مقدمه‌ی فتح مکه بود نگران بودند آن ذهنیت، مانع از تأثیرشان بر شخصیت مشرکین شود و خدا در آیه‌ی مذکور مژده می‌دهد با این فتحی که انجام شد، خداوند آثار و دنباله‌ی کارهای آن حضرت را می‌پوشاند و کاری می‌کند که انکار بت‌ها به چشم آن‌ها نیاید، پس لازم نیست تصور کنیم پیامبر خدا ﷺ گناهی کرده باشند و خداوند آن گناه را بخشیده است.

استغفار در سوره‌ی نصر، استغفاری است که خدایا آن ذهنیت‌ها را از بین ببر و البته موضوع برای ما کمی متفاوت است از آن جهت که ممکن است تندروی‌هایی کرده باشیم که مصلحت نبوده است و آن تندی‌ها در ذهن مردم مانده باشد. می‌فرماید با استغفار و تجدید نظر نسبت به تندروی‌های گذشته، دلِ آن مردم که حالا فوج‌فوج در دین خدا وارد شده‌اند، نرم می‌گردد؛ چون بالاخره اسلام و در این زمانه انقلاب اسلامی، صورتِ توحید در تاریخ است.

می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» فتح را به هر رخدادی که می‌خواهید بزنید، فتح مکه یا فتحی که انقلاب اسلامی در مقابل صدام ایجاد کرد که صدام هیچ کاره است و انقلاب همچنان ادامه دارد تا نشان دهد که آمریکا هم هیچ کاره است.

به ما می‌گویند تند هستیم، زیرا واقعاً تندی کردیم. بنده‌ی خدا چادر به سر نمی‌کرد ولی روسری مرتبی داشت، ولی ما با او قهر کردیم. گاهی می‌گفتیم چون فلانی دو نوع خورش در سفره‌اش هست، به میهمانی‌اش

نمی‌رویم. آیا بهتر نبود که دعوت او را می‌پذیرفتیم و از یک خورش استفاده می‌کردیم؟ زیرا بعضی‌ها نمی‌دانند دو نوع خورش در یک سفره، نوعی از اشرافیت است. این تندی‌های ما نتیجه‌اش این شد که اگر بنا است انقلاب اسلامی قلب این افراد را در بر بگیرد، با این تندی‌های ما، ذهنیت پیدا کردند؛ خداوند می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا». از خدا بخواهید آن ذهنیت‌ها را بپوشاند و او این کار را به‌خوبی انجام می‌دهد. باید اجازه داد که با نقد ضعف‌های گذشته، چهره‌ی برتر و عالی‌تری از اسلام و انقلاب اسلامی به ظهور آید و رسیدن به این مرحله تنها با الطاف الهی ممکن است و موجب گرایش هرچه بیشتر نخبگان به انقلاب اسلامی می‌شود، زیرا عمیق‌ترین لایه‌های وجود انسان که همان فطرت اوست نمی‌تواند نسبت به اشارات انقلاب اسلامی بی‌تفاوت باشد. چرا ما با زبانی سخن نگوییم که فطرت‌ها را مخاطب قرار دهد و فطرت‌ها آن را احساس کنند؟ بر این مبنا عرض می‌شود:

گوش‌های شنوا کم نیست

«با توجه به این که انقلاب اسلامی روحی است که جان‌ها را فرا گرفته

است، اگر می‌توانستیم آن را به زبان مطابق روح تاریخی‌اش به «گفت»

آوریم، گوش‌های شنوا برای شنیدن آن کم نبودند.»

وقتی شما با زبان تاریخی که به ظهور آمده است سخن گفتید و روشن

نمودید مسئله‌ی ما، مسئله‌ی ظلمی است که به بشریت می‌شود و مسئله‌ی به

حضور آوردن خدا در این عالم، متوجه می‌شوید که سخن شما شنیده

می‌شود. نباید تصور کنیم این‌ها از ما ذهنیت دارند زیرا فرمود: «إِذَا جَاءَ

نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ...» خداوند با نصرت خود آن ذهنیت را پاک می کند، کافی است زبان ما مطابق روح تاریخی شود که خداوند اراده کرده است، در آن صورت گوش های شنوا برای شنیدن آن سخن کم نیست، زیرا سخنی است که شرح قصه ی جان خودشان است و بنا است ما حرف خودمان را نزنیم. روحی است که جان ها را فرا گرفته است و زبانی نیاز است تا متذکر جان ها باشد، این غیر از آن است که با استدلال عقلی بخواهیم مطالب مان را برای پذیرفتن طرف به میدان آوریم. ملاحظه می کنید که چگونه شهید آوینی در کلمات خود، استدلال به آن شکل رسمی نمی کند تا مخاطب او در مقابلش موضع بگیرد؛ بلکه سعی می کند بابتی را در مقابل انسان باز کند به این مضمون که «اگر کسی بخواهد سراغ ما را بگیرد، ما را در کربلا باید پیدا کند».

ملاحظه کنید این نوع تبیین از حضور تاریخی، از استدلال رساتر است به همان معنایی که «تبیین، خود احتجاج است». اگر بتوانیم آنچه جان ها را فرا گرفته است تبیین کنیم، طرف مقابل حقیقتی را که به سراغش آمده است احساس می کند. در حالی که اگر خواستیم آن موضوع را برایش به صورت استدلالی اثبات کنیم تا قبول کند، چون در درون خود آن را به آن صورت احساس نمی نماید ممکن است مقاومت کند ولی در «تبیین»، او به جای مفهومی که ما آن را در ذهن او ایجاد می کنیم خودش آن مطلب را احساس می کند. گویا آن سخنان، قصه ی جان او است که به «گفت» آمده است؛ این است که وظیفه ی ما در تحریر مطالبی از انقلاب اسلامی که جان ها نسبت به آن بیگانه نیستند ممکن است به صورتی اندک

در میان بیاید ولی شما نگران این نباشید و گمان نکنید چون رسانه‌های زیادی ندارید، آن سخن در واقعیت نیز اندک و بی‌مقدار است؛ بلکه برعکس چون سخنان حقی بر زبان دارید، زبان حق، خود به خود نافذ است و به همین جهت دشمنان شما با آن همه تهمت و دروغ که در رسانه‌های شان مطرح می‌کنند، دائماً مضطربند و پشت سر هم رسانه‌سازی می‌کنند شاید کثرت این همه مراکز دروغ‌پردازی، روح مضطرب آن‌ها را آرام کند. با این همه این انقلاب اسلامی است که در منطقه فراگیر شده است به جهت آن که گوش‌ها آماده‌ی شنیدن پیام انقلابی هستند که جان‌شان از آن بیگانه نیست.

بنا نیست ندای انقلاب اسلامی را همه‌ی مردم بشنوند، همه‌ی مردم دارای فطرت الهی هستند ولی همه مطابق فطرت‌شان عمل نمی‌کنند. حق را می‌شناسند و می‌دانند سخن شما حق است، ولی مطابق حق عمل نمی‌کنند. قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید اهل کتاب، پیامبری تو را همانند فرزندان‌شان به عنوان پیامبر خدا می‌شناسند.^۳ ولی نفس امّاره‌ی آن‌ها اجازه نداد تا آن حضرت را تصدیق کنند. مگر چند درصد در پیروزی انقلاب نقش داشتند؟ مسلم درصد زیادی نبودند، ولی چون انقلاب اسلامی اشاره به حق و حقیقت داشت، در دل عموم مردم نفوذ کرد همان‌طور که در دفاع مقدس به طور مستقیم درصد زیادی از مردم شرکت نداشتند، ولی چون دفاع حق در مقابل باطل بود، حقانیت آن حرکت در دل آن‌ها نفوذ

۳ - الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ ۖ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۴۶)

کرد و نه تنها با انقلاب و دفاع مقدس مقابله نکردند، بلکه مؤید و دوستدار آن بودند. به ندرت کسانی پیدا می شدند که اشکال کنند چرا جنگ را ادامه می دهیم؟ امثال آقای مهندس بازرگان می گفتند بعد از فتح خرمشهر دیگر نباید جلوتر برویم و حضرت امام به وسیله‌ی مشاوران‌شان روشن کردند که ما برای حفظ مرزهای خود و تثبیت آن‌ها، چاره‌ای نداریم که در جایی متوقف شویم که امکان حمله‌ی دوباره برای صدام نباشد. در پیروزی انقلاب در صد کمی از مردم مقابل نظام شاهنشاهی ایستادند، ولی موقع رأی دادن به جمهوری اسلامی بیش از نود درصد به جمهوری اسلامی رأی دادند.

عموم مردم حاضر نیستند در زندگی، خود را به مخاطره بیندازند و مثلاً با رژیم تا دندان مسلح شاه مقابله کنند، ولی اگر راه گشوده شود و هزینه‌ی زیادی برایشان نداشته باشد، راه حق را انتخاب می کنند. به همین جهت نظام اسلامی با این مردم برخورد دفعی نداشته، چون حضرت امام می دانستند این مردم هنوز نمی توانند از ظلمات فرهنگ غرب آزاد شوند.

وظیفه‌ی ما در تحریر مطالبی از انقلاب اسلامی است که جان‌ها نسبت به آن بیگانه نیستند، هر چند ممکن است به طور مستقیم در صحنه حاضر نشوند. ما باید وظیفه‌ی خود را انجام دهیم تا با «اکنونی اصیل» رو به سوی آینده داشته باشیم. باید از خود بپرسیم چه موقع «اکنون» ما «اکنون» اصیل خواهد بود؟ ما سه نوع «اکنون» می توانیم داشته باشیم: یک «اکنون»، اکنونی است که ما در مقابل آمریکا کوتاه بیاییم و بر مواضع انقلابی خود تأکید نکنیم. «اکنون» دیگر، اکنون بعضی از دولتمردان است که می گویند

باید سعی کنیم کشور ایران را حفظ کنیم و بر استقلال خود پا بفشاریم و تنها به ایران فکر می‌کنند. و «اکنون» سوم، اکنونی است که معتقد است با انقلاب اسلامی، بصدایی از توحید در جهان بلند شده است که می‌توانیم در مقابل استکبار بایستیم و معنایی بیرون از معنایی که دنیای مدرن به بشر ارائه داده است، برای خود به‌دست آوریم و در آن صورت عملاً استقلال و عزّت ایران را هم شکل داده‌ایم.

«اکنون» ما با توجه به نکته‌ی فوق، «اکنون» تحقق اراده‌ی حضرت رب العالمین است که بنا است از طریق انقلاب اسلامی هیمنه‌ی استکبار شکسته شود و هر اندازه استکبار جهانی برای مقابله با ما بیشتر مجهز شود، ما بیشتر خوشحال می‌شویم. زیرا وقتی با تمام توان به میدان می‌آیند و شکست می‌خورند، فرهنگ توحید به بهترین نحو ممکن در تاریخ حاضر می‌شود. خداوند در سوره‌ی احزاب هوشیاری مؤمنینی را مدّ نظر قرار می‌دهد که وقتی مؤمنین با احزاب و جبهه‌ی متحد کفر در مقابل خود روبه‌رو شدند، گفتند این وعده‌ی خدا و رسول اوست، خدا و رسولش به ما راست گفتند، می‌فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب/۲۲) و مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند گفتند: این همان وعده‌ای است که خدا و رسول به ما دادند، و خدا و رسول راست گفتند و با دیدن چنین صحنه‌ای اضافه نشد بر آن‌ها مگر ایمان و تسلیم در مقابل خدا و رسول. در آن شرایط که همه‌ی جبهه‌ی کفر با تمام توان در مقابل مسلمانان قرار گرفت، چون می‌دانستند خداوند بنا دارد جبهه‌ی کفر را

رسوا کند متوجه شدند این صحنه، همان صحنه است. زیرا با شکست آن جبهه که با تمام توان به صحنه آمده است، برای همیشه از تاریخ محو می‌شوند. جالب است بدانید که مسلمانان در شکست دادن آن جبهه‌ی متحد، کارزاری انجام ندادند، خود آن‌ها ترسیدند و فرار کردند. به قلب یکی از مسلمانان افتاد که نقشه‌ای بکشد و بعد از مشورت با پیامبر ﷺ رفت و به یهودی‌ها گفت قریش می‌خواهند شما را تنها بگذارند و بروند، و به قریش گفت یهودی‌ها با محمد ﷺ پیمان بسته‌اند که شما را تسلیم کنند و در همین حین با طوفانی که وزیدن آغاز کرد، ابوسفیان پا به فرار گذاشت و رسول خدا ﷺ سراغ قلعه‌ی یهودیان که با دشمن هم‌دست شده بودند، رفتند و آن را فتح نمودند.^۴

۴ - دشمنان زیاد که از احزاب مختلف تشکیل شده بودند، مدینه را در محاصره‌ی شدید قرار داده بودند، و این محاصره حدود یک ماه طول کشید. مسلمانان در فشار سخت کمبود غذا قرار گرفتند، تا آن جا که طبق بعضی از روایات، پیامبر ﷺ که مشغول کندن خندق بود، سه روز گرسنه ماند، و حضرت زهرا (ع) قطعه اندکی از نان خشک برای آن حضرت برد. پیامبر ﷺ در مسجد مشغول نماز بود، و از خداوند می‌خواست تا با امدادهای غیبی خود، موجب رفع و دفع فشارها و رنج‌ها گردد. در این میان پیامبر به جمعیت مسلمان متوجه شد و فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که به درون دشمن نفوذ کند و برای ما از آنها خبر بیاورد تا در بهشت رفیق و همدم من گردد؟ هیچ‌کس جواب پیامبر را نداد، زیرا چنین ماموریتی بسیار سخت و دشوار بود، شدت گرسنگی همه را بی‌تاب نموده بود، در این بحران، پیامبر ﷺ، حذیفه بن یمان را که شخص زیرک و زبردست و منافق‌شناس بود طلبید و به او فرمود: «برخیز و به سوی دشمن برو، (و بطور کاملاً مخفیانه) در میان دشمن نفوذ کن و چگونگی وضع آنها را به ما گزارش

بده، به شرط این که جز این، هیچ کاری انجام ندهی تا برگردی. حذیفه جواب مثبت داد. از مدینه و حصار شهر و خندق خارج شد، در میان لشکر قریش نفوذ کرد. دید باد و طوفان شدیدی که در سرمای زمستان می‌وزد، فرا رسید، و تمام تشکیلات دشمن را در هم ریخت، نه خیمه‌ای باقی ماند و نه ظرف و اثاثیه و آتشی، لشکر دشمن در فشار سختی قرار گرفت، در این بین ابوسفیان رئیس دشمنان، بیرون آمد و فریاد زد: «ای گروه قریش، هر کس از نام رفیق بغل دستی خود بپرسد تا مبادا جاسوسی در میان ما باشد، که می‌خواهم مطلبی را اعلام کنم.» حذیفه می‌گوید: من خودم را آماده نمودم و پیشدستی کردم و بی‌درنگ به جانب چپ و راست خود متوجه شدم و به بغل دستی خود گفتم: «تو کیستی و نامت چیست؟» به این ترتیب کسی نفهمید که من جاسوس لشکر اسلام هستم. در این هنگام که ابوسفیان مطمئن شد جاسوسی در میان نیست، صدا زد: «ای گروه قریش! سوگند به خدا دیگر جای توقف نیست، زیرا سُم دار و بی سُم همه هلاک شدند، یهود بنی قریظه نیز پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت.» سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود، به قدری شتابزده بود که هنوز عقال (بند) یک پای شتر را باز نکرده بود، سوار بر آن شد و به شترنهبی زد، شتر روی یک پا برخاست، آن گاه عقال را از پایش گشود، در این لحظه خواستم ابوسفیان را هدف تیر قرار دهم و او را هلاک کنم، یادم آمد که پیامبر ﷺ فرموده بود جز گزارش اطلاعاتی، هیچ کاری نکن. از تیر انداختن خودداری نمودم، و به سوی مدینه نزد پیامبر بازگشتم. او را در حال نماز دیدم، احساس کردم که سرمازده شده‌ام، در همان حال نماز، عبادش را گشود، من زیر عبادش رفتم، و پس از نماز، مجرای خود را در مورد وضع ناهنجار دشمن، به آن حضرت گزارش دادم.

پیامبر ﷺ به خدا متوجه شد و عرض کرد: اللهم انت منزل الكتاب سریع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم و زلزلهم؛ خدایا! تو نازل کننده کتاب، و سرعت بخش در حسابرسی هستی، خودت احزاب را نابود کن، خدایا آنها را نابود و متزلزل

آینده در دل اکنونی اصیل

آینده‌ی اصیل معنایش این است که حتی می‌شود بنی‌قریظه را هم که داخل مدینه با آن قلعه‌های محکم جا خوش کرده‌اند، شکست داد، از آن جهت که از پشت به ما ضربه زدند و خیانت نمودند، ولی چون مسلمانان اصیل‌ترین آینده را آینده‌ی توحیدی دیدند به بهترین نحو خطر جنگ احزاب را از سر گذراندند و ما امروز نیز با «اکنونی اصیل» رو به سوی آینده‌ی خود داریم و وقتی انسان در «اکنونِ اصیل» خود قرار بگیرد، آینده‌ی او نیز اصیل خواهد بود و انقلاب اسلامی با چنین هویتی به اهدافی که پیش رو دارد دست می‌یابد. انقلاب اسلامی نحوه‌ای از زندگی در این دوران است که به مدد الهی باید به عالم نشان داده شود و از این جهت باید در ارائه‌ی زبان آن دقت گردد.

«تا با اکنونی اصیل رو به سوی آینده داشته باشیم و «اکنونِ اصیل» آن‌گاه پیش می‌آید که از یک طرف از گذشته‌ی خود غافل نباشیم و از طرف دیگر سعی کنیم روح تاریخی انقلاب اسلامی را به‌خوبی درک کنیم و آن را از آن خود نماییم.»

نظر بنده آن است که در نکته‌ی فوق تأمل بیشتری بفرمایید که گفته می‌شود: «تا با اکنونی اصیل رو به سوی آینده داشته باشیم.» هیچ‌کس نیست که در آینده زندگی نکند، ولی بعضی‌ها رو به سوی آینده‌ای دارند که آن آینده بر پایه‌ی اکنونی اصیل بنا نشده و عملاً با آینده‌ای تاریک روبه‌رو خواهند شد. عرض بنده آن است که چون مردم هنوز مبنای

زندگی خود را انقلاب اسلامی قرار نداده‌اند و در اکنونی اصیل قرار ندارند باید منتظر آینده‌ای تاریک باشند. چیزی نمی‌گذرد که از خود می‌پرسند چرا آن‌طور که می‌خواستیم فرزندان‌مان با ما برخورد نمی‌کنند؟ البته وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنید چون بالاخره بنیادشان را نور الهی در برگرفته در برابر مشکلات عصیان نمی‌کنند و بر خلاف آن‌چه وزیر امور خارجه‌ی آمریکا گفت: آن‌قدر به مردم ایران فشار می‌آوریم تا چند ماه دیگر در مقابل نظام‌شان عصیان کنند؛ هرگز این کار محقق نمی‌شود. ولی همین مردم چون خود را در آینده‌ی اصیل انقلاب اسلامی تعریف نکرده‌اند، آن آینده‌ای که از طریق انقلاب اسلامی می‌تواند به ظهور برسد، برای آن‌ها به ظهور نمی‌آید مگر آن‌که به خود بیایند، البته آثار آن کم یا بیش نمایان است که متوجه شوند حقیقت چیز دیگری است، مثل آن‌که روز قدس در راهپیمایی شرکت می‌کنند و اکثر آن‌هایی هم که در آن راهپیمایی شرکت نمی‌کنند مخالفتی با موضوع ندارند، عموماً همّت نکرده‌اند. درصد زیادی از مردم ما با انقلاب اسلامی مخالفتی ندارند. به همین جهت عرض می‌کنم آینده‌ای که مردم در پیش دارند آینده‌ای است با ابعاد روشن که در بنیاد مردم و در وجه آغازین و خاطره‌ی قومی شخصیت آن‌ها مستقر است و احساس می‌کنند انقلاب اسلامی کارش به یک جاهایی می‌رسد.

وقتی با مردم در مورد این آیه صحبت می‌کنید که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه/۱۲۰) خداوند اجر محسنین را ضایع نمی‌کند و کشور ما را به آن‌چه شهداء دنبال آن بودند، یعنی پیروزی در مقابل استکبار

می‌رساند و هدف شهداء چنین جایگاهی برای کشور و انقلاب بود و خداوند اجر شهداء را عملی می‌کند، وقتی با مردم این گونه صحبت می‌کنیم با همه‌ی مشکلاتی که دارند، تصدیق می‌کنند. پس با توجه به این امور می‌توان با «اکنونی اصیل» رو به سوی آینده داشت و البته اکنونِ اصیل آن گاه پیش می‌آید که از یک طرف، از گذشته‌ی خود غافل نباشیم و از طرف دیگر سعی کنیم روح تاریخی انقلاب اسلامی را به خوبی درک نماییم.

گذشته‌ی ما یعنی سنتِ حضور تشیع، و این به معنای هزارسال تاریخ همراه با امام صادق ♦ در برابر هشام بن عبدالملک و منصور دوانیقی است و همراه با امام رضا ♦ در مقابل مأمون عباسی و همراه با امام کاظم ♦ در مقابل هارون الرشید و همراه با امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در مقابل رژیم شاهنشاهی است. و این گذشته‌ی گم‌شده‌ی تاریخ شیعه است، از آن جهت که ما تاریخ تشیع را درست درک نکرده‌ایم و سعی شده است آن را از ما پنهان نگه دارند در حالی که تاریخ بزرگی است. علاوه بر این‌ها انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و عبور از انواع فتنه‌ها در چهل سال اخیر، همه و همه گذشته‌ی ما است و ما متأسفانه با شیفتگی نسبت به مدرنیته، گذشته‌ی خود را گم کرده‌ایم. گذشته‌ای که نشان می‌دهد ما چه توانایی‌هایی داشته و داریم و در دل آن گذشته، در متن انقلاب اسلامی توانسته‌ایم هزاران فتنه را پشت سر بگذاریم.

مبنای تفکر ما در این زمان

اکنونِ اصیل یعنی از یک طرف از گذشته‌ی خود غافل نباشیم و از طرف دیگر در اکنونِ مان سعی کنیم روح تاریخی انقلاب اسلامی را به‌خوبی درک نماییم؛ و این وظیفه‌ی سنگینی است که ما باید به عهده بگیریم و آن را از آن خود کنیم و این به شرطی است که روح تاریخی انقلاب اسلامی را درست درک کنیم و در اکنونِ اصیل خود قرار بگیریم و آن را به عنوان یک راز، موقفِ تفکر قرار دهیم، که البته احتیاج به تأمل بیشتر دارد، از آن جهت که باید مبنایی برای تفکر ما باشد. ما وقتی در هر موضوعی فکر می‌کنیم بر مبنای خاصی فکر می‌کنیم، مثل مبنای «امتناع اجتماع نقیضین» که بنیادی‌ترین مبنای فکر قیاسی است. فکر می‌کنید بروید خانه یا نروید، با این مبنا که محال است در یک زمان، هم به خانه‌مان برویم هم به خانه‌مان نرویم، و یا هم این‌جا باشیم و هم این‌جا نباشیم. ساده‌ترین انسان‌ها را هم که در نظر بگیریم افکارشان بدون مبنا نمی‌شود. در همین رابطه اگر شما رسیده باشید به این فکر که انقلاب اسلامی حضور اراده‌ی توحیدی خداوند است در این تاریخ؛ این می‌شود مبنا و موقفِ تفکر شما، و عملاً در رابطه با این تاریخ، اهل تفکر نسبت به زمانه‌ی خود می‌باشید و به اکنونِ اصیل خود ورود پیدا کرده‌اید. باید از خود پرسید آغازین‌ترین آغازینِ تفکر ما در کجاست که موجب استحکام شخصیت ما می‌شود و می‌توانیم در این زمانه اهل فکر باشیم؟ انسان متفکر نمی‌تواند مبنایی اصولی در تفکر نداشته باشد مگر آن که سفیه و دیوانه باشد که در موردش فرموده‌اند:

مرسفیهان را رایید هر هوا زان که نبودشان گرانی قوا
از آن جهت که طرف سفیه است اگر شما موضوعی را برای او طرح کنید، به راحتی قبول می کند و اگر فردای آن روز کس دیگری خلاف آن موضوع را با آب و تاب بیشتر طرح کند، آن را قبول می کند. زیرا استحکامی در شخصیت خود ندارد و در تفکر، بی مبنا و بی آغاز است. برعکس انسان اصیل که به تعبیر امیرالمؤمنین ♦ در توصیه شان به محمد بن حنفیه می فرماید: «تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُ» (فتح البلاغه - ج ۱) اگر کوه ها به حرکت در آیند تو همچنان پا برجا باش. در این حالت است که انسان می تواند با خودش مسائل را حل کند. آیه ای که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» می تواند یکی از مبانی تفکر ما جهت اندیشیدن نسبت به جایگاه انقلاب اسلامی و آینده ی آن باشد، از آن جهت که محال است خداوند محسنین این تاریخ را که شهداء هستند به آرزوی شان نرساند اجرای که جز حفظ و تعالی انقلاب اسلامی نبود و این که سخن حضرت امام خمینی «رَضَوَانِ اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ» زمین نماند آن جا که فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» و این با ایثارگری شهداء به اثبات رسید که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. آیه ی «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» مبنای خوبی برای تفکر امروز و آینده ی ما است به جا است به این آیه فکر کنید.

اکنون اصیل آن گاه به ظهور می آید که از یک طرف از گذشته ای که تا حدی به آن نظر انداخته ایم غافل نمایم و از طرف دیگر سعی کنیم روح تاریخی انقلاب اسلامی را درست درک کنیم و آن را از آن خود کنیم و آن را به عنوان یک راز، موقف تفکر خود قرار دهیم. بنده سعی

کردم معنای موقفِ تفکرِ قراردادِ انقلابِ اسلامی را تا حدّی روشن کنم، اما چرا آن موقف، باید «راز» محسوب شود؟ به این نکته فکر کنید که حقیقت، همیشه در ذات خود رازگونه است و هر قدر هم از آن ما شود و نسبت به آن یقین پیدا کنیم، باز از «رازبودگی» خود در نمی آید و گرنه حقیقت نخواهد بود. این صندلی هیچ وقت راز نیست، ولی خداوند همیشه و برای همه کس راز است حتی برای پیامبر خدا ﷺ، و لذا آن حضرت به خداوند عرضه می دارند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» آن طور که شایسته ی شناخت تو است ما تو را نشناختیم. زیرا خداوند در عین ظهور در مظاهر مختلف، همواره در خفا است و ماورای آن است که بتوان او را از آن خود کرد. انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت این دوران و محل تجلّی اراده ی الهی، به همین صورت است. با توجه به این امر در این یازدهمین جلسه که از انقلاب اسلامی سخن می گوئیم و آن را وصف می کنیم، همچنان نسبت به آن در حیرت هستیم و مخاطب این جلسات حسّ می کند هیچ چیز در دست ندارد، در عین آن که نمی تواند منکر حقیقت آن شود. نه می تواند ادامه ی مطالب را رها کند و از دریافتن آن منصرف شود، و نه می تواند به راحتی آن را از آن خود کند آن طوری که لباس خود را از آن خود کرده است. قصّه ی «راز» همیشه همین طور بوده و هست؛ هم رُخ می نمایند و هم رُخ برمی تابد و پنهان می شود. گفت:

با گلرخ خویش گفتم ای غنچه دهان	هر لحظه مپوش چهره چون عشوہ گران
زد خنده که من به عکس خوبان جهان	بی پرده نهان باشم و با پرده عیان

برای دیدن خوبان جهان باید پرده و مظهری در میان باشد تا خود را در آن منظر بنمایانند همان طور که خدا را با مظاهر اسماء اش می بینید. زیرا بی پرده «نهان» می باشد و با پرده «عیان» است. حقیقت، همیشه با پرده یعنی با جلوات و مظاهرش ظاهر می شود و از آن طرف هم همان مظاهر، حجاب حقیقت اند. جمال حق را در گل می بینید ولی اگر به گل مشغول شدید همان گل، حجاب نظر به حق می شود.^۵

جمال انقلاب اسلامی با شهداء ظهور می کند و در عین حال طوری نیست که بتوانیم حقیقت انقلاب را مثل دیدن یک تکه سنگ بینیم. رهبر معظم انقلاب اسلامی با نظر به حقیقت انقلاب اسلامی در نسل سوم انقلاب، بر سر تابوت شهید حججی حاضر شدند در حالی که آن شهید، نه سردار بود و نه فرمانده، حضرت آقا صبح زود آمدند و تابوت آن شهید را بوسیدند و از آن به بعد هم همواره ایشان در سخنان شان به آن شهید اشاره دارند. این خاصیت حقیقت است از آن جهت که «راز» می باشد.

وظیفه ی ما آن است که از رازی سخن بگوییم که همواره رازگونگی اش پا برجا است و همیشه پرده نشین است. مثل شب قدر، که همه ی وجود انسان را فرا می گیرد بدون آن که بتوانید آن را به صورت

۵- حضرت صادق ♦ می فرمایند: «وَأَنْتَ عِنْدَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ذِكْرُ اللَّهِ وَ ذِكْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأُيُومَةِ نُصَبَ عَلَيْكَ» در هنگام شروع نماز یاد خدا و یاد رسول خدا باش و یکی از ائمه علیهم السلام را مد نظر قرار بده. زیرا در راستای رجوع به خداوند نیاز به مظهر و آینه ای داری که در آن مظهر و آینه، به انوار و اسمای الهی نظر کنی و کدام منظر و آینه بهتر از اولیای معصوم «علیهم السلام» هستند؟

خاص مشخص کنید. با درک حقیقت انقلاب اسلامی به عنوان راز این دوران، می‌توانیم آن را در هر منظر از شئون‌اتش درک کنیم و به آن نزدیک شویم. انقلاب اسلامی در خرمشهر، انقلاب اسلامی در کلیت دفاع مقدس، انقلاب اسلامی در بیانات مقام معظم رهبری؛ این‌ها همه مظاهر انقلاب اسلامی‌اند. تمام امید بنده آن است که شما عزیزان مزه‌ی این‌که حقیقت چگونه به ظهور می‌آید و در عین به‌ظهور آمدن، پنهان است را، از طریق نظر به انقلاب اسلامی بجشید.

قصه‌ی زندگی با حقیقت

در همان حال که خود را در آغوش حقیقت احساس می‌کنید، از طرف دیگر می‌باید که گویا هنوز نسبت به آن بیگانه‌اید و تلاش برای نزدیکی بیشتر به آن را در خود شکل می‌دهید. و این حالت همچنان ادامه می‌یابد تا تجربه‌ی زندگی با حقیقت را بشناسید و در آن مأوا گزینید. قصه‌ی زندگی با حقیقت، تا آخر به همین شکل است که: «چه عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». بعضی از کاربران محترم سایت در نوشته‌های خود می‌نویسند «ما دیگر آدم بدی شده‌ایم»، در حالی که چنین نیست، فقط آن شوری که با تجلیات انوار الهی به سراغ‌شان آمده بود، از آن‌ها رُخ بر بسته است. این، لازمه‌ی حضور در منازل بعدی است که باید از منزل قبلی عبور کنند زیرا حقیقت نسبت به ما و ظهوری که باید برای ما داشته باشد، تشکیکی است و چون بنا است مرتبه و مرحله‌ی بعدی حقیقت به ظهور آید، مرحله‌ی قبلی، رُخ برمی‌بندد و اگر کسی در جریان این امر

نباشد گمان می کند دست او در نسبت با حقیقت، خالی شده است. در این رابطه عرض می شود:

«ولی «حقیقت» در آن حالت با ما بیگانه می گردد. گویا اسم جلال حق است که به صحنه آمده است تا در نزدیکی به انقلاب اسلامی شتاب نکنیم»

هرچند در مقابل ما برای انس و معرفت بیشتر به حقیقت، همان حقیقت رُخ برمی تابد، زیرا وقتی اسم جلال برای کسب شایستگی بیشتر در میان باشد آن اسم، ما را به یک معنا از صحنه های انس با حق عقب می راند؛ ولی همین که بخواهیم مایوس شویم، اسم جمالش تجلی می کند و شوق ارتباط با حقیقت را در ما شعله ور می گرداند. با این همه در نسبت ما با وجهِ رازگونگی انقلاب اسلامی، بیشتر اسم جلال حق است که در صحنه حاضر است تا در نزدیکی به روح انقلاب اسلامی شتاب نکنیم. یکی از مشکل ترین بحث های ما با رفقا در این جا است که فکر کنند از فردا می توانند انقلاب اسلامی را بفهمند و کار را تمام کنند؛ غافل از این که اگر ما سال ها هم از انقلاب اسلامی سخن بگوییم به جهت آن که حقیقتی است رازگونه و دارای باطن می باشد، همواره دور از دسترس است. اگر در این امر شتاب شود عملاً ما با ذهنیات خودمان مرتبط خواهیم بود و نه با انقلاب اسلامی، و با این کار همیشه از فهم انقلاب اسلامی محروم می شویم. آری! «چه عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل ها».

اسم جلال حق همواره در کنار اسم جمال او در صحنه است تا ما در نزدیکی به روح انقلاب اسلامی شتاب نکنیم و از آن نوع دعوت و فراخواندنی که از طریق انقلاب اسلامی به گوش ما می رسد مغرور

نگردیم. گاهی احساس می‌کنیم با تمام وجود، متعلق به انقلاب اسلامی هستیم، ولی چیزی نمی‌گذرد شرایط تغییر می‌کند، در حالی که باید متوجه باشیم انقلاب اسلامی به عنوان روح تاریخی این دوران، ساحتی بس متعالی برگزیده است که به راحتی نمی‌توان آن را در اختیار گرفت، ولی این طور هم نیست که احساس کنید با شما بیگانه است. از یک طرف، «که عنقا را بلند است آشیانه» و جایی مأوا گزیده است که نه تعریف‌بردار است و نه می‌توانیم آن را از آن خود کنیم؛ و از طرف دیگر جان ما از آن بیگانه نیست. تعریف‌بردار نیست، یعنی نمی‌توانیم حقیقت را مثل مفاهیم ذهنی در پیش خود داشته باشیم، ولی می‌توانیم آن را در افق جان خود مدّ نظر قرار دهیم به همان معنای «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»، این روایت را رسول خدا ﷺ به طور کلی در مورد هر حقیقتی فرموده‌اند که البته مصداق کامل آن انتظار فرج حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد. در مورد اُنس با حقیقت، نفسِ انتظار و نظر به افقی که حقیقت را مدّ نظر ما قرار می‌دهد، برترین عبادت است.

جواب‌گویی به عطشِ اُنس با حقیقت

اگر حقیقتی به نام انقلاب اسلامی در مقابل ما است و در جای بلندی مأوا گزیده است، می‌توانیم با آن رابطه برقرار کنیم و از آن طریق، زندگی شروع می‌شود. البته با توجه به این که حقیقت این دوران یعنی انقلاب اسلامی در ساحتی بس بلند جای دارد، این طور نیست که از درخشش خود در مظاهر مختلف دریغ نماید. مظاهری مانند آنچه در طبس رخ داد و نقشه‌های آمریکا را خنثی کرد. مظاهری مثل خود این مردم و رهبر

معظم انقلاب که می‌توانند حقیقت انقلاب را در حرکات و سکنات خود نشان دهند. مظاهر انوار انقلاب، قابل شمارش نیست و همه، درخشش آن حقیقت‌اند. با این همه نباید گمان کرد که حقیقت انقلاب را می‌توان در سیطره‌ی علم حصولی نگه داشت و آن را تعریف کرد. زیرا در آن صورت، حقیقت انقلاب اسلامی از شورآفرینی فرو می‌افتد و از احساس آن در تاریخی که در آن قرار داریم؛ محروم می‌شویم.

عده‌ای فقط طالب معلومات‌اند، چه معلومات نسبت به خدا و عالم قدس و چه معلومات نسبت به رخدادی تاریخی مثل انقلاب اسلامی؛ برای این افراد هیچ کار مفیدی نمی‌توانید انجام دهید زیرا عطش طلب حقیقت، با اُنس نسبت به آن برطرف می‌شود و نه با اطلاع از وجود آن. همان‌طور که اگر در راستای ارتباط با خدا، وجود خدا را در محدوده‌ی معلومات خود بپذیریم و فقط قبول کنیم که خدا وجود دارد، عطش اُنس با خدای خود را بی‌جواب گذاشته‌ایم؛ در رابطه با انقلاب اسلامی هم، عطش کسب اُنس با حقیقت آن، با کسب معلومات از آن برطرف نمی‌شود و عرایضی در این رابطه در کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» مطرح شد که خدا را باید چشید تا جواب عطش اُنس با خدا داده شود، وگرنه به صِرف دانایی، آن عطش بی‌جواب می‌ماند و انسان را سرخورده و مأیوس می‌کند. افرادی که تنها با علم حصولی نسبت به حقایق فکر می‌کنند، نمی‌توانند در مقابل آن‌چه شایسته‌ی تفکر است، کار را تمام‌شده بدانند زیرا از ندایی که از طریق حقیقت به گوش می‌رسد غفلت کرده‌اند. همه‌ی مباحثی که تا حال انجام شد برای گوش سپردن به ندای بی‌صدای

انقلاب اسلامی است و با سیطره‌ی علم حصولی، گوشی برای توجه به آن صدا در میان نمی‌آید، و ذهنِ چنین افرادی حقیقت را در همان افکاری دنبال می‌کند که گوش سپردن به آن در آن افکار معنا نمی‌دهد. عملاً این‌ها انقلاب اسلامی را به عنوان حقیقت دوران نمی‌یابند، هرچند ممکن است بر اساس آموزش‌های دینی و یا گرایش‌های سیاسی از آن دفاع بکنند. اما کسی که نسبت خود را با حقیقت به حالت شهودی و وجودی شکل داد، نمی‌تواند در راستای دفاع از انقلاب اسلامی تا مرز شهادت جلو نرود و به همین جهت هم خداوند توفیق شهادت را عموماً به این افراد می‌دهد. این‌ها از جنس دیگری می‌باشند غیر از آن‌هایی که به انقلاب کمک می‌کنند و در ازای تلاش خود به بهشت هم می‌روند. شهداء نگاه‌شان به انقلاب و آینده‌ی آن طوری است که در برزخ هم تلاش می‌کنند به هم‌زمان خود از آینده‌ی انقلاب خبر دهند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ» (آل عمران/ ۱۷۰) بشارت می‌دهند به آن‌هایی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند که: «أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» نگرانی از آینده و گذشته‌ی خود نداشته باشید. این نوع حضور، چیز دیگری است و سیطره‌ی علم حصولی، انسان را تا این جاها نمی‌آورد زیرا شرایط گوش سپردن به حقیقت دوران در آن، فراهم نیست تا گوشی را بگشایند که بتواند آن سخن‌ها را بشنود. البته ما نیز نسبت به شنیدن ندای بی‌صدای حقیقت بی‌مشکل نیستیم، مگر آن‌که متوجه باشیم «آن قدر هست که بانک جرسی می‌آید».

۳۸۶..... گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی

ما می‌توانیم از طریق انقلاب اسلامی رابطه‌ای با حقیقت این دوران پیدا کنیم تا راه رابطه با سایر حقایق عالم از جمله فرشتگان الهی و حضرت ربّ العالمین بر ایمان فراهم شود، إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه ی دوازدهم
انقلاب اسلامی؛ آینه ی ظهور
حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که «اکنون» اصیل ما چه اکنونی است؟ اکنونی که ماورای گذشته و آینده است ولی نسبت به گذشته و آینده بیگانه نیست. و عرض شد انقلاب اسلامی به عنوان روحی تاریخی که به سوی ما آمده، اکنونِ اصیل ما است. اکنونِ اصیلی که نه ما را از گذشته‌ی خود محروم و بیگانه می‌کند و نه در زمان حال، ما را در روزمرگی قرار می‌دهد، بلکه افقی می‌گشاید تا ما در واقعیات زندگی کنیم.

۳۱- با انقلاب اسلامی چیزی در میان آمده است که میان عالم حسی و عالم ماورای حس قرار دارد و نمی‌توان به مدد مفاهیم علم حصولی آن را یافت. انقلاب اسلامی مانند یک اثر هنری است، هر رنگی که در آن به کار رفته، چیزی است بیش از آن چه قابل ادراک حسی باشد و اگر تنها با ادراک حسی به آن اثر نگاه کنیم همه‌ی زیبایی‌های آن را خراب کرده‌ایم، درست مثل کاری که از طریق زبان‌های معمولی بر سر انقلاب می‌آوریم و یا با عقل غربی بخواهیم انقلاب را بفهمیم، در حالی که عقل غربی، چون سیلابی ما را از جایگاه خود که تنها در آن جایگاه می‌توانیم تفکر کنیم؛ به بیرون از جایگاه تاریخی‌مان می‌برد و از ریشه و بنیادمان جدا می‌کند.

راه کشف حقیقت در این دوران

«با انقلاب اسلامی چیزی در میان آمده است که آن چیز میان عالم حسی و عالم ماورای حس قرار دارد.» به این جمله فکر کنید که اگر بخواهیم با «حقیقت» روبه‌رو شویم، حقیقت را باید در کجا پیدا کنیم و اساساً برای رسیدن به حقیقت، ما مسافر کدام مسیر می‌توانیم باشیم که آن مسیر ما را به مقصدی برساند که آن مقصد، نه توهمی باشد و نه در حد عالم ماده و زندگی دنیایی ما را متوقف کند؟ زیرا حقیقت، ماورای عالم محسوس واقع است. از طرفی ما با فهم حقیقت، به حقیقت نمی‌رسیم، هرچند فهم حقیقت لازم است، ولی اُنس با آن غیر از علم به مفهوم آن است. باید به این نکته فکر کرد که بین عالم محسوس و ماورای محسوس، باید حقیقت را یافت، در آن صورت است که می‌توانیم انقلاب اسلامی را حقیقت دوران خود بدانیم.

اگر بتوانیم با نظر به انقلاب اسلامی به عالمی نظر کنیم که از یک جهت ماورای عالم محسوس است و از جهتی دیگر در همین عالم محسوسات به ظهور آمده، راه رجوع به حقیقت را کشف کرده‌ایم و آن را در همه جا می‌توانیم بیابیم. در واقع انقلاب اسلامی برای ما یک راه می‌شود برای رجوع به حقیقت و در این راه، در مرزی خاص قرار می‌گیریم. مثل راه رفتن بر روی طناب که به هر طرف مایل شویم سقوط می‌کنیم. قرار گرفتن بین مرز مفاهیم و محسوسات، کار حساسی است.

با انقلاب اسلامی موقعیتی به میان آمده است که حضور در مرز بین عالم محسوسات و عالم ماورای حس است و نمی‌توان به صرف

مددگرفتن از مفاهیم علم حصولی به آن رسید. انقلاب اسلامی مانند یک اثر هنری است، وقتی رنگ‌ها را در اثر هنری در نظر بگیریم، هر رنگی که در آن به کار رفته، «موقعیتی» است، بیش از آن که رنگی باشد قابل ادراک حسّی. به نظر بنده این مثال، مثال خوبی است. هایدگر در کتاب «سرآغاز کار هنری»^۱ تلاش می‌کند با این مثال ما را از منظری محسوس به حقیقتی که روبه‌روی ما است راهنمایی کند. او متوجه است باید حقیقت را نشان داد نه آن که با استدلال بخواهیم وجود آن را اثبات کنیم. حقیقت، چیزی است که می‌توان با آن روبه‌رو شد، مشروط بر آن که مواظب باشیم به سوی مفهوم حقیقت یا به سوی محسوسات در عالم حس متمایل نباشیم و خود را درست پاس بداریم و شبان رجوع به حقیقت باشیم. هایدگر کار را با نظر به اثر هنری شروع می‌کند. به نظر بنده و به تعبیر دکترسید احمد فردید، اگر هایدگر در طلوع انقلاب اسلامی در قید حیات بود و انقلاب اسلامی را می‌شناخت، به جای اشاره به اثر هنری برای نشان دادن حقیقت، از انقلاب اسلامی شاهد می‌آورد، به‌خصوص با آن توانایی که در او بود.

هایدگر با نگاه «پدیدارشناسانه»^۲ی خود به اثر هنری، نگاه ما را به حقیقت خاصی که در اثر هنری هست می‌اندازد. در کتاب «سرآغاز کار هنری» می‌فرماید شما با یک اثر هنری به سه صورت می‌توانید برخورد کنید؛ یکی این که به رنگ‌های آن نگاه کنید ولی ترکیب زیبای رنگ‌های آن اثر را که در آن اثر هنری هست، نبینید و دیگر آن که اثر هنری را به عنوان یک اثر زیبای لذت‌بخش بنگرید، چیزی که کانت در هنر مدّ نظر

قرار دارد که اثر هنری را سوپژه می‌کند؛ در آن حالت با یک واقعیتِ معرفت‌بخش که افقی از حقیقت را در مقابل شما می‌گشاید، روبه‌رو نیستید. صورت سوم بعد از کانت مطرح می‌شود و رومانیک‌ها تأکید بر معرفت‌بخشی آثار زیبا داشتند که سخن قابل توجهی است و این نگاه، باب خوبی را در مقابل ما می‌گشاید، البته معرفت‌بخشی زیبایی‌ها معرفت حصولی و انتزاعی نیست، چیزی است برای روبه‌روشدن با حقیقت و هایدگر این نگاه را دنبال می‌کند. اثر هنری به خودی خود می‌تواند آینده‌ی نمایش حقیقت باشد. البته آن‌چه به عنوان اثر هنری مدّ نظر هایدگر است یک کار با شکوه می‌باشد، مثل معبدی که در یونان است یعنی مجموعه‌ای که با ما حرف دارد و ما اگر با نگاهی درست با آن ارتباط برقرار کنیم، می‌توانیم از آن مجموعه، معرفت مخصوصی را به‌دست آوریم. کاری که میکِل آنژ کرده و کسی که در آن فرهنگ قرار دارد و متوجه‌ی اشارات هنرمند در اثر هنری می‌شود، در مقابل آن اثر هنری لرزه بر اندامش می‌افتد، به جهت آن که هنرمند به وسیله‌ی آن اثر هنری در قالب یک پیام، اشاره‌ای به مسئله‌ای بزرگ دارد؛ آن‌چه بنده در فیلم «آژانس شیشه‌ای» از آقای حاتمی‌کیا احساس نمودم از این قبیل است.

اثر هنری برای انسان حرف‌های آگاهی‌بخش دارد، به شرطی که آگاهی را در محدوده‌ی علم حصولی متوقف نکنیم. آیا ما در نسبت با انقلاب اسلامی مجموعه‌ای در هم تنیده از حقیقت در مقابل خود نداریم؟ ما در سنت خودمان انقلاب اسلامی را بهتر از رود نیل میکِل آنژ احساس می‌کنیم. حال اگر انقلاب اسلامی را در اعضای در هم تنیده‌اش بنگرید با

حقیقتی روبه‌رو خواهید شد بسیار عظیم‌تر از یک اثر هنری. تک تک حادثه‌های انقلاب اسلامی در بستری اتفاق افتاده که در مجموع معنای خاصی را به میان می‌آورد؛ به یاد آورید که مجبور شدند حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را از عراق بیرون کنند و امام بالاخره عازم پاریس شدند، قبل از آن رحلت یا شهادت حاج آقا مصطفی پیش آمده بود، تظاهرات و شعارها و تراکت‌ها، با ابتکارات فوق‌العاده‌ای که تصور آن را هم نمی‌توان کرد و بعد آمدن امام به ایران و حضور همافران در مدرسه‌ی علوی و سلام نظامی به امام و بعد در پادگان فرح‌آباد که تظاهرات کادر همافر پیش آمد و گارد ملی شاهنشاهی خواست با آن‌ها برخورد کند و همافران سعی کردند اسلحه خانه را در اختیار بگیرند و گارد ملی لویزان به سوی پادگان فرح‌آباد حرکت کرد، مردم جلوی تانک‌ها صف کشیدند و این که حضرت امام دستور دادند حکومت نظامی رعایت نشود و در نهایت بختیار از پشت ساختمان نخست وزیری فرار کرد و انقلاب اسلامی پیروز شد. اگر جمع آن اتفاقات را در نظر بگیریم می‌فهمیم چه روحی در دل آن حوادث به ظاهر پراکنده در جریان بود که مثل یک اثر هنری با شما حرف خواهد زد، همان‌طور که چیزی آن هنرمند را واداشته تا آن اثر هنری را بیافریند. اگر تک تک اجزای اثر هنری را نگاه کنید آن‌چه بر آن هنرمند می‌گذشته است را نمی‌یابید و عملاً اثر هنری را ندیده‌اید. اثر هنری صیقل‌های عجیب ستون‌های آن معبد یونانی نیست، اثر هنری آن مجموعه‌ای است که در کلیت خود، هزاران اشاره، به یک باره در آن به ظهور می‌آید. هایدگر حتی بادهایی که در رابطه با آن معبد به وزیدن در

می آید را نسبت به آن معبد برای ما با اشاره‌های دقیق متذکر می‌شود. دیدن یک اثر هنری، با نگاه مجموعه نگر ممکن است.

تماشاگری روحی در انقلاب اسلامی

با توجه به نکات فوق اگر ما خواستیم چیزی به نام انقلاب اسلامی را ببینیم ابتدا باید از خود پرسیم چگونه باید آن را دید، در حالی که می‌دانیم اگر به تک‌تکِ حادثه‌های آن رخداد به‌طور جداگانه نظر کنیم آن رخداد را تخریب کرده‌ایم؟ از آن پیرمرد کشاورز گرفته که از دور دست‌های کشور، از روستای خود بلند می‌شود و به جبهه می‌آید و در ظاهر هم کاری از او بر نمی‌آید و تنها لباس رزمندگان را که در اطراف پراکنده شده‌است جمع می‌کند و تمیز می‌نماید، تا آن سردار بی باکی که هزاران توانایی و نقشه در سر دارد، نگاه کنید، همه‌ی آن‌ها عامل نمایش روحی هستند در تابلوی انقلاب اسلامی، در مجموعه‌ای سخت شگفت‌انگیز که انسان را حیران می‌کند چون در این تابلو خودِ حقیقت در مقابل شما ظاهر شده‌است.

بصیرت و فراست، حالتی است که برای سالکان کوی دوست پیش می‌آید. گاهی با نظر به یک کتاب، آن‌چنان به حیرت می‌آییم که از خود می‌پرسیم چگونه مؤلف کتاب این مطالب را تدوین کرده و نوشته‌است؟ چیزهایی از قلم او جاری شده که می‌توان گفت خودِ او هم نمی‌دانسته چگونه این‌ها را به قلم آورده‌است. سال‌های بعد معلوم می‌شود در آن زمان بر مؤلف چه می‌گذشته‌است. در همین رابطه بحثی در علم هرمنوتیک مطرح است تحت عنوان «مرگ مؤلف» که بحث علمی دقیقی

است؛ می‌گویند در مطالعه‌ی یک اثر باید ماورای شخصیت مؤلف به آن اثر نگاه کرد تا روح تاریخی آن زمانه را در آن اثر متوجه شد. زیرا وقتی یک مؤلف مطلبی را می‌نویسد، آن کار در فرایند یک حضور تاریخی انجام شده است. اراده‌ای ماوراء آن چه خودش اراده کرده است در میان است، همان‌طور که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» در سال چهل و هفت ذیل اراده‌ی الهی، بحث ولایت فقیه را مطرح کردند. ولایت فقیه‌ی که مانیفست این انقلاب شد. به قول خود حضرت امام که می‌فرمایند ما قدم به قدم جلو می‌آمدیم و نمی‌دانستیم کار به این جاها می‌رسد. به گفته‌ی مولوی:

این سخن‌هایی که از عقل کل است بوی آن گلزار و سرو و سنبل است
ما امروز در فضایی از تفکر قرار داریم که صد سال بعد می‌فهمیم بنا
بوده از طریق آن تفکر و آن عقلِ کلّ چه چیزی به ظهور آید، همه‌ی
این‌ها بوی گلزارِ سرو و سنبل اراده‌ی الهی است. همان‌طور که مؤلف
خودش نمی‌دانسته آن قلمی که می‌زند ماورای اراده‌ی خودش است.
آری!

هر عنایت که داری ای درویش هدیه‌ی حق بُود نه کرده‌ی خویش
در بسیاری اوقات آنچه ما اراده می‌کنیم وجه ضعیفی است از یک
اراده‌ی کلی. این لطف خدا است که در متن آن سنت قرار گرفته‌ایم ولی
این طور نیست که همه‌ی آنچه از طریق ما واقع می‌شود به اراده‌ی ما
بوده است، همان‌طور که شهدا در همه‌ی آن چه انجام دادند حاضر نبودند.
دست خدا و شایستگی آن‌ها بود که از طریق آن‌ها چنین حماسه‌ها و

ایثارهایی به ظهور آمد. علامه طباطبایی در المیزان می‌فرمایند: خداوند برای کاری که اراده کرده‌است، میل آن کار را در ما ایجاد می‌کند. یعنی: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان/۳۰) اراده‌ی ما در ایجاد آن کار بیگانه نیست ولی همه‌ی ما در آن صحنه‌ی تاریخی حاضر نیستیم، در حالی که همه‌ی خداوند در آن صحنه حاضر است و ما ذیل اراده‌ی خداوند در آن صحنه حاضر می‌باشیم. البته معلوم است که طرح این نوع معارف کار را به جبر نمی‌کشد بلکه ما به اندازه‌ای اختیار داریم که در صحنه حاضریم ولی صحنه‌های تاریخی به مدد مشیت الهی جلو می‌رود و آن عقل کل منشأ آن رخدادهایی است که به سراغ ما می‌آید. به گفته‌ی مولوی:

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاه است و صورت‌ها رُسل

آن پیرمرد روستایی را که به جبهه آمده بود در یک مجموعه بینیم تا متوجه شویم حادثه‌ای در حال وقوع است، حادثه‌ای بس بزرگ‌تر از این اراده‌های جزئی که تک تک اجزای مجموعه به ما نشان می‌دهند، روحی در جریان است. به بنده‌خدایی که برای شهید حججی نکاتی را تنظیم می‌کرد توصیه شد، عجله نکنید، هنوز تاریخ ظهور شهید حججی و طلوع فجر آن به میان نیامده است، آن شهید که آن‌طور در تشیع جنازه‌ی با شکوهش وجهی از وجوه تاریخی ما را نمایان کرد، همه‌ی او نیست. آن‌چه در آن تشیع واقع شد، نازله‌ای است از آن‌چه که بنا است به مرور به ظهور آید و روح‌ها به طور اجمال منتظر آن هستند.

مأوایی به نام انقلاب اسلامی

«با انقلاب اسلامی چیزی در میان آمده‌است که آن چیز میان عالم حسی و عالم ماوراء حس قرار دارد.»

عرض شد انقلاب اسلامی مظهر یک روح است و نمی‌توان روحی که همه‌ی اجزای انقلاب را فرا گرفته است به مدد مفاهیم علم حصولی درک کرد. انقلاب اسلامی مانند یک اثر هنری است، هر رنگی که در آن به کار رفته «موقعیتی» است بیش از آن‌چه قابل ادراک حسی باشد و اگر تنها با ادراک حسی به آن اثر نگاه کنیم همه‌ی زیبایی‌های آن را خراب کرده‌ایم. درست مثل آن‌چه از طریق زبان‌های معمولی بر سر انقلاب اسلامی می‌آوریم و یا با عقل غربی بخواهیم آن انقلاب را بفهمیم، در حالی که آن عقل یعنی عقل غربی چون سیلابی ما را از جای خود که تنها در آن جا می‌توانیم تفکر کنیم، می‌کند و با خود می‌برد.

ما در جایگاهی هستیم که می‌توانیم تفکر کنیم ولی عقل غربی به هیچ وجه نمی‌گذارد ما در این جایگاه باشیم پس به هیچ وجه نمی‌گذارد ما تفکر کنیم و به همین معنا چون سیلی ما را از جایگاه اصلی خود که تنها در آن جا می‌توانیم تفکر کنیم می‌کند و با خود می‌برد و ما همچنان بی‌مأوا خواهیم ماند. بر روی «بی‌مأوایی» مقداری تأمل فرمایید؛ عرض شد باید با یک رابطه‌ی وجودی جامع با مسأله برخورد کرد، زیرا کل انقلاب اسلامی یک مأوا است و اگر با عقل غربی به موضوع نگاه کنیم در عمل به مأوایی که باید خود را به آن بسپاریم وارد نشده‌ایم. ما از دو جهت در تنگنای تفکر هستیم؛ یکی در نسبت با حقیقت و این که با نظر به جزء جزء

یک حقیقت می‌خواهیم آن را ببینیم و دیگر آن‌که با عقل انتزاعی و یا با عقل غربی که عقل معطوف به قدرت است، می‌خواهیم توانایی‌هایمان را بفهمیم و این دو امر موجب می‌شود تا بی‌مأوا بمانیم زیرا به جایی که مأوای ما هست و شهدا به خوبی از آن گزارش و خبر دادند، خودمان را نسپردیم.

قاصدک از چه خبر آوردی؟

۳۲- به اعتقاد بنده با نظر به روح انقلاب اسلامی و تفسیر درست آن، می‌توانیم به مخاطب خود کمک کنیم تا در این تاریخ از آن‌چه سزاوار گفتن است، خبری به‌دست بیاورد، آزاد از آن‌نگاهی که از انقلاب اسلامی انتظار داشته باشد زندگی را در محدوده‌ی دنیا در برابرش قرار دهیم؛ و نگاهی که از شهود حقیقت بیرون از رواقِ منظر چشم‌ها، باز مانده و عملاً از تفکر باز مانده است. خشم بعضی از فیلسوف‌نماها از تصویری این‌چنین نسبت به انقلاب، تنها نشانی از انحطاط تفکر است و نه نوعی دیگر از تفکر. زیرا اینان با شلوغ‌کاری‌ها و پیش‌فرض‌های خود مانع می‌شوند تا ذات انقلاب اسلامی در مظاهر خود به «گفت» آید و ما بتوانیم آن را تماشا کنیم و بفهمیم هنوز تا کجاها نسبت به انقلاب اسلامی تفکر نشده است. باید متوجه باشیم این نوع گفت‌وگوها هنوز در تفسیر موضوع، ناتوان است و ممکن است برای بعضی‌ها گمان شود قصد نویسنده‌ی این کلمات، ارشاد آن‌ها است؛ که البته این تصور به عنوان میهمانی ناخوانده، به ذات موضوع یورش می‌برد و از این جهت ما باید پاسبان و شبان‌راهی باشیم که ما را از مقصد دور نمی‌کند حتی اگر در ابتدای امر تنها

کوره‌راهی در جلو خود داشته باشیم، ولی آن کوره راه، بدون هر شتابی ما را با فکر و ذکر که مناسب زندگی در این دوران است، روبه‌رو کند.»

با نظر به روح انقلاب اسلامی و تفسیر درست آن می‌توانیم به مخاطب خود کمک کنیم تا از آن‌چه در این تاریخ سزاوار گفتن است، خبری به‌دست بیاورد. همگی شما به دنبال خبری هستید که آن خبر شما را از دور دست‌ها آگاه کند. می‌پرسید: ای قاصدک آیا برای ما خبری آورده‌ای؟

قاصدک هان چه خبر آوردی؟ از کجا وز که خبر آوردی؟ خبری که باید به ما برسد چه محتوایی باید داشته‌باشد؟ انسان نمی‌تواند بی‌خبر زندگی کند. عالم بی‌خبری عالم روزمرگی است. از پیامبر خدا ﷺ داریم که می‌فرمایند: «تَفَالَّوْا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» همواره فال نیک بزنید تا به آن برسید. یعنی منتظر خبر باشید، منتظر خبربودن چیز عجیبی است. اگر می‌خواهید منتظر خبر باشید از کجا باید خبر داشته‌باشید؟ حافظ در غزل‌های خود از باد صبا خبر می‌خواهد. می‌گوید:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد	هدهد خوش خبر از طُرف سبا باز آمد
برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز	که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
عارفی کو که کند فهم زبان سوسن	تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد
لاله بوی می‌نوشین بشنید از دم صبح	داغ دل بود به امید دوا باز آمد
چشم من در ره این قافله‌ی راه بماند	تا به گوش دلم آواز درا باز آمد
گر چه حافظ در رنجش زد و پیمان بشکست	لطف او بین که به لطف از در ما باز آمد

برای آن‌که از بی‌خبران نباشیم

یکی از زیباترین احوالات حافظ احوالاتی است که منتظر خبر باد صبا است. اساساً حافظ دائماً در عالم یافتن خبر به سر می‌برد. امروز ما در چه جایگاه و منظری باید قرار بگیریم تا خبری به ما برسد؟ آن‌هم در زمانی که روح حاکم بر رسانه‌های امروز، روح بی‌خبری و شیطنت است. اگر ماوراء این خبرهای معمولی که عموماً در سنت فرهنگ مدرنیته القای فریب می‌کند، راهی برای اُنس با حقیقت نیابید، به راحتی از طریق این رسانه‌ها بازی می‌خورید. به گفته‌ی بسوئه دانشمند شهیر فرانسوی: «روزنامه‌ها علف‌هایی هستند که هر روز در مقابل حیوانات می‌ریزند.» یعنی علف‌هایی‌اند برای تغذیه‌ی بُعدِ واهمه‌ی انسان.

بحث بر سر آن است که اگر بخواهیم در این دنیا از بی‌خبران نباشیم در چه جای و جایگاهی باید قرار بگیریم؟ اگر از آن‌چه در تاریخ شما مطابق اراده‌ی الهی می‌گذرد آگاه باشید خبر رسانه‌ها را نیز در جایگاه خود درک می‌کنید. آری باید از عقب راندن نظامی‌های آل سعود از بندر الحدیده خوش حال باشید؛ چه کسی باورش می‌آمد که چهار قدرت آمریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل کنار امارات و آل سعود قرار بگیرند و بخواهند یک بندر را اشغال کنند و نتوانند؟ مهم این است که مقابل این اتحاد شوم جبهه‌ی ظلم و کفر، جبهه‌ای از جوانان با روحیه‌ی مقاومت در حال مقابله‌اند، به معنای حضور اراده‌ی الهی در این تاریخ و نهادینه شدن آن برای هر گونه تجاوزی که قدرت‌های جهان کفر بخواهند بر جوامع مظلوم اعمال نماید. این مثل آن است که ده گرگ به جان یک آهو بیفتند

و توان به زانودر آوردن آن را نداشته باشند. هرچه پیش می‌رود خبر از آن می‌دهد که در اردوگاه جبهه‌ی استکبار شکافی اساسی پیش آمده‌است. چندین سال است آل سعود و امارات با آن همه انرژی و پول به میدان آمده‌اند با آن پشتیبانی خاصی که قدرت‌های استکباری از آن‌ها کرده‌اند، ولی به جهت آن که روحیه‌ی مقاومت در میان است، جبهه‌ی مقابلِ استکبار شکست نمی‌خورد و عملاً استکبار است که در حال تحلیل رفتن است. باید معنای نابودی تاریخی یا افول یک تمدن را درست بفهمیم؛ ملاحظه فرمودید که در دفاع مقدس، صدام شکست نخورد ولی نابود شد، به این معنا هویتی که برای خود و ادامه‌ی خود شکل داده بود و بر اساس آن می‌خواست خود را در جهان معنا کند، از میان رفت. آل سعود و امارات برای به دست آوردن هویتی خاص در این منطقه به یمن حمله کردند و درست چیزی را از دست دادند که به دنبال آن بودند.

نگاه بنده در مسائل تاریخی، نگاهِ اراده‌ی معطوف به قدرت نیست بلکه اراده‌ی معطوف به حق است و در بستر چنین نگاهی است که ملاحظه می‌کنید حوثی‌های یمن با آن همه ضربه‌هایی که به ظاهر با بمباران‌های جبهه‌ی مقابل به آن‌ها وارد می‌شود، تسلیم اراده‌ی معطوف به قدرت نشدند و این یعنی پایان دنیای مدرن. شما در صحبت‌های رهبر انقلاب ملاحظه کردید که فرمودند: «در هر دو قضیه‌ی یمن و فلسطین یقیناً آمریکا و تابعان آن شکست خواهند خورد، قطعاً یمن و انصار الله پیروز خواهند شد». این واقعاً یک خبر است که با درک حضور تاریخی و با نظر

به اراده‌ی الهی در این تاریخ قابل درک است، هرچند خبری نیست که بخواهید آن را از رسانه‌ها دریافت کنید. گفت:

ای نَفَسِ خَرَمِ باد صبا از بر یار آمده‌ای مرجبا
این خبر، نَفَسِ خَرَمِ باد صباست که به ما می‌رسد و انقلاب اسلامی را
از این زاویه می‌توانید بنگرید.

«به اعتقاد بنده با نظر به روح انقلاب اسلامی و تفسیر درست آن، می‌توانیم به مخاطب خود کمک کنیم تا از آن‌چه در این تاریخ سزاوار گفتن است خبری به دست آورد». رهبر معظم انقلاب نیز سعی دارند به مخاطب خود در این راستا کمک کنند تا خبری از این سنخ به دست آورد.

در نکته‌ی شماره‌ی ۳۰ موضوعی بود که به ما کمک می‌کرد فکر کنیم اکنونِ اصیل ما چه اکنونی است؟ بحث در این رابطه زیاد است. واژه‌های دینی هم کمک می‌کند؛ ما وقتی در واژه‌های دینی می‌گوییم «ماورای گذشته و آینده» یعنی همان اکنونِ اصیل، اکنونِ اصیل یعنی سیطره بر گذشته و آینده، نه بیگانه نسبت به گذشته و آینده، چیزی که در کتاب «عالم انسان دینی» مطرح است. این را که مدّ نظر داشته باشیم، حال این بحث پیش می‌آید که انقلاب اسلامی به عنوان روح تاریخی ما، اکنونِ اصیل ما است به همان صورتی که بحث شد. اکنونِ اصیل، نه ما را از گذشته محروم می‌کند و نه در حال متوقف می‌نماید؛ افق می‌گشاید، افقی که فقط بر گذشته نظر ندارد و وَهمی هم نیست. این موضوعات بحث‌هایی را به همراه دارد که خودتان می‌دانید.

اگر بدون نظر به روح انقلاب اسلامی به عالم نظر کنید، در عالم هیچ خبری نیست، سکوت محض است. یک روز ترامپ می‌رود به رئیس جمهور کره‌ی شمالی وعده‌هایی می‌دهد و روز بعد بر خلاف آن عمل می‌کند و همه‌ی آن خبرها تمام می‌شود. خبرهای دنیای مدرن همیشه از همین جنس است. مانند پرگار سرگردانند و گرد خود می‌گردند به همان معنایی که جناب مولوی می‌فرماید:

گر ز صندوقی به صندوقی رود او سمایی نیست صندوقی بود
این صندوق و آن صندوق که فرقی نمی‌کند. عملاً با این تحرکات هیچ خبری به وجود نمی‌آید. مولوی در مثنوی داستان کارافزایانی را که برای خود کارهای بیهوده می‌تراشند و خود را خسته می‌نمایند در حالی که غرق بیکاری هستند؛ این طور توصیف می‌کند که گره اسب وقتی به آب رسید شروع کرد به آب خوردن و صاحب اسبان شروع کرد به سوت زدن، کره اسب سر خود را با تعجب بالا کرد و از مادر خود پرسید چرا این آقا چنین می‌کند؟ و مادر به او توصیه می‌کند کاری به کار این آدم‌های بی‌کار نداشته باش و کار خود را بکن که فرصت تنگ است.

گفت مادر، تا جهان بوده است از این	کار افزایان، بُدند اندر زمین
هین تو کار خویش کن ای ارجمند	زود، کایشان ریشِ خود بر می‌کنند
وقتِ تنگ و می‌رود آبِ فراخ	پیش از آن کز هجر گردی شاخ شاخ
شُهره کهریزی‌ست پر آبِ حیات	آبِ کش، تا بر دَمَد از تو نبات
آب خضر از جوی نطق اولیاء	می‌خوریم ای تشنه غافل بیا
ما چون آن گُره، هم آب جو خوریم	سوی آن وسواس طاعن نگریم

کار آن دارد که حق را شد مرید از برای او ز هرکاری برید
دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب در خاک بازی می کنند
گویدم از کار خستندند خلق غرق بیکاری است جانش تا به خلق

رابطه‌ی حضور تاریخی و معنای زندگی

آن کس که از نقش انقلاب اسلامی تنها در محدوده‌ی حوائج دنیایی سخن می گوید عملاً از شهودی که بیرون از رواقِ منظر چشم‌ها است باز می ماند یعنی عملاً از تفکر بازمانده است. شما حتماً روی این موضوع فکر کرده اید که حقیقتاً مردم ما در دل دفاع مقدس به جای آن که به یک زندگی مرفه نظر داشته باشند، به معنای زندگی که در رخداد متعالی انقلاب اسلامی برایشان پیش آمده بود، فکر کردند. همسران شهداء تا آن جا فکر کرده بودند که زندگی در بستر انقلاب اسلامی و حضور در این تاریخ، همین می باشد که سه ماه یا شش ماه بیشتر با همسران شان نباشند و سپس با شهادت او روبه رو شوند، معنای زندگی را در همین نوع از حضور تاریخی یافته بودند، با همه‌ی سختی‌های غیر قابل تصور؛ از عظمت همسران شهداء نباید ساده عبور کرد تا روحی را که در انقلاب اسلامی همه را در بر گرفته است از منظر آن‌ها بیابید. در تاریخی که عموماً بشریت را فرا گرفته است و زنان، بیشتر طعمه‌ی آن روح هستند، تصورش را هم نمی توان کرد که چگونه همسران شهداء زندگی را بیرون از روزمرگی جاری معنا کردند.

دولت‌هایی آمدند تا تاریخی که ادامه‌ی غرب است را به انقلاب اسلامی تحمیل کنند که در آن صورت ما در بی‌تاریخی قرار می‌گرفتیم. راه نجات، یقیناً برگشت به تاریخی است که انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار داد. تاریخ ما تاریخی است که با اسلام محمدی ^ص شروع شد و به غدیر رسید و با اولین حکومت شیعی در زمان صفویه و در مشروطه با مواجهه با تمدن مدرن، به تفکر دیگری فکر کردیم و در نتیجه انقلاب اسلامی طلوع کرد.

تاریخ ما تاریخی است که در آن ملاصدراها و بعد از او علامه‌ی طباطبایی‌ها داریم و در بستر آن تاریخ، حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» انقلاب اسلامی را به میان آوردند و این بدان معنا است که انقلاب اسلامی در یک سنت پدیدار شده است و در این سنت، معنای زندگی به معنای باقی‌ماندن در تاریخ خودمان است. در چنین معنایی از زندگی چندان فرقی نمی‌کند بین آن کسی که امکانات دنیایی‌اش زیاد است با آن کسی که امکانات دنیایی‌اش زیاد نیست. هر دو در زیر سایه‌ی انجام وظیفه نسبت به جامعه دارای شرافت هستند. چنان‌چه در کتاب «خدا حافظ سالار» که گزارشی است از زندگی‌نامه‌ی شهید همدانی توجه کرده باشید، آقای سماواتی به عنوان تاجری ثروتمند، التماس می‌کند که خانواده‌ی شهید همدانی به ایشان اجازه دهند کمی از مشکلات آن خانواده را به عهده بگیرد و در رفع مشکلات آن‌ها تلاش کند. و بعد از آن هم خود آقای سماواتی جانباز می‌شوند و به خاطر جراحی شیمیایی شدید شهید می‌گردند. در بستری که انقلاب اسلامی به ظهور آورده است الی

ماشاءالله از چنین انسان‌هایی به ظهور آمدند. تاریخ ما این است و ما باید در واقع در این تاریخ خود را مستقر کنیم تا به صورتی معجزه‌آسا مشکلات مان حل گردد. چیزی که جریان‌های سیاسی روشنفکر به کلی از آن غافل‌اند.

کسی که از انقلاب اسلامی متوجه‌ی آن نوع حضور که عرض شد نیست، عملاً از تفکر باز مانده است و از شهودی که بیرون از رواق منظر چشم‌ها است خود را محروم نگاه داشته است؛ شهودی که همسران شهداء را در بر گرفته بود. ممکن است این سؤال پیش آید، تفکر این دوران که باید با نظر به نحوه‌ی حضور انقلاب اسلامی به میان آید، چگونه ممکن است؟ بنده در جواب این سؤال همان حرفی را دارم که در مورد عزیزی که بنا داشت با عجله از شهید حججی بگوید و بنویسد، عرض شد؛ یعنی بگذارید تا خود شهید به مرور طلوع کند، همان‌طور که باید بر روی این نکته فکر کرد که شهید آوینی شخصیت آینده‌ی تاریخ ما است و روز به روز بیشتر برای ما ملموس می‌شود. تفکری که بتواند عمق انقلاب اسلامی را بفهمد و بفهماند، آرام‌آرام در حال ظهور است. این نوع صحبت‌ها و نشست‌هایی که ما با همدیگر داریم آمادگی برای استقبال از آن چیزی است که در حال طلوع می‌باشد. گفت:

چون یافتست جانان بشناختم جانان

شما یک شهید آوینی داشتید که آمد و خود را نشان داد و رفت، ولی شهید آوینی‌ها دارید که هنوز خود را نشان نداده‌اند. شهید حججی خود را نشان داد اما به اشاره‌ای و نه بیشتر. این نشانه‌ای است که همیشه به آینده و

به افق‌های دوردست اشاره می‌کند. اگر کسی با انگشت خود به جایی اشاره کرد، کسی به انگشت او نگاه نمی‌کند، به آن دوردست‌ها نظر می‌اندازد. اگر در حال حاضر به شهید حججی امروز نگاه کنید مثل آن است که سر انگشت اشاره کننده را نگاه کرده‌اید در حالی که این شهید به عنوان یک اشاره در تاریخ انقلاب اسلامی چیزهایی برای گفتن دارد و به چیزهایی اشاره می‌کند که هنوز گفته نشده است. به همین جهت عرایض بنده نیز در این رابطه مبهم است، اما افقی در مقابل شما است که می‌توانید منتظر بمانید و تفکر، چیزی جز اندیشه‌ی آماده‌گر نیست که خود و بقیه را دعوت به حقیقتی می‌کند که در حال طلوع است. از خود باید پرسید آیا به تفکر دیگری جز تفکری که محدود به قیاس و استدلال است می‌توان رسید، تفکری که نسبت به حقیقت، خود را گشوده نگه می‌دارد تا حقیقت از بستر تاریخ، رُخ بنمایاند؟

یکی از رفقا می‌فرمودند وقتی ما بعد از صحبت‌های شما در مورد مباحث آن جلسه مباحثه می‌کنیم، هنوز مطمئن نیستیم چیزی از سخنان شما سر در آورده‌ایم. بنده از سخن آن عزیز تعجب نکردم، زیرا منزل‌هایی هست که رفقا باید به مرور طی کنند چرا که آنچه عرض می‌شود از جهتی تفکر به حساب نمی‌آید ولی از جهت دیگر می‌توان گفت آن مباحث، تفکری است حقیقی. به کمک همین نوع نگاه‌ها است که در آینده‌ی تاریخ می‌توان به حقیقت نظر کرد و تفکر حقیقی اساساً در آینده‌ی تاریخ به ظهور می‌آید. غفلت از این موضوع، موجب انحطاط از تفکر فعال می‌شود و بر همین اساس می‌توان گفت هنوز انقلاب اسلامی به

عنوان آینده‌ی ظهور حقیقت، فهمیده نشده است. منظور بنده آن بُعد از ابعاد انقلاب اسلامی نیست که تنها بتوانیم از آن خبر بدهیم. بسیاری از کسانی که مدعی تفکراند چون این نوع حضور در تاریخ را تفکر نمی‌دانند بسیاری از صحبت‌ها و اشارات رهبر معظم انقلاب را به عنوان تفکر به حساب نمی‌آورند. گمان می‌کنند ایشان برای روحیه‌دادن به جامعه شعارهای خوبی می‌دهند.

هنوز عرض بنده آن است که وقتی گرفتار انحطاط تفکر شویم با شلوغ کاری‌ها و سخنان خود مانع می‌گردیم تا ذات انقلاب اسلامی در مظاهر خود با ما به گفت‌وگو آید و ما بتوانیم آن را تماشا کنیم. وقتی شما یک منظره‌ی زیبا را تماشا می‌کنید با شما سخن می‌گوید و به «گفت» می‌آید و آن «گفت»، حقیقتاً معرفت‌بخش است و این اول کار است که چگونه و با چه بُعدی از ابعاد خود می‌توانیم آماده‌ی شنیدن آن گفت‌وگوها باشیم و آن را به کمک زبان و از طریق واژه‌های مخصوص آن حقیقت، به ظهور آوریم.

جناب ابن سینا در طرح حکمت مشرقیه‌اش متوجه است تفکر فلسفی و مفهومی لازم است ولی کافی نیست و لذا نوشته‌هایی مثل «رسالة الطیر» و «رسالة العشاق» را نوشت. و جناب سهروردی آن‌ها را به صورت مبسوط‌تری دنبال نمود. جناب شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در آن رساله‌ها تفکر را در قالب صورتِ تَمَثُّل یافته و خیالی آن، در مقابل ما قرار داد. پیامبر خدا ﷺ در موطن خیال و عالم مثال با جناب جبرائیل ♦ روبه‌رو می‌شدند و در آن گفت‌وگو معانی وَحی به قلب حضرت القاء می‌شد.

جناب جبرائیل ♦ اوج ظهور یک فهم می‌باشند ولی فهمی که در موطن خیال به «صورت» در آمده است. در کتاب «مصباح الهدایه» از حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» می‌خوانید که پیامبر خدا ﷺ با عقل اول مرتبط بوده‌اند که به قول جناب فارابی همان فرشته‌ی وحی است. فرشته‌ی وحی، «فهم» را به قلب پیامبر خدا ﷺ القاء می‌کند و در همان حال، آن فرشته در موطن خیال ظهور می‌نماید، یعنی همان معانی به «صورت» در آمده و حضرت پیامبر ﷺ با نظر به آن صورت‌ها به معارف خاصه‌ی قلبی نایل می‌شوند.

با تأمل در نقش معرفت‌بخشی عالم خیال متوجه می‌شویم این امکان هست که با چیزهایی که بین زمین و آسمان قرار دارند گفت‌وگو کرد. اگر شما هنرشناس باشید اثر هنری با شما گفت‌وگو می‌کند زیرا اثر هنری محل ظهور آن معانی‌ای هستند که هنرمند آن‌ها را در آن اثر هنری به ظهور آورده و شما می‌توانید مدت‌ها به آن اثر هنری نظر کنید و گفت‌وگوی آن را با خودتان احساس نمایید بدون آن که خسته شوید بلکه برعکس، می‌یابید چه اندازه آثار هنری و مناظر طبیعی با ما رفیق‌اند. زیرا: «با خاک محرمیم، نه با تاج پادشاه»، یعنی چیزی بالاتر از تفکر انتزاعی مأوای ما است و محل گفت‌وگوی ما قرار می‌گیرد؛ و از این جهت عرض می‌شود باید مواظب بود با شلوغ‌کاری‌ها و پیش‌فرض‌های خود مانع نباشیم از این که ذات انقلاب اسلامی در مظاهر خود با ما به «گفت» بنشیند تا بتوانیم آن ذات معرفت‌بخش را تماشا کنیم.

حقیقتی در مقابل ما گشوده شده

در آن نوع به تماشانشستن نسبت به مظاهر انقلاب اسلامی، که عرض شد ما به معرفت خاصی نایل می‌شویم؛ حتماً مطلب را تجربه کرده‌اید، همسر شهید به منظره‌ی زندگی با همسر خود اشاره می‌کند و شما اشک می‌ریزید، چرا که او حقیقتی را در آن منظر در مقابل شما می‌گشاید و شما به جهت اُنس بیشتر با آن حقیقت، از اشک کمک می‌گیرید. اشک برای حضرت سیدالشهداء ♦ مگر جز این است که خبر از معرفتی خاص و بس متعالی می‌دهد؟ مگر با نظر به سیره‌ی آن حضرت منظری از حقیقت در مقابل شما گشوده نمی‌گردد که با اشک برای آن حضرت می‌خواهید تا ملکوت آسمان‌ها برایتان گشوده شود و با ملکوت سیره‌ی آن حضرت مرتبط گردید؟ حالی برایمان پیش می‌آید که ریشه در فتح آسمان‌ها دارد و آن معرفت خاصی است که به ما زندگی می‌بخشد. ما باید در این که معرفت حقیقی از چه جنسی است، با جدیت کامل تأمل کنیم. مکرر برایتان پیش آمده که خداوند با القای معارف حقیقی، بهترین زندگی را در مقابل تان گشوده است، ولی متأسفانه به دنبال معارف دیگری می‌گردیم تا با آن‌ها زندگی کنیم، در حالی که تنها معارفی زندگی‌بخش است که اشاره به حقیقتی داشته باشد که در منظر و مأوای ما است. انقلاب اسلامی چنین معرفتی برای زندگی حقیقی در مقابل ما می‌گشاید، ولی متأسفانه بعضی‌ها از انقلاب اسلامی تنها دنیا را طلب می‌کنند.

رزمندگانِ بی‌نام و نشانی را می‌شناختم و می‌شناسیم که در عشق به انقلاب شب و روزشان وقف حضور در جبهه‌ها بود در حالی که همسر و

فرزندان‌شان تنها در یک اطاق زندگی می‌کردند و همه‌ی آن‌ها به آن وضع راضی بودند زیرا زندگی را در راستای رجوع به حقیقت دوران، به صورتی خاص تعریف کرده بودند و هیچ نگرانی از آن نوع زندگی نداشتند، آن‌هم در شرایطی که می‌توانستند به زندگی خود وسعت دهند، به همان حالت راضی بودند، زیرا در انقلاب اسلامی مأوا گزیده بودند. و اگر انقلاب اسلامی از مأوای دروغین غربی آزاد نشود - زیرا که آن مأوا در عین سایه‌بودن ظاهری، سخت آتشین و دودزاست، - اتفاقی در راستای احساس حضور در مأوای انقلاب اسلامی نخواهد افتاد. در آموزه‌های دینی داریم در داخل جهنم سایه‌ای به میان می‌آید که در عین سایه‌بودن، سوزان است. زندگی به سبک غربی، زندگی زیر سایه‌های آتشی است که انقلاب اسلامی آمده است تا ما را از آن آزاد کند، عجله نباید کرد اما افق را افقی بدانید که می‌تواند ما را تا مأوایی ماورای مأوای دروغین عقل غربی، جلو ببرد و از این جهت ذات انقلاب اسلامی در مظاهر خود به «گفت» می‌آید تا ما بتوانیم آن را تماشا کنیم و بفهمیم هنوز تا کجاها نسبت به انقلاب اسلامی فکر نشده است.

این نکته، نکته‌ی دقیقی است اگر متوجه شویم هنوز تا کجاها نسبت به انقلاب اسلامی فکر نشده است و آن وقتی است که روشن گردد این نوع گفت‌وگو که شروع شده است در ابتدای راه خود قرار دارد. هنوز این جملات به عنوان توصیه و نصیحت قلمداد می‌شود، نه به عنوان درک

اگزستانسِ تاریخی مان که «وجود» را در مقابل ما می گشاید و می خواهد تفکر را به ما و جامعه‌ی ما برگرداند.

افقی در میان است

وقتی این گمان در میان آید که صحبت در راستای تجلیل از انقلاب اسلامی نوعی نصیحت و ارشاد است باید بدانیم که تصور و گمانی بی جا و غیر واقعی، به عنوان میهمانی ناخوانده به موضوع یورش می آورد و همه چیز را نابود می کند. نمی دانیم چه کار کنیم تا لااقل با دست خودمان ضربه‌ای به انقلاب اسلامی وارد نکنیم، ضربه‌ای که حاصل تفکری است که انقلاب اسلامی را افق گشوده‌ای در مقابل ما نمی داند. در حالی که آن انقلاب جان ما را فرا گرفته، و مثل نورهایی که از منشور تجلی می کند، با ما ارتباط برقرار کرده است.

در نظر بگیرید چگونه عده‌ای از افراد در حال حاضر گرفتار سیاست زدگی اند و هر چیزی را که بیابند نمی توانند بیرون از نگاه سیاسی خود به آن فکر کنند؛ به طوری که اگر شخصی وارد این جلسه شود و بنده را هم بشناسد، سریعاً در ذهنش سوال می کند که منظور طاهرزاده از این حرف‌ها چیست؟ می خواهد چه خطی را پیاده کند و چه جریانی را تقویت کند؟ هرگز نمی تواند بنده و حرکات بنده را جز در یک بستر سیاسی بنگرد. عین همین مشکل برای این مباحث وقتی است که گمان شود ما قصد ارشاد و نصیحت رفقا را داریم. این غیر از آن است که انسان متذکر باشد در تاریخی زندگی می کند که افقی در میان آمده، افقی که اگر انسان آن را درست ترسیم کند به هوشیاری لازم می رسد، ولی اگر

طرف صحنه‌ها را صرفاً سیاسی دید دیگر نسبتش با ما نسبت کشف حقیقت نخواهد بود، نهایتش گمان می‌کند فلانی یک نگاه در سیاست دارد و او یک نگاه دیگر.

اساساً نصیحت و ارشاد وقتی مؤثر و مفید خواهد بود که افقی مدّ نظر باشد و برای رسیدن به آن افق و آن عالم، نیاز به کمالات اخلاقی خاصی است. در این رابطه بر اساس مسئله‌ای که داریم باید سعی کنیم خود را متخلّق به اخلاقی بنماییم که ما را به آن مقصد می‌رساند. البته این نکته‌ای است که باید در جای خود بدان پرداخته شود.

وقتی گمان کنیم این مباحث حالت ارشادی دارد به کلی رابطه‌ی ما با منظری که باید در مقابل ما گشوده شود از بین می‌رود. پس باید پاسبان و شبان راهی باشیم که ما را از مقصد دور نمی‌کند حتی اگر در ابتدای کار تنها کوره‌راهی در جلوی خود داشته باشیم. بنده با توجه به این نکته می‌توانم با شما سخن بگویم از آن جهت که باید نگهبان راهی باشیم که این راه، هرچند با سختی، ولی در نهایت ما را به مقصد می‌رساند و یا لااقل در فضای سیطره‌ی مدرنیسم ما را از مقصدی که در پیش داریم دور نمی‌کند.

بنده هنوز در جایگاهی نیستم که بگویم وارد راه شوید، ولی تلاش دارم تا عرض کنم از تماشای آن راهی که شهید حججی‌ها شناختند، غافل نگردید. وقتی به تماشای آن راه، دل سپردیم آرام‌آرام آن راه در افق‌های دور به سوی ما خود را می‌گشاید و به ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. به همین جهت اگر آن راه در ابتدا کوره‌راهی بیش نیست ولی اگر آن

کوره‌راه بدونِ هرگونه شتاب و با تأمل و اطمینان طی شود ما را با فکر و ذکری که مناسب زندگی در این دوران است روبه‌رو می‌کند به شرطی که بدانیم فکر کردن یعنی چه؛ فکری که باید به سراغ ما بیاید آمادگی خاصی را از ما می‌طلبد به همان معنا که جناب مولانا می‌فرماید:

همچو چه کن چاه می‌کن گر کسی زین تن خاکی که بر آبی رسی

سؤال: در مورد تفکر تاریخی که شما هم بر آن تأکید دارید، اخیراً آقای دکتر داوری در مقاله‌ای می‌فرماید: «تفکر تاریخی مربوط به دورانِ اخیر ما است و ما در گذشته، تفکر تاریخی نداشته‌ایم» منظورشان چه چیزی می‌تواند باشد؟

جواب: حرف درستی است. یعنی در دوره‌ی سیطره‌ی نگاه متافیزیکی و یا به یک معنا در حوزه‌ی نگاهی که فلسفه‌ی تحلیلی به عالم دارد، تفکر تاریخی معنا ندارد. گذشته از آن‌چه قرآن متذکر آن است، در دنیای فلسفه، تفکر تاریخی از هگل به بعد به میان آمد که تاریخ را به عنوان یک آینه، محل ظهور تفکر می‌بیند و نسبتی بین تفکر و تاریخ را مدّ نظرها قرار می‌دهد. بنده در مقاله‌ی «تذکر به عقل تکنیکی» تأکید داشته‌ام که چگونه «آزادی» به معنایی که امروز احساس می‌کنیم مربوط به روح تاریخی ما است؟ ممکن است گفته شود این آزادی مربوط به غرب است. عرض بنده آن است که این آزادی روحِ تاریخ بشر امروز است، هرچند در ابتدا در غرب به ظهور آمد. ماهیت تکنیک به معنای انکشافِ استعداد آن‌چه در عالم هست، روحِ بشر این تاریخ است و غرب از آن روح، به سیطره «گشتل» از آن سوء استفاده کرد و آن روح را منحرف نمود و به

صورت منبع انرژی از تکنیک استفاده کرد. در حالی که توسعه‌یافتگی به معنای حقیقی آن، روح این تاریخ است، هرچند ابتدا در غرب ظهور کرد و از آن سوء استفاده شد. انقلاب اسلامی هم به معنای بازگشت به عهد قدسی، روح بشر این تاریخ است، هرچند در ایران طلوع کرد. ما در حضور تاریخی انقلاب اسلامی به بشر امروز متذکر می‌شویم چه راهی را در پیش گیرد. ما به گفته‌ی آقای دکتر داوری باید عقلِ مدرن را با اراده در خانه‌ی خودمان، همراه با گذشته‌ای که داریم، به خودمان برگردانیم. با توجه به این امر می‌توان گفت ما توسعه‌یافتگی را می‌توانیم از آن خود کنیم، ولی در خانه‌ی خودمان و با گذشته‌ی خود. دویست سال است می‌خواهیم توسعه‌یافتگی را در خانه‌ی غرب و با زیرپا گذاشتن گذشته‌ی خود پیش ببریم و همچنان عقب هستیم.

آزادی از آن بشر این تاریخ است و نه از آن غرب، همان‌طور که انقلاب اسلامی از آن بشر این تاریخ می‌باشد و نه از آن ما، و بشر امروز شدیداً نیاز به پیامی دارد که انقلاب اسلامی متذکر آن است.

سؤال: پس گذشته‌ای که آقای دکتر داوری می‌گویند گذشته‌ای

است که نگاه به عالم و آدم به صورت انتزاعی و متافیزیکی بوده است؟

جواب: گذشته‌ای که درک درستی از زمانه‌ی خود نداشتیم. مگر ما در روایات متعدد نداریم که مؤمن باید زمان‌شناس باشد؟ وقتی می‌گویند ما باید حضور تاریخی خود را درک کنیم، یعنی زمانه‌ی خود را درست بشناسیم. در آن روایت به صورت مفصل از امام باقر ♦ داریم که حضرت فرمودند فرزند آن دانشمند به پادشاه گفت زمانه، زمانه‌ی گرگ است و

چون همان روحیه‌ی گرگی، روحِ زمانه بود، فرزندِ آن دانشمند را نیز فراگرفته بود و لذا سهم آن عالمِ زمان‌شناس را از هدیه‌ی سلطان به او نداد. پس اگر حضور تاریخی مربوط به همه‌ی مردم است نمی‌توان گفت فهم تاریخی، فهمی است غربی بلکه روحی است که همه‌ی بشریت را فرا می‌گیرد.

سؤال: شما می‌فرمایید باید نگهبانی کرد نسبت به کوره راهی از حقیقت که در مقابل مان باز می‌شود تا اگر آن کوره راه ما را به مقصد نمی‌رساند، حداقل از مقصد دور نشویم؛ در این جمله به راهی که ما را به مقصد می‌رساند اشاره نمی‌کنید بلکه می‌فرمایید لااقل کوره راهی باشد که از مقصد دور نشویم. با توجه به این امر پس ما به کجا بیندیشیم تا قلب مان قبول کند که هنوز باید در انتظار رسیدن به حقیقت باشیم؟ نمی‌دانیم به دلیل موانع و حجاب‌هایی که در میان است و یا به دلیل بزرگی و جلال حقیقت است که فعلاً حضور تاریخی ما در بستر انقلاب اسلامی، ما را تنها به یک کوره راه جهت‌دهی می‌کند؟

به نظر می‌رسد در منش رهبر معظم انقلاب هم آرامشی وجود دارد و اشاره به چیزی دارند که فعلاً ما نباید عجله کنیم و هم‌چنان باید جلو و جلوتر برویم. گویا به کوره راهی که شما به آن اشاره دارید، سخن ایشان نزدیک باشد. به نظر می‌آید این مطلب نیاز به توضیح بیشتری دارد که چرا طوری باید بحث شود که گویا خطرِ دورشدن از مقصد در میان است؟ مگر چه حجاب‌هایی بر سر راه است که رسیدن به حقیقت را این‌چنین سخت می‌کند؟ چگونه باید در این تاریخ فکر کرد و عمل نمود که لااقل

قلب ما متوجه باشد در مسیر رسیدن به حقیقت قرار داریم و به متانتی که در رهبر انقلاب هست نزدیک شویم، از آن جهت که به گفته‌ی ایشان افق، به خوبی روشن است؟ ولی ظاهراً روشن بودن افق به این معنا نیست که ما به راحتی به ساحتی دست یابیم که بتوانیم انقلاب را به «گفت» در آوریم و محل به ظهور آمدن زبان انقلاب اسلامی شویم و یا به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» دارای گوشی شویم «که بتواند پیام ملکوتی شهداء را بشنود». آیا تضادی بین حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و این که باید همچنان منتظر باشیم تا با حقیقت انقلاب مرتبط شویم، نیست؟

نقش خوف و رجاء نسبت به حقیقت

جواب: به نظر می‌آید در جواب این سؤال مهم، به آموزه‌های دینی خودمان فکر کنیم. ما دو نوع برخورد با دستورات دین می‌توانیم داشته باشیم: یکی همان برخوردی است که مردم عادی دارند، و مثلاً دو رکعت نماز که بخوانند فکر می‌کنند وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند. نوع دیگر، برخوردی است که ائمه علیهم‌السلام با همین نماز داشتند به طوری که مثلاً حضرت امام حسن ♦ وقتی آماده‌ی نماز می‌شدند رنگ از چهره‌ی مبارکشان می‌پرید و در مسیر رفتن به طرف مصلی هیجان خاصی ایشان را در بر می‌گرفت. شما بر روی واژه‌ی «خوف» و «رجاء» در متون دینی حتماً فکر کرده‌اید که چرا حضرت صادق ♦ می‌فرماید طوری باید بود که خوف و رجاء در جان انسان حالتی مساوی داشته باشند، زیرا اگر رجاء در انسان بیشتر باشد او را غرور فرا می‌گیرد و فکر می‌کند به مقصد رسیده است. عموماً ما واژه‌های خوف و رجاء و این که شرط اُنس با حقیقت، تعادل بین

خوف و رجاء است را نسبت به ارتباط با حقیقت در نظر نمی گیریم، مثلاً آیا من در نماز در نسبت با حقیقت که من عبد باشم و او ربّ باشد؛ خوف و رجاء خود را تنظیم کرده ام؟ زیرا پرستش یعنی به صحنه آوردن عبودیت خود نسبت به ربوبیت حق. این که امروز صبح دو رکعت نماز و ظهر و عصر ۸ رکعت نماز خواندم، آیا راهی به سوی حقیقت در خود گشودم؟ این جا است که باید توجه داشت در نسبت به حقیقت باید نگرهانی کرد؛ در این شرایط است که خوف و رجاء معنا پیدا می کند زیرا باید دائماً نگرهانی آن نسبت بود. هر اندازه هم که نگرهانی آن نسبت باشیم باز احساس می کنیم نگرهانی بیشتری نیاز است. در این حال است که باید متوجه باشیم نگرهانی واقعی یعنی توازن خوف و رجاء نسبت به اُنس و ارتباط ما با حقیقت. در این دستگاه، ما از جهتی در سنتی که پیامبر خدا و اولیاء الهی علیهم السلام گشوده اند قرار داریم که حضور ارزشمندی است و از این جهت باید احساس امنیت بکنیم و به فکر حضور در سنتی دیگر نباشیم. این همان آرامش و متانتی است که تحت عنوان رجاء باید مدّ نظر داشت. اما از جهتی دیگر در متن همین آرامش و متانت و رجاء باید نظر به اشارات نفس لوّامه داشت که متذکر نقص های حرکت ما می باشد همان کاری که دو فرشته ی «نکیر» و «منکر» متذکر می شوند، برای بعضی ها آن دو فرشته بعد از مرگ ظهور می کند، ولی بعضی افراد همین حالا قبل از مرگ اشارات و پیام آن دو فرشته را از طریق نفس لوّامه احساس می کنند که چگونه اعمال ما را نسبت به حقیقتی که در پیش رو داریم زیر سؤال می برند و انکار می کنند تا آن اعمال را بازخوانی و تصحیح نماییم. جالب

است که آن دو فرشته مطابق صفتی که دارند هر دو شأن‌شان شأنِ انکار است و این برای تصحیح حرکتی که رو به سوی حقیقت دارد، لازم است. برکت کار آن‌ها این است که ما به خود آییم که هنوز نسبت به حقیقت، راه‌های زیادی در پیش رو داریم. جالب است که اگر در همین دنیا با نکیر و منکر نسبت به اعمال خود، در رابطه با حقیقت روبه‌رو شویم، گرفتار یأس نمی‌شویم زیرا متوجه می‌شویم هنوز راهی در جلوی خود داریم که باید آن را طی کرد. این طور نیست که نفس لوّامه به طور کلی منکر راهی شود که ما برای رجوع به حقیقت در آن قدم گذاشته‌ایم. در همین راستا نکیر و منکر در قبر و برزخ سراغ انسان‌های مؤمن می‌آیند تا بگویند عملی که انجام داده‌اید برای نیل به آن مقصد کافی نبوده و شما با نظر به باطنی‌ترین نحوه‌ی حضور خود در آن عمل، انگیزه‌های عمیق خود را به ظهور می‌آوردید و در جواب آن‌ها اظهار می‌دارید، آن‌طور نیست که آن‌ها از ظاهر عمل درک می‌کنند بلکه منظور اصلی که در باطن‌تان بود را به میان می‌آوردید و عملاً می‌توان گفت تازه شخصیت شما در آن‌جا ظهور و بروز می‌کند و در واقع شما با نکیر و منکر، شکوفا می‌شوید و در آخرین جواب‌ها در ارتباط با حقیقت، خود را ظاهر می‌کنید. در آن موقف است که ائمه علیهم‌السلام می‌فرمایند: «فَيُفْسَحان لَهُ مَدَّةُ بَصَرِهِ» مقابل او افقی گشوده می‌شود به سوی بهشت که تا چشم کار می‌کند گسترده است و او به یک معنا به بهشت وصل می‌شود یعنی به انوار اسماء الهی. پس در واقع، نکیر و منکر در انسان دغدغه‌ای به وجود می‌آورند که هرچند انسان به گمان خود مطلب را تمام‌شده می‌داند یکی از آن دو فرشته آن را انکار می‌کند، بدین

معنا که هنوز نرسیده‌اید و در نتیجه شما آن عمل و آن نیت را دوباره بازخوانی می‌کنید. و این جا آن که انکارش بیشتر است به میدان می‌آید تا شما خود را به خالص‌ترین شکل ظهور دهید.

بحثی که امروز به میان کشیدید شبیه کار آن دو فرشته بود تا *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* دوباره بحث بازخوانی شود و با آغازی اصیل تر نیت خود را بازخوانی کنید. درست است که در راه هستید ولی همچنان باید به آن آغازینِ اصیل برگردید. این جا است که آن تعبیر به میان می‌آید که *حَدِّ اَقْل* بر آن کوره راهی که وارد شدید، بمانید و نسبت‌های غیر اصیل و توهّمی، شما را از ادامه‌ی راه منصرف نکند تا آرام آرام حقیقت سیطره‌ی اصلی خود را آشکار نماید.

این نکته‌ی مهمی است که بدانیم انقلاب اسلامی دائماً دارد سیطره‌ی خود را بیش از پیش بر ما می‌گستراند. اگر ما این حالت و این واقعیت را حس کنیم در عین آن که آن متانت را داریم، دغدغه‌ها هم در میان می‌باشند و این یعنی وجود «*بَسْطِ در عینِ قبْضِ*» و به تعبیر دیگر «*رجاءِ در عینِ خوفِ*». زیرا این هر دو در دل یک سنت جای دارند. تمام این حرکات و سخنان تنها وقتی که در یک سنت قرار می‌گیرند، معنای خود را به میان می‌آورند زیرا در آن صورت است که ما کلیتی را در دل این احوالات جزئی احساس می‌کنیم. در مقابل، جریان‌هایی هستند که نسبت‌شان را با حقیقت تاریخ خود منقطع کرده‌اند، این افراد نسبت به احساس حضور در این کلیت مشکل دارند چون در سنتی که باید حاضر باشند، حاضر نیستند. وقتی انسان خود را در سنت تاریخی‌اش احساس

نکند هرکاری انجام دهد گرفتار بی‌ریشه‌گی و بی‌هویتی و معلق بودن خواهد شد؛ این آدم‌ها کسانی هستند که اگر بخواهند خدمت هم بکنند نمی‌دانند اگر در سنتی که اقلاً مثل کوره راهی در مقابل آن‌ها است، قدم برندارند با چیزی روبه‌رو نخواهند شد؛ که البته این موضوع، احتیاج به بحث بیشتری دارد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

جلسه ی سیزدهم
تفکر؛ اتصال انسان به
آغازِ آغازها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میان مسجد و میخانه راهی است

با طلوع انقلاب اسلامی در افق این تاریخ که مدرنیته بر همه جا سیطره داشت، تصور نمی‌کردیم بعد از ۴۰ سال که از عمر انقلاب اسلامی می‌گذرد انقلاب اسلامی، چنین حضوری را در تاریخ معاصر پیدا می‌کند که دنیای استکبار تا این حدّ تمام قوایش را برای مقابله‌ی با آن تجهیز می‌کند. ذات انقلاب اسلامی به میدان آمده و خود را این‌طور نشان داده که شما می‌توانید در باره‌اش این چنین جدّی و مستحکم سخن بگویید.

هر قدمی که در طریقت تحقق ذات انقلاب اسلامی برداشتید، آن ذات، بیشتر و بیشتر به ما نزدیک شد و ما با آن مأنوس شدیم و شأن تاریخی تفکر را احساس نمودیم و این از نکاتی است که نباید از آن غفلت نمود. حتی ما تجربه نکرده بودیم که تفکر، تاریخی است. فکر می‌کردیم تفکر چیزی جز حاصل قیاس و استدلال نیست، ولی هر قدر همراه با انقلاب اسلامی جلو آمدیم، در آینه‌ی حضور تاریخی آن انقلاب بود که فکری ماورای آن‌چه را قبلاً فکر می‌دانستیم به سراغ ما آمد به همان معنایی که جناب حافظ می‌گوید: راهی هست که نه راه به سوی مسجد است و نه راهی است به سوی میخانه؛ می‌گوید:

ره میخانه و مسجد کدام است که هر دو بر من مسکین حرام است
 نه در مسجد گذارندم که رند است نه در میخانه کین خمار خام است
 میان مسجد و میخانه راهی است بجوئید ای عزیزان کین کدام است

۳۴- در آغاز راه، جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نمی شناختیم و هر قدمی که در طریقت آن برداشتیم، بیشتر با ذات آن آشنا شدیم و شأن تاریخی تفکر را احساس نمودیم، چیزی که در آن آغاز چندان روشن نبود که باید رخداد انقلاب اسلامی را به امر باطنی و اشراقی اش مرتبط کرد تا معنای خود را بگشاید. زیرا هیچ کس نمی تواند با یک جهش از دایره ی تصورات حاکم بر افکارش بیرون برود، به خصوص وقتی سخن از تفکری است که هنوز حتی امروز، به خوبی ظهور نکرده و از منظرها در سیر و گردش است و باید آن را در سینه ی مشکلاتی که برای انقلاب پیش آمد و توانست از آن عبور کند؛ باز جست.

ما در دل سنتی قرار گرفته ایم که همواره باید زمانه ی خود را درک کنیم و جلو رویم به همان معنایی که فرمود: «در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست» ولی در صراط مستقیم، جای توقف هم نیست. تجربه ای که بنده دارم شاید در فهم تاریخی، بودنِ تفکر کمک کند. حتماً در جریان هستید که مرحوم آقای سید علی اکبر ابوترابی بعد از ۸ سال اسارت، در یک حادثه ی رانندگی در سال ۱۳۷۹ رحلت کردند. ایشان وقتی آزاد شدند سخنرانی هایی داشتند، جالب بود که دقیقاً طوری صحبت می کردند که گویا زمان، ۸ سال به عقب برگشته است؛ مطابق آن تاریخ فکر می کردند و سخن می گفتند، به این معنا که اشارات و الفاظ ایشان مطابق چهره ای از انقلاب بود که فعلاً انقلاب از آن عبور نموده بود و لذا

در عین صداقت کامل، آن افکاری را که باید از طریق آن افکار، الفاظِ مناسب امروز را به کار گیرند در نزد خود نداشتند. الفاظشان جنس دیگری بود. بنده عریضی در اوایل انقلاب داشتم، یک ساعت از آن را رفقا ضبط کرده بودند و برایم آوردند، خودم نیز در تعجب بودم که چه اندازه تفاوتِ درکِ تاریخی در تفکر مؤثر است و چگونه تفکر و تصوراتِ هر زمانی الفاظ و واژه‌های خود را به میان می‌آورد. مثال‌ها تنها از آن جهت عرض شد که روشن شود چرا می‌گوییم در آغاز راه، جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نمی‌شناختیم و هر قدمی که در طریقت آن برداشتیم، بیشتر با آن آشنا شدیم و شأنِ تاریخی تفکر را بیشتر احساس کردیم از آن جهت که تفکر، تاریخی است. تأکید بنده آن است که از این نکته نباید غفلت کرد. لااقل اگر از شما بپرسند معنی این که تفکر، تاریخی است یعنی چه، می‌توانید روشن کنید در إزای شرایط جدید، تفکرِ مناسب آن شرایط را داریم و این فکری است ماورای آن‌چه ما آن را فکر می‌دانستیم؛ راهی است میان مسجد و میخانه.

در آغاز انقلاب چندان روشن نبود که باید رخداد انقلاب اسلامی را به امر باطنی و اشراقی‌اش مرتبط کرد تا معنای خود را بگشاید. در ابتدا نمی‌دانستیم باید برای انقلاب اسلامی باطنی قائل شویم و ظاهر آن را تأویل کنیم. یکی از مشکلات بشر امروز که تحت تأثیر فرهنگِ ظاهرگرایی مدرنیته قرار گرفته این است که رخدادهای تاریخی را به باطنِ قدسی‌شان بر نمی‌گرداند و باور نمی‌کند رخدادی مثل انقلاب اسلامی باطنی اشراقی دارد. عموماً آن را یک گُنشِ سیاسی می‌داند و عده‌ای از

مردم به خصوص ملی مذهبی‌ها، انقلاب را در آن حدّ که شاه را سرنگون کرده و جمهوریت را به وجود آورده است می‌شناسند. در مقابل حمله‌ی صدام هم تا آن‌جا که خرمشهر آزاد شد، همراهی نمودند ولی در هویت ضد استکباری انقلاب، ورودی نمودند زیرا نخواستند بپذیرند انقلاب اسلامی بنا دارد دماغ استکبار را به خاک بمالد و به بشریت، معنای دیگری عطا کند و در این راستا مرز خود را با دشمن روشن کرده تا گرفتار نفوذ دشمن نشود.

شعار امثال آقای مهندس مهدی بازرگان این بود که ما استبدادِ شاه را نمی‌خواهیم، شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. در واقع مبارزه‌ی آن‌ها برای نفی استبداد بود، حال شاه می‌خواهد باشد و می‌خواهد نباشد، ولی استبداد نباید در میان باشد. در حالی که انقلاب اسلامی جای دیگری را برای خود تعریف کرده بود و در همین راستا بعضی از شاگردانِ آقای مهندس بازرگان مثل مرحوم شهید چمران از ایشان جدا شدند.

انقلاب اسلامی نشان داد باطنی دارد ماورای یک حرکت سیاسی برای تحقق نوعی آزادی از جنس آن نوع آزادی که غرب آن را برای خود تعریف کرده است، حتی بعضی از شخصیت‌های آمریکایی مثل برژینسکی تصور می‌کردند امام خمینی در حدّ آقای مهاتما گاندی می‌خواهد اقدام کند؛ انقلاب اسلامی را در حدّی که آن انقلاب می‌خواهد کشور ایران را آزاد و مستقل کند، تصور می‌کردند بعداً متوجه شدند حرف‌های دیگری در میان است و تاریخ عبور از استکبار و سکولاریته در حالِ رقم خوردن است. لذا انواع تقابل‌ها با انقلاب شروع

شد. از آن طرف هم انقلاب اسلامی در مقابلِ آن نوع تقابل‌ها آرام‌آرام باطن خود را ظاهر نمود و ما در این راستا توانستیم ظاهر انقلاب اسلامی را با باطنی که داشت مرتبط کنیم و از این‌جا متوجه شدیم انقلاب اسلامی در حال گشودن معنای حقیقی خود است، آن‌هم با نظر به عبور از مشکلاتی که برایش پیش می‌آمد و انقلاب اسلامی به طور معجزه‌آسایی به صورتی غیر از آن‌چه در عرف تاریخ امروز مطرح بود، توانست عبور کند.

اساساً عمر رخدادهای غیبی در آغاز، چندان معلوم نیست که تا کجاها جلو می‌رود مگر آن‌که متوجه باشیم آن رخداد نیاز به تأویل دارد و باید به باطن و به آغاز برگردانده شود. با نظر به باطنِ آن می‌فهمیم چه جایگاهی برای آن تقدیر شده است. کاری که به تعبیر قرآن، «راسخون فی العلم» انجام می‌دهند و خداوند می‌فرماید: «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل‌عمران / ۷) تأویل قرآن را نمی‌دانند مگر آن‌هایی که در علم رسوخ کرده‌اند و نظر به وجه باطنی آن دارند. هر حقیقت الهی و رخداد تاریخی چنین است که وجه باطنی و تأویلی دارد. باطن انقلاب اسلامی آن اشراقی است که بر قلب امام شده است و لذا شعور و فهم خاصی برای تحقق تاریخی انقلاب در امام شکل گرفت. هر اندازه جلو بروید و روی این نکته بمانید که چگونه با انقلاب اسلامی برخورد کنید؛ انقلاب، بیشتر خود را برای شما آشکار می‌کند.

۳۵- باید از خود پرسید چرا آن‌چه در آغاز انقلاب اسلامی

قلب‌هایمان را متوجه‌ی خود کرد، فراموش کرده‌ایم و به جای آن‌که همواره متوجه‌ی حقیقت آن باشیم و بدانیم امروز هم کار ما باید بر

همان منوال باشد؛ به مطلوباتِ دیگری دل بسته‌ایم. در حالی که توجه به آن آغاز، تفکر تاریخی ما را به سرچشمه‌ای که ابتدا چندان روشن نبود، راهنمایی می‌کند. زیرا «این آغاز است که همواره در آینده پایدار می‌ماند»؛ و شما وقتی این را روشن‌تر خواهید یافت که به شأن بنیادین تذکرات بنیان‌گذار انقلاب اسلامی نظر کنید که قلب او را آن اشراقِ آغازین در برگرفته و او گزارش‌گر آن است و البته این، بازگشت به گذشته نیست، بلکه معنابخشیدن به آینده است. و در این رابطه نیاز به نگاهی داریم که در انس با آغاز، همواره پاک و غیر آلوده مانده باشد و روح تاریخی انقلاب اسلامی را در منظر خود نگه داشته باشد؛ پس باید به صورتی به انقلاب اسلامی فکر کنیم که در آغاز شروع شد تا آن اشراق در معنای تجلی به مقام تفکر آید و روشنی بخشد و یگانگی بین ما و انقلاب که چندی است پیش آمده، بهتر احساس شود.

آینده؛ ادامه‌ی آغازین تاریخ ما

راستی چرا آن‌چه در آغاز انقلاب قلب‌های مردم را متوجه‌ی خود کرد در حال حاضر به نحوی فراموش شده است و به چیزهای دیگری دل بسته‌ایم؟ آیا نباید خود را بازخوانی کنیم؟ در حالی که برای ما روشن شده توجه به آن آغازِ تفکر تاریخی، ما را به سرچشمه‌ای که ابتدا چندان روشن نبود راهنمایی می‌کند. ما از آن آغاز، فاصله گرفتیم، در حالی که آینده همیشه باید ادامه‌ی آغاز باشد و گرنه بی‌تاریخ می‌شویم. ما در صدر اسلام دو گروه را داریم که به اسلام گرویدند: گروهی که به وحی ایمان داشتند و تا پیامبر خدا ﷺ در قید حیات بودند بر عهد خود نسبت به دستورات

پیامبر پایدار بودند، ولی چون متوجه‌ی حضور تاریخی اسلام نبودند، همین که آن حضرت رحلت کردند آن عهدِ آغازین فراموش‌شان شد؛ گفتند افکار و اندیشه‌ی خودمان کافی است و ادعا کردند به اجتهاد خود عمل می‌کنند آن‌هم نه اجتهاد در دین، بلکه اجتهاد بر دین. نمونه‌ی ساده‌ی اجتهاد بر دین، برخوردی است که در مقابل زنای محصنه‌ی خالدبن ولید انجام شد با این توجیه که شمشیری که در راه خدا حرکت کرده را نباید غلاف کرد و عملاً او را که باید بر اساس احکام اسلام به قتل می‌رساندند، از آن حکم مصون داشتند، با این که او در همان شبی که مالک‌بن نویره را به قتل رساند با همسرش همبستر شد. این یک گروه بودند که به اسلام گرویدند ولی بدون توجه به حضور تاریخی اسلام. گروه دیگر کسانی هستند که امیرالمؤمنین علی ♦ نمونه‌ی آن‌ها می‌باشند که ادامه‌ی خود را با پایداری بر آن آغاز شکل دادند و بر همان عهد و ایمانی که در آغاز شروع کردند آینده را برای خود تعریف نمودند، آینده‌ای که در اتصال با آغاز بود. امروز هم نسبت با انقلاب اسلامی قضیه از همین قرار است. این که می‌پرسید چرا آن‌چه در آغاز انقلاب قلب‌هایمان را متوجه‌ی خود کرده بود اکنون از جهتی فراموش کردیم؛ جوابش روشن است. چون قبول نکردیم که آینده‌ی ما را همان آغاز باید زنده و با طراوت نگه دارد. امروز هم با همان دو گروه که انقلاب کردند روبه روئیم. هر دو گروه پای انقلاب ایستادند و برای تحقق آن مبارزه کردند و زندان رفتند و در دفاع مقدس شرکت کردند ولی عده‌ای از آن دو، به مرور از آن آغاز فاصله گرفتند و انقلاب را در حد رفتن شاه و سرنگونی نظام سلطنتی معنا کردند.

سخن‌شان این بود که اسلام آمد تا مردم به جای پرستش بت، خدا را پرستند. اما این که باید از فرهنگ جاهلیت آزاد شد و دیگر در بستر فرهنگ ابوسفیانی خود را ادامه نداد، در میان نبود. کتاب ارزشمند «الغدیر» متذکر این امر است که چگونه ابوسفیان وقتی کار در دست خلیفه سوم افتاد به امویان توصیه کرد مواظب باشید تویی که به دست‌تان افتاده است را دست به دست در بین خود بچرخانید. اساساً در بستر مسیری که سقیفه شکل داد خواسته یا ناخواسته امور به ابوسفیان و فرزندان ابوسفیان یعنی یزید بن ابوسفیان و سپس معاویه ابن ابوسفیان رسید و همین‌طور جلو رفت تا به بنی‌عباس منتهی شد که از نظر انحراف، هیچ تفاوتی با بنی‌امیه نداشتند. در حالی که مسیر علی ♦ مسیر دیگری بود و بر همین اساس در جریان حکمیت، حضرت در جواب عبدالرحمن عوف فرمودند: به قرآن و سیره‌ی حبیب محمد ﷺ و با اجتهاد خودم کار را ادامه می‌دهم و روش خود را از روش شیخین جدا کردند.

ماندن بر عهد آغازین است که راه آینده‌ی ما را سامان می‌دهد زیرا «این آغاز است که همواره در آینده پایدار می‌ماند.» البته منظور، آغازی است که حقیقتاً آغازی اصیل باشد نه آغازهای من درآوری غیر اصیل. ما از یک جهت حضرت ابراهیم ♦ را آغاز سلسله‌ی انبیاء ابراهیمی می‌دانیم در آن حدّ که حتی با نزول حضرت عیسی ♦ از آسمان و با ظهور مهدی ﷺ باز تاریخ برگشت دارد به تاریخی که با حضرت ابراهیم ♦ شروع شد. حضرت موسی و عیسی «علیهما السلام» به حضرت اسحاق ♦ می‌رسند و حضرت مهدی ﷺ به حضرت اسماعیل ♦، که هر دو مسیر

پیامبری یعنی مسیر پیامبران بنی اسرائیل و مسیر حضرت محمد ﷺ با حضرت ابراهیم ♦ آغاز می‌شود و هم‌چنان آینده‌ی بشر را تغذیه می‌کند. این آغازی است که هم‌چنان ادامه دارد و با این همه، آغازِ تاریخی که با حضرت ابراهیم ♦ شروع شد خودِ آغازِ دیگری دارد که با حضرت نوح ♦ شکل گرفته و به همین جهت در قرآن داریم: «سلامٌ علی نوح فی العالمین» یعنی سلام همه‌ی بشر بر آن حضرت که آغازگرِ حضورِ شریعت به صورتی خاص در تاریخ شدند. این‌ها آن آغازهای اصیلی است که هیچ‌وقت مورد غفلت قرار نمی‌گیرد. به همین جهت اگر ما در این سنت‌ها که انبیاء به صحنه آوردند قرار نگیریم، در هیچ آغازِ اصیلی قرار نداریم و در نتیجه در هیچ آینده‌ای حاضر نخواهیم بود، البته از حضرت نوح ♦ هم می‌توانید جلوتر بروید و به سنتی که با حضرت آدم ♦ شروع شد خود را معنا کنید. آری! تاریخ پیامبران اولوالعزم یعنی تاریخ تفکر قدسی الهی جهانی که با حضرت نوح ♦ شروع می‌شود و همه‌ی بشریت را مخاطب قرار می‌دهد. با توجه با چنین مطالبی عرض شد انقلاب اسلامی یقیناً آغازی است در دل این تاریخ، تاریخی که سکولاریسم آن را احاطه کرده است و به همین جهت جمال عبدالناصر در مصر و یا آتاترک در ترکیه نمی‌توانند آغازی برای جهان اسلام به حساب آیند زیرا آن‌ها ادامه‌ی سکولاریسم هستند.

۱ - قبل از حضرت نوح ♦ پیامبران قبلی بیشتر متذکر وجه فطری انسان‌ها بودند و به صورتی مشخص، شریعتی را مطرح نمی‌کردند تا این‌که حضور پیامبران اولوالعزم با حضرت نوح ♦ شروع می‌شود.

صفویه آغاز تشیع در تاریخی است که جهان مدرن را شکل داده است به همین جهت مرحوم شیخ بهائی از بعلبک حرکت می کند به سوی اصفهان تا نگذارد این آغاز، منحرف شود. بنده حیرت می کنم از کار ایشان که در بعلبک لبنان مشغول زندگی است و تشیع در آن جا به معنای یک نظام معنا ندارد؛ چگونه متوجه می شود باید به سوی اصفهان حرکت کند برای حضور در تاریخی که آغاز شده تا آینده ای که در پیش است محقق شود و بدین لحاظ صفویه اهمیت دارد که فتح تاریخ تشیع است.^۲

۲ - مقام معظم رهبری «حفظه الله» در این باره می فرماید: حوزه علمی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حله تشکیل می شود که بزرگان فقهای حلی ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه های عظیم فقاها شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا می کند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل می شود و مقطعی عظیم به وجود می آید. علی رغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضد شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزش های دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه ی بدیهایی که در جانب حکومت و شخصیت های خودشان داشتند، حرکت های بزرگ ماندگار فراموش نشدنی ای انجام دادند که یکی از آن ها گسترش حوزه های علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه علمی اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقیه مناطق، به برکت آن ها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتی های عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقهای شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت شمار است؛ اما بعد از صفویه، هر کدام از بزرگان علما را که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقهای ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه نجف و کربلا و حضور تلامذهای مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذهای این بزرگواران تا دوره ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه ی فقاها به وسیله ی مرحوم «آیت الله حائری» و بعد مرحوم «آیت الله بروجردی»، باز به قم منتقل می شود و تا امروز

امثال آقای دکتر شریعتی از این موضوع غافل بودند که بحث تشیع صفوی و علوی را به آن صورت مطرح کردند. بنده از آقای دکتر شریعتی استفاده کرده‌ام ولی اگر مرحوم شهید مطهری نبود، معلوم نبود که ما به مشکل نیفتیم زیرا شهید مطهری به خودی خود یک سنت است که از آن آغازها منقطع نیست. یعنی حضوری در تاریخ خود دارد که در آن تاریخ، انبیاء

ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده گزین همه‌ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماس است. حوزه‌های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمی بسیار مهمی است که بجاست کسانی از فضلاء حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسئله به شکل متقن و محقق‌ی پردازند که می‌بینم بحمدالله به این مسائل پرداخته می‌شود.» (سخنان رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه‌ی علمیه‌ی قم ۱۳/۰۹/۱۳۷۴)

و یا در جای دیگر می‌فرمایند: «قبل از طلوع صفویه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزّت و عظمت ایران در آن دورانها خبری نبود. این عزّت را صفویه دادند؛ و صفویه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز یعنی اولاد شیخ صفی الدّین اردبیلی توانستند این زمینه را به وجود آورند تا فرزندان آنها ایران را به همه‌ی عالمیان در دنیای آن روز، متحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند. خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنوی عامل اوّل محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم، همین مردم شجاع، همین عشایر غیور از این سرزمین با نام امیر المؤمنین، با نام امام حسین، با نام شهیدای کربلا، با نام ائمه‌ی معصومین^{علیهم‌السلام} توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یک‌پارچه، محکم و مقتدر به وجود آورند. (۱۳۷۹/۰۵)

اولوالعزم حاضرند. شما همین که تنفس می کنید با هویت حضور در تاریخ توحیدی خود تنفس می کنید مگر آن که با غرب زدگی از آن سنت خارج شده باشید و گرفتار بی عالمی باشید. هنوز می توانیم بر روی این جمله بمانیم که می گوید: «آغازِ اصیل، همواره در آینده پایدار می ماند.» بنده شما را دعوت می کنم به دقت بر روی دعای گرانسنگ «ندبه» تأمل بفرمایید، از آن جهت که ما را به آغازی آشنا می کند که همواره در آینده حاضر است و آن دعا بر این مبنا از حضور تاریخی حضرت آدم ♦ شروع می شود و تا نظر به حضور تاریخی حضرت مهدی ﷺ ادامه دارد و شما در انتظار فرج حضرت مهدی ﷺ و با تحققِ آن ظهور، عملاً در تاریخی حاضر می شوید که با حضرت آدم ♦ شروع شده است. وقتی این مطلب را روشن تر خواهید یافت که به شأن بنیادینِ تذکرات بنیان گذار انقلاب اسلامی نظر کنید که قلب او را آن اشراق در بر گرفته و او گزارش گر آن اشراق است. البته این به معنای بازگشت به گذشته نیست؛ بلکه توجه به گذشته است برای معنادار کردنِ آینده. اگر طوری به آغاز برگردیم که بخواهیم در گذشته بمانیم گرفتار نوعی سلفی گری و داعشی گری خواهیم شد و نه معنابخشیدن به آینده.

با نظر به سیره ی محمد و آل محمد ﷺ به آینده رجوع خواهید داشت تا بر خلاف فرهنگ مدرن به آینده ی خود معنایی اصیل ببخشید. فرهنگ مدرنیت یعنی فرهنگ بریدن از خاطره ی قومی خود، و گرفتار شدن در بی هویتی تاریخی. به گفته ی اُمّ سزر شاعر آفریقایی: غربی ها گذشته ی

آفریقا را نفی کردند و آینده را از دست مردم آن دیار ربودند. آیا جریان روشنفکری ما گرفتار همین نوع مصیبت نیست؟

ما چه آغازی را آغاز می‌دانیم که آن آغاز، آغازِ خاص مخصوصِ به ما است؟ آیا آن آغاز، آغازی نیست که بریده از سنت نباشد؟ و البته در این رابطه نیاز به نگاهی داریم که در اُنس با آن آغاز همواره پاک و غیر آلوده مانده باشد. یعنی آغاز را درست ببینید نه آن‌طور که سلفی‌گری به آغاز می‌نگرد و نمی‌تواند به کمک آن نگاه در این جهان حاضر شود. نگاهی که آغاز را درست بنگرد، روح تاریخی انقلاب اسلامی را در منظر خود نگه می‌دارد و به صورتی به انقلاب فکر می‌کند که در آغاز شروع شد و با اشراق خاصی، قلب‌ها را فرا گرفت و آن درک قلبی به صورت تفکر درآمد تا یک ملت، بزرگ‌ترین رخدادِ قرن را آفریدند و معنای «مقلب القلوب» بودنِ خدا را به‌خوبی نشان دادند.

نظر به حضور آغازین برای امروز ما روشنی‌بخش است و بیگانگی بین ما و انقلاب را که بعضاً پیش می‌آید از میان برمی‌دارد.

این که این روزها حسّ می‌کنید از جهاتی نوعی بیگانگی بین ما و انقلاب پیش آمده است و از خود می‌پرسید چرا در آغاز انقلاب اسلامی قلب‌های مان در هماهنگی کامل متوجهی امری بود که همه خود را در آن امر شریک می‌دانستیم و در حال حاضر فراموش مان شده؛ ریشه‌ی اصلی این مشکل را باید مربوط به توجه به آینده‌ای بدانیم که از آن آغازین منقطع شده و این فاجعه‌ی بزرگی خواهد بود، در حالی که آینده‌ی ما که

مسلم آینده‌ی ارزشمندی است، بر اساس آغازی به بلوغ خود دست می‌یابد که آغاز انقلاب اسلامی بود.

تفکر و بازگشت به سرآغاز

به نظر می‌آید باید به صورتی کاملاً جدی این سؤال را از خود داشته باشیم که آیا گذشته‌ی ما، آینده‌ای دارد؟ تصمیم در این مورد به عهده‌ی ما است، منوط به این که خود را چگونه بفهمیم و به تولد نوین خود چگونه فکر کنیم؟ اگر بخواهیم گذشته‌ی ما آینده‌ای داشته باشد، نمی‌توان با نگاهی متحجرانه و ارتجاعی در گذشته متوقف شد. این همان نظر به امروزی است که از آینده‌اش منقطع است و همان «بی‌تاریخی» است، در حالی که اگر به گذشته‌ی خود درست نگاه کنیم به خوبی می‌فهمیم گذشته‌ی ما که شروع تاریخی بود به نام انقلاب اسلامی، شدیداً برای آینده‌ی ما نقش‌آفرین است و حاوی الهامات مهمی است منوط به آن که ما تولد نوین خود را که انقلاب اسلامی در حال شکل دادن به آن است، چطور بنگریم.

حتماً تا این جا با بنده همراه خواهید بود که تفکر، بازگشت به سرآغازین است. سرآغاز تاریخی که شروع شده و این که آینده در مواجهه با آن چه ما را تا حال ادامه داده است، معنا می‌دهد. حقیقتاً در این نکته تأمل بفرمایید که «آینده در مواجهه با آن چه تا حال ما را ادامه داده است؛ معنا می‌دهد.» و از این جهت عرض می‌شود تفکر، بازگشت دائمی به آغاز است. ابتدا از خود می‌پرسیم تفکر چیست؟ و تفاوت بین یک انسان متفکر با انسان غیر متفکر در چه چیز می‌باشد؟ جز این است که

انسان غیر متفکر با آرزوها و وهمیاتش آینده‌ای را برای خود خلق می‌کند که هرگز قابل دسترس نیست و تنها با آینده‌ای وهمی به سر می‌برد؟ این یعنی زندگی در آینده‌ای که واقع نخواهد شد، آینده‌ای که هیچ بنیاد و ریشه‌ای ندارد، برعکس؛ اگر آینده‌ای را دنبال کنیم که دارای ریشه و بنیاد باشد مسلّم گرفتار توهمات و خیالات نسبت به آینده نخواهیم بود زیرا آن آینده را به یک معنا در گذشته دنبال کرده‌ایم و این یعنی همان مطلبی که می‌گوید: «تفکر، بازگشت دائم است به آغاز».

اگر انسان هر چیزی را که مدّ نظر قرار می‌دهد به آغازِ آن رجوع نکند عملاً در رابطه با آن چیز تفکر نکرده است، تفکر نسبت به انقلاب اسلامی تنها در صورتی ممکن است که آغازِ آن مدّ نظر باشد، آغازی که در عین عبور از نظام شاهنشاهی، حرکتی بود در بستر ایمان به خدا و همراه با ایشار و شهادت، تا تاریخی بر مبنای اسلام شکل بگیرد، اسلامی که در مواجهه با تمدن غربی بنا دارد تمدن دیگری را به ظهور آورد و نه اسلامی که آل سعود بر آن متوقف است که عملاً خود را در وابستگی به استکبار جستجو می‌کند؛ این اسلام، خواسته یا ناخواسته متکی بر شرک و کفر است و نمی‌تواند ادامه پیدا کند، تنها اسلامی ادامه دارد که محوریت آن توحید باشد، توحیدی که همه‌ی کمالات را به حضرت حق نسبت می‌دهد یعنی به مبدأ، یعنی به آغازِ آغازها. و وقتی ملتی آینده دارد که به آن آغازِ آغازها رجوع کند؛ یعنی فقط اوست که اوست و لاغیر.

توحید و نظر به آغازِ آغازها

آغازِ آغازها یعنی مبدأ آفرینش، هیچ چیز نیست جز او، نام او را هرچه می‌خواهید بگذارید بگویید «هو الله»، او الله است یا «هو القيوم» یا «هو الحی». مهم این است که در این نوع نگاه‌ها به کجا رجوع دارید که آن رجوع، شما را بی‌آینده نمی‌گرداند. آینده‌ی یک ملت وقتی آینده‌است که خدا در صحنه‌ی آن آینده باشد و این یعنی معاد، معادی که ریشه در مبدأ دارد و این عجیب‌ترین اعتقادی است که یک انسان می‌تواند به آن دست یابد و متأسفانه ما این اعتقاد را که نوعی رجوع به حضرت پروردگار است، به امری آموختنی و درسی تبدیل کرده‌ایم. مبدأ یعنی همانی که آغازین است و همو نیز معاد یعنی انتها است. معاد یعنی ملاقات آینده و مقصد که همان حضرت الله است و رسول خدا ﷺ در موردش به ما فرموده‌اند: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»^۱ ملاحظه می‌فرمایید سخن بر سر آن است که هرکس از ملاقات خدا کراهت دارد خدا نیز از ملاقات او کراهت دارد یعنی او به آینده‌ای بس متعالی دست نمی‌یابد.

به هر حال جمع بین مبدأ و معاد نکته‌ای بسیار مهم و معرفتی بس متعالی است، از آن جهت که انسان متوجه می‌شود همانی که آغازین است، همانی است که در آینده حاضر خواهد بود. به نظر می‌آید بعضی مواقع وقتی ما ادعای اعتقاد به مبدأ و معاد داریم متوجه نیستیم که اعتقاد به مبدأ به یک معنا همان اعتقاد به معاد است. با رویکردی این چنین که آغازترین

آغازها همان نهایی‌ترین و آینده‌ترین آینده‌ها است. با توجه به این امر می‌توان گفت وقتی ما در زندگی شکست می‌خوریم که از نظر به آغازین‌ترین آغازها غفلت کرده باشیم. زیرا در این صورت عملاً در هیچ آینده‌ی متعالی‌ای حاضر نخواهیم بود و معلوم است انسانِ بی‌آینده، انسانِ بی‌هویت است. از طرفی آینده‌ای که با آغازینی درست شروع نشود، آینده نیست، توهم است.

بی‌آیندگی چرا؟

انقلاب اسلامی در این تاریخ آن آغازینِ ارزشمندی است که آینده‌ای بس متعالی را در مقابل ما می‌گشاید و به همان دلیل که آغازینی توحیدی و اشراقی است و هم‌دلی را به همراه دارد، آینده‌ی ما را به همان صورت آغازین به ما برمی‌گرداند، مشروط بر آن که از آن آغاز منقطع نشویم. آن‌هایی که در آغازین انقلاب با انقلاب راه آمدند ولی در ادامه، آینده‌ی دیگری را مدّ نظر قرار دادند؛ در بی‌آیندگی به سر خواهند برد و از خود، راز این بی‌آیندگی را جستجو نمی‌کنند. ما در این نشست‌ها متذکر این امر خواهیم بود. به نظر بنده هر اندازه نسبت به این موضوع تأمل کنیم، احساسِ حضور تاریخی خود را بیشتر تثبیت می‌کنیم و بنده این را، بازگشت به گذشته نمی‌دانم بلکه آن را معنابخشیدن به آینده تصور می‌کنم. و همان‌طور که عرض شد در این رابطه نیاز به نگاهی داریم که در اُنس با آن آغاز، همواره پاک و غیرآلوده مانده باشیم، آغازی که با روحی قدسی، از طریق انقلاب اسلامی به ما عطا شد. عمده پایدارماندن بر آن روح قدسی است اعم از آن که سابقه‌ی مبارزاتی ما در حدّ زندان رفتن

و شکنجه دیدن باشد و یا در حدّ شرکت در تظاهرات، مهمّ انگیزه‌ی برگرداندنِ معنویت به عالم است. این است آن آغاز حقیقی که ما را به معنابخشی در آینده می‌رساند. تأکید مقام معظم رهبری آن‌جا که می‌فرمایند: «اگر صبر و مقاومت پیشه کردید، افق‌های دور از آن شما است»؛ سخنی زنده و به روز است. اگر شما امروز مقاومت کردید نسل‌های آینده به آن قله‌ای که مدّ نظر این ملت است دست خواهند یافت یعنی بحث بر سر این است که ما باید در آن صبری که افق را مدّ نظر قرار می‌دهد، محقّق بشویم. به نظر بنده این استراتژی بسیار عالمانه‌ای است که مقام معظم رهبری «حفظ‌الله» برای ملت ما مطرح می‌کنند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه‌ی چهاردهم
زندگی؛ نیش‌های پیغام وجود
در بستر انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: با توجه به یقینی که با نظر به سنت و رجوع به آغاز، باید به دست آید و در جلسهای قبل مورد بحث قرار گرفت، در این زمانه چه کاری می توانیم انجام دهیم تا با داشتن طمأنینه ی لازم بتوانیم مباحث را در آینده جلو ببریم؟ می ماند بحث در آینده دار بودن انقلاب که به حسّ بودن و بقاء خود ما مربوط است و با تفکر در انقلاب اسلامی باید به آن دست بیاییم تا اشراق لازم جهت تفکر به میان آید و اسم جلال خداوند زمینه ی تجلّی اسم جمال او را فراهم کند و همان طور که فرمودید اشراق در معنای تجلی به مقام تفکر آید که البته این نیز نیاز به توضیح بیشتری دارد.

راه رجوع به حقیقت

جواب: بیشترین انرژی که انسان ها برای حضور در تاریخ خود باید صرف کنند این است که تلاش نمایند راه رجوع به حقیقت را بشناسند. جناب سلمان و اباذر چون بالاخره به دنبال پیدا کردن پیغمبر خدا ﷺ بودند، وقتی آن حضرت خود را نشان دادند آن ها متوجه شدند او همان است که به دنبالش بودند. گفت: «چون یافتمت جانان، بشناختمت جانان» همیشه این طور بوده است که تنها آن هایی وارد تاریخ خود می شدند که

در انتظار آن تاریخ بودند. انتظار به این معنا است که انسان متوجه است چیزی بالاتر از آن موقعیتی که در آن است باید به ظهور آید. زیرا آنچه هست جوابگوی او نیست. این عطای خداوند است که به انسان گوشزد می کند به آن چه هست نباید قانع شود. حتما می دانید که ما دو نوع نیهیلیسم داریم؛ نیهیلیسمی که چون بختک بر روی ما افتاده است و ما زیر فشار آن دست و پا می زنیم و نیهیلیسمی که به عنوان یک خودآگاهی نسبت به تاریخ، باید مدّ نظر ما باشد. بنده آن نیهیلیسمی را که خودآگاهی انسان است به تاریخ، عطای الهی می دانم و فکر می کنم امثال آقای اخوان ثالث از جمله کسانی بودند که نسبت به نیهیلیسم دوران خود، خودآگاهی تاریخی داشتند. این افراد گزارش گر زمانه ی خود بودند. اگر اشعار فروغ فرخزاد را بخوانید و به نحوی آن را در خود احساس نکنید، نسبت به پوچی زمانه ی خود بیگانه اید. برادرِ مرحوم آقای جلال آل احمد می گفت: «وقتی خدمت حضرت امام خمینی رسیدم دیدم کتاب غرب زدگی جلال کنار امام است.» این، نشان می دهد حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به دنبال درک و دریافتی اند که بر این افراد می گذرد و باید بیابند چه نسبتی با احساس و درک این افراد دارند، تا از روح زمانه ی خود عقب نمانند. یک مجتهد و ملا و عارف چرا احساس می کند نباید از این

۱ - باید از خود این سؤال را بنماییم که راستی! رازِ وسعت مطالعات رهبر انقلاب از دوره ی نوجوانی تا این زمان، در چیست؟ و چرا ایشان تلاش می کنند از هر آنچه در این تاریخ واقع می شود، آگاهی خاصی داشته باشند؟ به خصوص که سخت در تلاش بوده اند بدانند در جهان امروز و بالاخص در غرب به عنوان تمدنی که به ظهور آمده است، چه می گذرد.

ایشان در یکی از دیدارهای خود می‌فرمایند: «من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم، غیر از کتاب‌های درسی خودمان، کتاب تاریخ، کتاب ادبیات، کتاب شعر و قصه و رمان می‌خواندم.»

راستی چرا؟! در ایشان چه احساسی شعله‌ور بوده که تلاش می‌کردند علاوه بر قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجاده، به شاهنامه نیز پردازند؟ در مورد شاهنامه می‌فرمایند: «شاهنامه خیلی پر مغز است ... هرکس نگاه کند خواهد دید این‌جا حکمت اسلامی مطرح است.» در مورد رمان، می‌فرمایند: رمان در مجموع از همه‌ی هنرها جامع‌تر است. در مورد رمان «بینوایان» از ویکتور هوگو می‌فرمایند: «بنده بینوایان را بارها خوانده‌ام. به نظر من «بینوایان» اوج کار هنری در محدوده‌ی بشری است... من می‌گویم «بینوایان» یک معجزه است در عالم رمان‌نویسی.» در مورد رمان «دُن آرام» از شولوخف می‌فرمایند: «دُن آرام» یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. از رمان «جنگ و صلح» تولستوی سخن می‌گویند و از رمان «پتر کبیر» و «دل سنگ» و کتاب‌های میشل ژواکو و رومن رولان و کتاب‌های مربوط به زندگی مهاتما گاندی و ده‌ها نویسنده‌ی رمان‌های غربی طوری سخن می‌گویند که نه‌تنها آن رمان‌ها را خوانده‌اند، بلکه جایگاه تاریخی و تأثیری که آن رمان‌ها بر روح و روان جامعه‌ی غربی دارد را دنبال می‌کنند. و از آن طرف چون صاحب‌نظری دقیق، از مکتب صدرایی تمجید و تأیید می‌نمایند. بر مطالعه تاریخ اسلام و تاریخ ایران و جریان چپ و تاریخ مشروطه و در کنارش، تاریخ شوروی و آمریکا و انقلاب‌های آفریقا تأکید فراوان دارند. و از طرف دیگر از تقریظ‌های ایشان بر زندگی‌نامه‌ی شهداء می‌فهمیم که دقیقاً آن شخصیت‌ها را دنبال کرده‌اند و به قول خودشان از عظمت شخصیت سرداران شهید، به حیرت می‌آیند.

راستی چرا؟! آیا این نحوه تلاش برای حضور در تاریخی که در آن به‌سر می‌برند، حکایت از آن ندارد که متوجه شده‌اند باید در مواجهه با تمدن غربی، اسلام را به نحوی به میان آورد که از یک طرف روح تمدنی داشته باشد و از طرف دیگر از آموزه‌ها و رهنمودهای قدسی و معنوی بهره‌مند بوده باشد؟ این‌جا است که باید گفت در مورد تمدن نوین اسلامی

ساحات غفلت کند؟ بنده سلمان و اباذر را نمونه می آورم تا شما زندگی نامه‌ی این عزیزان را ببینید که چگونه می فهمند در دوران خود سرگردان اند و کارد پوچی دوران را که به مغز استخوان شان رسیده است درک می کنند و به سوی یافتن حقیقت راه می افتند. جناب اباذر سخت کوش تر از سلمان و سلمان سخت کوش تر از اباذر. چه زحمات طاقت فرسایی در این راه کشیدند و به زندگی روزمره‌ی خود راضی نگشتند. جناب سلمان در این راه اسیر طایفه‌ی لخمیان شد و چندین سال در اسارت ماند و از همان باغی که در آن اسیر بود دو طبق خرما با اجازه‌ی صاحبش یکی را با نیت هدیه و دیگری را با نیت صدقه برای پیامبر ﷺ فرستاد، او در متون مقدس خوانده بود پیامبر آخر الزمان صدقه نمی پذیرند. از آن جایی که پیامبر خدا ﷺ آن طبق خرما را که صدقه بود نپذیرفتند ولی طبق خرمایی را که هدیه بود پذیرفتند، او مطمئن شد که آن حضرت همان پیامبری است که خداوند وعده اش را داده است.

این که می فرمایید ما چگونه نسبت به حقانیت این انقلاب و نقش تاریخی آن به یقین برسیم، باید توجه داشته باشید اولین مسأله‌ای که به ظهور می آید افقی است که در مقابل انسان گشوده می گردد و بعد به دنبال شواهد بعدی باید رفت تا نسبت به حقانیت آن مطمئن شد. این گشودگی،

در مقابل کسانی که مدعی هستند روح اسلامی و اساساً روح دیانت هیچگونه نسبتی با «تمدن» که موضوع مدرنی است، ندارد و آن را امری پارادوکسیکال می دانند، آیا نباید شدیداً دفاع نمود؟ (در مورد لیست کتاب‌هایی که رهبر معظم انقلاب مطالعه کرده اند می‌توانید به کتاب «کتاب کتاب» از مجید تقی‌زاده، انتشارات «کتاب فردا» رجوع فرمایید.) .

یک احساس و همی نیست و می‌توانید آن را از آن خود کنید و فهم نمایید؛ همان‌طور که با ملاقات پیامبر خدا ﷺ شواهد بیشتری برای مسلمانان پیش آمد که توانستند به حقانیت نبوت حضرت مطمئن شوند.

نحوه‌ی ایمان آوردن جناب سلمان و اباذر را ملاحظه کنید که چگونه با ملاقات رسول خدا ﷺ با کمترین صحبت متوجه‌ی حقانیت نبوت آن حضرت شدند. جناب اباذر، تنها خبر ظهور رسول خدا ﷺ را شنیده بود و بالاخره به طرف مکه حرکت کرد، در حالی که رسول خدا ﷺ و مسلمانان دوره‌ی مخفی کاری خود را می‌گذراندند و حضرت علی ♦ متوجه‌ی اباذر می‌شوند و بالاخره با رعایت مراحل امنیتی لازم او را با پیامبر خدا ﷺ روبه‌رو می‌نمایند. اباذر از حضرت می‌پرسد: «به چه می‌خوانی؟» سال‌ها فکر کرده بود که در این عالم به چه چیز باید رجوع کند و پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «به وحدانیت خدا». در این جواب هزاران مسأله برای اباذر حل شد. تا چند وقت پیش بُت می‌پرستید و به حقانیت کار خود شک کرده بود و از آن منصرف گشته بود و حالا باید چیزی را به جای بت پرستد که به طور کلی در ساحت دیگری قرار دارد و او را به ساحت دیگری می‌برد. نظر بنده آن است که ما هم باید از ساحتی به ساحت دیگری هجرت کنیم یعنی از ساحت دانایی به موضوعات که معلوماتی را در اختیار ما قرار می‌دهند، به ساحتی هجرت کنیم که موضوع مدّ نظر ما چیزی است که «هم هست و هم نیست»؛ یعنی از یک جهت افقی را مقابل ما می‌گشاید و از جهت دیگر هیچ موضوعی را که یک موضوع باشد در میان نمی‌آورد مثل نفَسِ باد صبا که انسان را در ساحتی دیگر می‌برد تا معنای دیگری از

زندگی را دریابیم. به گفته‌ی جناب سعدی، رسول خدا در راستای نزول وحی در خطاب به آن سروش غیبی که حضرت را فرا می‌گیرد می‌فرمایند: ای نَفَسِ خرم باد صبا از برِ یار آمده‌ای مرجبا حضرت حس می‌کنند گویا این حالت که به سراغ‌شان آمده، نصیبی است از محبوب‌شان که رخ نموده. جناب حافظ هم همین نحوه از حضور را گزارش می‌دهد و می‌گوید:

آن پیکِ نامور که رسید از دیار دوست آورد جرّ جان ز خطِ مُشکبار دوست

خوش می‌دهد نشانِ جلال و جمال یار خوش می‌کند حکایتِ عزّ و وقار دوست

تعبیرات جناب حافظ را ملاحظه کنید: «پیکِ نامور»، نامور را معنا کرده‌اند به آن‌چه تنها نامی از آن هست. آن پیک چیزی که ما را نگه می‌دارد با خود آورده و آن را هم از خطِ مُشک‌بار حضرت دوست آورده. در این حالت شما در نسبت با آن به دنبال چیزی که از آن بیاموزید نیستید، بلکه با پیکی روبه‌رو می‌شوید که افق نگاه شما را متعالی می‌کند. ممکن است شما در حالت عادی بعضاً دروغ بگویید ولی اگر آن پیکِ نامور که جرّ زوار جانِ شما را حفظ می‌کند، از خطِ مُشک‌بار حضرت دوست به سوی شما بیاید، دیگر به راحتی از دروغ گفتن فاصله می‌گیرید در حالی که با صدها نصیحت به آن شکل از دروغ گفتن منصرف نمی‌شدید. مثل رزمندگان دفاع مقدس که یک‌شبه ره صدساله را طی کردند، زیرا خود را در معرضِ نفحات الهی قرار دادند. آن پیکِ نامور، جمال و جلال یار را در مقابل شما به ظهور می‌آورد؛ اولاً: محل ظهور جلال اوست یعنی مقام متعالی و دست‌نیافتنی حضرت محبوب، و ثانیاً:

محل ظهور جمال اوست که به راحتی به سراغ شما آمده تا بتوانید با او انس بگیرید. معجزه‌ی جناب حافظ در به «گفت» آوردن این حالت است. می‌گوید آن پیک نامور «خوش می‌کند حکایت عزّ و وقارِ دوست». تعلیم نمی‌کند بلکه کاری می‌کند که حکایت عزّ و وقار دوست یعنی حضرت حق برای ما شیرین شود.

دل دادمش به مژده و خجلت همی‌برم زین نقد قلبِ خویش که کردم نثار دوست

دلِ خود را به رسم مزدگانی به آن پیک می‌سپارم، چون فقط تنها قلب داشتم و نه چیز دیگر و از این بابت خجالت می‌کشم که چیز قابل توجهی نداشتم که نثار کنم.

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست

می‌فرماید خدای را شکر که به کمک بخت کارسازم درست به همان چیزی که می‌خواستم رسیدم. راهی که رفتم و در آن انقلاب اسلامی را فهمیدم همه‌ی آن چیزی است که در طلب آن بودم. می‌خواستم شخصی مثل ترامپ پیدا شود تا انسانی مثل مقام معظم رهبری ظهور نماید و در تقابل با او عزت اسلام به ظهور آید و این چنین شد.

سیر سپهر و دورِ قمر را چه اختیار در گردشند بر حسب اختیار دوست

اصلاً این امر در دست کسی نیست؛ سیر سپهر و دور قمر چیزی نیست که کسی آن را در اختیار گرفته باشد مگر بر حسب اختیار حضرت دوست و لذا عالم با مدیریتی دقیقاً حکیمانه بستر خود را برای حضور ما پهن کرده است. به جای آن که بخواهیم عالم را تغییر دهیم سعی کنیم خود را تغییر دهیم.

گر بادِ فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغِ چشم و ره انتظار دوست
هر کس هر کاری را تصور می کند می تواند انجام دهد، انجام دهد،
ولی ماییم و چراغِ چشم و ره انتظار دوست. چراغِ چشم را بگیرد جانِ
خودتان و بعد هم این که خدا دارد در آن جان ظهور می کند. ره انتظار
دوست یعنی راهی که راهِ آمادگی است برای آن که خدا در هر صحنه‌ای
ظهور کند و جمال و جلال خود را بنمایاند. در راستای ظهورِ جلالش
واقعا اگر ترامپ نیامده بود، شما باورتن می آمد که شرایطِ شکست و
ناکارآمدی آمریکا به این خوبی فراهم شود؟ باورتن می آمد رقیب شما تا
این اندازه خبیث است و از عهد و پیمان‌اش این چنین سر باز می زند و چه
اندازه انقلاب اسلامی بزرگ است؟ در همین راستا چه اندازه جناب حافظ
خوب می گوید که:

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغِ چشم و ره انتظار دوست
با توجه به این نکته در ادامه می فرماید:

كُحْلُ الجواهری به من آر ای نسیم صبح زان خاک نیک‌بخت که شد رهگذار دوست
كُحْلُ الجواهر یعنی سرمه‌ی چشمی که با جواهر تهیه شده است و
ارزشمند است و موجب روشنایی دیده می گردد؛ از نسیم صبح تقاضا
می کند تا سرمه‌ی ارزشمندِ بینایی را عطا فرماید، سرمه‌ای که تهیه شده از
خاکی است که نیک‌بختی‌اش به جهت آن است که محلّ گذر دوست
بوده است. خاکی که محل عبور رزمندگان حزب الله و نیروهای بسیجی
هویزه و طلائیّه است، خاکی است که موجب بینایی تاریخی انسان
می شود. شلمچه و هویزه و فگّه همه و همه خاک‌های نیک‌بختی هستند از

آن جهت که رهگذر دوست بوده‌اند و آن خاک‌ها عامل بصیرت‌افزایی می‌باشند. رهبر انقلاب یعنی نائب‌الامام به عنوان نمونه فرمودند: «شلمچه قطعه‌ای از بهشت است».

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک منت خدای را که نیام شرمسار دوست

هر کسی هر چه می‌خواهد در طعنه به حافظ و راهی که گشوده‌است بگوید، او را چه باک زیرا چشم از جلوات حضرت محبوب به جای دیگر نینداخته‌است. او تنها آن چه را در عالم در حال جاری شدن است متذکر می‌شود. کار جناب حافظ و هر عارفی که باشد جز این نیست که تنها آن یافتی را که از زمانه‌ی خود و تاریخ حقیقی خود درک می‌کند، گزارش دهد.

غزل فوق را از این جهت با عزیزان به میان آوردم تا دنبال چیزی باشیم که ساحت‌مان را متعالی کند البته در ابتدا در نحوه‌ای از حیرانی می‌افتیم به طوری که دیگر از آن اطمینان و یقین قبلی در ما خبری نمی‌ماند چون «ترسا بچه‌ای آمد انداخت به ترسایی».

باز نظری به «فکر» بیاندازیم تا رابطه‌ای بین اشراق و تفکر پیدا شود؛ در جلسه‌ی قبل عرض شد «تفکر بازگشت دائم به آغاز و آغازین است» چون بحث این بود که چه می‌شود عده‌ای در وفاداری به انقلاب اسلامی ریزش می‌کنند و عرض شد «چون از آن آغاز منقطع می‌گردند» زیرا آغاز است که همواره به آینده اشاره می‌کند و عرض شد این بحث از آن جهت بحث مهمی است که خطر ندیدن حقیقت تاریخی‌مان را متذکر می‌شود. باید به ذات انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت دوران خود نظر کنیم که

خود را در این تاریخ آغاز کرده و می‌رود تا با رفع موانع و تنگناهایی که از تاریخ گذشته در مقابل خود دارد، به مرور آغاز خود را در آینده‌ای که به آن اشاره دارد به ظهور آورد.

راهی به سوی تحول در تفکر

رفقای که خدمت‌شان رسیدم سخن‌شان این بود که شما قبلاً ما را عادت داده بودید به استدلال و بحث‌های انتزاعی، ولی یک دفعه ما را آورده‌اید در جایی که ابداً نمی‌توانیم با آن عقل‌انتزاعی سخنان‌تان را بفهمیم. اتفاقاً عرض بنده این است که اگر تاریخی شروع شد و یا بهتر بگویم اگر چهره‌ای از تاریخ به ظهور آید، ما باید همواره بر قله‌ی آن کوهی که بنا کرده‌ایم بایستیم و افق را بنگریم. هیچ‌وقت بنا نیست که آن استدلال‌ها زیر پا گذاشته شوند و دفن گردند، اما نباید آن نگاه، همه‌ی حضور تاریخی ما را در خود متوقف کند. به همان معنایی که دکتر سید احمد فردید در مواجهه با ملاصدرا نمی‌خواهد ملاصدرا را نفی کند و از او عبور نماید، زیرا معتقد است ملاصدرا «پس‌فردایی» است یعنی حکمت متعالیه‌ی صدرا ظرفیت آن را دارد که ما در مورد موضوعات قدسی، از انتزاعیات به سوی اشراق نسبت به حقایق سیر کنیم، حتی جناب ابن‌سینا هم می‌گوید فلسفه‌اش را برای عوام نوشته است و اصل سخن او در حکمت مشرقی است. مشرق در مقابل مغرب است و مغرب همان نفس امّاره می‌باشد و مشرق، نفس مطمئنه. یعنی می‌خواهد بگوید اصل کار او ماورای آن‌چه در فلسفه‌ی رسمی گفته‌است، مطالبی است که به حقایق اشاره دارد و آن، حکمت دیگری را مطالبه می‌کند. در حکمت مشرقی،

روح به جهت مجردبودنش، صورت پرنده به خود می‌گیرد و از این جا به بعد قصه، قصه‌ی «رسالة الطیر» است و نه آن چه در کتاب «شفا» مطرح شده است. در حکمت مشرقی، انسان خود را پرنده‌ای می‌یابد که محدود به مکان خاصی نیست، ولی در مغرب، خودت را دانشمندی می‌یابی که محدود به مفاهیم ذهنی و دانایی‌هایت می‌باشی. بعداً شیخ اشراق دنبال کار را می‌گیرد و باب حکمت اشراق باز می‌شود. حکمت متعالیه که عنوان فلسفه‌ی ملاصدرا است مربوط به اشاره‌ای است که جناب ابن‌سینا متذکر آن شده است و ملاصدرا تلاش دارد در آن بستر، کار را به بلوغ برساند. اگر حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا را درست دریافت کنیم و آن را با چشم جمع بین استدلال و اشراق بنگریم و آن را به موضوعات صرفاً آموختنی تبدیل نکنیم؛ حتماً از آن حکمت قلّه‌ای می‌سازیم که با ایستادن بر آن قلّه می‌توانیم افقی را به نظاره بنشینیم که افق درک حضور تاریخی است.

به هر حال به این نکته فکر کنید که تحول در تفکر، در پناه حقیقت به وجود می‌آید. زمانی «تفکر» را محدود به همین معلوماتی می‌دانستیم که کسب کرده‌ایم و دانایی‌های خود را تفکر به حساب می‌آوردیم. ولی آرام آرام به این جا خواهیم رسید که وقتی دانایی‌های ما، ما را با حقیقت روبه‌رو کند تازه تفکر شروع می‌شود و عملاً تحول در تفکر پیش می‌آید و این با رجوع به آغازی که به صورت اشراق بر قلب انسان در تاریخ تجلی می‌کند، ممکن است.

پناهی آرامش بخش

۳۶- انسان از آن جهت که انسان است و نسبت به امور، دارای گشودگی است، نیوشای پیغام «وجود» است و این وقتی است که «وجود» از منظر حقیقت این دوران، یعنی انقلاب اسلامی ظهور کند. آری! آدمی در هر تاریخی پیغام «وجود» را در مظهر وجودی دوران خود می شنود بی آن که توجه کند که نیوشای آن پیغام است، مگر آن که گوش بسپارد تا فراخوان تاریخی اش را احساس کند و با او از در موافقت درآید و در مقام انسان، به عنوان موجودی گشوده به «وجود»، بسته ی کمند حقیقت دوران خود گردد و همچون پیکی مدام، حامل آن پیغام گردد و مرزهای ناپیدای حقیقت را طی کند تا تفکر او نسبتی با راز پیدا نماید. در آن صورت در پناه هیچ چیز دیگری آرامش نمی یابد مگر در پناه آرامش بخش آن ندایی که امروز از ذات انقلاب اسلامی به گوشش می رسد، زیرا متوجهی طریقتی شده که در آن طریقت، در پی نشان چیزی است که گاهی چون برق پیدا می شود و به سرعت، دامن برمی کشد و می گریزد و در مقابل ما منازلی را قرار می دهد که همواره باید طی شوند تا در مسیری قرار گیریم که در آن مسیر، تحول تفکر نسبت به حقیقت همواره با ما همراه باشد؛ منازل بی نام و نشانی که شهداء در دام آن افتادند و تا آخر آن را طی کردند؛ و ما امروز مفتون تماشای چنین رخدادی شده ایم که از یک طرف تجربه ای است ماوراء هر تجربه ای که از قبل داشتیم، و از طرف دیگر هرگز نمی توانیم آن رخداد را به مالکیت خود درآوریم و مغرورانه گمان کنیم نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی آگاهی یافته ایم. آری! «آن قدر هست که بانک جرسی می آید».

این که می‌گوید: «انسان از آن جهت که انسان است و نسبت به امور، دارای گشودگی است، نیوشای پیغام «وجود» است» سخنی است که می‌خواهد ما را از ابژکتیویته آزاد کند تا خود را جدای از حقیقت ندانیم و حقیقت را در حدّ دانایی‌های خود فرو نشانیم. این بحث مهمی است که جناب مارتین هایدگر باب آن را در این زمانه باز کرده است در آن‌جا که حقیقت انسان را «دازاین» می‌داند و این که حقیقت انسان در نسبت با همه چیز گشوده است. ساعت روی میز، فقط ساعت است و نه چیزی دیگر، ولی انسان نسبت به حقیقت، گشوده می‌باشد و مثل ساعت، محدود به یک ماهیت نیست، زیرا نیوشای «وجود» است و لذا شما نمی‌توانید انسان را در معنایی محدود، متوقف کنید؛ هرچه در مورد او بگوییم متوجه می‌شویم گشوده‌تر است از آن که در آن معنا متوقف شود. فکر می‌کنم در بحث «صرف الوجود» می‌توانیم به یک معنا به این موضوع پردازیم از آن جهت که وجود، محدود به هیچ ماهیتی نیست.

انسان از آن جهت که انسان است و نسبت به امور، دارای گشودگی است، در هر چیزی نظر به «وجود» دارد و در هر چیزی می‌تواند نیوشای پیغام وجود باشد زیرا وجود دائماً در تجلی است و مثل این لیوان و ساعت نیست. وقتی انسان نیوشای وجود شد یعنی همواره گشوده است تا وجود بر او تجلی کند، حال وقتی «وجود» در مظاهر دوران ما به خصوص در انقلاب اسلامی به ظهور آمد، انسان اصیل عملاً از طریق انقلاب اسلامی نیوشای وجود خواهد شد.

مهم‌ترین مظاهر وجود، مظاهر تاریخی است و شما در هر دوره‌ی تاریخی در نهایتِ نزدیکی با وجود می‌توانید با تاریخ مرتبط شوید و در همین رابطه خداوند می‌فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» حضرت حق در هر روز و روزگاری به شأنی که مناسب آن روزگار است در صحنه می‌باشد و امروز با مظهریت انقلاب اسلامی با شما روبه‌روست.

اصالت انسانی و پاسداشت آن

وجود مطلق، حضرت ربّ العالمین است ولی وقتی به جای «اللّه» بگوییم «وجود مطلق»، عملاً مشغول مفهومی از مفاهیم شده‌ایم و در آن صورت با تجلی وجود که همان نور اسماء الهی در صحنه‌های تاریخی است، روبه‌رو نخواهیم بود. با این همه در زبان فلسفه این چنین گفته می‌شود که انسان به اعتبار گشودگی‌اش نیوشای وجود است، البته وقتی وجود به عنوان حقیقت دوران به صحنه بیاید که در این تاریخ، منظور انقلاب اسلامی است. پس اگر کسی بخواهد با وجود مرتبط شود باید گشودگی خود را که همان اصالت انسانی‌اش می‌باشد، پاس بدارد و در این حالت می‌توان گفت: «آدمی در هر تاریخی پیغام وجود را در مظهرِ وجودی دوران خود می‌شنود بی آن که توجه کند که نیوشای آن پیغام است». شهید خرازی‌ها و حججی‌ها آن پیغام را به‌خوبی شنیدند و در اثر آن شنیدن بود که فهمیدند باید کاری ماورای آنچه تا حال می‌کردند، انجام دهند. اینان جوانانی متدین و اهل مسجد و هیئت بودند، ولی یک‌مرتبه متوجه شدند چیز دیگری در میان آمده که باید به ندای آن گوش سپرد و شنیدن آن پیغام، همان و رفتن به آن جایی که رفتند، همان.

آیا شهید باکری‌ها و خرازی‌ها و حججی‌ها توجه داشتند که دارند به صدای وجودی که می‌شنوند عمل می‌کنند؟ لازم نیست، مهم آن است که در صحنه‌ای حاضر شوند که وجود بر آن صحنه سیطره دارد و نه توهّمات و فرهنگ مدرنیته. راستی چرا بعضی مثل آن شهداء عمل نکردند؟ جز این است که خود را در معرض سیطره و تجلی «وجود» قرار ندادند و آن گشودگی لازم را که نیوشای وجود است در خود به ظهور نیاوردند؟

امثال شهید باکری و حججی و سیاهکالی، با اراده‌ی الهی که همان تجلیات وجودی در این تاریخ بود، در این تاریخ قرار گرفتند؛ از درِ موافقت با آن درآمدند و به آن گوش سپردند تا فراخوان تاریخی زمانه‌ی خود را احساس کنند، زیرا در هر تاریخی فراخوانی خاص به میان می‌آید که غیر از آن نوع فراخوانی است که مثلاً در سمینار «آفتاب‌شناسی» مطرح می‌شود، بدون آن که در آن سمینار به سوی آفتاب حرکت شود و خود را در معرض انوار آن قرار دهند. فراخوان تاریخی را اگر کسی بشنود در واقع، نیوشای وجود شده است زیرا «وجود» در هر تاریخی به شأنی خاص نورافشانی می‌کند و ما را به سوی خود فرا می‌خواند. نمی‌شود در معنایی از وجود باقی ماند که مربوط به دیروز تاریخ ما است و ما امروز به آن عادت کرده‌ایم. دیروز در فراخوان وجود، «مرگ بر شاه» گفتید و بانک‌هایی را که عامل بقای آن نظام بود آتش زدید و زندان رفتید ولی چون انقلاب شد فراموش کردیم که خداوند با شأنی دیگر به صحنه آمده و باید نیوشای فراخوانی دیگر بود که آن مبارزه با استکبار و دفاع از انقلاب اسلامی در بستر دفاع مقدسی بود که صدام حسین به انقلاب

اسلامی تحمیل کرده بود. چون متوجه‌ی شئون مختلف تاریخی حضور حق نبودیم فکر کردیم می‌شود با همان شأنی از خداوند که برای انقلاب کردن فراخوانده شده بودیم، زندگی را ادامه دهیم و عملاً طوری شد که جام زهر به حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نوشانده شد زیرا در فراخوان تاریخی خود وارد نشدیم و متوجه‌ی «کلّ یوم هو فی شأن» که حکایت از فراخوان‌های متفاوت در تاریخ‌های متفاوت دارد، نبودیم. همچنان که بعضی‌ها بعد از دفاع مقدس متوجه شأن دیگری از فراخوان تاریخی انقلاب اسلامی نشدند و هنوز می‌خواهند با آن چه پیش می‌آید امنیتی برخورد کنند.

وقتی انسان با رویکرد احساس فراخوان تاریخی «وجود» به «وجود» گوش بسپارد، با آن از در موافقت در می‌آید و در مقام انسان، به عنوان موجودی گشوده به «وجود» و نه گشوده به ثروت، بسته‌ی کمند حقیقت دوران خود می‌گردد زیرا تنها یک چیز است که باید ما انسان‌ها نیوشای پیغامش باشیم و آن «وجود» است. در موقعیت نیوشای «وجود»، انسان گرفتار اصالت‌دادن به کثرات و ماهیات نمی‌شود تا از گستردگی وجود در همه‌ی موجودات غفلت کند و در نتیجه او محدود به چیز خاصی نمی‌شود، در آن صورت حضرت پروردگار را هم به عنوان واجب‌الوجود نمی‌پرستد، بلکه به عنوان «هُوَ» مدّ نظر دارد، به همان معنایی که در سوره‌ی توحید اقرار می‌کنید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بگو «هو» که همان «الله» است، أحد و یگانه است و ساری و جاری در همه‌ی مخلوقات. یعنی «لا إله الا هو» فقط او و لا غیر.

انسان در چنان موقعیتی با «وجود» موافقت دارد زیرا در مقام انسان به عنوان موجودی گشوده به «وجود»، بسته‌ی کمنده حقیقت دوران گشته است. انقلاب اسلامی به معنای خاص، مظه‌ری از «وجود» در این دوران است. اگر انقلاب اسلامی را به اعتبار یک اتفاق تاریخی در نظر بگیریم عملاً با ماهیت آن سر و کار خواهیم داشت. ولی اگر در آینده رخداد انقلاب اسلامی، نیوشای «وجود» شدیم، با حقیقت دوران خود مرتبط گشته‌ایم و دیگر گرفتار دوگانگی سوژه و اُبژه نخواهیم بود. در نتیجه در حالتی استقرار می‌یابیم که شهداء در آن مستقر شدند، حالتی مافوق پیروزی و شکست، به همان معنایی که رزمندگان ما در کربلای ۴ آن را یافتند. در این حالت، شما عالم را با انقلاب اسلامی می‌بینید در آن حد که با فداشدن برای آن به خود و جهان معنا می‌بخشید و عالم برای شما آینده‌ی «وجود» می‌شود و «وجود» ماورای شکست و پیروزی عرفی شما را همراهی می‌کند و در بر می‌گیرد. این یعنی انسان بسته‌ی کمنده حقیقت دوران خود شده است. و بسته‌ی کمنده تعیین‌یافته‌ی «وجود» یعنی بسته‌ی کمنده مولایمان حضرت مهدی (ع)، و این اوج آزادی از زمان و مکان است به همان معنایی که جناب حافظ می‌فرماید:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بسته‌گان کمنده تو رستگارانند

وقتی انسان بسته‌ی کمنده حقیقت دوران خود گردد، مرزهای ناپیدای حقیقت را طی می‌کند و همچون پیک، مدام حامل پیغام انقلاب اسلامی خواهد بود و همچون پیک، مدام خود را به حکم وظیفه در صحنه می‌آورد، حالتی که شما در رهبر معظم انقلاب می‌توانید ملاحظه کنید که

چگونه «وجود» در بستر شخصیت ایشان دائماً به صورتی خاص در تجلی است. این به جهت آن است که اگر کسی در کمند «وجود» قرار گرفت دائماً در صحنه است و از فردیت خود که همان ماهیت باشد آزاد می‌باشد و همواره خود را چون پیغامی که «وجود» با خود دارد در صحنه می‌یابد. در إزای رجوع به حقیقت یعنی رجوع به «وجود» در مظاهر متعالی عالم و آزاد شدن از فردیت‌های تاریک و تنها، مولوی می‌گوید:

آبِ بد را چیست درمان، باز در جیخون شدن	خوی بد را چیست درمان، باز دیدن روی یار
آبِ جانِ محبوس می‌بینم در این گردابِ تن	خاک را بر می‌کنم تا ره کنم سوی بحار
شربتی داری که پنهانی به نومیدان دهی	تا فغان در ناورد از حسرتش امیدوار

این تنها حقیقت است که باید مدام پیغامش به بشریت برسد تا انسان‌ها بتوانند مرزهای ناپیدای حقیقت را طی کنند و تفکرشان نسبتی با «راز» پیدا کند و این نکته‌ای است بس مهم. مگر این که تفکر را همچنان که عرض شد در ساحت دیگری در نظر بگیرید؛ وقتی آینده‌ی «وجود» را پیدا و تلاش کردید در این فضا خود را ادامه دهید، عملاً نسبتی با چیزی که هم «هست و هم نیست» پیدا می‌کنید، مثل باد صبا و پیکِ نامور که چون رازگونه می‌باشد، «هم هست و هم نیست». «راز» هم هست به یک معنا، و هم نیست به معنای دیگر. اگر مطلقاً نباشد که پیغامی از آن به گوش نمی‌رسد، ولی به صورت سایر موجودات هم موجود نیست، ولی می‌توان با آن به صورتی خاص رابطه برقرار کرد. رابطه برقرار کردن با «راز» مثل رابطه برقرار کردن با سایر موجودات و مفاهیم نیست؛ این است که می‌گوییم نوعی از تفکر است که آن تفکر در رابطه با «وجود» به میان

می‌آید و ظهور می‌کند، در این حال انسان با «وجود» مواجه می‌باشد و نه با ماهیات و اشیاء.

تفکر نسبت به «وجود»، جایگاه فوق‌العاده‌ای در زندگی انسان دارد که از هفتاد سال عبادت افضل است و رسول خدا ﷺ در وصف این نوع تفکر فرمودند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت برتر و بالاتر است. زیرا انسان در آن حالت نسبت به حقیقت گشوده می‌شود و حقیقت برای او آغوش می‌گشاید. انقلاب اسلامی به این معنا آینده‌ی نمایش حقیقت است و مظهر پیغام «وجود» می‌باشد.

وقتی انسان متوجه‌ی آن‌چنان حضوری از انقلاب شد، بحثِ زبان و گفتِ انقلاب پیش می‌آید، در آن صورت می‌توانید از انقلاب سخن بگویید و عملاً زبان تازه‌ای را به میان آورید برای گفت‌وگو با انسان‌هایی که خودشان اهل راز می‌باشند، که همان زبان اشاره و زبان راز است به همان معنایی که فرمود: «آن‌کس است اهل بشارت که اشارت داند».

انقلاب اسلامی از آن جهت که حقیقت دوران است و باید به ابعاد غیبی آن نظر کرد، رازی است که در این دوران می‌توان با آن تفکر نمود؛ از این جهت باید تأکید شود که اساساً تفکر وقتی تفکر است که در آن رازبینی و غیب‌بینی در میان باشد به اعتبار آن‌که غیب‌الغیوب، حضرت حق است و بالاترین عبادت بنا به فرمایش حضرت صادق علیه السلام ♦ تفکر مدام نسبت به حضرت الله است. می‌فرمایند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ اذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي

قُدْرَتِهِ بِالْأَتَرِینِ عِبَادَت، تفکرِ مدام در حضرت الله و در نشانه‌های قدرت او است. این غیر از آن ساحتی است که به ما فرموده‌اند: «لَا تَتَفَكَّرُوا فِی ذَاتِ اللَّهِ»، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تفکر در کُنه ذات و کیفیت آن را مورد منع روایت می‌دانند. ایشان می‌فرمایند:

«اما نظر در ذات برای اثبات وجود توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره‌ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجردِ چهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را که غایت مقصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت علیهم السلام مشحون از آن است را حرام شمرده و هر ناسزا و تهمت را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده، و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبث شود بر حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِی ذَاتِ اللَّهِ». این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می‌کنند، با آن که تفکر در ذات را و اُکْتِنَاهِ آن را ممتنع می‌دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آن که معنی حدیث

را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده

شود.^۳

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در فضیلت تفکر در مورد خدا و این که آن تفکر مقدمه و لازمه‌ی سلوک انسانیت است، همان روایت را از حضرت صادق ♦ می‌آورند که عرض شد و نتیجه می‌گیرند پس تفکر در حق و اثبات ذات و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که مورد نهی نیست، افضل عبادات است.

ملاحظه می‌فرمایید که تأکید حضرت امام آن است که همه‌ی پیامبران آمده‌اند تا ما به خدا و توحید فکر کنیم و نهی ما از تفکر در ذات، یا به جهت آن است که ذات اصلاً ماهیت ندارد تا تفکر نسبت به آن معنا داشته باشد. یا خواسته‌اند عوام را که نمی‌توانند در این موارد فکر کنند، نهی نمایند. زیرا چستیِ حقایق همان هستی آنها است؛ در جواب آن کس که می‌پرسد «وجود» چیست؟ تنها می‌توان گفت «وجود»، هست، همان‌طور که جلسه‌ی چهارم تا هشتم کتاب «آشتی با خدا» در جواب سؤال «انسان چیست؟» همواره جواب داده شده است، «انسان هست». که البته هستِ انسان عین اتصال به هستِ حضرت حق است و اگر انسان متوجه شد موجود است و «هست» دارد، هستِ حضرت حق که انسان عین تعلق به آن هست است، برایش گشوده و شکوفا می‌شود. که در جای خود نکات خوبی را به میان می‌آورد. در مورد انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت

دوران، قضیه از همین قرار است که به وجه وجود انقلاب اگر نظر کنیم آن را آینده ظهور انوار الهی می‌یابیم.

وقتی انسان به «راز» و به وجه عینی عالم نظر کرد در آن صورت، در پناه هیچ چیز دیگری آرامش نمی‌یابد مگر در پناه آن ندایی که از انقلاب اسلامی، یا بگو از حقیقت به گوشش می‌رسد. هر چیزی در این عالم اگر به صورت مستقل در نظر گرفته شود بن‌بست و حجاب تفکر است، مگر حقیقت. و حقیقت هم چیزی نیست که در معرض جان افراد قرار بگیرد مگر آن که انسان به تفکری دست یابد که راز را درک کند. گفت:

یا ربّ به که بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی

معنای زندگی با «راز»

«وجود»، همه جا هست، هیچ جایی هم نیست. «وجود»، هیچ چیز خاص هم نیست چون «ماهیت» نیست. انسان با آنس با «وجود» در پناه چیز دیگری آرامش نمی‌یابد مگر در پناه آن ندایی از حقیقت که خداوند در مظاهری خاص با ما از آن طریق سخن می‌گوید؛ مثل مظهري به نام انقلاب اسلامی. زیرا همان‌طور که عرض شد در آن صورت انسان متوجهی طریقتی شده است که در آن طریقت در پی نشان چیزی است که پیدا می‌شود ولی به سرعت دامن برمی‌کشد و می‌گریزد و در مقابل ما منازل را قرار می‌دهد که باید طی شود. معنای زندگی با راز از این قرار است و این نکته‌ی مهمی است که نمی‌توان از آن غافل شد و ادعای تفکر داشت. عرض شد حججی‌ها خودشان هم ندانستند چه کار کردند ولی متوجه شدند باید کاری بکنند؛ «برقی از منزل لیلی بدرخشید و برفت».

خداوند راهی جلوی آن‌ها گشود تا اگر مرد راه هستند بتوانند به درستی قدم در راه بگذارند. خداوند از طریق حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» راهی در مقابل ملت‌ها و به خصوص ملت ایران گشود و شهداء توانستند در آن راه قدم بگذارند. اگر پرسیده شود خصوصیات آن راه چیست، جواب می‌شنوید شرط درک راه، رفتن در راه است، تعریف کردنی نیست. به گفته‌ی جناب عمّان سامانی:

شرط راه آمد، نمودن قطع راه بر سر رهرو چه معجز چه کلاه
حتماً تجربه کرده‌اید، همان برقی که راهی را در مقابل انسان
می‌گشاید، به سرعت دامن برمی‌کشد و می‌گریزد ولی در مقابل ما منازلی
قرار می‌دهد که باید طی شود تا در مسیری قرار گیریم که البته در آن
مسیر، تحولِ تفکر نسبت به حقیقت همواره با ما خواهد بود. این یعنی
همواره در آغاز قرار گرفتن و آینده را از آن آغاز شروع کردن. زیرا آینده
همواره برگشت به آغاز است، آغازی که با افق انقلاب اسلامی شروع
شده است و در جلسات گذشته بر آن تأکید شد که: «تفکر، بازگشتِ دائم
به آغاز است». برقی می‌درخشد و ما را متوجهی حقیقتِ دوران خود که
همان آغازی است که با انقلاب اسلامی شروع شده است، می‌کند و ما را
به تفکر می‌رساند. تفکری که آینده و گذشته برایش در میان نیست. زیرا
حقیقت همواره در صحنه است.

عنایت داشته باشید که وقتی احساس کردید در مورد آن‌چه باید فکر
شود، فکر کرده‌اید و تمام شده؛ آن روز را روز عزای تفکر بدانید. اگر به
دنبال این باشید که چیزی بیاموزید و تمام، معلوم است راه را درست

نرفته‌اید در حالی که با رخدادی مثل انقلاب اسلامی راهی در مقابل شما گشوده شده است که به سوی حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد.

از طریق انقلاب اسلامی که حقیقت متعین این دوران است راه به سوی امامت و قرآن گشوده می‌شود. انقلاب اسلامی شأنی از شئون وجود مقدس حضرت امام زمان علیه السلام است و با نظر به آن حضرت به عنوان امام زمان، می‌توان از مرگ جاهلیت آزاد شد و دین را درست فهمید. لذا همان‌طور که اگر کسی امام زمانش را نشناسد، بقیه‌ی ابعاد دین‌اش برایش مبهم می‌ماند؛ - زیرا امام زمان علیه السلام صاحب زمان‌اند و با ایشان می‌توان در زمان و تاریخ خود حاضر شد - انقلاب اسلامی نیز راهی است که اگر بتوانیم درست آن را پیدا کنیم، حقیقت دوران خود را پیدا کرده‌ایم و از آن طریق اُنس با همه‌ی حقایق عالم برای ما محقق می‌شود.

مسیری که در آن مسیر حقیقت همواره با ما خواهد بود، منازل بی نام و نشانی است که شهداء در دام آن منازل افتادند، دامی که خداوند گشود و در همان راستا ما نفهمیدیم حضرت امام خمینی رحمته الله تعالی علیه چه کار کردند که همه سرگردان او شدند، دامی به نام انقلاب اسلامی گشود و انسان‌های شایسته را ربود. اگر کسی بتواند این دام الهی را و این جذبه‌ی ربّانی، یعنی انقلاب اسلامی را درک و احساس کند و آن را بیابد، با همین نسبت که با انقلاب پیدا می‌کند می‌تواند آرام آرام با مولایش یعنی صاحب عصر و زمان، ارتباط برقرار کند. البته این کار آسانی نیست به خصوص که بعد از آن که با حضرت ارتباط برقرار کردید، تازه راه ارتباط با خداوند برقرار می‌شود و از مرگ جاهلیت رهایی می‌یابید.

خوب است باز به این نکته فکر کنید که چگونه شهداء توانستند آن منازل بی‌نام و نشان را تا آخر طی کنند و ما را امروز مفتون تماشای رخدادی کنند که آفریدند؟ رخدادی که از یک طرف تجربه‌ای است ماورای هر تجربه‌ای که تا حال می‌شناختیم و از طرف دیگر هرگز نمی‌توانیم آن رخداد را به مالکیت خود در آوریم و گمان کنیم به حقیقت انقلاب دست یافته‌ایم.

پیشنهاد بنده آن است سعی نفرمایید با دانایی‌های قبلی خود حقیقت انقلاب اسلامی را بفهمید، بر عکس، متوجه باشید بنا بر این است که با تجربه‌ای جدید روبه‌رو شوید، البته در بستری که اولیاء الهی مثل حضرت سیدالشهداء ♦ در مقابل ما گشوده‌اند؛ با تذکر به این نکته که به صرف اطلاع و آموخته‌های قبلی، حقیقت این دوران یعنی انقلاب اسلامی رُخ نمی‌نمایند.

صورت محبت الهی در آینه‌ی انقلاب اسلامی

حقیقت انقلاب اسلامی مثل هر حقیقتی، آن‌طور نیست که به مالکیت انسان درآید، بلکه تنها می‌توان به آن نظر کرد تا رُخ بنمایاند و در چشم‌انداز ما قرار گیرد و ما منتظر بمانیم تا ندای بی‌صدایش به ما برسد و بتوانیم از آن سخن بگوییم، به همین جهت هر زمان که بنده در این جلسه در محضر رفقا حاضر می‌شوم، حقیقتاً پیش‌بینی نمی‌کنم چه نکاتی به طور مشخص از طریق بنده به «گفت» می‌آید. نهایتاً متن یادداشتی را که از قبل تهیه شده است خدمت رفقا می‌خوانم تا اجمالی که از انقلاب اسلامی به

عنوان حقیقت دوران می‌شناسم؛ تفصیلاً به ظهور آید و همیشه هم از آن‌چه عرض می‌کنم راضی نیستم، زیرا احساس می‌کنم آن‌چه باید به ظهور آید همچنان در اجمال است ولی به امید به «گفت» آمدن آن ندا، زبان می‌گشایم زیرا بنا بر این نیست، آن چیزی را که از قبل می‌دانم بگویم. اساساً در این ساحت، آگاهی و عدم آگاهی در میان نیست بلکه آن‌چه احساس می‌شود به «گفت» می‌آید، البته اگر بنده بتوانم خود را در معرض آن ندای درونی قرار دهم تا به «گفت» آید؛ به همین جهت گفته می‌شود هرگز نمی‌توانید آن رخداد را به مالکیت خود درآورید و مغرورانه گمان کنید نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی آگاهی یافته‌اید.

هیچ‌گاه برای این که بنده دانایی‌های خود را عرض کنم، فشاری تحمل نمی‌نمایم، ولی وقتی شرایط طوری باشد که بخواهم آن‌چه در اجمال دارم به تفصیل آورم و خود را در معرض ظهور ندای آن اجمال قرار دهم؛ ناخودآگاه در فشار قرار می‌گیرم. در جلسه‌ی شرح آیات قرآن و در جلسه‌ی شرح انقلاب اسلامی، ناخودآگاه آن فشار هست، فشاری که البته راضی‌کننده می‌باشد و در کل بهترین جایی است که زندگی برای بنده معنا دارد؛ گویا در آن شرایط با راهی گشوده روبه‌روئیم و نه با معلومات و مفاهیم. روایت شده، امام صادق ♦ در نماز خویش، یک باره از هوش می‌رفتند؛ زمانی که به هوش می‌آمدند، از آن حضرت، علت بیهوشی و مدهوشی را می‌پرسیدند. حضرت در پاسخ می‌فرمودند: آن قدر آیات قرآن را تکرار کردم تا به حالتی رسیدم که گویا آن آیات را از زبان

حضرت معنای آیاتی را که در نماز می‌خواندند می‌دانستند، ولی آن‌چه در مقابل حضرت با تکرار آن آیات گشوده می‌شد، چیز دیگری بود. بعضی از موضوعات در روبه‌روشدن با حقایق در ابتدای امر متولد نمی‌شوند باید خود را در معرض آن‌ها قرار داد تا متولد شوند و عملاً ما را در آن فضا قرار دهند و ما خود را در وسعتی دیگر احساس کنیم. در نسبت با حقایق عموماً ما می‌توانیم بگوییم «آن‌قدر هست که بانک جرسی می‌آید.»

همه‌ی حرف این است که فکر کنیم خداوند در موقعیت تاریخی که ما داریم با ما چه نسبتی برقرار کرده و ما نیز چه نسبتی باید با او برقرار کنیم؟ این سؤال نیست که با جواب دادن به آن سؤال، مطلب تمام شود، این پرسشی است که در مقابل ما چشم‌اندازی را قرار می‌دهد که هراندازه به آن نظر کنیم باز باید نظر به آن را ادامه دهیم، بدون آن‌که تمام شود. زیرا این قصه‌ی جان انسان‌ها است.

به ما فرموده‌اند در برزخ، نکیر و منکر به سراغ ما می‌آیند، البته همیشه آن‌ها در بُعد برزخی ما حاضرند و در اولین فرصت که ما در برزخ قرار گرفتیم متوجه‌ی وجود آن‌ها می‌شویم؛ همین که از این جلسه بیرون رفتید، نکیر و منکر یعنی فرشتگانی که به راحتی نسبت به دلایل عمل انسان قانع نمی‌شوند؛ به سراغ‌تان می‌آیند و با حالتی انکارگونه می‌پرسند از این جلسه یا از سجده‌ای که مثلاً در نمازتان انجام دادید، چه حاصل کردید؟ فرشته‌ی نکیر بر روی ضعف‌های جزئی ما در آن سجده انگشت می‌گذارد و آن را انکار می‌کند، اگر نشان دادید که ضعفی در کار نبوده و بالاخره

او را قانع کردید، منکر به میان می‌آید تا کل کار را نفی کند و بنمایاند که عادتاً آن کار را کردید و بالاخره شما إن شاء الله از طریق بروز لایه‌های عمیق جان‌تان نشان خواهید داد که ماورای عادت‌ها، نسبت خود را با خدا در اعمال خود شکل داده‌اید و در مواجهه با نکیر و منکر آن را به ظهور می‌آورید. با توجه به این امر که باید در عمق جان با این پرسش روبه‌رو شوید، عرض می‌شود ما چه نسبتی باید در این تاریخ با خدا داشته باشیم؟ این پرسشی است که باید از عمق جان از خود پرسیم و گر نه با خدایی که به او عادت کرده‌ایم، مشغول هستیم و دو فرشته‌ی نکیر و منکر از ما آن‌چه که انجام داده‌ایم را نمی‌پذیرند تا افقی که به سوی بهشت گشوده است، در مقابل ما گشوده شود.

در شرح رجوع به حقیقت می‌توان گفت:

شَرِبْتُ الْحَبَّ كَأَسَا فَمَا نَفِدَ الشَّرَابُ وَمَا رَوَيْتُ
می‌محبت را قدح قدح نوشیدم، در حالی که نه شراب تمام شد و نه
من سیراب شدم؛ شراب تمام نشد، یعنی چیزی نبود که در اختیار من قرار
گیرد و من مالک آن شوم؛ و این قصه‌ی نظر به حقیقت دوران یا صورت
محبت الهی در این تاریخ است که هر اندازه به آن بنگری و در مظهریت
آن کاسه کاسه از تجلیات انوار الهی بنوشی، نه آن تجلیات تمام می‌شود و
نه تو سیراب می‌گرددی، و این آن چشم‌اندازی است که انقلاب اسلامی در
مقابل ما می‌گشاید.

سؤال: همان‌طور که فرمودید واقعاً ما رزمندگان داشتیم که با
داشتن سن ۱۸ یا ۱۹ سال صحبت‌هایی می‌کردند که حقیقتاً عصاره‌ی

«منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری و یا کتاب «چهل حدیث» حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بود، معتقد بودند حقیقت، بر قلب یاران انقلاب تجلی می‌کند. دعای ندبه و دعای کمیل را که می‌خواندند سنگ به گریه می‌آمد، نمازی نبود که بخوانند و چون بید نلرزند. آیا این‌ها مصداق آن نکته‌ای است که «وقتی انسان با حقیقتِ دوران خود مرتبط شود، گفتار و رفتارش ظهور آن حقیقت است.»

جواب: باید متوجه باشیم که پدیده‌هایی مثل انقلاب اسلامی دارای باطن‌اند و اگر کسی با باطن آن‌ها روبه‌رو شد -کوچک و بزرگ ندارد- بزرگ خواهد شد، با توجه به این امر به‌خوبی می‌توانید تصدیق کنید که چگونه انسان هفت‌ساله می‌تواند امام باشد و همه‌ی نوامیس تاریخ بر قلب مبارک‌اش القاء شود. آن‌هایی که منکر این قضیه بودند می‌خواستند به علم تعلیمی اصالت بدهند، إن شاء الله در این مباحث به این نکته خواهیم رسید که اسلام همیشه با انسان‌های اُمّی اداره شده است؛ فقط پیامبر اسلام اُمّی نیستند بلکه ملت اسلام، همه باید اُمّی باشند تا به جایی برسند؛ یعنی ذیل پیامبر اُمّی با اشراقی که به آن‌ها شده است، اسلام را و زمانه‌شان را «فهم» کنند. برای پیامبر خدا ﷺ، بعثت واقع شد و آن حضرت، مصطفی و برگزیده شدند، ولی بقیه‌ی امت هم می‌توانند ذیل نور مقدس پیامبر خدا ﷺ اُمّی شوند. این‌ها نکاتی است که با سیطره‌ی فرهنگ پوزیتیویستی مدرنیته مورد غفلت قرار گرفته است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

جلسه‌ی پانزدهم
در پناه ندای ذات انقلاب
اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: سؤالی که همچنان در ذهن ما پیش می‌آید این است که چرا ما انقلاب اسلامی را باید اصلِ تاریخ و مبنای تفکر خودمان در نظر بگیریم؟ آیا نباید فردی که در جای دیگری غیر از جایی که انقلاب اسلامی به ظهور آمده، زندگی می‌کند حوادث اطراف محیط خود را مبنای تفکرات خود بگیرد و انقلاب اسلامی را با آن تفسیر کند؟ یا آن که امروزه همه باید در هر جا که هستند آن‌چه را بر آن‌ها می‌گذرد با انقلاب اسلامی تفسیر کنند؟ اگر جواب مثبت است، آیا می‌توان این طور فکر کرد که چون اسماء الهی به صورت جامع با انقلاب اسلامی در این تاریخ به ظهور آمده و به جهت وسعتی که دارد بر سایر وقایع در این تاریخ ولایت دارد، انقلاب اسلامی می‌تواند ملاک حقانیت و یا بطلان سایر رخدادهای باشد؟

عمومیت انقلاب اسلامی برای بشریت

جواب: ما تاریخ چند ساله اخیر خود را تاریخ مواجهه با رنسانس می‌دانیم، از آن جهت که در ذات رنسانس نوعی از آزادی و مبنای جدیدی از تاریخ در میان آمده و آن آزادی، آزادی همه‌ی بشریت است، به معنایی که در این تاریخ انسان‌ها خود را با آن نوع از آزادی، تعریف

کرده‌اند و از خود برداشت دارند. صورت‌های مختلف آزادی در هر تاریخی شکل خود را دارد. در بحث «پاسداشت آزادی در جمهوریت انقلاب اسلامی»^۱ عرض شد همان‌طور که صورت‌های مختلف عبودیت در طول تاریخ متفاوت بوده است و صورت عبودیتی که حضرت موسی ♦ آوردند غیر از صورت عبودیتی است که حضرت عیسی ♦ به بشریت عرضه کردند و در عین حال همه بر می‌گردد به ذات عبودیتی که انسان در خود دارد. صورت‌های آزادی نیز در طول تاریخ متفاوت بوده و همه بر می‌گردد به ذات انتخاب‌گری در انسان، زیرا انتخاب، ذاتی انسان است و آزادی یعنی فضایی که انسان بتواند ذات انتخاب‌گر خود را به صحنه آورد. خدایی که وجود ما را به ما داده است، انتخاب را به عنوان امری ذاتی به ما عطا فرموده و این انسان است که در طول تاریخ در جوابگویی به ذات انتخاب‌گر خود، صورت‌های متفاوت آزادی را به ظهور می‌آورد. در راستای پاسداشت همین آزادی امیرالمؤمنین ♦ می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» بنده‌ی دیگری مباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده و ادیان الهی با توجه به ذات انتخاب‌گر ما به ما خطاب می‌کنند تا بندگی خدا را انتخاب کنیم. دین خدا با حزب و گروه فرق می‌کند؛ با حزب و گروهی که می‌گویند برای پیروزی بر رقیب حزبی باید این‌طور باشی یا آن‌طور، ولی دین خدا هیچ‌وقت با چنین غلطی با انسان برخورد نمی‌کند تا آزادی او نادیده

۱- به جزوه‌ای با این عنوان از همین مؤلف در سایت «لُب المیزان» رجوع شود.

گرفته شود، با توجه به این که صورت‌های آزادی در طول تاریخ مثل صورت‌های عبودیت، به اقتضائات مراحل مختلف تاریخ فرق دارند، عرض بنده آن است که جایگاه انقلاب در این تاریخ، مربوط به کلّ بشریت خواهد بود، به معنای بستر عبور بشریت از سکولاریته و نیهیلیسم.

بعد از قرون وسطا تحت عنوان دوره‌ی رنسانس، صورتی از آزادی به بشر عطا شد که به ظاهر از غرب طلوع کرد ولی مربوط به همه‌ی بشریت بود، درست انقلاب اسلامی نیز در چنین جایگاهی قرار دارد. انقلاب اسلامی در دل همان تاریخی که آزادی به بشریت اعطا شد و در مواجهه با آن تاریخ، به ظهور آمد. انقلاب اسلامی عطای الهی است به همه‌ی بشریت تا آن آزادی را که شیطان به انحراف کشانده است، با به میان آوردن عبودیت ذاتی بشر، در مسیر اصلی‌اش قرار دهد. به همین جهت ملاحظه می‌کنید که مردم دنیا همه نسبت به انقلاب اسلامی و روند حرکت آن حساس‌اند - چه مخالف و چه موافق - و نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند، چرا که وصفی از وجود فراموش‌شده‌ی آنان است. انقلاب اسلامی بنا دارد بشریت در همان بستر آزادی، خود را به بهترین شکل ممکن ادامه دهد.

علت این که خاستگاه آزادی، در غرب بود، مقابله‌ی مردم آن دیار با قرون وسطا و فضای تحمیلی آن زمان بود. و استعداد مقابله با فضای ضد آزادی قرون وسطایی در آنجا بیشتر فراهم بود. انقلاب اسلامی در ایران ظهور کرد به جهت مقابله با سکولاریته و این که استعداد مقابله با سکولاریته در شیعه بهتر از جاهای دیگر موجود است.

غرب به جای پاسداشت از ذات آزادی، گرفتار لیبرالیسم شد، لیبرالیسم یعنی آزادی وارونه، آزادی از عبودیت الهی و تقیدات دینی. ذات آزادی غذای جان انسان است و جان انسان بدون آزادی می‌میرد، به گفته‌ی بعضی از نویسندگان غربی: شیطان آن آزادی را از مردم غرب دزدید و آن را به چیزی تبدیل کرد که دیگر نور و حیات ندارد، ولی اندیشمندان غرب و مردم غرب تا حدی آن آزادی را چشیده‌اند و سعی دارند آن را پاس دارند. در همین رابطه شما ملاحظه می‌کنید هم اکنون هم آنها از ما در رعایت آزادی جلوترند و تصور بنده آن است که ما از جهاتی در فهم آزادی و احساس و رعایت آن از غرب عقب‌تر هستیم. ما هنوز طعم آزادی را نچشیده‌ایم تا سخت به آن پای‌بند باشیم، زیرا تنها صورت وارونه‌ی آزادی را در غربی‌ها دیدیم و در تاریخی که آزادی در آن طلوع کرد ورود نکردیم.

اولین پرتوهای ضعیف آزادی با همان هویت اصیل آن با مشروطه وارد سرزمین ما شد و با رجوع به پارلمان خواستیم که شاه همه کاره امور مملکت نباشد، ولی در دل آن آزادی، عنصر روشنفکری نفوذ کرد و حاصل آن رضاخان شد با تجلیلی که روشنفکران از او کردند و گرنه مرحوم شهید مدرس نه تنها مخالف آزادی نبود بلکه قهرمان آزادی بود و در تلاش بود با حفظ مشروطه و کنار زدن رضاخان آزادی را پاس دارد.

آنچه عرض شد از این جهت بود تا روشن شود همیشه رخدادهای تاریخی مربوط به همه بشریت است. همانطور که اسلام مربوط به جزیره العرب نبود. نه تنها ما ایرانی‌ها از آن بهره بردیم حتی مسیحیت و یهودیت

هم به اندازه‌ای که نسبت‌شان را با اسلام درست تعریف کردند از اسلام بهره بردند و خود را تصحیح کردند. اسلام رخدادی تاریخی و صدای خدا بود برای تمام تاریخ. به گفته‌ی «جبران خلیل جبران» آن قدر که پارسیان در آن طرف دریا از اسلام بهره بردند مردم جزیره العرب نتوانستند از آن بهره‌مند شوند.

ما انقلاب اسلامی را با این دیدگاه مدّ نظر داریم که وصفی از وجود فراموش شده بشر است و آن فراموشی را فضای سکولاریته پیش آورده است، مشروط بر آن که متوجه باشیم انقلاب اسلامی یک رخداد تاریخی است برای جهانی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم و در همین راستا ملاحظه می‌کنید که رهبر معظم انقلاب «حفظ‌الله» برای فعالان آزادی در میدان التحریر قاهره آن پیام را می‌دهند که به‌خوبی در آن پیام صورت حضور تاریخی انقلاب اسلامی را می‌یابیم. پیام ایشان از آن جهت مهم بود که دعوت به ذات انقلاب اسلامی در آن نهفته بود و نه دعوت به آن صورتی از نظام سیاسی که در ایران اتفاق افتاد. فرمودند در راستای تحقق نظام اسلامی هر طور می‌خواهید نظام سیاسی خود را شکل بدهید، ما نمی‌گوییم شکل سیاسی آن نظام باید مانند شکل سیاسی نظام ایران باشد

بنده در جمع بندی این طور می‌فهمم که رنسانس صورت آزادی بشر است در مقابل آن نوع تحلیلی که قرون وسطا از قرائت دینی داشت، قرون وسطایی که بیشتر به حاکمیت و مرجعیت کلیسا ختم می‌شد تا حاکمیت هدایت الهی برای تعالی هرچه بیشتر استعدادهای بشر. خدا از آن همه است و نه در انحصار کشیشان. شعار بنیان‌گذاران پروتستانتیسم یک کلمه

بود که کتاب مقدس از آن همه است، و در همین رابطه کتاب مقدس را به آلمانی و انگلیسی ترجمه کردند، برعکس قرون وسطا که ترجمه‌ی کتاب مقدس ممنوع بود و تنها به زبان لاتین در اختیار کلیسا بود در صورتی که حضرت عیسی ♦ زبانشان عبری بود و نه لاتین، و بعداً انجیل به لاتین ترجمه شد.

رنسانس، یک حضور تاریخی بشری است و ما هم در بستر آن تاریخ قرار داریم از آن جهت که روح رنسانس آزادی است ولی با صورت‌های مختلفی که می‌تواند داشته باشد و انحراف آن از اصل‌اش حرف دیگری است، ولی آغاز رنسانس مثل انقلاب اسلامی آغازی است متعالی. باید آن آغاز تا آخر پاس داشته می‌شد در حالی که بعضاً ملاحظه می‌کنید آن آغاز متعالی در حجاب رفته است. در مورد انقلاب اسلامی هم باید گفت تنها کسانی می‌توانند انقلاب اسلامی را ادامه دهند که بخواهند آن آغاز متعالی در آینده حاضر گردد.

بحث جلسه‌ی گذشته را با همین نکته ادامه می‌دهیم که بدانیم آن آغاز است که همواره در آینده حاضر خواهد بود. با همه صحبت‌هایی که شد باز باید فکر کنیم که اگر آن آغاز را با نگاهی روشن و غیر آلوده نگاه کنیم همان آغاز، در آینده به سراغمان می‌آید. توجه به آغاز تفکر تاریخی است که ما را به سر چشمه‌ای که ممکن است در ابتدا روشن نباشد، راهنمایی می‌کند. همان آغاز است که همواره در آینده خود را از اجمال به تفصیل می‌آورد و آینده‌ی ما را می‌سازد و این بازگشت به گذشته نیست بلکه معنا بخشیدن به آینده است زیرا وقتی که در سفر به آغاز، به

آن نگاه وجودی و نوری داشته باشیم و با نظر به انگیزه‌هایی که منجر به این فتح تاریخی شده سعی کنیم حجاب‌های آن را که به جهت بقایای فرهنگ طاغوت هنوز در میان است رفع نماییم، روز به روز بهتر و بهتر خود را نشان می‌دهد. زیرا آن آغاز با حقیقت وجودی‌اش همواره در حالت تجلی است و با نفوذ و سیطره‌ای که دارد موانع حضور خود را به عقب می‌راند. هرچند ممکن است ما در میانه‌ی راه بمانیم که در آن صورت آن آغاز خود را ادامه می‌دهد و ما هستیم که عقب مانده‌ایم.

حضور انقلاب اسلامی در آینده‌ی خود

اگر آن آغاز یک آغاز متعالی و توحیدی است حتماً در آینده خود حاضر خواهد بود و اگر ما عقب ماندیم به جهت آن است که آغاز را در آینده‌اش دنبال نکردیم و آینده‌ای من‌درآوری برای خود ساختیم؛ کاری که بعضی از سیاسیون انجام می‌دهند و آینده‌ای توهمی مطابق تاریخ استکبار غربی برای ما می‌سازند، به این خیال که فکر می‌کنند آینده‌ی این انقلاب در دست آن‌ها است؛ مثل کاری که سقیفه‌سازان برای اسلام تصور کردند، در حالی که آینده‌ی هر حرکت توحیدی آینده‌ای است که از همان آغاز در تاریخی که شکل داده حاضر خواهد شد.

اگر توانستیم به آغازی نظر کنیم که حقیقت‌اش اشرافی بود کار ما به تفکر می‌انجامد، به همان معنایی که بدانیم همیشه تفکر مبتنی بر یک «یافت» است، مبنای تفکر، استدلال نیست، تفکر مبتنی بر یک یافت اشرافی است. پس از آن است که متفکری مثل ابن‌سینا یا هر فیلسوف دیگر آن «یافت تاریخی» را به صورت استدلال ارائه می‌دهد. ملاصدرا با

تفکر در فلسفه‌های دیگر به حکمت متعالیه خود نمی‌رسد بلکه با توجه به آمادگی‌هایی که در خود ایجاد کرده، اشراقی مطابق روح تاریخی‌اش او را فرا می‌گیرد و بعداً تفکر می‌کند و به زبان استدلال آن تفکر را و آن یافت را ارائه می‌دهد.

انقلاب اسلامی اشراقی است که افراد را با توجه به آمادگی‌هایی که دارند در بر می‌گیرد و آن‌ها را به تفکر می‌کشانند تا آن جایی که انقلاب اسلامی مبنای فهم و اندیشه‌ی آن‌ها شود و از آن ایشان گردد و بیگانگی بین آن‌ها و انقلاب اسلامی از بین برود.

خوب است نوعی بازخوانی نسبت به مباحث گذشته داشته باشیم، آن‌جا که مطرح شد، انسان در ذات خود نوعی احساس بودن برای خود دارد که با سایر موجودات متفاوت است؛ مثلاً یک میز هیچ چیز دیگر جز همان میزی که گوشه‌ی اتاق است نمی‌تواند باشد ولی بودن انسان، بودن گسترده‌ای است و به یک صورت مشخص محدود نمی‌شود، شخصیت انسان همواره با نوعی تجلّی ممتدّ از «وجود» روبه‌روست، از این جهت همواره وجودِ خود را وجودی گسترده احساس می‌کند، به اعتبار آن که «وجود» بر او متجلّی است، برخلاف میز. همین که انسان نظر به «وجود» دارد با چیزی که در حالت تجلّی است روبه‌رو است، برخلاف نظر به ماهیات. انسان چون در ذات خود «وجود خود» را حس می‌کند و «وجود» با تجلّی همراه است، دارای گشودگی نسبت به همه چیز می‌باشد. این گشودگی موجب می‌شود که در نسبت با ابعاد وجودی موجودات ارتباط برقرار کند و بدین معنا همواره نیوشای «وجود» است. باید این حالت را با

عبور از ماهیات، در خود و با نظر به «وجود» پیش آورید. انسان وقتی نیوشای وجود شد یعنی «هست» را حس کرد، با چیزی که موثر است مرتبط می‌شود. علامه طباطبایی در کتاب «بدایة الحکمه» روشن می‌کند که فرق آتشِ ذهنی با آتش بیرونی در آن است که آتش بیرونی به اعتبار وجود خارجی‌اش می‌سوزاند زیرا وجود است که همواره موثر است.

«هست» یا «وجود» همواره در عالم ظهور دارد و خود را در موجودات می‌نماید، اگر انسان با «هست» و یا «وجود» خود با «وجود» در موجودات مرتبط باشد دائماً نیوشای تجلیات «وجود» است و همواره و دم به دم در عالم حاضر می‌باشد. دائم می‌یابد که وجود از راه می‌رسد و از آن طریق متناسب با ظرفیت تاریخ، خود را به ما می‌نماید و متذکر وصفی می‌شود که در آن قرار داریم. حال اگر بتوانیم متوجه این امر باشیم که «وجود» جهت خاص این تاریخ را با انقلاب اسلامی تقدیر کرده است، دائم متذکر حضور انقلاب اسلامی در مظاهر مختلف می‌شویم به شرطی که دائماً از طریق وجودمان با وجود موجودات مرتبط باشیم و ملاحظه کنیم که این وجود است که همواره از راه می‌رسد، بدون آن که بخواهیم با تفکر انتزاعی مطالب را دنبال کنیم، می‌توانیم نیوشای پیغام وجود باشیم و تلاش کنیم در دل گشودگی آن جلو برویم.

شهید حججی بنا ندارد خود را با عقل عرفی ادامه دهد و همواره مشغول آن نوع تفکرها باشد، سعی دارد خود را در معرض نسیم دم به دم وجودی که دارد با انقلاب اسلامی خود را به سوی ما می‌گشاید، قرار دهد و با نیوشیدن وجود در مظاهر انقلاب اسلامی، غرق در آن شود و به آن

نسیم گوش بسپارد تا فراخوان تاریخی اش را احساس کند و با آن از در موافقت درآید و در مقام انسان، به عنوان موجودی گشوده به وجود، بسته ی کمند حقیقت دوران خود گردد و همچون پیک، مدام حامل آن پیغام باشد و مرزهای ناپیدای حقیقت را طی کند تا تفکر نسبت به راز پیش آید، رازی که از جهتی در صحنه است و انسان با گشودگی نسبت به حقیقت می تواند با آن رابطه برقرار کند. زیرا حقیقت مانند این میز نیست و بودن آن مانند گشودگی ما نمی باشد، ولی چیزهایی در عالم وجود دارند که با هست من حس بودن خود را برای ما دم بدم به ظهور می آورند.

هر چند «وجود» یا «هست» برعکس ماهیت، حقیقتی است در حال تجلی، باید متوجه باشیم وجود خود ما هم برای خودمان به اعتبار وجود، همواره در تجلی است و از این جهت انسان از آن طریق با رازی آشنا می شود که از طریق خودش به میان آمده است و از آن طریق او نسبتی با راز پیدا می کند، رازی که نه تنها در خود، در همه ی عالم حاضر است و در آن صورت در پناه چیز دیگری آرام نمی یابد مگر در پناه آن نگاهی که به حقیقت دارد، حقیقتی که در این تاریخ به دلایلی که عرض شد صدایش از ذات انقلاب اسلامی به گوش می رسد.

ریشه ی یأس افراد از انقلاب اسلامی

بعضاً در سال های اخیر یأسی در بین عده ای از نیروهای انقلابی احساس می شود؛ این حالت دو پیام را به همراه خود برای ما آورده است: یکی این که چرا این افراد همپای انقلاب اسلامی به عنوان حقیقت وجودی این دوران که همواره در حال تجلی است، جلو نیامدند؟ و دیگر این که

چرا با نظر به این یأس به خود نمی‌آیند؟ این دلسردی و یأسی که پیش آمده به جهت قرائت غلط از انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی را اگر در این حد ببینید که یک حرکت سیاسی است، هیچ بُعدی از ابعاد پنهانی رازگونه‌اش برایتان متصور نمی‌شود و همین است که هر روز می‌بینیم. یعنی در این حالت اگر به ظاهر در حجاب رانت‌های اقتصادی رفت، دیگر رازی برایش متصور نیست تا آن وجه متعالی‌اش دیده شود. معلوم است که این افراد با این تصور غلطی که از انقلاب اسلامی دارند، دلسرد و مأیوس می‌شوند که چرا چنین شد. زیرا از یک طرف این عزیزان می‌خواستند با انقلاب اسلامی به سر برند و هیچ پناهی جز انقلاب اسلامی برای خود متصور نبودند، از طرف دیگر انقلاب اسلامی را «رازگونه» نیافتند؛ در نتیجه این افراد بی‌پناه می‌شوند. این است علت بی‌پناهی و یأسی که سراغ بعضی از رفقا آمده است. البته این حالت یک حُسن دارد و آن این که ممکن است به خود آیند و نگاه‌شان را به وجه رازگونگی این حقیقت تیز کنند و در آن پناهی که انقلاب اسلامی دارد وارد شوند. چون از عمق جان احساس می‌کنند هیچ جای دیگری برای پناهگیری وجود ندارد. غفلت از آن‌جا شروع می‌شود که گمان کنیم آن آغاز متعالی در میان راه متوقف می‌شود. پس باید به آینده‌ی دیگری غیر از آینده‌ای که با آن آغاز شروع شد فکر کرد.

تحوّل فکر نسبت به حقیقت

وقتی انسان می‌تواند در پناه ندایی که از ذات انقلاب اسلامی به گوش می‌رسد قرار گیرد که متوجه طریقتی شود که در آن طریقت در پی نشان

چیزی است که گاهی چون برق پیدا می‌شود و به سرعت دامن بر می‌کشد و می‌گریزد و این قصه‌ی ما است از آن جهت که نور انقلاب اسلامی در مقابل ما منازلی را قرار می‌دهد که همواره باید طی شود تا در مسیری قرار گیریم که در آن مسیر تحول فکر نسبت به حقیقت همواره با ما است. همین حالت موجب می‌شود که جناب حافظ بگوید «چه عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» یعنی در ابتدا فکر می‌کردیم امکان اُنس با حقیقت ساده است و همواره می‌توان با آن مأنوس بود ولی همین که با آن روبه‌رو شدیم چیزی نگذشت که دامن برکشید و ما را در مقابل منازلی قرار داد که باید به مرور طی کنیم.

آن چه ابتدا رخ نمود و سپس دامن برکشید، در آخر می‌آید و دیگر نمی‌رود، زیرا در آن وقت به یک معنا از آن ما می‌شود. بنده بسیار خدا را شاکرم که از یک جهت نور انقلاب اسلامی چون برقی در شرایط مختلف به ظهور می‌آید و آدم می‌بیند تمام عالم برایش ذیل انقلاب اسلامی معنا پیدا کرده است، بعد هم که دامن بر می‌کشد و می‌رود، با مناظری روبه‌رو می‌شویم که به تفکر ختم می‌گردد. این نوع تفکر، تفکر نسبت به دوران هر کس می‌تواند باشد و چیز عجیبی است از آن جهت که در دل آن تفکر، حقیقت همواره با انسان خواهد بود. و از این جهت این نکته‌ی بسیار مهمی است که تفکر همواره بازگشت به آغاز است. آغازی که برقی بود که از منزل لیلی بدرخشید و برفت. آن برق، راه نشان داد و انسان متفکر آن کسی است که بتواند راه گشوده شده را با خودش یگانه کند. راهی که همان منازل بی‌نام و نشانی است که شهدا در دام آن افتادند و تا آخر

توانستند آن را طی کنند. شهدا در راستای درک حقیقت، نمونه‌های خوبی هستند، از آن جهت که گذشته‌ی تاریخی ما محسوب می‌شوند ولی گذشته‌ای که امکان حضور در آینده را در مقابل ما قرار می‌دهند تا در دغدغه‌های خود نسبت به حجاب‌هایی که ما را و انقلاب را در بر می‌گیرد مأیوس نشویم و در هر قبضی منتظرِ بسطی باشیم. همان‌طور که سیره‌ی اولیای معصوم علیهم‌السلام به ما کمک می‌کند تا امکان حضور در آینده را در خود محفوظ بداریم و مأیوس نشویم.

در دام منازلِ بی‌نام و نشان افتادن کافی نیست، باید بر عهد آن دام باقی بمانیم. زیرا به گفته‌ی جناب حافظ «که بستگان کمند تو رستگارانند» تنها آن افراد آزادند، زیرا کسی که در کمندِ دام الهی نباشد، در هیچ جایی نیست.

ما امروز مفتون تماشای رخدادی شده‌ایم که از یک طرف، تجربه‌ای است ماورای هر تجربه‌ای که قبلاً داشتیم و از طرف دیگر هرگز نمی‌توانیم آن رخداد را به مالکیت خود درآوریم و مغرورانه گمان کنیم نسبت به حقیقت انقلاب اسلامی آگاهی یافته‌ایم. مسلّم چیزی سراغ شهید حججی آمد که نه در گذشته با آن آشنا بود و نه می‌توانست به راحتی آن را «فهم» کند، تنها می‌توانست نسبت به آن خود را بگشاید.

این که نمی‌توانیم حقیقت را به راحتی مثل موجودات دیگر فهم کنیم به جهت آن است که ما همواره در آغازِ ظهور آن هستیم و نمی‌توانیم کاری کنیم تا آن آغاز تماماً در اختیار ما باشد و انتهایش از آن ما گردد

زیرا آن حقیقت، انتهایی ندارد و این نکته‌ای است که إن شاء الله در ادامه باید روشن شود.

۳۷- در ذات تاریخی انقلاب اسلامی نوعی خموشی در میان است که ما را فرامی‌خواند تا به آینده‌ای فکر کنیم که ادامه‌ی امروزِ دوران مدرنیته نیست. در آن خموشی، بهجت و سروری انسان را فرامی‌گیرد و در عین حال، همان بهجت و سرور، پنهان می‌شود ولی در عین پنهان‌شدن گویا همیشه با ما است و روشنی‌بخشی خاصی دارد به همان معنایی که می‌توان با زبان حافظ به آن خطاب کنی که:

هر جا که دلی است در غم تو بی صبر و قرار و بی سکون باد
به زمان زیادی نیاز است تا در باره‌ی این تماشاگاه که با اشاره آشکار می‌شود، تفکر کنیم زیرا سخت دور از دسترس می‌نماید مثل رنگِ اثر هنری که هم هست و هم نیست. چیزی از طریق آن رنگ‌ها گشوده شده که ماورای حس کردن رنگ‌ها با آن روبه‌روئیم، اگر به ندای آن گوش بسپاریم دیگر دوگانگی بین رنگ و اثر هنری از بین می‌رود.

آن‌گاه که انقلاب اسلامی سخن می‌گوید

از انقلاب اسلامی سخن گفتن از طریق آزادشدن از الفاظ، و از میان رفتن دوگانگی بین الفاظ و موضوع مورد سخن، ممکن است. وقتی می‌توان از انقلاب اسلامی سخن گفت که الفاظ، خاموش باشند و انقلاب اسلامی خودش به ظهور آید، مثل وقتی که رنگ‌ها در یک اثر هنری از استقلال خود خاموش گشته‌اند تا آن اثر هنری به ظهور آید و با ما سخن بگوید.

برای آن که بتوانیم درک درستی از رخداد تاریخی انقلاب اسلامی داشته باشیم، باید آن رخداد را در آینه‌ی تاریخی دید که با انقلاب اسلامی شروع شده، مثل دیدن اثر هنری در یک تابلوی نقاشی، زیرا آن اثر هنری چیزی است ماورای آن موادی که آن اثر را پدید آورده‌اند.

همه‌ی حرف آن است که متوجه شویم در ذات تاریخ انقلاب اسلامی نوعی خموشی در میان است، زیرا آن انقلاب، محدود به سخنی نیست که در حدّ یک مقطع تاریخی باشد، بلکه چیزی است که در ذات خود گسترده است. در این رابطه گفته می‌شود «ما را فرا می‌خواند تا به آینده‌ای فکر کنیم که ادامه‌ی امروز دورانِ مدرنیته نیست». به این نوع مواجهه با ذات انقلاب اسلامی، «سکوت مقدس» گفته می‌شود، زیرا هنوز در شرایطی هستیم که گفتن‌ها در بستر فرهنگِ مدرنیته آداء می‌گردد و گوشِ مخاطبان هم تنها به آن قسمت از سخنان ما عادت دارد که در فضای فرهنگِ مدرنیته گفته می‌شود و ابعاد دیگر سخنان را چیز به درد بخوری نمی‌دانند. با توجه به این امر اگر کسی متوجه‌ی ذات انقلاب اسلامی شد عملاً متوجه خاموشی آن ذات می‌گردد تا آرام آرام خود را در آینده ظاهر کند و معلوم شود که از این به بعد ادامه‌ی امروز بشر، ادامه‌ی دورانِ مدرنیته نیست. این خموشی، بسیار گران‌قیمت است زیرا بناست با این خموشی، ما از سخن گفتن و گوش دادن در فضای مدرن عبور کنیم.

البته خموشی غیر از گوش‌ندادن است. در خموشی اجازه داده نمی‌شود سخنان سطحی میدانِ تفکر را به دست گیرند، به همین جهت آن را «سکوت مقدس» می‌نامیم و گفته می‌شود؛ «در آن خموشی، انسان را

بهجت و سرور فرا می گیرد و در عین حال همان بهجت و سرور پنهان می شود، ولی در عین پنهان شدن گویا همیشه با ما می باشد و روشنی بخشی خاصی دارد.» ای کاش آن هایی که در این زمان نسبت به فهم درست انقلاب سرگردانند، متوجهی آن سرور و بهجتی که در رابطه با ذات انقلاب سراغ انسان می آید می شدند که چگونه آدم حس می کند در مغزِ عالم قرار دارد.

وقتی انسان در نسبت با ذات انقلاب اسلامی قرار گیرد و بتواند آن را محل ظهور حقیقت وجود بنگرد، سکوت بر او حاکم می شود و به سکوتی می رسد که در دل آن سکوت، انقلاب اسلامی خود را می نمایاند. این سکوت و گوش سپردن، به خودی خود بقایی است به وسعت حضور در مغزِ عالم. همراه با آن سرور، بقاء و احساس وجودی برای انسان حاصل می گردد که انسان شدیداً به آن نیاز دارد ولی با این همه آن بقاء و سرور برای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی کافی نیست و به همین جهت می رود تا ما در ساحت تفکر نسبت به انقلاب اسلامی وارد شویم و در عین حال باید متوجه باشیم اگر از جهتی آن سرور و بقاء را به طور مشخص نمی یابیم، ولی از نزد ما نرفته و ما را در برگرفته و در عین پنهان شدن همیشه با ماست. این نوع رفتن، شبیه رفتنی است که ما با خلق شدن مان توسط خداوند در عالم حاضر می شویم و به یک معنا، دیگر مثل آن وقتی که در علم خدا مأوا داشتیم، در آن مأوا قرار نداریم ولی باز در نزد خدا هستیم و اوست که عالم و از جمله ما را در برگرفته. از ظاهر آیه ی «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر می آید که ما به خدا بر می گردیم یعنی در

نزد خدا نیستیم ولی به او برمی گردیم، در حالی که از قسمت اول آیه که می فرماید «إِنَّا لِلَّهِ» می فهمیم وقتی ما از خدا باشیم و وجود ما از حضرت حق باشد، هرگز از خدا جدا نمی شویم، هرچند به یک معنا به خودمان و مخلوقیت خودمان نظر داریم، ولی وقتی بنای رجوع به خدا را در خود شکل دادیم متوجه می شویم نزد او بودیم و ندای «إِنِّي قَرِيبٌ» او در گوش جان ما به ظهور می آید.

درست است که به یک معنا ما با خلقت خود در دنیا قرار گرفتیم و پس از زندگی دنیایی به سوی او بر می گردیم، ولی این برگشت، برگشتِ باطلی نبود بلکه برگشت به خدایی بود که همواره او با ما بود و با این برگشت، همراهی خداوند با خودمان را از آن خودمان می کنیم و در این نسبت به تفکر می آییم. این که بعضی از رفقا گرفتار نوعی پوچی می شوند؛ به نظر بنده آن پوچی از یک جهت عطای الهی است تا به آن ها گفته شود چرا به افقی برتر نمی اندیشند و این غیر از آن پوچی است که به جهت دوری از رحمت خدا سراغ انسان می آید و از فرهنگِ مدرنیته ناشی می شود.

خموشی مورد بحث در واقع در سیطره‌ی این پیغام هستی است که به ما می فرماید:

گوش دل را یک دمی با من بیار تا بگویم با تو از اسرار یار
در این جا انسان باید فقط «گوش» باشد، آن هم در بستری خاص.
روایاتی که متذکر خموشی اند، خاموشی در بستر اسلام را متذکر می شوند.
آن خموشی از آن جهت مقدس است که انسان را در مقامی مستقر می کند

که حضرت حق با او سخن بگوید. به همین جهت همواره باید این نکته مد نظر ما باشد که خموشی برای چه؟ خموشی ۲۰ ساله‌ی حضرت محمد (ص) در غار حرا، القاء نوعی از خموشی بود برای شروع شریعت اسلام که باید حضرت محمد (ص) آن را تغذیه می کردند و در راستای همین نوع خموشی مسلمانان می توانند به آن اسلام نزدیک شوند.

حضرت امیرالمؤمنین ♦ در حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه می فرماید: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يَعْظُمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يَكْثُرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَتَقَعَ غَلِيلُ السَّائِلِينَ ... وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ» در گذشته برادری الهی و دینی داشتم: آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود، از اینرو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت و آنچه را می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند... همواره سخنی را می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی یافت، او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن.

برادر علی ♦ چه چیزی را و آن را از چه کسی شنیده بود که اگر سخن می گفت غوغا می کرد و هر تشنه‌ای را با سخنان خود سیراب

می‌نمود؟ از طرفی از سکوت و خاموشی در آن شرایط در چه موقعیتی قرار می‌گرفت که حضرت در وصفش می‌فرماید: اگر کسی در کلام از او سبقت می‌گرفت در سکوت کسی از او نمی‌توانست سبقت بگیرد. این سکوت، سکوت مقدسی است که اگر کسی در بستر سنت انقلاب اسلامی قرار گرفت برایش برکات خاصی دارد و افرادی که آن را بشناسند سعی می‌کنند بیشتر عمرشان را با آن به‌سر ببرند. این که شنیده‌اید در صدر اسلام بعضی از اصحاب در گوشه‌ای، در پناه کوهی قرار می‌گرفتند یا امیرالمومنین ♦ در نخلستان‌ها به مناجات و عبادت می‌پرداختند، همه در بستر شروع اسلامی بود که به ظهور آمده بود تا در زیر سایه‌ی سکوتی مقدس به آن بهجت و سرور مخصوص دست یابند و امروز نیز تا ما در بستر انقلاب اسلامی قرار نگیریم سکوت مان، سکوتی الهام‌بخش و سرورآفرین نخواهد بود و این که شنیده‌اید رزمندگان در گوشه‌ی سنگر دور از چشم بقیه، به عبادات و مناجات می‌پرداختند؛ به جهت آن بود که در بستر دفاع از انقلاب اسلامی به کمک آن سکوت و نیایش، راهی به سرور و بهجتی خاص در مقابل‌شان گشوده می‌شد، لذا هر اندازه آن سکوت و خلوص و خلوت طولانی را بیشتر ادامه می‌دادند، بیشتر برای آن‌ها شیرین می‌شد. حال اگر احساس شد آن سرور و بهجت به یک معنا رفته است، باید بدانیم در عین آن که از منظر ما پنهان شده ولی همیشه با ما است. پس رفتن آن سرور، رفتنی نیست که ما را در دام نیهیلیسم بیندازد بلکه اگر توجه کنیم همواره با ما است و روشنی‌بخشی خاصی در خود

دارد، به همان معنایی که می‌توان با زبان جناب حافظ به آن خطاب کرد و گفت:

هر جا که دلی ست در غم تو بی صبر و قرار و بی سکون باد
او می‌گوید در غم تو دلی آمده است که اصلاً نمی‌تواند آن عمل را
که غم دوری توست تحمل کند، لذا بی صبر و بی قرار و بی سکون باد.
معلوم است که اگر آن سرور از جهتی رفته است، از جهت دیگر با ما
است و می‌توان با آن نجوا کرد.

انقلاب اسلامی؛ ماوای ظهور حقیقت

زمان زیادی نیاز داریم تا درباره‌ی این تماشاگه که با اشاره آشکار
می‌شود، تفکر کنیم. زیرا سخت دور از دسترس می‌نماید. مثل یک رنگ
در یک اثر هنری که «هم هست و هم نیست». در اثر هنری وقتی دریا را
می‌بینید واقعاً صورت یک دریا در مقابل شما است و نه رنگ‌هایی که به
صورت دریا در آمده‌اند، و از طرفی هم رنگ‌ها است که به این شکل
درآمده‌اند ولی در آن اثر هنری آن رنگ، از رنگ بودن خود خارج شده
و در عین آن که رنگ است، دریاست.

راهی که برای تماشای این اثر هنری دارید راه خاصی است، اثر هنری
در صورتی به عنوان یک اثر ظهور می‌کند که شما تمام توجه خود را به
اثر هنری معطوف دارید زیرا از طریق آن رنگ‌ها چیزی گشوده شده که
ماورای آن چیزی است که ما نسبت به رنگ‌ها حس می‌کنیم. اگر رنگ‌ها
را نگاه کنید اثر هنری را نمی‌بینید ولی در عین حال، همین رنگ‌ها عامل
به ظهور آمدن آن اثر هنری می‌باشند. اگر به نحوه‌ی نگاهی که به اثر هنری

دارید خوب توجه کنید می‌توانید نحوه‌ی انقلاب اسلامی را نیز به عنوان مأوای ظهور حقیقت بنگرید. در آن صورت انقلاب اسلامی می‌تواند تابلوی عبور از نیهیلیسم در دنیای مدرن باشد، ولی اگر به جای آن که صحنه‌ی انقلاب را صحنه‌ی ظهور اراده‌ی الهی بنگرید و همه‌ی اجزاء آن را راه‌های گشوده برای دیدن آن اراده بیابید، تنها به جزء جزء حادثه‌ها مشغول نمی‌شوید و انقلاب اسلامی نوری در مقابل شما خواهد بود که شما را از خسران بزرگ این دوران که غفلت از حیاتِ قدسی است؛ نجات خواهد داد.

اگر به ندای اثر هنری گوش بسپاریم، دوگانگی بین رنگ و اثر هنری از بین می‌رود و آن اثر هنری تبدیل به گزارشی می‌شود از احوالاتی که بر هنرمند رفته است و خود را تماماً در آن اثر هنری می‌یابد، به همان صورتی که بعضی انقلاب اسلامی را همه‌ی بودنِ خود می‌یابند و همانند شهداء به راحتی برای بودنِ انقلاب اسلامی، نبودنِ شخص خود را به عنوان فناء خود در مقابل انقلاب اسلامی، اراده می‌کنند.

«از انقلاب اسلامی سخن گفتن، با آزادشدن از الفاظ و از میان رفتن دوگانگی بین الفاظ و موضوع مورد سخن، وقتی ممکن خواهد بود که آن الفاظ خاموش باشند و انقلاب اسلامی خودش به ظهور آید. مثل وقتی که رنگ‌ها در یک اثر هنری از استقلال خود خاموش گشته‌اند تا آن اثر هنری به ظهور آید و با ما سخن بگوید.»

در روایت از رسول خدا ﷺ داریم وقتی خداوند به آن حضرت فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» حقیقتاً تو بر خُلقِ عظیمی هستی. حضرت عرضه داشتند: «رَبَّانِی رَبِّی أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» چهل سال

خداوند مرا پرورش داد و حال می‌فرماید تو بر خلق عظیم هستی. عملاً در این ۴۰ سال پیامبر خدا ﷺ خود را در معرض انوار ربوبیت حضرت ربّ العالمین قرار دادند تا انوار خداوند در جمال حضرت محمد ﷺ به ظهور آید و آن حضرت بتوانند بفرمایند «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» هر کس مرا بنگرد حقیقتاً خدا را دیده است.

وقتی عرض می‌شود: «چون الفاظ خاموش شوند انقلاب اسلامی خودش به ظهور می‌آید» به سنتی اشاره داریم که تحت عنوان «همدمی عبد و ربّ» خدمت رفقا عرض شد و این که خداوند می‌فرماید «من گنج مخفی بودم خواستم شناخته شوم، خلق را خلق کردم تا شناخته شوم» بدین معنا است که انسان خود را در میان نیاورد تا حضرت حق از طریق انسان به ظهور آید. یعنی حضرت ربّ می‌خواهد با ما خود را به صحنه آورد پس ما چه کاره‌ایم؟ به اندازه‌ای که ما در میان باشیم حجاب ظهور ربّ العالمین خواهیم شد، خاموش باش تا او ظهور کند.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت: «برای آن که بتوانیم درک درستی از رخداد تاریخی انقلاب اسلامی داشته باشیم باید آن رخداد را در آینده‌ی تاریخی دید که با انقلاب اسلامی شروع شده» این مثل دیدن اثر هنری در یک تابلوی نقاشی است از آن جهت که آن اثر هنری چیزی ماورای موادی که آن اثر را پدید آورده‌اند به ظهور می‌آید. مهم‌تر از اثر هنری برای روبه‌رو شدن با حقیقت، تاریخ است، به‌عنوان تابلویی که انسان را به حقیقت مرتبط می‌کند. دانشمندانی هم که اثر هنری را به‌عنوان

آیین‌های رجوع به حقیقت مثال می‌زنند در آن‌جا متوقف نمی‌شوند و معتقدند مهم‌تر از اثر هنری برای مرتبط‌شدن با حقیقت، تاریخ است.^۲

تاریخ به خودی خود می‌تواند تابلوی روشنی باشد برای عبور از سوژه‌بودن انسان و درک یگانگی بین انسان و حقیقت. تاریخ، تابلویی است که خداوند از طریق اسمای حسناى خود به ظهور می‌آید و به کمک رنگ‌هایی به نام خرازی‌ها و حججی‌ها خود را می‌نماید. خداوند از طریق آن عزیزان به حکم آیه‌ی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» خود را به بشر امروز نمایاند. حال اگر بتوانید چشم بصیرت خود را بر تابلویی به نام «تاریخ این دوران» یعنی انقلاب اسلامی بیاندازید شرایط اُنس با خداوند را به بهترین شکل برای خود فراهم کرده‌اید و ره صدساله‌ی سالکان و عارفان را یک‌شبه طی خواهید کرد، مانند شهداء! ولی اگر به جزء جزء حادثه‌های پیش آمده در انقلاب اسلامی مشغول شوید و آن حادثه‌ها را در بستر کلی انقلاب ننگرید مثل سایر ریزش‌های انقلاب به همان سرنوشت دچار می‌گردید.

هیچ راه نجاتی که آن راه، تابلوی حضور خداوند در این تاریخ باشد برای عبور از سکولاریته، بهتر از تابلوی انقلاب اسلامی یافت نمی‌شود. اگر کسی بصیرت لازم جهت دیدن کلیت انقلاب اسلامی را نداشته باشد حتی اگر به ظاهر طرفدار انقلاب اسلامی هم باشد، از نیهیلیسم دوران مدرن نجات نمی‌یابد و عملاً خود را در فرهنگ مدرنیته ادامه می‌دهد و

۲- در این رابطه به کتاب «هایدگر و اسپین»، اثر جولیان یانگ رجوع شود.

اصالت خود را در رسیدن به همان اشرافیت‌هایی می‌داند که دنیای مدرن طرح کرده است. ظهور خرازی‌ها و باکری‌ها را باید در بستری که انقلاب اسلامی به میان آورده، دید تا آن‌ها را به عنوان آیاتِ بَیِّناتِ حقیقت این دوران مدّ نظر قرار داد. تابلوهایی را بنگرید که این بزرگان حماسه ساز آن‌ها را آفریدند، این تابلوها غوغا خواهند کرد و اجزای هر کدام از این‌ها به جهت حضور در صحنه‌ی کلّی تابلوی انقلاب، هر کدام آینه‌ی حقیقت می‌باشند. همه‌ی این شخصیت‌ها از این جهت مظهر اراده‌ی الهی در این تاریخ‌اند و به همین جهت بهترین شکلِ بودن و رفتن را از آن خود کردند، چون اجازه دادند خداوند آن تابلو را از طریق آن‌ها نقاشی کند؛ به همین جهت از کار خود و نقاشی شخصیت خود پشیمان نیستند.

بعضی از هنرمندانِ نقاش بعد از مدتی که به کار خود مشغول‌اند، دوست دارند تابلویی را که ساخته‌اند تغییر دهند، ولی بعضی دیگر از آن‌ها که سعی داشته‌اند روحِ زمانه‌ی خود را در اثر هنری‌شان به ظهور آورند و به ندای بی صدای تاریخ خود گوش فرا داده‌اند و آن را در آن اثر هنری به ظهور آورده‌اند، نه تنها مایل به تغییر آن اثر نیستند بلکه سعی دارند آن اثر را سختِ پاس بدارند. و آن اثر سال‌های سال افتخار بشریت شده است. علامه طباطبایی خود را در تابلوی زندگی طوری نقاشی کردند و یا بگو طوری اجازه دادند تا خداوند ایشان را نقاشی کند؛ که هیچ‌وقت نمی‌خواستند آن شخصیت را تغییر دهند، زیرا خود را در اختیار وظیفه‌ی تاریخی خود قرار داده بودند و خداوند آن تابلو را برای به نمایش آوردنِ حقیقت، به بشریت ارائه داد. معلوم است که علامه طباطبایی دوست دارند

همانی باشند که خداوند می‌خواهد. به گفته‌ی آیت الله جوادی آملی عموماً کسانی که در مسیر علم و معارف الهی قرار گرفته‌اند، تا آخر عمر پشیمان نیستند که ای کاش به کار دیگری غیر از علم دست زده بودیم، برعکس سایر انسان‌ها که عموماً آرزو دارند کار دیگری را انتخاب می‌کردند زیرا آن کارها جوابگوی تحقق شخصیتی که دنبال می‌کردند نبوده است.

در مورد ذات تاریخ انقلاب اسلامی هم باید نوعی خموشی پیشه کرد تا انقلاب اسلامی خود را توسط ما نقاشی کند. در آن صورت است که ما از آن نقاشی که به یک معنا اثر هنری است که خودمان از خودمان نگاشته‌ایم، پشیمان نیستیم زیرا حقیقت است که در آن صورت ظهور کرده؛ آن خموشی، نوعی خموشی است که انسان هیچ سخنی از خود نمی‌گوید تا گوینده، خود حقیقت باشد. زیرا در تاریخی هستیم که هرچه بخواهیم بگوئیم بر اساس تاریخی که فرهنگ مدرن در آن حرف می‌زند سخن می‌گوئیم مگر آن که در ساحت حضور تاریخی انقلاب اسلامی وارد شویم، در آن صورت دیگر شما نیستید که سخن می‌گویید. این نوع سخن گفتن آثار آن خموشی است و یک نوع اتصال به حقیقت است و عمده تأکید بنده در همین اتصال به حقیقت از طریق انقلاب اسلامی نهفته است.

البته این مباحث به نحوی در هم تنیده است که نمی‌توان در یک جلسه همه‌ی آن را متذکر شد. تنها می‌توانیم بگوئیم هر جلسه‌ای آغازی است بعد از آغازی، و یا نوعی گشودگی است بعد از گشودگی دیگر. ان‌شاءالله

طوری تربیت شویم که در همین گشودگی‌ها که انقلاب اسلامی در مراحل مختلف خود به ظهور می‌آورد، همچنان پرواز کنیم و در عین حال متوجهی خودمان در این وادی‌ها باشیم، بدون آن که ناامید شویم.

معجزه‌ی مکتب مقاومت

سؤال: در شرایط امروز انقلاب اسلامی با فضای اقتصادی بدی که بر مردم حاکم شده، در نسبت با ندای بی صدای انقلاب که ما معتقد به اصالت آن هستیم؛ چه اتفاقی در حال وقوع است و به چه ندایی از انقلاب در این شرایط باید گوش سپرد تا تحلیل درستی از موقعیت خود داشته باشید؟

جواب: تصور دشمن آن بود که چون ما در زیرساخت‌های اقتصادی خود آن‌طور که در سیاست تحول ایجاد کردیم، تحولی ایجاد نکرده‌ایم، از طریق ایجاد مشکلات اقتصادی، انقلاب اسلامی را زمین گیر می‌کند. حتماً می‌دانید که ۱۰ سال پیش گفته شد اگر یک دلار برابر ۵ هزار تومان بشود امکان ندارد مردم تحمل کنند، غافل از این که مردم ما پا به پای حضور تاریخی انقلاب اسلامی و درک درست دشمنی‌های دشمن، تحملی غیرقابل تصور پیدا کرده‌اند. مثل همان تحمل فوق‌العاده‌ای که نسبت به تجاوز صدام حسین از خود نشان دادند. با این که هم در آن‌جا ضررهای شدیدی به مردم وارد شد و هم در حال حاضر ضررهای اقتصادی شدیدی بر ما وارد می‌شود. عمده‌مطلب آن است که متوجه باشیم دشمن با این فشارها به اهدافی که دنبال می‌کند نمی‌رسد. نمونه‌اش برنامه‌ریزی‌های همه‌جانبه‌ای که در فتنه‌ی سال ۸۸ انجام دادند و تصور آن

را هم نمی‌کردند که شکست بخورند. خوب است به مرحله‌ی بعدی این فشارها فکر شود که ملت ایران چگونه کارآیی و تاثیر چنین ابزارهایی را از بین می‌برند. تنها اسلحه‌ی حاضر دشمن همین تحریم‌های اقتصادی شده است. مثل کاری که در دفاع مقدس انجام دادند ولی آن‌چه دشمن می‌خواست واقع نشد. این طلیعه‌ی سقوط یک تمدن است، زیرا پدیده‌ی مقاومت در برابر اسلحه‌های بسیار مخوف توانسته در این تاریخ برای خود جایگاهی داشته باشد. نمونه‌اش مقاومت مردمی یمن است که بسیار جای بحث و تفکر دارد. دشمنان هر کاری که امکان شدنش بود در یمن انجام دادند، ولی روند مقاومت به‌خوبی سر پا ایستاده است. این یعنی آن‌چه استکبار در این تاریخ در مقابل انقلاب اسلامی عمل می‌کند به نتیجه نمی‌رسد چون روحی بر مردم حاکم شده است که در بستر آن روح، آن نقشه‌ها خنثی می‌گردد و در نتیجه امکاناتی را که استکبار با آن امکانات تا به حال خود را ادامه داده، از دستش می‌رود؛ به همان معنایی که در روایات داریم چون حضرت مهدی (ع) ظهور کنند اسلحه‌ها کارایی لازم را ندارند. امکاناتی که استکبار دارد یا اقتصادی است و یا تسلیحاتی. امکانات تسلیحاتی او به‌خصوص در یمن از کارآیی لازم خارج شد و اقتصاد استکباری هم با مقاومت ما و حضور ما در ساحتی دیگر، از کارآیی می‌افتد و این طلیعه‌ای می‌شود برای ظهور حضرت مهدی (ع).

تلاش آمریکا آن بود که اقتصاد را به اسلحه‌ای در مقابل ما و سایر ملت‌ها تبدیل کند و گویا رسالت ایران انقلابی این است که کارآیی این اسلحه را نیز از بین ببرد و حقیقتاً روح ایرانی در این مورد مهارت قابل

ملاحظه‌ای از خود نشان داده و با توصیه‌های رهبر معظم انقلاب، مقاومتی که شایسته‌ی ملت است، در حال انجام است که منجر به قطع امید حتی سیاسیون ما از آمریکا و اروپا می‌شود. با مراجعه به توانمندی‌های داخلی و آزادشدن از اقتصاد نفتی، همه‌ی این‌ها معجزه‌ی مقاومت است که مکتب حضرت امام «رضوان‌الله تعالی علیه» به این تاریخ عطا فرمود.

دیگر چه کار می‌توانند بکنند که نکردند؟ ولی ما همچنان در حال ادامه‌ی خود هستیم. آل سعود هر کاری بکند شکست خورده است، دوباره شروع کرده‌اند زیرساخت‌های یمن را بمباران کنند، مگر تا به حال این کار را نمی‌کردند؟ نه می‌توانند صلح کنند زیرا مجبورند حوثی‌ها را به رسمیت بشناسند و نه می‌توانند این تجاوز را ادامه دهند. معجزه‌ی مقاومت یعنی این که عملاً با مقاومت، دشمن از پا در می‌آید و شما به بهترین شکل به نتیجه‌ای که به دنبال آن بودید می‌رسید.^۳

۳- مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در تاریخ ۹۸/۳/۱۴ در حرم حضرت امام فرمودند: یک خصوصیت از خصوصیات امام هست که بنده امروز درباره‌ی آن بیشتر می‌خواهم صحبت کنم و آن، خصوصیت «مقاومت» است؛ مقاومت، ایستادگی. آن چیزی که امام را در هیئت یک مکتب، یک اندیشه، یک تفکر، یک راه، مطرح کرد برای زمان خود و در تاریخ، بیشتر این خصوصیت بود؛ خصوصیت ایستادگی، مقاومت، عدم تسلیم در مقابل مشکلات و موانع. در برابر طاغوت‌ها امام مقاومت خودش را به رخ همه‌ی دنیا کشید؛ چه طاغوت داخل در دوران مبارزات که خیلی‌ها خسته‌شدند، خیلی‌ها مشرف به ناامیدی شدند اما امام محکم ایستاد، امام بدون ذره‌ای عقب‌نشینی در راه مبارزه ایستاد؛ که این مال دوران قبل از پیروزی انقلاب بود. و بعد از پیروزی انقلاب هم فشارها از نوع دیگر و به صورت همه‌جانبه‌تر در مقابل امام ظاهر شد، [اما] امام باز هم اصل مقاومت را، ایستادگی

را از دست ننهاده، مقاومت کرد.» این به جهت آن بود که تلاش دشمن و تهدید دشمن نمی‌توانست دستگاه محاسباتی امام را به هم بریزد؛ زیرا به بینات دین مبین اسلام مژگی بود. معنای مقاومت این است که انسان راهی را انتخاب کند که آن را حق می‌داند، و موانع نتواند او را از حرکت در این راه منصرف کند. حرف امام حاکمیت دین خدا بود؛ بر جامعه‌ی مسلمین و بر زندگی عموم مردم؛ بدیهی است که این حرف و این مَشی، دشمنان گردن‌کلفتی در عالم دارد. این‌که یک حکومتی در قلب آسیا، در این نقطه‌ی حسّاس، در ایران به وجود بیاید که شعارش این باشد که با ظلم کنار نمی‌آید، از مظلوم حمایت می‌کند، معلوم است دشمنی را کسانی شروع کردند که اهل ظلم بودند، این‌ها با طبیعت پیام امام بزرگوار یعنی نظام جمهوری اسلامی، طبعاً نمی‌توانستند سازگار باشند. امام در مقابل این تهاجم ناجوانمردانه و خبث‌آلود، از اَوّل، فکر مقاومت را، فکر ایستادگی را، فکر گم نکردن راه و هدف را پایه‌گذاری کرد و به عنوان یک درس، به عنوان یک راه، برای ماها، برای مِلّت ایران، برای مبارزان، برای مسئولان کشور، این راه را نشان‌دار کرد و گذاشت تا از این راه حرکت کنیم. مقاومت به تدریج از مرزهای جمهوری اسلامی فراتر رفت. امروز در منطقه‌ی ما، منطقه‌ی غرب آسیا، کلمه‌ی مشترک مِلّت‌ها، مقاومت است؛ تحلیل‌گران بین‌المللی نیز معتقدند: «یکی از مهم‌ترین علل دشمنی آمریکا با جمهوری اسلامی همین است که جمهوری اسلامی مسیر مقاومت را در پیش گرفت و موفق شد، توفیق پیدا کرد، توانست بر موانع فائق بیاید.»

امام، مسیر مقاومت را انتخاب کرده است. پشتوانه‌ی انتخاب مقاومت از سوی امام بزرگوار ما یک پشتوانه‌ی منطقی است. مقاومت، واکنش طبیعی هر مِلّت آزاده و باشرف در مقابل تحمیل و زورگویی است و موجب عقب‌نشینی دشمن می‌شود؛ هرچا ما ایستادگی کردیم و مقاومت کردیم، توانستیم پیش برویم؛ هر جا تسلیم شدیم و طبق میل طرف مقابل حرکت کردیم، ضربه خوردیم. و البته مقاومت، هزینه دارد، امّا هزینه‌ی تسلیم در مقابل دشمن بیشتر است از هزینه‌ی مقاومت. و قرآن به وعده‌ی الهی می‌فرماید: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ» آیات فراوان قرآن همه همین

عاقبت را نوید می‌دهند به آن کسانی که در راه مقاومت‌اند. بخشی از استدلال قوی و منطق قوی امام همین آیات است که نشان می‌دهد مقاومت یک امر ممکن است؛ درست نقطه‌ی مقابل فکر غلط کسانی که می‌گویند و تبلیغ می‌کنند که: «آقا! فایده‌ای ندارد» خطای بزرگ این‌جا است که کسی تصوّر کند در مقابل گردن‌کلفت‌های عالم نمی‌شود مقاومت کرد، نمی‌شود ایستاد.

خطای محاسباتی از این‌جا ناشی می‌شود که ما جبهه‌ی خودمان را هم درست نشناسیم، جبهه‌ی مقابل را هم درست نشناسیم؛ باید حقایق مربوط به این زورگویان را درست بدانیم، حقایق مربوط به خودمان را هم بدانیم. یکی از این حقایق، «قدرت مقاومت» است. در ادبیات سیاسی بین‌المللی، «مقاومت به شیوه‌ی امام خمینی» و «دکترین مقاومت امام خمینی» یک موضوع شده. «دوران نقش‌آفرینی منحصر به فرد توان نظامی و اقتصادی در سطره‌ی جهانی در حال افول است؛ اینکه یک کشوری توان نظامی زیادی داشته باشد و توان اقتصادی زیادی داشته باشد و بتواند به سطره‌ی خود ادامه بدهد، دیگر در حال افول است؛ دنیا عوض شده»؛ «در آینده‌ی نه چندان دور شاهد قدرت‌های فرامرزی‌ای خواهیم بود که از لحاظ ماشین‌آلات جنگی - مثل بمب اتم - یا سهم در تولید صنعتی جهانی، چندان بالا نیستند اما با قدرت تأثیرگذاری بر میلیون‌ها انسان، سطره‌ی نظامی و اقتصادی غرب را به چالش خواهند کشید.» «دکترین مقاومت خمینی با تمام توان، شاه‌رگ‌های سطره‌ی غرب و آمریکا را هدف گرفته است». راز ماندگاری جمهوری اسلامی این خطی است که امام بزرگوار، در میان ما باقی گذاشت. امروز جبهه‌ی مقاومت در منسجم‌ترین وضعیت در چهل سال گذشته است؛ نقطه‌ی مقابل، قدرت استکباری آمریکا و خباثت رژیم صهیونیستی، از چهل سال پیش به این طرف به مراتب تنزل کرده‌اند؛ ما این را در محاسبات خودمان باید لحاظ کنیم. آمارهای واضحی وجود دارد در مورد وضع اقتدار اقتصادی آمریکا و تأثیر آمریکا در اقتصاد جهانی که در طول این چندین دهه به شکل عجیبی سقوط کرده است.

هدف مقاومت عبارت است از رسیدن به نقطه‌ی بازدارندگی. هم در اقتصاد، هم در مسائل سیاسی

ملاحظه کنید که در عالم چه خبر شده، هزاران هزار دلار برای نابود کردن انقلاب اسلامی علاوه در ایران، در لبنان و یمن و سوریه خرج کردند ولی به اهداف خود نرسیدند. عرض بنده آن است که باید متوجه بود چیزی در حال وقوع است که به ظاهر بستر آن را حمله‌ی دشمن به ما برای ما فراهم می‌کند، مثل وقتی احزاب در جنگ خندق به ما حمله کردند و ما فهمیدیم در این حمله باید در جستجوی پیروزی نهایی بر استکبار باشیم. علی‌القاعده باید مسلمانان با محاصره شدن مدینه در جنگ احزاب بیشتر می‌ترسیدند ولی آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی احزاب می‌فرماید «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ» وقتی مؤمنین احزاب را دیدند - یعنی جبهه‌ی متحد کفر را - گفتند: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» این است وعده‌ی خدا و رسولش. خدا و رسول خدا راست گفتند و در این راستا ایمان‌شان به خدا و تسلیم در مقابل اوامر الهی بیشتر شد. بنده در این قضیه‌ی تحریم‌ها بسیار امیدوار و آرام هستم؛ آنچه دشمن می‌خواست همین کاری بود که کرد. جبهه‌ی توحید با بانک توحید و از این طرف، جبهه‌ی کفر با بانک کفر به ظهور

کشور، هم در مسائل اجتماعی، هم در مسائل نظامی باید به نقطه‌ای برسیم که این نقطه برای تعرض به ایران بازدارنده باشد، یعنی دشمن ببیند فایده‌ای ندارد و با ملت ایران نمی‌تواند کاری بکند. مثل بخش نظامی مواجهه‌ی ما با مسائل‌مان و با دشمنان‌مان باید اولاً شجاعانه باشد، مرعوبانه نباشد؛ ثانیاً امیدوارانه باشد، مأیوسانه نباشد؛ ثالثاً عاقلانه و خردمندانه باشد، هیجانی و احساساتی سطحی نباشد؛ [رابعاً] مبتکرانه باشد، از روی انفعال نباشد.

آمده‌اند و معلوم است که در این رویارویی حتماً جبهه‌ی توحید پیروز است. حال وقتی کارایی دشمن از بین رفت، خود به خود جبهه‌ی توحید صحنه را در دست می‌گیرد و بسیاری از مشکلات فرهنگی مثل مشکل بی‌حجابی، خود به خود رنگ می‌بازد. مهم آن است که رهبر معظم انقلاب برای تهدیدهای جبهه‌ی استکبار جایگاهی قائل نیستند که جای شکر بسیار دارد. اجازه بدهید این بحث را در این جا تمام کنیم به امید آن که در این سلسله‌مباحث زمینه‌ی تفکر به انقلاب اسلامی، به عنوان عطای الهی در این زمان، شروع شده باشد. اگر رفقا مایل به تفصیل بیشتر این نوع تفکر در رابطه با انقلاب اسلامی هستند، خوب است به صوت ادامه‌ی مباحث رجوع فرمایند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

گسترده‌گی انسان نزد خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در استقراری که با بودنِ خود احساس می‌کنیم، نوعی از زندگی را تجربه خواهیم کرد. زندگی با بودنِ خود نوعی احساسِ بودن است نسبت به تاریخی که در آن هستیم و لازمه‌ی آن به‌سربردن با خود است، ولی خودی که وسعت آن بی‌حساب است.

آن‌چه در پیش رو دارید یادداشت‌هایی است که اینجانب در مسیر به‌سربردن با خود نگاشته‌ام. حاصلِ نگاه به چشم‌اندازهایی است که در هر کدام از آن چشم‌اندازها به نوعی خود را در آن‌ها احساس می‌کردم.

در جلسات ۱۶ تا ۴۷ بحث «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» این یادداشت‌ها را با رفقا در میان گذاشتم و نکاتی پیرو آن عرض شد. ولی حال که فرصتِ به‌نوشته‌درآوردنِ آن‌چه گفته شد نیست، احساس کردم خوب است اصل آن یادداشت‌ها را به شما تقدیم کنم، شاید که با تأمل و تدبّر در آن‌ها، راه‌هایی را در وجود خود تجربه کنید و بیابید که چه اندازه انسان در نزد خود گسترده است. ادامه‌ی یادداشت‌هایی که در کتاب ملاحظه کردید از این قرار است:

اصیل‌ترین نوع همسخنی

۳۸- آیا می‌توان گفت متفکران جامعه آمادگی لازم جهت فهم طریقت انقلاب اسلامی را یافته‌اند؟ یا بدون دلیل عنوان متفکر را به دوش می‌کشند، بدون آن که ما را به چشمه‌سار زلال تفکر رهنمون باشند؟ وقتی همه می‌دانیم «تفکر، تاریخی است» پس وقتی می‌توان به درستی سخن گفت که تاریخ خود را احساس کنیم و از چشمه‌سار زلال آن بنوشیم که این غیر از نوشتن یک رساله‌ی علمی در مورد انقلاب اسلامی است. زیرا در آن صورت حرکتی که باید همچنان زنده باشد، به سکون تبدیل می‌شود و رخصت سخن گفتن در طریقت انقلاب اسلامی که به ما عطا شده، از دست می‌رود و زبان سخن گفت از انقلاب اسلامی تبدیل می‌شود به «مورد شناسایی» که در آن صورت ذات انقلاب اسلامی در آن نوع گفت، ناپدید می‌شود و اثری از همسخنی که با برگشت به ذات انقلاب اسلامی ممکن است، در میان نمی‌ماند. در حالی که این اصیل‌ترین نوع همسخنی در این تاریخ است به همان معنایی که به ما فرمودند: «ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةُ». زیرا در آن تاریخ و برای همیشه علی «علیه السلام» نماد عبور از فرهنگ جاهلیت بود. ولی سقیفه در عین آن که منکر وحی الهی نیست، در عبادات فردی متوقف است و این همان فرهنگ گذشته است که ادامه می‌یابد و مقام امام حسین «علیه السلام» درک نمی‌گردد. زیرا جریان اموی هرگز نخواست در بستر دیانت محمدی «صلوات الله علیه و آله» به همسخنی و گفتگو تن دهد.

با نظر به گذشته‌ی تاریخی خود به خوبی متوجه می‌شویم که با برگشت به ذات انقلاب اسلامی در این تاریخ، همسخنی اصیلی ظهور می‌کند که

هر اندازه از آن سخن بگوییم و کمالات آن را ذکر کنیم، بیشتر به مقصد اصلی خود نزدیک می‌شویم و همان معنای «ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةً» می‌شود.

انقلاب اسلامی در میان زمین و آسمان

۳۹- چگونه می‌شود انقلاب اسلامی نسبت به ما به غایتِ قرب در آید؟ آیا انقلاب اسلامی به جهت پیش‌فرض‌های ما در نزدیکی به ما، مقاومت نمی‌کند؟ بدترین ظلم به واقعیت آن است که آن‌چه به ذاتِ انقلاب اسلامی اشاره می‌کند را توصیفِ واقعیت انقلاب اسلامی ندانیم و گمان کنیم آن توصیف، توصیفی است ذهنی و نه واقعی. این به جهت آن است که تلاش نکرده باشیم تا آن‌جا که ممکن است به حقیقت انقلاب اسلامی نزدیک شویم و نیز به جهت آن است که با نگاه ابزاری بدان نظر کرده‌ایم. توصیف روح انقلاب اسلامی به خودی خود گشودن افقی است که در جلوی ما قرار دارد و هنوز مناسبات زندگی ما با آن شکل نگرفته، در حالی که آن را پیشاپیش به ملت ما داده‌اند و آن روح ملت را فراگرفته است. مهم آن است که ما به آن‌چه پیشاپیش به ما داده‌اند نظر کنیم زیرا معنای امروز و فردای ما در آن نهفته است.

اگر حقیقت انقلاب اسلامی را در آن‌چه مردم در این روزها به آن سرگرم‌اند جستجو کنیم، به بیراهه می‌رویم زیرا آن‌چه هنوز بر ما مسلط است، روح غربی ما است و هنوز همه‌ی مناسبات ما در تعریفی که آن فرهنگ از آن مناسبات کرده است قوام دارند. انقلاب اسلامی فعلاً در بین زمین و آسمان قرار دارد، از یک طرف در مأوای آسمانی‌اش مستقر شده

و از طرف دیگر در انتظار است تا در جایگاه زمینی خود نیز استقرار یابد و نظر به انتظار ما دارد تا لاقل در آن حدّ که آن را می‌شناسیم، فرود آید.

مقدس چیست و نامقدس کدام است؟

۴۰- در نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی با «وجود» رخدادی روبه‌رو می‌شویم، به نام انقلاب اسلامی و نه با موجودی به آن نام. و این جا است که معجزه‌ی نظر به حضور تاریخی امری که ریشه‌ی قدسی دارد، به میان می‌آید. کوشش برای نظر به حضور تاریخی رخدادهای قدسی وقتی ممکن است که به ذات آن‌ها به صورت یک تقدیر که بر روح و روان انسان‌ها جاری است، نظر شود و آن را از جمیع آن‌چه در فرهنگِ اراده‌ی معطوف به قدرت و اراده‌ی معطوف به سود، تحلیل می‌شود، آزاد کنیم و به صاف‌ترین نیت که در جان بنیان‌گذار آن است به آن بنگریم زیرا او کار را به خدا وا گذاشت و خود را به میان نیاورد.

باید مجال داد تا انقلاب اسلامی ماورای فرهنگِ اراده‌ی معطوف به قدرت و ماورای فرهنگِ اراده‌ی معطوف به سود، به میان آید و ادامه یابد و موانع خود را پس زند. چیزی که لیبرال‌های داخلی از آن غفلت دارند و دائماً شکست می‌خورند و نمی‌توانند شکست خود را تحلیل کنند.

همین که انقلاب اسلامی را «ابزارانگارانه» پنداشتیم، «عالم» آن را از آن گرفته‌ایم، عالمی که متوجه‌ی ظرفیت حضوری خاص برای انسان در این تاریخ بود و با نگاه ابزارانگارانه به آن، آن ظرفیت از مقابل ما گریخت، مثل آن که وقتی با مجموعه‌ای از آپارتمان‌ها روبه‌رو شویم، زمین از ما می‌گریزد، ولی در مزرعه‌ای سرسبز همانند سرزمینی که وطنِ مألوف

است، زمین به ظهور می‌آید. در نگاه به انقلاب اسلامی تا وقتی خدا از آن غایب نشده، ظرفیتِ حضوری خاص را در مقابل ما می‌گشاید و این کاری است که ما با نگاهبانی از وجه قدسی انقلاب اسلامی به عهده داریم تا روشن شود در این تاریخ، مقدس چیست و نامقدس کدام است. نامقدس مانند همان آپارتمان‌هایی است که نسبت به انقلاب اسلامی حقیقتِ انقلاب اسلامی را می‌پوشاند از آن جهت که انقلاب اسلامی می‌تواند عالمی را در مقابل ما بگشاید و پایدار کند که ماوراء فرهنگ اراده‌ی معطوف به قدرت و اراده‌ی معطوف به سود، ما را تغذیه نماید.

برافراشتن عالم تاریخی ما

۴۱- کار اصلی انقلاب اسلامی، پدیدآوردن عالم خاصی است که در آن می‌توانیم تصمیمات تاریخی خود را شکل دهیم. عمده‌ی هوشیاری ما نسبت به انقلاب اسلامی، تلاش برای برافراشتن آن عالم است که روبه‌روی بشر این دوران قرار گرفته، بقیه‌ی کارها بعد از برافراشتن آن عالم، برای گشودگی چنین عالمی خواهد بود که می‌توانند زمین و زمینه‌ی بنانهادنِ زندگی گردند. همان‌طور که انسان بر روی زمین مسکن خود عالمی را بنا می‌نهد تا در سایه‌ی آن مسکن، به عهده‌ی که با خدا بسته است، راه یابد.

عالمی که با انقلاب اسلامی به میان می‌آید نامشکوف و مستور است، ولی می‌تواند همه‌چیز و حتی اعمال ما را در برگیرد و معنا کند و حضور هر حاضری را محدود نماید تا آن حاضر، در آن عالم مستقر شود. آن عالم در ذات خود فرو بسته است ولی با هر کاری که تحت تأثیر آن انجام

شود، گشوده می گردد و با توجه به اصالت عالمی که با انقلاب اسلامی در این دوران ظهور کرده است، تنها اگر کاری در زمین و زمینه‌ی عالم انقلاب اسلامی انجام شود، آن کار از بین نرفته است. مثل رنگی که در یک نقاشی مصرف می شود، آن رنگ به گونه‌ای مصرف نمی شود که از بین برود، بلکه تازه به درخشش می آید، مثل به کاربردن الفاظ توسط یک شاعر بزرگ.

برافراشتنِ عالم تاریخی ما مربوط به انقلاب اسلامی است و از آن به بعد، هر کاری که در آن عالم انجام گیرد، وابسته به آن عالم خواهد بود و آن عالم است که آن کار را در برمی گیرد و معنا می بخشد تا معلوم شود عالمی که با انقلاب اسلامی گشوده شده، می تواند در فضایی که هر حرکتی گرفتار جهنم نیهیلیسم می شود و توسط آن بلعیده می گردد، به عزمی معنابخش تبدیل گردد. و انسان تنها در چنین عالمی در این دوران می تواند ذات خود را پاس دارد و در پیکاری که بین عالم داشتن با روح انقلاب اسلامی و جهنم نیهیلیسم به میان آمده است، میدان را ترک نکند.

انقلاب اسلامی، روشن‌ترین آینده

۴۲- تا در این موضوع اندیشه نکنیم که با انقلاب اسلامی چه می بایست رخ دهد، نظر به حقیقت پنهان آن انقلاب نکرده ایم و تلاش نمی کنیم تا آن انقلاب حقیقت خود را نشان دهد. یا بگو تلاش نمی کنیم در آن جایی هم که خود را نشان داده، آن را ببینیم. مگر رخداد اربعینی این سال‌ها و مگر نفی داعش آن جاهایی نیست که ذات پوشیده‌ی انقلاب اسلامی ناپوشیدگی خود را به میان آورده؟

حقیقت انقلاب اسلامی از آن جهت که یک حقیقت تاریخی است و حقیقت، اگرچه مستور و پنهان است ولی نمی‌تواند همچنان پوشیده بماند، به همان معنایی که فرمود: «پری روی تاب مستوری ندارد» به هر حال در مظاهری خود را می‌نمایاند. تنها کسانی مهمان حقیقت دوران خود خواهند بود که یقین را در «من فکر می‌کنم، پس هستم» نمی‌جویند و به مفاهیمی که از حقیقت می‌شناسند، دل خوش نکرده‌اند. حقیقت برای چنین افرادی برای همیشه مستور خواهد بود، در حالی که اگر همه‌ی موجودات به «وجود» قائم‌اند، پس باید بتوانیم در هر موجودی «وجود» را نشانه بگیریم و بتوانیم در وجود انقلاب اسلامی، این روشن‌ترین آینه‌ی نمایش وجود در این دوران، با حقیقت و ذات آن که در این آینه ظهور کرده، مانوس شویم و با حقیقت دوران به یقین تاریخی خود رسید.

ایثار، آینه‌ی شفاف حقیقت

۴۳- وقتی می‌گوییم «وجود» هر چه را که هست در بر می‌گیرد و سبب وجود موجود می‌شود، و وقتی متوجه شویم روشنی و ظهور موجود به «وجود» بستگی دارد؛ دیگر برای روبه‌رو شدن با حقیقت به چیز دیگری جز همین ظهور نظر نخواهیم کرد. ولی نظر به وجودی که در عین ظهور، پوشیده است، روشن‌کننده‌ای است که در عین حال پوشیده است و این پوشیدگی و ناپوشیدگی، صفت چیزها نیست، مربوط به وجود موجودات است و این حالت به بهترین شکل در رخدادهای تاریخی خود را به میان می‌آورد که چگونه حقیقت در صحنه‌هایی رُخ می‌نمایاند و در همان حال پنهان می‌شود. یعنی حقیقت که عین آشکار شدن و پنهان بودن است، در

چنین رخدادهایی به خوبی سر برمی آورد. رخدادی که از طریق ملت ایران در آینده انقلاب اسلامی به وجود آمد، آینده ملاقات با حقیقت است. با برپاشدن انقلاب اسلامی، حقیقت تحقق یافت و از مستوری به درآمد و در عین حال به مستوری خود ادامه داد. «ایثار» یکی از آینده‌های شفاف ظهور حقیقت است و حقیقت در آن از مستوری به نامستوری می‌آید و باز در مستوری خود ادامه می‌یابد.

تجربه‌ی ملکوت در ناسوت

۴۴- همچنان که کالاهای ساخت کارخانه با آن چه دست‌های هنرمند ساخته‌اند، متفاوت است و کالاهای ساخت کارخانه، ابزارهایی هستند که هیچ روحی در آن‌ها مستتر نیست تا روح انسان با آن‌ها احساس آشنایی کند و بتواند با باطن آن‌ها انس بگیرد؛ نظام‌هایی که عقل بشری آن را ساخته است، نمی‌توانند روح حساس انسان‌ها را در بر بگیرند. در حالی که اگر جامعه‌ی بشری مهبای آن شد که روحی قدسی آن را در بر بگیرد و آن روح قدسی، زندگی مردمان را معنا بخشد، انسان می‌تواند در آن جامعه با همه چیز انس داشته باشد و همدلی کند و از زندگی معنای ژرف‌تری را مدّ نظر آورد و ملکوت را در ناسوت تجربه کند و خود را نسبت به همه چیز، گشوده احساس کند و این گشودگی و همه چیز را با خود یگانه دیدن، امری است تاریخی و در بنیان‌گذاری نظام‌های مدنی می‌تواند به میان آید و همه چیز را مطابق خود سامان دهد. زیرا حقیقت، خود را در چنین رخداد قدسی به ظهور آورده و در جان بقیه گشودگی

راه‌هایش را القاء کرده و آن‌ها را تکان می‌دهد هرچند در ابتدای امر آن نحوه حرکات، خلاف آمدِ عادت به حساب آید.

جدّی‌ترین و واقعیت

۴۵- انقلاب اسلامی از آن جهت که شأنی از «وجود» است، تنها می‌توانیم متوجه باشیم که هست. و به جهت آن که یک حقیقتِ وجودی است، به راحتی از حضور آن غفلت می‌کنیم. در حالی که در این تاریخ جدّی‌ترین واقعیت است و می‌تواند به عالم و آدم، معنای اصیلی عطا کند و نه تنها یگانگی با حقیقت را به هر کس می‌دهد، بلکه یگانگی و یکتایی لازم را به افراد جامعه می‌بخشد.

با نظر به ظهور انقلاب اسلامی در شئون مختلف تاریخی، به واقعیت آن نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم و متوجه‌ی گشودگی آن بر عالم و آدم می‌گردیم. کافی است در این رابطه گامی هرچند مختصر به سوی آن برداریم تا به سادگی به روشنی آید و آنچه تا به حال عادی می‌نمود، جدّیتِ خود را نشان دهد.

تاریخ؛ موجودی که «وجود» را می‌نماید

۴۶- تفاوتِ اساسی انسان‌ها در این دوران آن است که یا نظر به «وجودِ موجود» دارند یا به «موجودبودنِ موجود». نگاه دوم ما را در گرداب متافیزیک می‌اندازد و با انتزاعیاتِ ذهنِ خودمان مشغول‌مان می‌کند ولی در نظر به «وجودِ موجود»، توجه به موجودی است که «وجود» را می‌نماید. در هایدگرِ اول، آن موجود که وجود را می‌نماید، «دازاین»

بود و در هایدگر متأخر آن موجود، تاریخ شد، ولی تاریخی که تعیین خارجی‌اش آینده‌ی ظهور «وجود» باشد که در زمان هایدگر چنین آینده‌ای در میان نبود تا آن که انقلاب اسلامی ظهور کرد و جناب دکتر فردید که متوجه‌ی چنین دغدغه‌ای در هایدگر بود، با ظهور انقلاب اسلامی گفت ای کاش هایدگر زنده بود تا آن چه را طلب می‌کرد در انقلاب اسلامی به او نشان می‌دادم.

حال ما هستیم و آینده‌ی انقلاب اسلامی که «وجود» می‌تواند خود را به عنوان آزادترین موجود از غبار متافیزیک، آری! آزاد از متافیزیک، در آن خود را بنمایاند. اگر می‌خواهی به آن آینده بنگری، در تاریخی تفکر کن که شهید حججی را به ظهور آورده است.

حضور تاریخی معنای عجیبی است. اگر کسی دغدغه‌ی دیدن «وجود» در موجود را داشته باشد و بداند این بدون پیکار بین آن چه این حضور را پنهان می‌کند و آن کسی که با تمام وجود حتی با شهادتش تلاش می‌کند آن را به ظهور آورد ممکن نیست، چنین کسی معنای حضور تاریخی را می‌یابد و یا با پیکاری که در درون هر کدام از ما از همین جنس پیکار اتفاق می‌افتد؛ می‌توانیم حضور تاریخی خود را درک کنیم. شهید با عمل خود چنین حضوری را به نمایش آورد و ما با به فهم آوردن چنین حضوری، خود را در این تاریخ حاضر می‌کنیم. - که دائماً به خود نهیب بزنیم تا موجود، حجاب وجود نشود و گرنه با دوگانگی بین خود و وجود روبه‌رو می‌شویم و این همان نیهیلیسم است. -

آشکارگی یقین نسبت به انقلاب اسلامی

۴۷- انقلاب اسلامی به عنوان حقیقتِ دوران برای کسی که از مفاهیم فراتر رود معنا دارد؛ وقتی خود را در معرض گشودگی حقیقت که در متن رخداد تاریخی انقلاب به ظهور می‌آید، قرار دهد. از این طریق است که تفکر به میان می‌آید و در جان انسان خانه می‌کند و او را به عنوان یک درکِ پیشینی در بر می‌گیرد و در کلیت زندگی محفوظش می‌دارد و در عزمی خاص مطابق روح تاریخی که پیش آمده، قرارش می‌دهد و وقتی گرفتار روزمره‌گی‌ها شد، تکانش می‌دهد تا به کلی از حضور تاریخی‌اش غافل نشود.

واقعیت راستین انقلاب اسلامی آن‌جا به صحنه می‌آید که حقیقت آن در مناسبات جامعه ظهور کند و مانع شود تا خودخواهی‌های انسان‌ها آن را به حجاب برد و تنها به ابزاری در دست سیاستمداران تبدیل‌اش کنند. حقیقت انقلاب اسلامی خود را جز در مناسبات جامعه به فعلیت نمی‌رساند، ولی این بدین معنا نیست که ذات انقلاب اسلامی را نادیده بگیریم و تنها آن را در ظهوراتی که دارد، دنبال کنیم، در عین آن‌که می‌دانیم ذات آن انقلاب در همین ظهورات متعین می‌شود و از مستوری به آشکاری قدم می‌گذارد. وقتی عهد انسان‌ها با آن ذات پای برجا بماند و انسان‌ها سعی کنند در زندگی و حرکات و سکنااتِ خود مظهر آن عهد باشند، آن وقت انقلاب اسلامی همچون مجسمه‌ای که از دل سنگ مرمرین توسط هنرمند مجسمه‌ساز بیرون می‌آید؛ یقین نسبت به خود را آشکار

می‌کند، یقینی که در جان متعهدانِ نسبت به انقلاب اسلامی نهفته بود و آگاهی لازم نسبت به آن نداشتند.

«وجود»؛ حقیقتِ مظاهرِ به میان آمده

۴۸- پی جویی حقیقت انقلاب اسلامی زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا معلوم شود چگونه باید ذات یک رخداد تاریخی را مدّ نظر قرار داد و راهِ نظر کردن به حقیقت، وقتی در آینه‌ی یک رخداد قدسی ظهور می‌کند، چگونه می‌تواند باشد و نگاه ما به مقوله‌های وجودی باید بر چه بنیادی استوار باشد تا تفکر آغاز شود؟ از آن جهت که تفکر، تفکر در «وجود» است.

راستی! «وجود» چیست که می‌تواند سرآغازِ تفکر باشد؟ آیا روشن نشد که «وجود» حقیقتِ مظاهری است که به میان آمده و از جمله‌ی آن مظاهر، رخدادهای اصیل تاریخی است؟ پس رخدادهای اصیل تاریخی شأنی از شئون حقیقت و سرآغاز تفکر است وقتی آن رخداد با دست و دل مردمی که ندای حقیقت را در گوش دارند سروده شود و به میان آید و معلوم شود در این رخداد تاریخی هر چیز غیر از آن است که عادتاً هست و به یمن چنین رخدادی هر چیز که عادی است و تا کنون بوده از ارزش می‌افتد. زیرا اساساً آن چه پیش آمده از رهگذر آن چه بوده ظهور نکرده است، درخشش دیگری است از انسانی دیگر که تازه باید در آن اندیشه کنیم تا با گشودگی آن اندیشه، معلوم شود سخن به کجا باید اشاره داشته باشد تا با اشاره به آن دور دست‌ها بتوانیم نوری را در عالم به میان آوریم.

گفتن ناگفتنی‌ها

۴۹- به صحنه آمدن، همراه با ظهور تاریخی انقلاب اسلامی، یعنی حضوری از نحوه‌ی سخن گفتنِ عالم در این زمانه و قرار گرفتن در جایگاه قرب نسبت به اراده‌ی الهی، نحوه‌ی از مستوری در آوردنِ عالمی است که آمده است ما را فرا گیرد تا تاریخ خود را از آن طریق بسازیم. گفتنِ ناگفتنی‌های قومی است تاریخی تا معنای ذات آن قوم و تعلق آن به انقلابی که انجام داده، به نمایش آید و پاسداری شود و این پاسداری وقتی رخ می‌دهد که آن گفتن، بر جان انسان‌ها گشوده شده باشد و آن حقیقت به طریقی در «یافت» هر کس شکل گرفته باشد تا نتواند به سروش درونی خود بی‌التفات بماند و در امور «معتاد» خود به سر برد، بلکه در ندای بی‌صدای درونی پناه گیرد و جان خود را در اُنس با حقیقت دوران به قیام آورد و این چنین شخصیتی را مطابق روح انقلاب اسلامی پی افکند و این پی‌افکندن جز با نگاه‌داشتنِ عهدی که با انقلاب اسلامی می‌توان بست، شکل نمی‌گیرد. این همان سر رشته‌ای است که باید به دست گیریم و این پی‌افکندن، نحوه‌ای از فیضان است.

تا آینده‌ی حقیقی بشر به ظهور آید

۵۰- با حضور تاریخی انقلاب اسلامی حقیقت به سوی بشر روی آورده و می‌رود تا عادات زندگی‌های عادی را زیر و رو کند. انقلاب‌های قدسی با گشودن حقیقت در مقابل انسان‌ها آن‌چه را تا کنون بوده است، نقض می‌کند و مقاومت‌هایی که در مقابل‌اش می‌شود را به چیزی نمی‌گیرد و به آینده‌ای نظر دارد که مردانِ آن انقلاب چه با شهادت و چه

با ایثار آن را پی می‌افکنند. زیرا اینان متوجه شده‌اند شخصیتی تاریخی به آدمی تفویض شده که در حال شکل‌گیری است. مثل بیرون آمدن آب چشمه از درون سنگ‌های سهمگین، آن حقیقت تاریخی، یک نوع اهداء کردن است به میانجی‌گری انسان کامل که از دیرزمان بدون آن که به چشم آید، آن را تدارک دیده، و این آغازی است که در انتهای خود با جهشی همراه است و آینده‌ی حقیقی در آن جهش به ظهور می‌آید.

مگر نه آن که آن نهایت که با جهش همراه است به هر امر عادی پشت می‌کند و از آن طریق پیکار با امور عادی را شروع می‌نماید تا آینده‌ی حقیقی بشریت به ظهور آید؟ پس آن چه امروز توسط میانجی اهداء شده است، نمی‌تواند به کلی از خلاف آمدِ عادت بیرون باشد و با تکانی به معنای زیر و رو کردن همراه نباشد.

پناه‌جستن در تقدیر الهی و حواله قدسی

۵۱- تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع می‌شود به معنای پناه‌جستنِ قومی است به آن چه به عنوان تقدیر الهی و حوالهٔ قدسی به عهده‌اش نهاده‌اند تا خود را و بشریت را از زهر نیهیلیسم‌رهایی بخشد و این با نشان‌دادن حقیقت ممکن است، حقیقتی که امری است تاریخی، و به عنوان امر تاریخی انسان‌ها را در گذر زمان فرا می‌گیرد و دگرگون می‌کند و بدین لحاظ در این زمانه حقیقت با انقلاب اسلامی آغاز می‌گردد و با انقلاب اسلامی نگهداری می‌شود تا سرآغاز آن قوم تاریخی را به همراه آورد و آن قوم از عادی شدن زندگی رهایی یابد.

حال سؤال این است با توجه به آن چه گفته شد آیا ما از حیث حضور تاریخی خود در سرآغاز هستیم؟ آیا ذات انقلاب اسلامی را به عنوان سرآغاز می‌شناسم و به آن توجه داریم؟ یا با همان فهم قبلی به آن می‌نگریم و با آن همان معامله‌ای را می‌کنیم که با سایر اتفاقات انجام می‌دهیم، این در صورتی پیش می‌آید که عزم نظر به دوردست‌ها که آینده‌ی حقیقی ما است در ما مرده باشد.

به صحنه آمدن واقعی‌ترین واقعیات

۵۲- دیدن انقلاب اسلامی کاری است که باید به عهده گرفت، ولی نه به آن صورت که خود را فاعل شناسایی در نظر داشته باشیم، بلکه به عنوان کس یا کسانی که انقلاب اسلامی آن‌ها را در بر گرفته است و می‌توانند با آن تفکر کنند و با حقیقت دوران خود آشنا گردند. زیرا رخدادی این چنین قدسی لازمه‌ی تحقق حقیقت در این دوران است، نه آن که به میل خود بتوانیم نام آن را حقیقت بگذاریم و یا آن را حقیقت ندانیم. وقتی ظهوری اصیل و جامع از «وجود» در آینده‌ی چنین تاریخی رخ داده است و در نتیجه واقعی‌ترین واقعیات به صحنه آمده است، کافی است بگذاریم خود را بنمایاند و ما تلاش کنیم حضور آن را پیش چشم خود داشته باشیم که چگونه مثل سایر ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت، در عین تحرک لازم، آرام و پایدار است و همواره در هر صحنه‌ای حضور پایدار خود را متذکر می‌شود که این برای هر انسان متفکری امری است در خور تفکر، تا از طریق نظر به نحوه‌ی حضور تاریخی رخدادی به نام انقلاب اسلامی، در ذات «وجود» به تفکر بپردازد. زیرا در چنین صحنه‌هایی «وجود» تعیین

پیدا می کند و حقیقتِ دوران آشکار می شود و انسان از تمایز بین سوژه و اُبژه عبور می کند.

این بود راهی برای به گفت در آوردن «وجود» به هیئتِ تفکر، در تاریخی که انقلاب اسلامی به عنوان یک رویداد به میان آمده و معلوم شده چیست که واگذاشته می شود و چیست که باید نگاه داشته شود.

انقلاب اسلامی سنت تاریخی ما

۵۳- گمان می کردیم در سیطره ی فرهنگ سکولاریته ی مدرن که در حاکمیت نظام شاهنشاهی بر ما گسترش یافته بود، اسلامیت ما در حال رفتن است. در حالی که با حضور انقلاب اسلامی معلوم شد اسلام به سوی ما می آید. همین گمان را ممکن است در مورد انقلاب اسلامی داشته باشیم که در حال رفتن است، غافل از این که انقلاب اسلامی سنت تاریخی ما است و به ما سپرده شده و ما، اِحالَه به آن هستیم. ممکن است گمان کنیم ماشین ما واقعی تر از ایده ی انقلاب اسلامی در این تاریخ است، در حالی که ایده ی آن انقلاب بدون آن که مستقیماً با ما سخن بگوید، ما را در سنت خود فرا گرفته و از بی تاریخی حفظ می کند. دیدگاهی که رخدادهای تاریخی را امور تاریخی می بیند، متعلق به گونه ای از خودفریبی است و تا وقتی به راستی تفکر به میان نیامده است این نوع نگاه به تاریخ همواره پا بر جاست.

اندیشه‌انگیزترین واقعیت

۴۵ - اندیشه‌انگیزترین واقعیت، آنی است که نه فقط آن‌چه برای اندیشیدن می‌دهد، بیشترین است یا به دیگر سخن، نه فقط آن‌چیزی است که بیش از هر چیز باعث می‌شود تا فکرمان را به کار اندازیم، بل آنی است که خودش از جانب خودش عظیم‌ترین غنای آن‌چیز را در خود ذخیره می‌کند که در خور ذکر و فکر است. پس آن‌چیز رازآمیز می‌تواند بود با ساحتی که در امر اندیشیدنی از آدمی واپس می‌گریزد و هم‌زمان در واپس‌گریزی به سوی آدمی می‌آید. یعنی تا هستیم پیشاپیش با آنی که برای اندیشیدن داده می‌شود، نسبت داریم. منتها در عین حال ما در مقام اندیشه هنوز نزدیکِ آن‌چه اندیشه‌انگیزترین است، نیستیم. آیا آن اندیشه‌انگیزترین واقعیت در این زمان، انقلاب اسلامی نیست؟

آغاز عصر ولایت انقلاب اسلامی

۵۵- انقلاب اسلامی به عنوان اندیشه‌انگیزترین امر در این دوران از افق بلند این تاریخ چون ستاره‌ای سوسو می‌زند و خبر از حضور نوری می‌دهد که در حال فرود آمدن است تا هرچه بیشتر بنیاد معنوی بشر امروز را روشن نماید. بنیادی رازآمیز و اندیشه‌انگیزترین، و تازه آغازیدن گرفته تا به مرور عصر ولایت خود را شکل دهد.

رویداد توجه همگانی به شهید حججی نشان داد چگونه قصه‌ی آن شهید در نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصه‌ی همگان است. و شخصیتی که از طریق انقلاب اسلامی به سوی آن شهید آمده، شخصیت همه‌ی آن‌هایی است که آن شهید را تشیع کرده‌اند و دل

خود را در گرو او یافتند، به آن معنا که او را ادامه‌ی هستی خود در این تاریخ احساس کردند.

صدای امیدواری

۵۶- وقتی در حضور تاریخی خود با تقابل فرومایه‌ترین انسان‌ها و حاکمیت‌های استکباری روبه‌رو هستیم، صدایی به ما می‌گوید امیدوار باشید، این صدا برای ما اشارتی به امید دارد. این صدا ما را به امید دعوت می‌کند. فرمان می‌دهد و ره می‌نمایاند، تا این حضور تاریخی ایمن بماند. این صدا، تفکری را برای حفظ کردن این حضور تاریخی، به ما عطا می‌کند. یعنی آنچه را برای اندیشیدن و تفکر در این تاریخ لازم است، بر جان ما می‌سراید و ما را به آمدن به ساحت تفکری که مخصوص این تاریخ است می‌خواند. و این است معنای تفکری که می‌توان در این تاریخ داشت.

در انتظار آنچه هنوز از انقلاب مکتوم است

۵۷- از آنجایی که آغاز، خود را در شروع، مکتوم می‌دارد و به مرور در طی ظهور ابعاد گوناگون آن، معلوم می‌شود در آغاز خداوند چه چیزی را مقدر کرده، بر همین مبنا می‌فهمیم انقلاب اسلامی چیزهایی را در آغاز خود مکتوم دارد و به مرور و در مسیر حرکت خود گاه و بیگاه، وجهی از آن را می‌نماید و باز در آن آغاز، وجهی مکتوم وجود دارد که باید در انتظار ظهور آن بود. مثل آنچه در ابتدای دفاع مقدس

مکتوم بود و به مرور بروز کرد. در آن حدّ که به تغییر امام

خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه»:

«هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم، ما انقلاب‌مان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم، ما مظلومیت خویش و ستم متجاوز را در جنگ ثابت نموده‌ایم، ما در جنگ پرده از چهره‌ی تزویر جهان‌خواران کنار زدیم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پر بار اسلامی‌مان را محکم کردیم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها، سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت ... و از همه مهم‌تر استمرار روح «اسلام انقلابی» در پرتو جنگ تحقق یافت ... جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.»

و باز در آن آغاز که به تعبیر حضرت روح‌الله «رضوان‌الله تعالی علیه»، دفاع مقدس معنا پیدا کرد، حضور ما در منطقه مکتوم بود و با نفی داعش توسط ایران، آغازی به میان آمد که آن آغاز نیز خود را مکتوم می‌دارد، به طوری که گمان نمی‌کنیم این خود آغازی خواهد بود برای ظهورِ جوهری دیگر از انقلاب اسلامی تا در این اندیشه باشیم که هنوز و جوهی بسیار متعالی از این انقلاب مکتوم است و باید در بستر مقاومت، منتظر ماند.

انقلاب اسلامی و پیغامی درونی

۵۸- برای بیشتر فهمیدن انقلاب اسلامی و تفکر در آن از آن جهت که به جهت وجودی اش، «تفکرناشدنی» باقی می ماند، باید به تقدیری فکر کنیم که در جان انسان ها رخ داده و نه به حرکات و فعالیت آن ها. انقلاب اسلامی یک رخداد تاریخی بود که از طریق آن رخداد، انسان ها در جان خود شنوای سخنی شدند که باید تاریخ دیگری را رقم بزنند، بدون آن که متوجهی شنیدن آن پیغام درونی باشند، در عین آن که همیشه در طول تاریخ انسان های فرزانه به صدای حقیقت گوش داده اند که البته روشنفکران ما نتوانستند آن پیغام درونی تاریخی خود را درک کنند.

آن پیغام، مردم ایران را فراخواند تا با آن از در هم سخنی درآیند و حقیقتاً مردم ایران در مقام انسانی شان دلبسته ی کمند آن مشیت تاریخ ساز شدند و از آن به بعد عده ای را می یابید که همچون پیک، مدام حامل آن پیغام می باشند، پیغامی که از سوی خدا در این تاریخ به انسان می رسد تا متوجه شود می تواند با حضور خدا در این تاریخ حاضر گردد و از دوگانگی بین سوژه و اُبژه عبور نماید و خودش، زبان حقیقت دوران گردد، به آن صورت که حقیقت او را فرا می گیرد و مشکل روشنفکران ما چه در لباس ادبیات هایدگر سخن بگویند و چه عرفان نمایی کنند؛ آن است که پیغام تاریخی خود را که در بستر انقلاب اسلامی ظهور کرد و شهداء شنیدند، نشنیدند.

راه‌یابی به سرچشمه‌ی تفکر

۵۹- تردیدی نیست که در آغازِ راهِ ظهورِ حقیقت، ما آن را درست نمی‌شناسیم و هر اندازه آن حقیقتِ تاریخی خود را در ظروف تاریخی مختلف به صحنه آورد، بیشتر با آن آشنا می‌شویم و می‌فهمیم جانِ ما در این تاریخ، در پی آن بوده است و آن‌چه سزاوارِ تفکر است تنها تفکر نسبت به آن می‌باشد برای قرار گرفتن در راه تفکر.

اعتبار هر قدمی که آدمی در طریق تفکر در این تاریخ برمی‌دارد، به آن کوششی است که به آدمی مدد می‌رساند تا در مقام تفکر به آن‌چه بر جانِش نازل شده، نظر کند. از این جهت می‌توان گفت توجه به اشاراتی که تفکر را به سرچشمه‌ی آن راه می‌نمایاند، ندایی است از درون که گاهی نسیمی آن را به گوش ما می‌رساند. این فهم، چون هر فهمی، دانستنی نیست که حاصل شناخت باشد، بلکه آن نوع هستی است که از اصل از آغازبودنِ ما در ما موجود است و منشأ تفکر خواهد بود.

ماورای خودِ فرورفته در تنهایی

۶۰- خودِ استعلایی که روح تاریخی انقلاب اسلامی آن را در بر گرفته است، می‌تواند از خودخواهی‌های دوران سوپرکتیویته به سوی ایثارهای دوران انقلاب اسلامی سفر کند و از بند نیهیلیسم دوران رهایی یابد. زیرا این خود، خودی است که ماورای خودِ فرو رفته در تنهایی، خود را احساس می‌کند و متوجه است که تنها با «ایثار» می‌توان از بند نیهیلیسم رهایی یافت. رهایی از بندِ نیهیلیسم در این تاریخ، همه‌ی قله‌ی ما است و شهداء چون متذکرِ توجه ما به این قله هستند، ما را به اشکی

می‌کشاند که راه رسیدن به آن قبله است. انقلاب اسلامی زمینه‌ی ایثار را برای عبور از نیهیلیسم فراهم کرد برای کسانی که متوجه‌ی خودآگاهی خویش هستند.

قراردادن آن در میدان دید

۶۱- آدمی در هیچ چیز دیگری پناه نمی‌یابد مگر در آن ندایی که جان او را پر کرده و ما در ابتدا نسبت به آن ندا می‌توانیم در پی نشانی باشیم که البته در ابتدای امر، ناروشن است. ولی اگر آن را دنبال کنیم هرچند به سختی، می‌توان آن ندا را شنید. ندایی که از نوعی وارستگی و ورود به سرزمین دیگری از تفکر خبر می‌دهد و مانند برق پیدا می‌شود و می‌رود. حتی در زمانی بس دراز ممکن است برق آن ندا از ما بگریزد، ولی تفکری که اشاره به آن دارد همواره می‌ماند و «اشارت»، آنی است که روشنی می‌بخشد و نهان می‌شود و ما را به سرزمین تفکر وارد می‌کند. اندیشیدن در باره‌ی چیزی، به معنای قراردادن آن در میدان دید خویش می‌باشد.

طلوع هستی و حضور آینده در حال

۶۲- وظیفه‌ی ما در این تاریخ روشن ساختن نحوه‌ی وضعیت حضور انسان است توسط خود انسان، تا افقی که تا کنون برایش پنهان بوده آشکار شود. حضوری بی‌واسطه که موجب حضور سایر چیزها نیز می‌شود. این همان طلوع هستی است به همان معنایی که «وجود» خود را در تاریخ ظاهر می‌کند، همان وجودی که ما را در برگرفته و زمان «حال»

را تا آینده می‌گستراند و در این راستا نظر به حضور تاریخی خود در انقلاب اسلامی که همان حضور وجود در این شرایط است، ما را در آینده‌ای وارد می‌کند که همواره خود را به صورت حاضر در می‌آورد.

قانون نخست تفکر

۶۳- ظهور حقیقت در نسبت با انسان در گرو گشودگی انسان است نسبت به حقیقتِ ناپیدا که در اثر آن گشودگی، انسان تلاش می‌کند حقیقت را در رخدادی تاریخی و انضمامی ببیند و بنمایاند و از رهگذر همین گشودگی است که حقیقت به تاریخ بدل می‌شود یعنی انسان در ذات خود فقط گشودگی نسبت به حقیقت است که با به کاربردن آن گشودگی، تاریخ به عنوان آینده‌ی ظهور خدا در کنار انسان رخ می‌نمایاند و انسان معنای خود را که همان گشودگی است، می‌یابد. و این همان قانونِ نخستِ تفکری است که انسان در مقام تذکر تاریخی متوجه‌ی حضور خدا در حوالتِ تاریخی می‌شود و با نگهبانی از گشودگی خویش، مخاطبِ حوالتِ تاریخی خود می‌گردد که به او تذکر می‌دهد.

معنای یافت پیشینی «وجود»

۶۴- انقلاب اسلامی افقی از تاریخ این عصر است که در سرزمین ایران در حال آشکارشدن و طلوع کردن است، برای فهم بنیادی دیگری از زندگی، فهمی که دغدغه‌ی آن در سخن متفکرانی که در حال مواجهه با حقیقت این دوران هستند، به گوش می‌رسد. متفکرانی که نسبت به «وجود» در هر چهره‌ای که ظهور کند دارای فهمی اصیل می‌باشند و نسبت

به ظهورِ چهره‌های متفاوتِ وجود در تاریخ نه‌تنها غافل نیستند، بلکه ماورای نگاه معرفت‌شناسی مفهومی، در نسبت خود با وجود، یافتی پیشینی دارند و جنبه‌ی معرفت‌شناسانه نسبت به «وجود» را امری ثانوی می‌دانند. از آن جهت که در احساسِ «وجود» وقتی «وجود» در تاریخ، انسان را در برمی‌گیرد، انسان، خود را عین زمان و تاریخی احساس می‌کند که در آن حاضر است و این است معنای یافت پیشینی وجود که مقدم است بر جنبه‌ی معرفت‌شناسی وجود.

پیرامون‌نگری

۶۵- احساس واقع‌بودگی در تاریخ انقلاب اسلامی به عنوان زندگی در آغوش حقیقت‌دوران، همان احساس زندگی به معنای حقیقی است و در این راستا فهمی مناسب زمانه، انسان را فرا می‌گیرد، فهمی که در اثر آن فهم، انسان با یک نگاه سر در می‌آورد قضیه از چه قرار است. زیرا آن نگاه به نحوه‌ی وجود او برمی‌گردد و نه به دانش او و بدین لحاظ آن انسان صاحب فهمی جامع و پیرامون‌نگر می‌شود. نگاهی که بر پایه‌ی دغدغه‌ی او نسبت به تاریخی که در آن قرار دارد استوار است. و در راستای چنان پیرامون‌نگری است که می‌فهمد در این زمانه چه چیزی در جای خودش هست و چه چیزی در جای خودش نیست.

راز پیرامون‌نگری

۶۶- ما در این تاریخ وارد موقعیتی شده‌ایم به نام پیرامون‌نگری، لذا قبل از آن‌که ما کاری بکنیم در این نقطه از تاریخ که حواله ما است،

پرتاب شده‌ایم و بدین لحاظ که این تاریخ، تاریخ ما است می‌دانیم چه چیزی در کجا باید باشد و با هویتی پیرامون‌نگر جایگاه هرچیز را در نسبت با دغدغه‌ی تاریخی خود و در دل سنتی که به میان آمده است، می‌بینیم. این است راز پیرامون‌نگری آن‌هایی که در بستر انقلاب اسلامی زندگی خود را معنا کرده‌اند.

آزادی در حوالت تاریخی

۶۷- قرار گرفتن در یک تاریخ و در یک حوالت تاریخی در عین آن که وجوه اختصاصی هرکس را محفوظ می‌دارد و هرکس برای زندگی خود طرحی می‌افکند، طوری است که همه با هم جلو می‌رویم و در نتیجه طرح‌افکنی‌های ما همه در داخل این سنت و این حوالت قرار می‌گیرد، در عین آن که اسیر این حوالت نیستیم، بلکه در این طرح‌افکنی‌ها نحوه‌ای از آزادی داریم ولی نه آزادی مطلق که بیرون از حوالت تاریخی باشد، بلکه آن نوع آزادی که امکان‌های خود را در طرح‌افکنی‌های خود محقق کنیم و این همان آزادی است که هرکس در حوالت تاریخی خود می‌تواند احساس کند و تقدیر خود را در امکان اصیل‌اش باز یابد.

امکان‌های غیر اصیل

۶۸- معنای زندگی در حوالت تاریخی که امروز در انقلاب اسلامی محقق شده، بدین معنا است که بدانیم کدام امکان، در این زمان، امکانِ اصیل ما است و کدام امکان، امکانِ ما و ملت ما نیست و مربوط به تاریخی دیگر و یا ملتی دیگر است و ما با آن امکان‌ها معنای خود را نمی‌یابیم. زیرا

در نگاهی پیرامون‌نگرانه می‌توان یافت که آن امکان‌ها در معرض ادامه‌ی ما نیست و به جای آن که ما را به عالم خود برگرداند و در آن مستقر کند، ما را از عالم خود خارج می‌کند و دغدغه‌ی وجودی ما را از ما می‌گیرد. حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به میان آمد موجب می‌شود تا هر کس امکان اصیل خود را تجربه کند و جایگاه دروغین امکان‌های غیر اصیل را بشناسد.

دانش سکوت

۶۹- بازخوانی یک فتح تاریخی در ذات آن فتح نهفته است. ظهور آن فتح تاریخی، اولین مرحله‌ی فهم از آن را به میان می‌آورد تا در مراحل دیگر با فهمی دیگر از آن، آن رخداد را از آن خود کنیم و فهمی دیگر از تاریخ خود را با خود در میان بگذاریم.

در فهم جدید، فهم پیشینی یا فهم پیرامون‌نگر تثبیت و حفظ می‌گردد و به صورتی همه‌جانبه به آن رخداد وقوف حاصل می‌شود و خودآگاهی لازم نسبت به آن به میان می‌آید و عملاً بیگانگی نسبت به آن به کلی از بین می‌رود و آن رخداد تاریخی هرچه بیشتر حقیقت خود را به ما نشان می‌دهد و بیش از پیش برای ما شفاف می‌شود تا معلوم شود وقتی مجال دهیم تا خداوند مطابق طلب حقیقی یک ملت، خود را در تاریخ آن ملت بروز دهد، چگونه خداوند ما را در برمی‌گیرد و چگونه عالم آینده‌ی ظهور و بروز شأنی از شئون خدا، مطابق آن تاریخ می‌شود و ما را دعوت

۱- در این مورد به آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی الرَّحْمَنِ رجوع شود که می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

می‌کند تا با هر واقعه‌ای در آن تاریخ منتظر نحوه‌ای از حضور خدا مطابق آن فتح تاریخی باشیم و مجال دهیم دیگر انسان‌ها در بستر فتح تاریخی زمانه‌سخن خود را به میان آورند. در این حالت، دانش سکوت اهمیت خاص خود را پیدا می‌کند.

شهداء؛ صورت باطن انقلاب اسلامی

۷۰- با توجه به حیثیت توحیدی انقلاب اسلامی، ما نسبت به انقلاب اسلامی رویکرد ایمان‌گرایانه داریم، به همان معنایی که به اسلام و قرآن ایمان داریم و از این جهت سعی می‌کنیم با باطن انقلاب اسلامی که همان اراده و مشیت الهی است، رابطه برقرار کنیم و در همین رابطه باطن انقلاب اسلامی جان و روان شهداء را در برگرفته و آن‌ها مطابق جان خود عمل کردند؛ یعنی شهداء، صورت باطن انقلاب اسلامی‌اند و می‌توان با نظر به سیره‌ی آن‌ها به آن باطن منتقل شد. و این حالت در مصادف شدن با شهید حججی به صورتی روشن‌تر احساس شد.

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» آنچه در آسمان و زمین است از او تقاضا نمودند و هر روزی و روزگاری او در شأن خاصی است.

۲- قرآن در راستای جلوه‌های حضور الطاف الهی مطابق فتحی که در تاریخ ظهور اسلام پیش آمد، می‌فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب/ ۲۲) و مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته‌اند!» و این موضوع به جای آن‌که مرعوب جبهه‌ی متحد دشمنان شود، جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

با نظر به باطن انقلاب اسلامی، ظهوراتی که از طریق انقلاب اسلامی برای ما ظاهر می شود معنایی حقیقی دارند، پس نباید از هر چه باطنی تردیدن مدام انقلاب اسلامی غافل شد.

امکان سخن گفتن با انسان امروز

۷۱- در رابطه با اشاره به انقلاب اسلامی بحث در متقاعد کردن طرف مقابل نسبت به انقلاب در میان نیست تا گرفتار کلامی شدن اندیشه‌ی سیاسی شویم و در موضع دفاع از انقلاب قرار گیریم، بلکه بحث در حکایت کردن از چیزی است که خود را در جان‌ها حاضر کرده است. کافی است موقعیت خود را در این تاریخ درست بشناسیم تا متذکر سرمایه‌ای باشیم که وجه یمنی انسان‌ها در آن مستقر هستند و این امکان سخن گفتن با انسان امروز از وجه معنوی‌اش را فراهم می کند تا در زندگی مدرن از بی معنایی نجات یابد.

هستی است که خود را در انقلاب اسلامی نشان می دهد

۷۲- برای روبه روشن شدن با افقی که انقلاب اسلامی متذکر آن است، نمی توان مستمع آزاد بود. باید سعی کرد در بستر تاریخ، متوجه‌ی تفکر معنوی دیگری شد، تفکری که نه تفکر ابن عربی است و نه تفکر صدرایی و در عین حال از آن‌ها جدا نیست، ولی تفکری است مربوط به این تاریخ، از آن جهت که «تفکر، تاریخی است» و با رجوع به چهره‌ای از حقیقت که در این تاریخ به ظهور آمده است شکل می گیرد. تفکری که در مقابل بشر امروز راهی را آشکار کند که در این تاریخ آینده‌ی نمایش حقیقت

باشد. مثل آینه‌های شفافِ جبهه‌ها و اسارت‌ها تا هستی به ظهور آید زیرا هستی است که انسان را راه می‌برد و به او خطاب می‌کند و هستی است که خود را در انقلاب اسلامی نشان می‌دهد. و از این جهت باید حرکات رزمندگان را در آینه‌ی انقلاب اسلامی به تماشا نشست و ندای هستی را از آن طریق به گوش جان رساند.

موضع انتظار در این تاریخ

۷۳- با تلاش برای گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی، انسان در موضعی قرار می‌گیرد تا حقیقت انقلاب اسلامی به وی خطاب کند و این موضع، موضع انتظار و چشم به راه‌بودن برای وقوع چیزی است. البته آن‌چه وقوع می‌یابد در کی مفهومی از انقلاب نیست، بلکه واقعه‌ای است که در آن مواجهه، «واقعه» به زبان می‌آید و جهان خود را برای ما آشکار می‌کند، چیزی که تا قبل وجود نداشت.

مثل پرتاب‌شدن در جهان بی‌کران

۷۴- تجربه‌ی انقلاب اسلامی، به عنوان رخدادی تاریخی در زیست‌جهانی که در آن هستیم، برای ما رخ می‌دهد، مثل هر تجربه‌ای که گونه‌ای از تاریخ‌مندی است و با روبه‌روشدن با حادثه‌ها متوجه حضور تاریخی آن می‌شویم ولی نه با فهم متافیزیکال که قدرت به چنگ آوردن چنین رخدادی را ندارد، زیرا انقلاب اسلامی پدیده‌ای نیست که قابل تفکیک از دیگر پدیده‌ها باشد. تجربه‌ی انقلاب اسلامی، مثل تجربه‌ی زیباشناسانه، افق‌های تازه‌ای را در مقابل انسان می‌گشاید. در روبه‌روشدن

با صحنه‌هایی که مربوط به انقلاب اسلامی است مثل ایثارها و شهادت‌ها و تشییع شهداء و راهپیمایی‌های مربوط به انقلاب، افق جدیدی در مقابل انسان گشوده می‌شود. مثل پرتاب شدن انسان در جهانی بی کرانه و این شکل‌گیری فهم است در تاریخ. این فهم، فهمی نیست که قابل توضیح با معرفت‌شناسی باشد، ادراکی است که قابل توضیح با منطق نیست و در عین حال فهمی است که همگان را در برمی‌گیرد و باید آن را پرورش داد. این که گفته می‌شود امر تاریخی مثل امر زیباشناسانه معرفت‌بخش است و ارزش معرفتی دارد، مشروط به آن است که گمان نکنیم معرفت منحصر به امر ریاضی‌مند است. امر تاریخی و تجربه‌ی تاریخی چیزی است که معرفت‌شناسی مبتنی بر تفکر ریاضی، نادیده‌اش می‌گیرد ولی وجهی از وجود است و قابل درک، اما نه با عقل متافیزیکیال.

راهی برای فهم انقلاب اسلامی

۷۵- وقتی متوجه باشیم حقیقت وسیع‌تر از آن چیزی است که در علم تجربی رخ می‌دهد. تجربه‌ی تاریخی را امری ذوقی و غیر معرفت‌بخش نمی‌دانیم. مشکل در این جا است که معرفت را منحصر به مفاهیم ذهنی می‌دانیم ولی با رجوع به «وجود» از این ضعف تاریخی عبور خواهیم کرد. متفکرانی که «وجود» را مدّ نظر دارند فهم پُوتئیک یا شاعرانه را مثال می‌زنند که در جای خود قاعده‌مند است ولی عنصری است بیرون از توضیح، بلکه در مثال و نمونه بروز می‌کند و فهم انقلاب اسلامی از این نوع است و این نوع فهم، فهم ساده‌ای نیست مگر آن که از تفکری که تنها

با مفاهیم ذهنی است، آزاد شویم تا راهی برای فهم انقلاب اسلامی به سراغ ما آید.

چگونگی فهم تاریخی

۷۶- اساس جهانی که ما از پیش در آن قرار گرفته‌ایم با نوعی ادراکی حسی آغاز می‌شود و در قاعده و روش در نمی‌آید و این نیز گونه‌ای از معرفت است. معرفت، امر هنری و تاریخی از آن نوع معرفت است. معرفتی غیر از معرفتی که در علوم تجربی هست.

معرفت حاصل از علوم تجربی اساساً با ذهن و با امر ابژکتیو سر و کار دارد و باید هم چنین باشد. اشکال از آن جایی است که در دوره‌ی مدرن، فهم تاریخی و فهم هنری از حوزه‌ی معرفت بیرون رانده شده و ذوق و احساسی که انسان با حضور در تاریخ در خود می‌یابد، به عنوان معرفت دیده نمی‌شوند. زیرا در فهم امر تاریخی هر ناظری خودش شرکت کننده در فهم آن امر است. ما در تاریخ هستیم و تاریخ را می‌فهمیم و این اتحاد بین نظر و عمل است، به این معنا کسی نمی‌تواند از تاریخ فاصله بگیرد و اساساً در تاریخ است که امر تاریخی فهمیده می‌شود و این در دوره‌ی مدرن مورد غفلت قرار گرفته است.

۳- می‌توان گفت جهانی که ما از پیش در آن قرار گرفته‌ایم و فهم از آن آغاز می‌شود، یک امر استعلایی است و فراچنگ نمی‌آید و به عنوان امری ایده‌ال همیشه باقی است.

با رجوعی که به جانان پیدا می‌شود

۷۷- پیوند اجتماعی، نظم و قاعده دارد و کم و بیش می‌توان ظواهر این نظم را شناخت، اما نظم و قاعده‌ی اجتماعی از جنس قواعد نظم مکانیکی نیست و با دستورالعمل این شخص یا آن گروه مقرر نمی‌شود، نظم اجتماعی در زبان و بنابر این در وجود همه‌ی آدمیان است، پس از آن که انسان‌ها رجوعی به جانان پیدا کردند از درون جان آنان برمی‌آید و در قول و فعل‌شان سریان می‌یابد. اگر این رشته اتصال در شعر و تفکر قطع شود روابط عادی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هم خلل می‌بیند و بدبینی و بی‌اعتقادی نسبت به دیگران و بیگانگی با خویش و خویشاوند و در نتیجه خودبینی و خودخواهی و پشت کردن به ذکر و فکر و راه دادن به کین و کین‌توزی و غلبه‌ی دروغ بر زبان، امری شایع و عادی می‌شود. و انقلاب اسلامی همان راهی است که ما را از این معضل می‌رهاند به شرطی که متوجه باشیم می‌توانیم با تاریخ خود فکر کنیم.

بی‌تفاوتی نسبت به غایات کلی نظام هستی!

۷۸- دست‌آورد انقلاب اسلامی به معنای حضور تاریخی آن، طوری است که نمی‌توان ایده‌های خاصی که آن را به صحنه آورده است را نادیده گرفت. ایده‌ی عبور از سیطره‌ی فرهنگی سکولاریته و لائیتسه، و بدین لحاظ نه فاشیسم حاصل انقلاب فرانسه است و نه داعش حاصل انقلاب اسلامی و نه ملاعمر نمونه‌ای از شخصیت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه». و این نوع برخورد با رخدادهای بزرگ و انسان‌های بزرگی که تقدیر

تاریخی زمانه‌ی خود را می‌شناسد، تقلیل دادن آن رخدادها و آن اشخاص به حساب می‌آید و خبر از عدم درک کشف تاریخی می‌دهد.

تربیت غربی در کشورهای جهان سوم انسان‌هایی می‌پروراند که نسبت به غایات کلی نظام خودشان بی‌تفاوت‌اند، هرچند به احکام شرع مقید باشند. در حالی که در عقل انقلاب اسلامی مسئولیت اجتماعی برای افراد امر مهمی است و آن نتیجه‌ی تحقق یافتگی انسان در تاریخ زمانه‌ی خود است. در این درک است که گروه‌های مختلف معتقد به عقل انقلاب اسلامی، می‌توانند در کنار هم قرار گیرند.

انقلاب اسلامی و رهایی از بحران‌های زندگی غربی

۷۹- انقلاب اسلامی چنانچه برای افراد به صورت حقیقت دوران ظهور کند، جزء وجود انسان می‌شود، طوری خواهد شد که انسان یارای دست کشیدن از آن را ندارد، حتی اگر به قیمت جان‌ش تمام شود. و این مشروط بر آن است که با انقلاب اسلامی بتوان رابطه‌ی وجودی و اِشراقی برقرار کرد، در آن حالت است که انسان خود را در آغوش انقلاب اسلامی احساس می‌کند، به طوری که آن انقلاب تمام او را در بر گرفته و افق وجود او را آن‌چنان پر کرده که هیچ آینده‌ای را بدون آن نمی‌نگرد.

چیزی در این تاریخ به نام انقلاب اسلامی به ما داده شده است که تنها از طریق آن می‌توانیم از بحران‌هایی که حاصل غرب زدگی مان است، رها شویم. تنها در این راه‌بودن است که می‌توانیم به تعادل لازم بیندیشیم و آن را بیابیم و از گردونه‌ی توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی به گردونه‌ای وارد

شویم که انقلاب اسلامی با تعریفی که از انسان به میان می آورد، در مقابل ما گشوده است.

امیدواری عاقلانه

۸۰- درک تاریخی، امر بسیار مهمی است و بصیرتی را به همراه می آورد که از طریق آن بصیرت، هم حواله تاریخی خود و هم محدودیت های خود را می یابیم و امیدواری نسبت به آینده با درک تاریخی انقلاب اسلامی، امیدواری عاقلانه ای است.

در مرحله ی خودآگاهی نسبت به انقلاب اسلامی از آن چه بر ما می گذرد خبردار می شویم و این در مسیر رجوع به انقلاب اسلامی، خود به خود پیش خواهد آمد و می توانیم در راهی قدم بگذاریم که با انقلاب اسلامی گشوده شده، در این صورت از تنگنای تاریخی غرب زدگی خود رها شده ایم. این جا است که سختی ها موجب آفرینندگی می شوند و رنج، مَقوم حیات می گردد و مقاومت، به جای سازش به میان می آید و امنیت در دل ستیز با استکبار ظهور می کند و امیدواری عاقلانه ای نسبت به آینده ظهور می کند که با توهم همراه نیست.

طلوع تقرّر حضوری انسان

۸۱- باید از خود پرسید انقلاب اسلامی در این تاریخ یک مسئله است که باید آن را فهمید و یا یک «راز» است که باید به آن تقرّب جست؟ روحیه ی انتزاعی و جزمی، این انقلاب را یک مسئله می داند که باید برای خود حل کند و در تملک آورد و بر آن حکم براند. زیرا به گمانش آن را

در دست خود دارد ولی در برخورد با انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت، دیگر انسان بین خود و آن رخداد، دوگانگی احساس نمی‌کند بلکه در نسبت با آن، تمایز سوژه و اُبژه از بین می‌رود و انسان، نوعی یگانگی در جان خود نسبت به آن می‌یابد به طوری که جان او انقلاب اسلامی می‌گردد و در چنین بستری «شهادت» برای دفاع از انقلاب ظهور می‌کند و این غیر از آن است که یک سرباز طبق قانون برای دفاع از وطن به جبهه می‌رود. در این جا تقرر حضوری و ظهوری انسان طلوع می‌کند و به هویت و احساسی می‌رسد که دیگر، عالم برای او چیزی نیست که او فکر می‌کند بلکه عالم چیزی است که او در آن زندگی می‌نماید. انسان، گشوده بر عالم می‌شود و با آن می‌باشد، اما مالک آن نیست.

چه کسی می‌تواند گزارش‌گر انقلاب اسلامی باشد؟

۸۲- ابتدا انقلاب اسلامی به عنوان اراده‌ی الهی که در این تاریخ باید محقق شود در جان انسان‌های این تاریخ به صورت علم حضوری هست و آن‌هایی که نسبت خود را با آن‌چه در جان‌شان اشراق شده است حفظ کرده‌اند، مطابق آن عمل می‌کنند و سپس در یک خودآگاهی به صورت علم حصولی می‌توانند از آن گزارش دهند و آن را توصیف کنند.

گزارش از انقلاب اسلامی، چیزی را آشکار می‌کند که از قبل برای گزارش‌گر آشکار شده و وقتی مخاطب آن را درک می‌کند که فهمی اجمالی از آن در تاریخ و زیست جهان خود داشته باشد و گذشته‌ی خود را تاریخ امروز خود نمی‌داند تا همچنان در انتزاعیات به سر برد و به یک

معنا به دین گذشته پای بند نیست تا خدای دین جدید با او سخن بگوید و آن چه باید برای او آشکار شود، آشکار گردد. در همین رابطه وقتی دین جدیدی از طریق پیامبر جدیدی به جهان بشری عرضه شد، نمی توانیم بر دین گذشته باقی بمانیم، زیرا گذشته به «مفهوم» تبدیل شده است و افقی را در مقابل انسان ها نمی گشاید.

وقتی افق تاریخ روشن است هر اندیشه ای که اظهار شود اذهان مستعد را برمی انگیزد که در آن تأمل و تحقیق کنند و راه بجویند و به همین دلیل سخنی که با جان ها مناسبت ندارد مورد اعتنا قرار نمی گیرد زیرا در گذشته متوقف شده است.

اسلام؛ دین شهرها یا دین قبیله ها؟

۸۳- در زمانی که جهت اجتماع انبوه انسان ها در یک شهر، تاریخ خاصی شروع شده است و زندگی بدون استفاده از ماشین سواری ناممکن شده و از این طریق همه در آلوده کردن هوا بی نقش نیستید، باید طور دیگری فکر کرد و خود را با اموری متفاوت نسبت به زندگی گذشته روبه رو دید. در این حال معنای حکومت با معنای دینداری گره می خورد از آن جهت که انسان مؤمن نسبت به آن چه در اطراف او می گذرد نمی تواند بی تفاوت باشد و انقلاب اسلامی برای معنابخشی به انسان این دوران در فضای دین داری شکل گرفت، تا دینداری به سبک اسلامی در چنین زمانه ای هم ممکن باشد و گرنه باید گفت اسلام، دین شهرها نیست و تنها در شرایط قبیله معنا دارد.

انقلاب اسلامی و باطن آن

۸۴- هر تاریخی ظاهر و باطن خاص خود را دارد و مردم معمولاً به ظاهر آن توجه می‌کنند. همان‌طور که باطن تاریخ تجدد تاریخ قدرت بشر است و باطن تاریخ انقلاب اسلامی، تاریخ عبودیت بشر است در راستای توحیدی که امامان شیعه متذکر آن بودند و از این جهت این تاریخ با باطنی‌ترین بُعد انسان سخن می‌گوید در حالی که بسط قدرت که مدرنیته خود را در آن تعریف کرده، به معنی کامل شدن نیست تا بگوییم مدرنیته، اوج کمال انسانی است و تنها قانون باید بشر را مدیریت کند.

با ظهور انقلاب اسلامی، تحولی بنیادین در وجدان سیاسی - اجتماعی مردم ما پدید آمد که در إزاء آن به آزادی و برابری سیاسی می‌اندیشند و به دنبال شرایطی جهت تحقق آن می‌باشند و از دیانت در این تاریخ چنین انتظاری دارند زیرا جوهر انسان، آزادی و اختیار است و با آن ساخته می‌شود و مقصد دین نیز جز ساخته شدن انسان نیست و انقلاب اسلامی در این راستا به این تاریخ قدم گذاشته است تا جوابگوی احساس آزادی که مردم این دوران آن را در خود احساس می‌کنند، باشد ولی نه به صورت لیبرالیسم که نوعی اباحه‌گری است بلکه آزادی در بستر انتخاب و اختیار متعالی که ماورای بسط قدرت به بسط عبودیت انسان منجر می‌شود تا

۴- رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در همین رابطه می‌فرمایند: «عده‌ای هستند تا مفهوم آزادی مطرح می‌شود فریاد می‌زنند که دین از دست رفت. آزادی معقول مهم‌ترین هدیه دین به جامعه است.»

انسان‌هایی به میان آیند که نسبت به اجتماع بشری احساس مسئولیتی جدی در خود دارا می‌باشند، بیش از آن که به نفع شخصی خود بیندیشند.

رسیدن به اراده‌ی آزاد

۸۵- به همان معنایی که کلّ بر جزء مقدم است و افراد با امام‌شان محشور می‌شوند، باید متوجه‌ی حاکمیت روح انقلاب بر افراد مختلف باشیم - به همان معنایی که جامعه، هویتی غیر از هویت افراد دارد - پس آن‌هایی که تنها به نفع شخصی خود می‌اندیشند عملاً از تاریخ خود و از هویت اجتماعی‌شان بیرون می‌افتند. اینان نتوانسته‌اند بین اراده‌ی آزاد فردی خود، با هویت ضروری اجتماعی‌شان جمع کنند زیرا این با بلوغ عقل اجتماعی میسر می‌گردد و در آن است که انتخاب‌های فردی انسان به وسعت هویت اجتماعی او گسترده می‌شود و به یک معنا اراده‌ی او با اراده‌ی الهی یکی می‌گردد زیرا از خودخواهی‌های خود آزاد شده و آزادی را به معنای حقیقی خود احساس می‌کند. انسان در آن حال به اراده‌ی آزاد رسیده، در چنین فضایی نحوه‌ای از اراده‌ای مشترک بین افراد جامعه احساس می‌شود و هرکس خود را در دیگری می‌یابد و شرایط تحقق چنین جامعه‌ای را انقلاب اسلامی فراهم کرده است که در آن جامعه کلی مقدس، میدان ظهور نیات

۵- قرآن در رابطه با هویت اجتماعی تاریخی انسان‌ها می‌فرماید: «يَوْمَ تَدْعُوا كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (سراء/ ۷۱) در قیامت که همه‌ی باطن‌ها و سریرها ظاهر می‌شود، هرکس را با امام آن یعنی با هویت جمعی تاریخی‌اش می‌خوانند.

معنوی جزءها می‌شود و سیاست و دیانت به هم می‌رسد مثل نزدیکی ایمان و عمل برای قرب هر چه بیشتر به خداوند.

نحوه‌ی بروز رخداد فهم

۸۶- طبق نظر به حیث التفاتی، «آگاهی»، آگاهی به چیزی است و گرنه آگاهی به پدیده نیست بلکه یک نوع فهم انتزاعی است. حال در نسبت با واقعیت انقلاب اسلامی اگر آگاهی درستی نداریم عملاً در عالم بی‌آگاهی به سر می‌بریم. زیرا آگاهی، متعلق می‌خواهد و آن چیزی که آگاهی را آگاهی می‌کند آگاهی به «وجود» است در آینده‌ی تاریخ. و این است رخداد فهم، و در این حالت شناخت واقع می‌شود و همبستگی بین انسان و واقعیت شکل می‌گیرد.

متفکرانِ امروزمین را باید به شیوه‌ای بفهمیم که خود را با «وجود» در تاریخِ امروزمین که همان جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی است، به فهم رسانده‌اند، آن‌هم نه وجود به معنای یک مفهوم مطلق، بلکه وجود به معنای ظاهر بودن، مثل ظاهر بودنِ زیبایی در یک اثر هنری. با توجه به این امر است که اگر این انقلاب و حرکات شهداء درست فهمیده نشود، خداوند فردای این عالم از ما حساب می‌کشد. زیرا شرایط فهم را برای ما فراهم کرد و ما به آن چیزی که موجب آگاهی می‌شود التفات ننمودیم.

نزدیکی حقیقت و تاریخ

۸۷- ارتباط شهداء با انقلاب، ارتباطی حضوری و تودستی است و ارتباطِ طرفداران انقلاب که در حدّ شهداء نیستند، ارتباطِ ثانویه و

پیش دستی است که البته این ارتباط به اصالتِ نوع اول نیست بلکه ارتباطِ تماشاگرانه با انقلاب است، نه ارتباطِ بازیگرانه. طرفداران انقلاب تا به یگانگی بین خود و انقلاب فکر نکنند، خطر ریزش، آن‌ها را تهدید می‌کند زیرا هنوز نمی‌دانند از چه چیزهایی باید عبور کنند و به چه چیزهایی باید رجوع داشته باشند.

ما، در مسیر بالندگی خود باید بدانیم از چه چیزهایی باید عبور کنیم و به چه چیزهایی رجوع داشته باشیم تا در بی‌آیندگی و بی‌تاریخی قرار نگیریم. از طریق انقلاب اسلامی و سلوک ذیل شخصیت اشرافی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشاراتی در این تاریخ به میان آمده است که زبانِ تفکر انتزاعی، توانِ ارائه‌ی آن را ندارد و زبانِ احساسات معمولی نیز آن را می‌کاهد، نیاز به زبانی داریم که حقیقت را در این تاریخ نشان می‌دهد و این با نزدیک شدنِ «حقیقت» و «تاریخ» ممکن است، به همان معنایی که قرآن توصیه می‌کند سیر در زمین بکنیم و رازِ سقوط جوامع و تمدن‌هایی که نسبت خود را با حقیقت شکل نداده‌اند، بیابیم. از این طریق معلوم می‌شود به چه چیزهایی باید نزدیک شد و از چه چیزهایی باید عبور کرد.

نظر به حقیقت در آینه‌ی تاریخ

۸۸- معلمان دینداری مردم، باید مواظب باشند چگونه باید در این تاریخ حاضر شد که سخنگوی عقاید و ارزش‌های بنیادین مردم گردند و نه ادامه‌ی مشهوراتی که اشاره به فرهنگی دارد که انقلاب اسلامی آمده است از آن عبور کند.

آن‌هایی که با اصول عقاید سنتی می‌خواهند مردم را به راه راست هدایت کنند و نظر به نزدیکی حقیقت و تاریخ از طریق انقلاب اسلامی ندارند، این‌طور نیست که کارشان ادامه نداشته باشد، ولی عمیقاً نقش‌شان تقلیل می‌یابد. زیرا حتی آن‌فکری که اکنون انقلاب اسلامی را شکل داده برای آن‌که آینده‌ی آن را شکل دهد، کافی نیست آینده را باید با تفکری شکل داد که حقیقت را در آینده‌ی تاریخ می‌نگرد.

دوری از انقلاب اسلامی و بی‌عالمی

۸۹- انقلاب اسلامی توان آن را دارد تا عالمی را در مقابل ما بگشاید، عالمی که مجموعه‌ی ظرفیت‌ها است - مثل زمینی آماده‌ی کشت، و نه مثل آپارتمان‌ها که زمین را اسیر خود کرده است- در عالمی که انقلاب اسلامی در ما ایجاد می‌کند می‌توانیم تصمیمات تاریخی خود را شکل دهیم. عالمی نامکشوف که در عین حال، همه چیز و همه‌ی اعمال ما را در بر می‌گیرد و معنا می‌بخشد و ما را از نیهیلیسم دوران عبور می‌دهد.

شوربخت آن کسی که عالم ندارد و نسبتی با تاریخ خود پیدا نکرده است و پیام تاریخ خود را گم کرده. انسانی که عالم دارد، امرِ قدسی را که در تاریخش نهفته است، می‌فهمد و سعی می‌کند آن را در موضع‌گیری‌ها و گفتار خود آشکار نماید.

بی‌عالمی همان بی‌خانمانی و نیست‌انگاری است. انسانی که بی‌عالم است بی‌بنیاد و بی‌خانمان است و از آن حیث که «وجود» را گم کرده است، بی‌ریشه است.

انقلاب اسلامی در دورانی که همه‌چیز بی‌معنا شده است، سعی دارد معنای اصیلی برای این جهان در مقابل ما قرار دهد تا ثابت شود انسان بدون عالم نمی‌تواند باشد و روشن شود کدام جهان می‌تواند ما را از نیهیلیسم دوران نجات دهد.

انسان اصیل

۹۰- ساختار زمان‌مندسازی و زمان‌مندی انسان به معنایی که دازاین متبادر می‌کند، همان تاریخ‌مندی است.

انسان با چنین هویتی از طریق زمان‌مندسازی، نه تنها نسبت به موجودات گشوده است و شرح صدر دارد، بلکه بر گذشته و آینده نیز گشوده است. اساساً حضور تاریخی داشتن، رخدادی است برای انسان که گذشته را به آینده وصل می‌کند و امکاناتی را که در گذشته، آینده محسوب می‌شده را بالفعل کند. «انسانِ اصیل، در گذشته‌ی خویش نظر به آینده‌اش دارد.» زیرا غایت‌مند و هدف‌دار است و همواره گذشته را به اهداف آینده‌ی خود فرا می‌افکند. علاوه بر این، انسانِ اصیل عملاً و بالفعل یک بستر تاریخی دارد و بدون بستر تاریخی معنا ندارد زیرا بودن یا اگزیزتانس انسانِ اصیل ملازم آن است که تاریخی داشته باشد. این تاریخ که چنین انسانی در آن رخ می‌دهد حاوی فرهنگ و زبان و همه‌ی مشترکاتی است که انسان از آن بهره‌مند است.

تاریخ‌مندی، منشأ امکانات انسان را نشان می‌دهد. همواره گذشته‌ی خویش را به عنوان هستی بالفعلِ خود به آینده‌ای که امکانات پیش‌روست، فرا می‌افکند تا به کمال هستی خود دست یابد. کمالی که در بستر

امکانات تاریخی انسان به سراغ او می‌آید و انسان را از بن‌بست و یأس نجات می‌دهد و در این زمان و زمانه، آن امکان تاریخی، انقلاب اسلامی است برای عبور از دوگانگی توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی.

انسان می‌تواند به رابطه‌ی خود با گذشته و با فرهنگ خود توجه داشته باشد و انسان اصیل و حقیقی باشد و یا از آن‌ها غافل باشد و اصیل و حقیقی نباشد. توجه به گذشته به انسان چنان اصالتی می‌دهد که می‌تواند امکانات خویش را باز یابد و آن‌ها را در آینده مطرح کند. غفلت چیزی نیست جز فراموش کردن گذشته و آینده، که این همان روزمرگی است، یعنی بی‌خانمانی و بی‌بنیادی و بی‌ریشه‌گی. در این حال چون انسان دیگر خودش نیست، به راحتی تفسیرها و ارزش‌های اجتماعی را می‌پذیرد و از سنت و تقدیر خود فاصله می‌گیرد و نمی‌تواند به حیات خود ثبات و استواری و انسجام ببخشد چیزی که می‌توانست در بطن جامعه همراه با سایر انسان‌ها برای او رخ دهد. سرنوشتی که در با هم بودن ما در یک جهان و در عزم راسخ برای تحقق بخشیدن به امکاناتی معین، برای ما رقم خورده است.

انسان اصیل در نظر به امکانات تاریخی خود، نسبت‌های جدیدی با گذشته و تاریخ خود برقرار می‌کند و حیات خود را در همدلی و گفتگو با گذشته می‌یابد.

معنای زمان‌مندی انسان

۹۱- با توجه به روایات پیش‌رو می‌توان به زمان‌مندی روح انسان توجه داشت که می‌فرماید: «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»، کسی که

عالم به زمانه‌اش می‌باشد گرفتار غفلت‌ها و ندانم کاری‌ها نمی‌شود. «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلِسَانِهِ»، بر انسان عاقل آن است که نسبت به زمانه‌اش آگاهی داشته باشد و مطابق آن آگاهی‌اش با امور برخورد کند و زبان خود را نیز مناسب روح زمانه‌اش در کنترل بگیرد. «الناس بزمانهم شبه منهم بآبائهم»، مردم بیش از آن که شبیه پدران‌شان باشند، شبیه روح زمانه‌ی خود هستند. قرآن نیز می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل، ۴۴) ای پیامبر! ما ذکر یعنی قرآن را بر تو نازل کردیم تا بر مردمان تبیین و روشن کنی آن‌چه را که بر آن‌ها نازل شده است و شاید که در آن تفکر کنند.

درک زمانه یعنی نسبت به تاریخی که در آن به سر می‌بریم غافل نباشیم. نحوه‌ی درک زمانه یعنی احساس خود در تاریخی که از گذشته و حال و آینده بیرون نیست که امروز آن تاریخ احساس تاریخی است که با انقلاب اسلامی شکل گرفته؛ احساس چیزی که از یک طرف به صدر اسلام و غدیر و کربلا متصل است و از طرف دیگر در «حال» است و از طرف سوم در آینده‌ی توحیدی حاضر است.

بحث در معنای حقیقی و اساسی گذشته و حال و آینده است که این غیر از آگاهی از «قبل» و «بعد» و «حال» است، بلکه بحث در نوعی حضور گسترده در گذشته و حال و آینده‌ی خودمان می‌باشد. این زمان‌مندی همان بودن انسان است به وسعت تاریخی که در آن قرار دارد که نوعی از خویش بیرون بودن انسان به حساب می‌آید یعنی انتقال انسان به امکانات

گذشته برای بودن امروز. از این جهت آینده‌ی ما در تاریخ اصیل خود یعنی انقلاب اسلامی، همان امکانی است که قبلاً در تاریخ خود داشته ایم. گذشته برای چنین انسانی یعنی منتقل شدنِ او به آن چه بوده است برای به سر بردن با آن چه در کنار خود دارد و این یعنی زندگی کردن در «حال» ولی به وسعت احساس حضور در گذشته و آینده.

«گذشته» و «حال» و «آینده» برای انسانی که متوجه‌ی حضور تاریخی خود می‌باشد سه نوع بیرون شدن است برای او، به معنای گام گذاشتن به بیرون که این، به خودی خود مربوط به ساختار وجودی انسان است در زمان‌مندی اصیل‌اش که همان گشوده شدن و فتوحی است که افقی را مقابل خود باز می‌کند مبتنی بر وحدت «آینده» و «گذشته» و «حال» و انسان به این معنا موجودی است زمانی، بر عکس سایر موجودات. برای انسان زمان و هستی گشوده است با نوعی یگانگی.

تحقق وحدت «آینده» و «گذشته» و «حال» در انسان زمینه‌ی تعالی او را جهت حضور در افقی فراهم می‌کند که انسان‌های اکنون زده به کلی از آن غافل و محرومند و در کی از زمان حقیقی ندارند و زمان را به توالی آنات می‌فهمند و این، همان دوگانگی بین سوژه و ابژه است.

برای برقرار کردن پیوندی دوباره با امکانات خویش، برقرار کردن پیوند با گذشته پیش می‌آید، پیوند با گذشته‌ای که افقی است در مقابل انسان، تا انسان خود را در آن بیابد و تنها غرق در حاضر ساختن امروز نگردد که در آن صورت خود را به عنوان یک شیء احساس می‌کند که از گذشته‌ی خود بیگانه است.

تعلق داشتن به تاریخ خود همه‌ی زمینه‌های فردی را از میان می‌برد و ما را در جریان مشترک تاریخ سهیم می‌سازد. این تاریخ است که محتوای هستی انسانی را فراهم می‌آورد تا تنها بر اساس امروز عمل نکند، چرا که درک امروز بدون دیروز نه ممکن است و نه کمال، نوعی بیگانگی با خود است و بیگانگی با امکانات عمیق حیات و غفلت از اگزیستانس انسانی خود. انسان با تاریخ‌مندی است که به حضور خود پی می‌برد و در می‌یابد در جهان است.

انقلاب اسلامی و نجات انسان دوران مدرن از «بی‌جهانی»

۹۲- مشکل انسان دوران مدرن، «بی‌جهانی» است. «بی‌جهانی» لازمه‌ی اصالت دادن به تقابل «سوژه-اُبژه» است که به حذف هستی و در عمل به نیست‌انگاری منجر می‌شود. انسان، ذاتاً «جهان‌مند» است و راه نجات انسان در این دوران یافتن جهانی است که از او پنهان شده است. انسان قبل از دوران مدرن، با هستی هم‌خانه بود و به راز آن آشنا، حقیقت جهان را می‌دانست و متوجه بود که هستی به سوی او گشوده است. هستی برای او جلوه داشت و پوشیده نبود. در افلاطون با طرح ایده و مُثُل، حقیقت از دسترس انسان دور شد و عملاً تاریخ مابعدالطبیعه که تاریخ غفلت از هستی است به میان آمد و راه‌رهایی ما عبور از همین مابعدالطبیعه است.

این حواله تاریخی ما در این دوران است که اگر بشر به تباهی جهان خود دست زده، راه نجات را نیز در همین بستر بیابد یعنی در همین تاریخ راه گشوده‌ای که خداوند به سوی حقیقت آشکار کرده است یعنی انقلاب

اسلامی به ظهور آید و انقلاب اسلامی در معنای حقیقی خود آن طور که امام شهداء و شهداء یافتند و با آن رابطه برقرار کردند، آشکارگی راز هستی است نسبت به این دوران، زیرا در گذشته زندگی کردن و نسبت به آن فهم از دین ماندن، راه نجات آینده‌ی ما نیست. امام شهداء و شهداء در این تاریخ نشان دادند قدرت نجات‌دهنده‌ی انسان جدید در چیزی نهفته است که انقلاب اسلامی بدان اشاره دارد. زیرا از این طریق جهان به وسعتی که ملائکه الله در آن نیز در رفت و آمدند برای انسان‌ها آشکار می‌شود و این، آن جهان گم‌شده‌ای است که با انقلاب اسلامی می‌توان به سراغش رفت.

شهداء و نجات از بی‌جهانی‌بودن

۹۳- انقلاب اسلامی ما را مانند شهداء که فراخوانده شدند، فرا می‌خواند، اما به چه چیز؟ به هستی. اندیشیدن واقعی هم نسبتی است که انسان با هستی برقرار می‌کند به همان معنایی که انقلاب اسلامی وسیله‌ی تقرب به راز «وجود» شد و جهانی را در مقابل بشر امروز گشود و حجاب‌ها را از رُخ هستی کنار زد و رازهای بزرگی را بر ملا نمود. جهانی که انقلاب اسلامی در مقابل ما می‌گشاید از این رو اصيل است که ما را از روزمرگی‌های دوران مدرن به در می‌آورد.

جهانی که انقلاب اسلامی در مقابل ما می‌گشاید، جهان تعصب‌ها نیست، جهان گشودگی‌ها است تا جهان، راز هستی را در گوش ما نجوا کند. هرچند به حسب ظاهر رزمندگان و شهداء بودند که انقلاب اسلامی را آفریدند، اما در واقع این انقلاب است که رزمندگان و شهداء را در

مقابل حقیقت قرار داد، یعنی جهانی را در مقابل آن‌ها گشود تا از بی جهانی نجات یابند.

انقلاب اسلامی به سبکِ مخصوصِ به خود به انسان‌ها امکان می‌دهد تا خود را به همان معنای حقیقی‌شان به صحنه آورند و از این رو حجاب نفس اماره را کنار بزنند و به حقیقت هستی تقرب جویند.

انقلاب اسلامی و شیوه‌ی زیستن با یکدیگر

۹۴- انقلاب اسلامی توانست جهان حقیقی مردم این دوران را نشان دهد. نشان داد عالم انسان‌های وارسته چه عالمی است. انقلاب اسلامی همه‌ی جوانب حیات اصیل این قوم را گرد آورد تا معلوم کند شیوه‌ی زیستن در این دوران به گذشته برگشتن نیست، بلکه به آینده‌ای باید نظر کرد که ماوراء دنیای مدرن برای ما تقدیر شده است، آینده‌ای که برقراری رابطه با حقیقت هستی است.

انقلاب اسلامی جایگاه انسان‌ها را در جهان حقیقی‌شان نشان می‌دهد تا بهترین رابطه را با یکدیگر و با محیط و با زمین برقرار کند و در حقیقت، پرده از هستی برکشند و متوجه باشند حقیقت جهان در دوره‌ی دفاع مقدس که یک مرحله از انقلاب اسلامی بود، چگونه بود و چگونه در آن شرایط رازی از رُخ حقیقت کنار رفت و حقیقت به آن شکل فوق‌العاده زیبا به ظهور آمد؛ به امید ظهور حقایق دیگر از این جهان در مراحل بعدی انقلاب اسلامی.

انقلاب اسلامی و مأواگزیدن در زمین

۹۵- انقلاب اسلامی هنر عبور از مابعدالطبیعه و مُثُل افلاطونی که در آن دوردست‌ها است را به بشر عطا نمود و جهان تازه‌ای را در مقابل او گشود، جهانی که دیگر قابل وصف نیست ولی قابل احساس هست. نسبتی است که رزمندگان در این تاریخ با هستی برقرار کردند و توانستند جهان خود را محل مأوای خود قرار دهند.

امروز این انقلاب اسلامی است که وطن و مأوای ما می‌تواند باشد و راز تقدیر ما را بر ملا کند و نشان دهد که در این تاریخ، انسان چه جایگاهی باید برای خود بیابد و چگونه بر زمین مأوا گزیند تا گوشش در نسیم هستی قصه‌ی اُنس با حقیقت و بیرون‌شدن از نیهیلیسم را بشنود. گوش سپردن به حقیقت هستی در بستر انقلاب اسلامی معنای اندیشیدن در این تاریخ است. اندیشیدنی که به یک معنا مأواگزیدن است و اجازه می‌دهد تا هر چیز همان باشد که هست.

نزدیکی با حقیقت، قابل اندازه‌گیری نیست بلکه در آغوش آن قرار گرفتن است. به خودی خود قرار گرفتن در جهانی است که امروز، انقلاب اسلامی برای ما شکل داده، یعنی جهان حقیقی انسان اصیل این دوران.

انسان فردا، انسانی است که انقلاب اسلامی می‌پروراند. آن انسان نه حیوان ناطق است، نه انسان خودبنیاد و نه انسان دکارتی که گمان می‌کند چون فکر می‌کند، پس هست. انسانی است که از دل دنیای مدرن، راه به سوی حقیقت گشوده است و آزاد از دوگانگی سوژه و اُبژه با حقیقت

مأنوس است. انسانی که شهداء بدان اشاره کردند تا ما امروزمان را با نظر به آن آینده، رونق ببخشیم.

پایان اروپامحوري

۹۶- انقلاب اسلامی آینده‌ای را در مقابل بشر امروز گشوده است که در آن صورت، «آزادی»، آن طور که در فرهنگ لیبرالیتة معمولاً همراه با غفلت از معنویت است، نخواهد بود آن طور که آزادی در آن دیار تبدیل به کابوس غیر قابل کنترلی شده؛ بلکه برعکس، با حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی مقابل بشر گشود، آزادی راهی می گردد برای مواجهه با سُنن تاریخی، تا در آن صورت، حقیقت تابع قدرت نباشد، بلکه همه چیز تابع حقیقت باشد و این با حریت به دست می آید.

انقلاب اسلامی، آینده‌ای را در مقابل بشر امروز گشوده است که دیگر بشریت چشم خود را به عظمت‌های تاریخ خود که توسط انبیاء شکل گرفته، نمی بندد و عملاً در آن صورت پایان اروپامحوری رقم می خورد و ما را به مواجهه‌ی دیگری با «وجود» فرا می خواند. زیرا سر و سامان بخشیدن به تفکر در این زمانه، چیزی جز نیل به تجربه‌ی جدیدی از وجود نیست. این یعنی عبور از سکولاریته و نیهیلیسم و جدّی گرفتن آموزه‌هایی که خاستگاه آن‌ها شرق، یعنی محل طلوع انبیاء است و نه غرب. زیرا انسان در جهان غربی در جهان بی افقی زندگی می کند و همواره «وجود» از منظر انسان پنهان می ماند.

آنی هستیم که هنوز نیستیم

۹۷- ما از طریق انقلاب اسلامی در پایان یک سنت و در آغاز سنت دیگری قرار داریم، آغاز سنتی که نظر به وجهِ ازلی و ابدی انسان دارد. از این رو می‌توان گفت در این حالت در خطاب «ارْجِعُوا» قرار گرفته‌ایم و بر اساس چنین احساسی، رسالت تاریخی ما معلوم می‌شود، از آن جهت که ما آنی هستیم که هنوز نیستیم. پس به حکم «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در راه هستیم و خود را به آن وجهی جلو می‌بریم که هنوز نیستیم. این احساس، احساس حقیقی ما می‌باشد. در این فضا از آن جهت که با «وجود» به سر می‌بریم راه و منزل، دو چیز نیستند. فهم، عینِ «وجود» است و از طریق وجودِ خویش، آن اندیشنده، خودِ ما هستیم، یعنی «ای بردار تو فقط اندیشه‌ای». انسان در این حالت با فهم خود، وجود خود را محقق می‌کند و گرنه چنان‌چه به چنین احساسی سیر نکند در فقرِ فهم نشسته است.

فرداهای دیروزها

۹۸- عملی کردن حضورِ خود یعنی حی و حاضر کردن حضور خود که همان پیوند تفکیک‌ناپذیرِ وجهِ فهم و وجهِ بودن است. چگونگی بودن و هستی ما دریچه‌ای درک و فهم ما خواهد بود، درکی وجودی و نه موجودی، از آن جهت که انسان فقط هست. در این حالت همواره فرداهای دیروزها برای انسان آشکار است، برعکسِ مورخ یا پیش‌گو. این جا انسان با احساس حضور خود، آینده‌ای را که در گذشته نهفته است می‌یابد و مشاهده می‌کند. مشروط بر آن که به نحوه‌ی بودن و حضور خود حساس باشیم.

این که جناب شیخ اشراق می گوید: «فیلسوف و حکیم، فیلسوف و حکیم نیست مگر آن که بتواند خلع بدن کند» به معنای درک وجودی است که حکیم به آن دست می یابد. بر همین اساس، انسان حکیم آن جابودن خود را احساس می کند و حضور خود را در آن جابودن اعلام می نماید و بدون آن که مورخ باشد، گزارش ایران کهن و حکمت خسروانی را بر عهده می گیرد و آن را به روز می کند، یعنی او به گذشته، آینده را می بخشد.

انقلاب اسلامی در جستجوی جهان گمشده

۹۹- با توجه به وجه وجودی خود می توان پرسید در چه دنیایی و جهانی می توان حی و حاضر بود و جهان گمشده را احساس کرد؟ اگر عمل حضور و درک حضور خود، حضور در آینده ای است که همواره خود را به صورت حاضر در می آورد و آن چه در پیش رو داریم را کنونی می کند؛ باید از خود پرسید این چه نوع آینده ای است که تا فراسوی مرگ می تواند هم اکنون حاضر باشد و در وصف چنین حضوری گفته شود: «الآن قیامتی قائم». آیا این همان جهان گمشده ای نیست که انقلاب اسلامی در حال به ظهور آوردن آن است؟^۶

۶- در موضوع «جهان گمشده» می توانید به سلسله بحث های همین مؤلف تحت عنوان «جهان گمشده در عالم خیال» رجوع فرمایید.

عاقبت غفلت از تفکر معنوی این دوران

۱۰۰- همچنان که در زمینی سخت هیچ چیز نمی‌روید، در سینه‌ای که با تفکر، شخم‌زده نشود نمی‌تواند پذیرای دانه‌هایی بود که اگر درست روییده شود در نهایت می‌تواند به سنبله‌های سرسبز تبدیل شود. تاز پس از شخم‌زدن و افشاندن دانه باید همانند برزیگران در انتظار ماند تا راه تفکر معنوی گشوده شود و هر کی به شیوه و ذوق خود آن راه را طی کند.

تفکر معنوی به هیچ وجه محتاج بلندپروازی نیست، کافی است نسبت به آن چه از همه به ما نزدیک‌تر است به عنوان آیاتی از آیات الهی، درست بیندیشیم. و من به چیزی که در این تاریخ برای ما شکوفا شده است یعنی اسلام در مظهریت انقلاب اسلامی، می‌اندیشم و برای چنین اندیشه و تفکری که عملاً در این تاریخ می‌تواند ریشه و بیخ و بُنِ ما باشد جایگاه جدی باید قائل شد و خودم و شما را گیاهانی می‌دانم که چه بخواهیم و چه نخواهیم باید از آن ریشه، سر از خاک برکشیم تا به خوبی بشکفیم و به قلمرو روح عروج کنیم و مؤثر باشیم.

آیا جایی و جایگاهی غیر از تعلق داشتن به ریشه‌ی تاریخی‌مان برای برپای خود ایستادن و بر خرد قومی خود ماندن، می‌شناسید تا از سرگردانی‌های یابید و گرفتار برهوت از خودبیگانگی نگردید؟

آیا فکر کرده‌ایم بر سر آنانی که از ریشه‌ی خود فاصله گرفتند و تفکر معنوی این دوران را به چیزی نگرفتند، چه آمده است؟ در زمانه‌ای که خطر کنده شدن از بیخ و بن‌های تاریخی سخت همه را تهدید می‌کند و

۵۶۴..... گوش سپردن به ندای بی صدای انقلاب اسلامی

باید بیندیشیم در زمانه‌ی ما چه حادثه‌ای می‌خواهد رُخ دهد تا ما از آن بیگانه نباشیم؟ این همه حرف من است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحار الأنوار، علامه مجلسی «رحمة الله عليه»

الكافي، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

سر آغاز اثر هنری، هیدگر

چه باشد آن که گویندش تفکر، هیدگر

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، امام خمینی «رضوان الله عليه»

تفسیر سوره ی حمد، امام خمینی «رضوان الله عليه»

صحیفه ی امام خمینی «رضوان الله عليه»

چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی.

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی

سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، دکتر رضا داوری اردکانی.

فلسفه، ایدئولوژی و دروغ. دکتر رضا داوری اردکانی.

تحلیلی از نهضت امام خمینی «رضوان الله عليه»، سید حمید روحانی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ی ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کمیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

دیوان عطار

کی یر کگور متفکر عارف پیشه، مهتاب مستعان

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای

درآمدی بر سیر تفکر معاصر، محمد مددپور

علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک

آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج

ایران روح یک جهان بی روح، نشرنی، میشل فوکو

مجموعه آثار، شهید مطهری

علم و دین، ایان باربور

تمهیدات، ایمانوئل کانت

هگل، علی اصغر مصلح

اسرار الآیات، ملاصدرا

سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، دکتر مهدی امامی جمعه

پرسش از حقیقت انسان، دکتر اصغر مصلح

انحطاط غرب، اسوالد اشپنگلر

زبان خانه وجود، هیدگر

هایدگر واپسین، جولیان یانگ

قصه‌ی غربت غریبه، شیخ شهید شهاب الدین سهروردی

شریعتمداری در دادگاه تاریخ، آقای ری شهری

مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری

سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی

من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه

ایقاظ النائمین، ملاصدرا

امالی صدوق

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳/ ص ۱۱۱.

ترجمه‌ی تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۳.

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت نفس و حشر
- گزینش تکنولوژی از دریچه بیشش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت نفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- فرزندم این چنین باید بود (جلد ۱ و ۲)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلةالقدری فاطمه (ع)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جلای ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه (ع)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- عوامل ورود به عالم بقیت الهی
- اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق
- امام خمینی و خود آگاهی تاریخی
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- امام و مقام تعلیم به ملائکه

- خویشتن پنهان
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- راز شادی امام حسین ♦ در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- بصیرت و انتظار فرج
- آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی
- سلوک ذیل شخصیت امام خمینی
- رمضان، دریچه رؤیت
- انسان؛ از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی
- جایگاه تاریخی حادثه ها
- چه نیازی به نبی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی
- سوره کهف، راز زندگی های توحیدی
- اربعین حسینی، امکان حضور در تاریخی دیگر
- عقل و ادب ادامه ی انقلاب اسلامی در این تاریخ